

نشانه‌های قیامت

تألیف:

یوسف بن عبدالله بن یوسف الوابل

پایان نامه فوق لیسانس

عنوان کتاب:

نشانه‌های قیامت

تألیف:

یوسف بن عبدالله بن یوسف الوابل

مترجم:

عقاید کلام - مجموعه عقاید اسلامی - معاد (حیات بعد از مرگ و قیامت)

موضوع:

اول (دیجیتال)

نوبت انتشار:

آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری

تاریخ انتشار:

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

فهرست مطالب

فهرست مطالب	أ.....
دریچه	۱.....
پیشگفتار	۳.....
روش بحث	۱۱.....
این کتاب	۱۹.....
بحث اول: «اهمیت ایمان به آخرت و تأثیر آن بر رفتار انسان»	۱۹.....
مبحث دوم: نام‌های روز رستاخیز	۲۷.....
مبحث سوم: استناد به خبر آحاد در عقائد	۳۰.....
ادله قبول خبر واحد	۳۵.....
مبحث چهارم: خبر دادن پیامبر از آینده	۳۹.....
مبحث پنجم: علم به روز قیامت	۴۱.....
مبحث ششم: نزدیک شدن وقوع قیامت	۴۸.....
باب اول: نشانه‌های قیامت	۵۳.....
فصل اول: تعریف نشانه‌های قیامت	۵۵.....
تعریف نشانه (الشَّرْطُ):	۵۵.....
معنی لغوی الساعة:	۵۵.....
معنی الساعة در اصطلاح شرع:	۵۵.....
أشراط الساعة:	۵۵.....
فصل دوم: اقسام نشانه‌های قیامت	۵۹.....
۱- نشانه‌های کوچک:	۵۹.....

۲- نشانه‌های بزرگ:..... ۵۹

فصل سوم: نشانه‌های کوچک قیامت ۶۱

۱- بعثت حضرت محمد ﷺ..... ۶۲

۲- وفات پیامبر..... ۶۴

۳- فتح بیت المقدس..... ۶۶

۴- طاعون عمواس..... ۶۷

۵- زیادشدن مال و بی‌نیازی مردم از صدقه..... ۶۷

۶- ظهور فتنه..... ۷۰

الف) ظهور فتنه در مشرق..... ۷۳

ب) قتل عثمان پسر عفان ﷺ..... ۷۵

ج) جنگ جمل..... ۷۷

۲- جنگ صفین..... ۸۰

ه) ظهور خوارج..... ۸۲

و) حادثه حرّه..... ۸۶

ز) فتنه خلق قرآن..... ۸۶

ح) پیروی از عادات امت‌های گذشته..... ۸۸

۷- ادعای نبوت..... ۸۹

۸- انتشار امن و امان..... ۹۲

۹- ظهور آتش حجاز..... ۹۳

۱۰- کشتار ترک‌ها..... ۹۴

۱۱- قتال با عجم..... ۹۹

۱۲- ضایع کردن امانت (فقدان امانتداری)..... ۱۰۱

۱۳- قبض علم و ظهور جهل..... ۱۰۳

۱۴- افزایش نظامیان و اعوان ستمگران..... ۱۰۷

۱۵- انتشار زنا..... ۱۰۸

۱۶- انتشار ربا..... ۱۱۰

۱۷- ظهور آلات موسیقی و حلال کردن آن‌ها..... ۱۱۱

۱۸- مجاز کردن شرابخواری..... ۱۱۳

- ۱۱۴- ۱۹- آراستن مساجد و تفاخر به آن.....
- ۱۱۶- ۲۰- برج‌سازی.....
- ۱۱۸- ۲۱- جاریه آفایش را به دنیا می‌آورد.....
- ۱۲۰- ۲۲- افزایش قتل و خونریزی.....
- ۱۲۲- ۲۳- تقارب زمان.....
- ۱۲۴- ۲۴- تقارب بازارها.....
- ۱۲۵- ۲۵- ظهور شرک در میان امت.....
- ۱۲۸- ۲۶- ظهور فواحش، قطع صله رحم و بد رفتاری با همسایه.....
- ۱۳۰- ۲۷- جوان شدن پیران.....
- ۱۳۱- ۲۸- افزایش شح.....
- ۱۳۲- ۲۹- ازدیاد تجارت.....
- ۱۳۴- ۳۰- افزایش زلزله.....
- ۱۳۸- ۳۲- کم شدن صالحین.....
- ۱۳۹- ۳۳- ارتفاع درجه فرومایگان.....
- ۱۴۲- ۳۴- سلام کردن به آشنایان.....
- ۱۴۲- ۳۵- التماس دانش از مبتدعین.....
- ۱۴۳- ۳۶- ظهور زنان عریان پوشیده.....
- ۱۴۵- ۳۷- رؤیای صادقۀ مؤمن.....
- ۱۴۷- ۳۸- افزایش کتاب و چاپ و نشر آن.....
- ۱۴۸- ۳۹- تهاون به شعائر و ضوابط دینی.....
- ۱۴۹- ۴۰- بزرگ شدن هلال ماه.....
- ۱۵۰- ۴۱- دروغگویی و عدم ثبات در نقل اخبار.....
- ۱۵۱- ۴۲- کثرت شهادت زور و کتمان شهادت حق.....
- ۱۵۲- ۴۳- افزایش تعداد زنان و کاهش مردان.....
- ۱۵۳- ۴۴- افزایش مرگ ناگهانی.....
- ۱۵۴- ۴۵- دوری و عدم اعتماد بین مردم.....
- ۱۵۵- ۴۶- بازگشت سرسبزی و آب و باران به سرزمین عرب.....
- ۱۵۶- ۴۷- زمین پر باران و کم نبات شود.....

- ۴۸- رود فرات از کوه طلایی پرده بر می‌دارد..... ۱۵۷
- ۴۹- تکلم حیوانات (درنده) و جمادات با انسان..... ۱۵۸
- ۵۰- آرزوی مرگ از شدت بلا..... ۱۵۹
- ۵۱- افزایش رومیان و جنگ با مسلمین..... ۱۶۱
- ۵۲- فتح قسطنطنیه..... ۱۶۳
- ۵۳- خروج قحطانی‌ها..... ۱۶۶
- ۵۴- قتال یهود..... ۱۶۸
- ۵۵- بیرون رفتن اشرار از مدینه و تخریب آن در آخر الزمان..... ۱۷۱
- ۵۶- وزیدن بادی ملایم برای قبض روح مؤمنان..... ۱۷۴
- ۵۷- استحلال بیت الحرام و انهدام کعبه..... ۱۷۵

باب دوم: نشانه‌های بزرگ قیامت ۱۷۹

مقدمه ۱۸۱

- الف - ترتیب نشانه‌های قیامت ۱۸۱
- ب - تتابع ظهور نشانه‌های بزرگ ۱۸۵

فصل اول: مهدی ۱۸۷

- اسم و صفات او..... ۱۸۷
- مکان خروج او..... ۱۸۷
- دلیل‌هایی از سنت بر ظهور مهدی..... ۱۸۹
- احادیث مسلم و بخاری متعلق به مهدی..... ۱۹۲
- تواتر احادیث مهدی..... ۱۹۴
- علمائی که درباره مهدی کتاب نوشته‌اند..... ۱۹۶
- منکرین احادیث مهدی و ردّ بر آن‌ها..... ۱۹۸
- جواب حدیث «لا مهدی إلا عیسی ابن مریم علیهما السلام»..... ۲۰۲

فصل دوم: مسیح دجال ۲۰۵

- معنی مسیح..... ۲۰۵
- معنی دجال..... ۲۰۶

۲۰۶.....	صفات دجال براساس احادیث وارد شده
۲۱۰.....	آیا دجال زنده است و یا در زمان پیامبر خدا ﷺ زنده بوده است؟
۲۱۲.....	احوال ابن صیاد.....
۲۱۲.....	پیامبر ابن صیاد را امتحان می کند.....
۲۱۴.....	- وفات ابن صیاد.....
۲۱۴.....	- آیا ابن صیاد دجال اکبر است.....
۲۲۰.....	اقوال علماء دربارهٔ ابن صیاد.....
۲۲۴.....	- ابن صیاد حقیقت است نه خرافات.....
۲۲۷.....	مکان خروج دجال.....
۲۲۸.....	دجال وارد مکه و مدینه نمی شود.....
۲۲۹.....	پیروان دجال.....
۲۳۱.....	فتنه دجال.....
۲۳۳.....	ابطال رأی منکرین دجال.....
۲۳۳.....	ابوعبیه در تعلیق بر احادیث دجال.....
۲۳۴.....	کارهای خارق العاده دجال حقیقت دارند.....
۲۳۶.....	خلاصه ردّ بر منکرین.....
۲۴۰.....	پرهیز از فتنه دجال.....
۲۴۴.....	نام دجال در قرآن.....
۲۴۶.....	هلاک دجال.....
۲۴۷.....	احادیث وارد شده در مورد قتل دجال و پیروانش
۲۴۹.....	فصل سوم: نزول عیسی بن مریم
۲۴۹.....	صفات عیسی بن مریم (علیهما السلام).....
۲۴۹.....	احادیث وارده در این زمینه.....
۲۵۱.....	چگونگی نزول عیسی ﷺ.....
۲۵۳.....	ادله نزول عیسی بن مریم.....
۲۵۷.....	ب- دلائل نزول عیسی ﷺ در احادیث.....
۲۵۹.....	احادیث متواتر دربارهٔ نزول عیسی ﷺ.....

- ۲۶۳..... حکمت از نزول عیسی علیه السلام جدا از سایر انبیاء.....
- ۲۶۵..... حکم عیسی بر اساس چیست؟.....
- ۲۶۸..... انتشار امن و ظهور خیر و برکت در عهد عیسی علیه السلام.....
- ۲۷۰..... مدت عمر عیسی علیه السلام بعد از نزول.....
- فصل چهارم: یاجوج و ماجوج** ۲۷۳
- ۲۷۳..... اصل یاجوج و ماجوج.....
- ۲۷۵..... صفات یاجوج و ماجوج.....
- ۲۷۶..... ادله خروج یاجوج و ماجوج.....
- ۲۷۶..... الف - ادله قرآنی.....
- ۲۷۸..... ب - دلیل‌هایی از سنت.....
- فصل پنجم: خسوف‌های سه گانه** ۲۸۵
- ۲۸۵..... معنی خسف:.....
- ۲۸۵..... دلیل‌هایی از سنت بر خسوف‌های سه گانه.....
- ۲۸۶..... آیا این خسوف‌ها اتفاق افتاده‌اند.....
- فصل ششم: دود** ۲۸۷
- ۲۸۷..... الف - دلیل‌های قرآنی.....
- ۲۹۱..... ب - دلیل‌هایی از سنت.....
- فصل هفتم: طلوع خورشید از مغرب** ۲۹۳
- ۲۹۳..... الف - دلیل‌های قرآنی.....
- ۲۹۴..... ب - دلیل‌هایی از سنت پاک نبوی.....
- ۲۹۵..... مناقشه رشید رضا در ردّ حدیث ابوذر درباره سجود خورشید.....
- ۲۹۸..... عدم پذیرش ایمان و توبه بعد از طلوع خورشید از مغرب.....
- فصل هشتم: دابه** ۳۰۳
- ۳۰۳..... الف - ادله قرآنی.....
- ۳۰۴..... ب - دلیل‌هایی از سنت.....
- ۳۰۶..... دابه الارض چه نوع حیوانی است.....

جای خارج شدن دابة الارض ۳۱۰
 وقتی دابة الارض خارج می شود مومن و کافر را نشانه گذاری می کند صورت مؤمن
 را روشن و براق می سازد تا علامت ایمان او باشد و بر بینی کافر مهر می زند تا
 علامت کفر او باشد..... ۳۱۱

فصل نهم: آتشی که مردم را حشر می کند ۳۱۵

مکان خروج آن..... ۳۱۵

کیفیت حشر مردم توسط آتش ۳۱۷

صحرای محشر..... ۳۱۹

این حشر در دنیا است..... ۳۲۲

جواب این اشکالات بطور ملخص بیان می شود..... ۳۲۳

خاتمه ۳۲۷

دریچه

قال تعالی:

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ آتِفُوا رَبُّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ﴿١﴾ يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ﴿٢﴾﴾ [الحج: ١-٢].

«ای مردم از (عذاب) پروردگارتان بترسید همانا زلزله روز رستاخیز امر بزرگی است. روزی که آن را می بینید. هر زن شیردهی (از شما که به کودکش شیر می دهد) کودک خود را فراموش می کند و هر زن بارداری سقط جنین می نماید و مردمان را مست می بینی ولی مست نیستند بلکه عذاب خدا سخت است».

و قال تعالی:

﴿فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً ۖ فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّىٰ لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرُهُمْ ﴿١٨﴾﴾ [محمد: ١٨].

«پس آیا (به چه چیز) می نگرند جز (اینکه) روز قیامت ناگهان آنان را فراگیرد (پس چرا در آن شک می کنند) هم اکنون علامت ها و نشانه های آن آمده است. پس آنان چه حالی دارند وقتی که به آنان یاد آوری می شود (چرا باید بی تفاوت باشند)».

پیشگفتار

شامل مباحث زیر است:

۱- اهمیت ایمان به روز قیامت و اثر آن در رفتار انسان.

۲- اسم‌های روز قیامت

۳- حجیت خبر آحاد در عقائد

۴- خبردادن پیامبر از آینده

۵- علم به قیامت

۶- نزدیک‌شدن وقوع قیامت

بی‌شک حمد و سپاس ویژه خداوند است. او را سپاس می‌کنیم، از او طلب کمک و مغفرت می‌نمائیم و از پلیدی نفس و اعمالمان به او پناه می‌بریم. خداوند هر کس را هدایت دهد. هیچ گمراه‌کننده‌ای در او اثر نمی‌کند. و هر کس را گمراه کند کسی هادی او نخواهد شد.

گواهی می‌دهم هیچ برآورنده نیازی جز الله بی‌شریک وجود ندارد و گواهی می‌دهم محمد ﷺ بنده و فرستاده او است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ ۖ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ﴾

[آل عمران: ۱۰۲].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید پرهیزگاری حقیقی و شایسته خداوند را داشته باشید و نمیرید جز اینکه مسلمان باشید (تا هنگام مرگ از اسلام جدا نشوید)».

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ ۖ وَالْأَرْحَامَ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ

عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴿١﴾ [النساء: ۱].

«ای مردم از (خشم) پروردگارتان بپرهیزید که شما را از یک نفس بیافرید و از همان نوع زوجش را نیز پدید آورد و از آن دو نفر مردان و زنان منتشر کرد. (از خشم) خدایی بپرهیزید که همدیگر را بدو سوگند می‌دهید و بپرهیزید از اینکه پیوند خویشاوندی را گسیخته دارید. بی‌گمان خداوند مراقب شما است».

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧١﴾ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧٢﴾﴾ [الأحزاب: 70-71].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید از (عذاب) خدا پرهیز کنید و سخن حق و درست بگوئید. (در نتیجه) خدا) اعمالتان را اصلاح می‌کند و گناهانتان را می‌بخشاید. و هر کس از خدا و پیامبرش اطاعت کند قطعاً به پیروزی و کامیابی بزرگی دست می‌یابد».

اما بعد:

همانا خداوند (تبارک و تعالی) محمد ﷺ را به عنوان مژده‌دهنده و ترساننده حقیقی قبل از روز قیامت فرستاد پس او هیچ خیری را رها نکرد مگر اینکه امتش را به آن راهنمایی نمود و هیچ شری را نیافت مگر امتش را از آن برحذر داشت.

پس چون این امت آخرین و حضرت محمد ﷺ خاتم پیامبران است خداوند آنان را به ظهور علامت‌های قیامت اختصاص داده است. و به صورت کامل بر زبان پیامبرش جاری ساخته و بیان نموده است علامت‌های قیامت یقیناً در میان آنان ظاهر خواهند شد. و بعد از محمد ﷺ پیامبر دیگری نخواهد آمد تا این علامت‌ها را برای مردم بیان کند.

(۱) این خطبه حاجت است که پیامبر خدا آن را به اصحابش یاد می‌داد.

مراجعه شود به «خطبة الحاجة» شیخ محمدناصرالدین آلبنی چاپ المکتب الإسلامی و همچنین به «سنن ابن ماجه» کتاب النکاح، باب خطبة النکاح از روایت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه (۱/۶۰۹-۶۱۰)، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، ط داراحیاء التراث العربی سال (۱۳۹۵ هـ).

روایت شده از امام احمد (۲۷۲/۵) ح (۳۷۲۱) تحقیق احمد شاکر او می‌گوید: اسناد حدیث از طریق ابی عبیده به خاطر انقطاعش (جای یکی از راویان در سند حدیث خالی است) ضعیف است ولی از طریق ابی‌الاحوص عوف بن مالک بن نضله به خاطر اتصال سندش، صحیح است».

«المسند» چاپ دارالمعارف مصر (۱۳۶۷ هـ).

آلبنی می‌گوید: روایت حدیث از طریق دوم «صحیح و مطابق شرط مسلم» است «خطبة الحاجة» (ص ۱۴).

قسمتی از این خطبه در «صحیح مسلم» کتاب الجمعة باب خطبة پیامبر خدا ﷺ در جمعه ذکر شده است (۱۵۷/۶ - با شرح اما نووی)، چاپ دارالفکر، ط، سومی، (۱۳۸۹ هـ).

امور بزرگی که در آخرالزمان اتفاق می‌افتند خرابی دنیا و شروع زندگی تو را نوید می‌دهند که در آن هر کس به حسب اعمال خود مجازات می‌شود.

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٧﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٨﴾﴾

[الزلزلة: ۷-۸].

«هر کس مثقال ذره‌ای کار خیر انجام داده باشد (پاداش) آن را می‌بیند و هر کس مثقال ذره‌ای کار برد انجام داده باشد (جزای) آن را می‌بیند».

چون یکی از اصول عقائد مؤمنین ایمان به روز رستاخیز و حساب و کتاب آن است و چون دید انسان از این دنیا و متاع آن فراتر نمی‌رود و روز قیامت را فراموش می‌کند و برای آن عمل می‌نماید، خداوند قبل از فرارسیدن آن نشانه‌هایی دال بر تحققش قرار داده است که حتماً اتفاق خواهند افتاد تا کوچکترین شکی نسبت به آن مردم را مردد نکند و از آن غافل نگرداند.

واضح است اگر پیامبر صادق چیزی را از نشانه‌های قیامت معرفی کند و مردم وقوع آن را ببینند مطمئن می‌شوند که بی‌شک قیامت خواهد آمد و برای آن عمل می‌کنند و قبل از فرارسیدن اجل توشه‌ای از اعمال نیک برای خود فراهم می‌سازند.

﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَحْسَرْتُنِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ ﴿٥٦﴾ أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿٥٧﴾ أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٨﴾﴾ [الزمر: ۵۶-۵۸].

«(از تعالیم خدا پیروی کنید) تا در روز قیامت کسی نگوید حسرتا چه کوتاهیها که در حق خدا کرده‌ام دروغا من از زمره مسخره‌کنندگان بوده‌ام. یا اینکه نگوید: اگر خداوند راهنمائیم می‌کرد از زمره پرهیزکاران می‌شدم. یا اینکه هنگامی عذاب را مشاهده می‌کند نگوید ای کاش بازگشتی به دنیا برایم میسر می‌شد تا از زمره نیکوکاران گردم».

پیامبر خدا در خطبه‌اش می‌گفت: من و روز قیامت مانند این دو هستیم (با دو انگشت دستش اشاره می‌کرد).

او وقتی که به یاد قیامت می‌افتاد گونه‌هایش قرمز، صدایش بلند و غضبش بیشتر

می‌گردید مانند منادی لشکر جنگی که بگوید: هوا روشن شد، شب فرا رسید^۱. اصحاب پیامبر ﷺ می‌ترسیدند از اینکه روز قیامت بر آن‌ها پدیدار گردد و این ترس زمانی که پیامبر خدا ﷺ دجال را برایشان توصیف می‌کرد بیشتر آشکار می‌شد. همچنین در حدیث نواس بن سمان آمده است: «یک روز صبح پیامبر خدا نام دجال را برد. گاهی صدایش را آرام و گاهی بلند می‌کرد حتی ما گمان بردیم در میان درختان خرما قرار دارد. وقتی ما نزد او رفتیم ما را ترسان دید و گفت: چرا شما چنین حالی دارید؟ گفتیم ای پیامبر خدا ﷺ شما بحث دجال را کردی و صدایت گاهی آرام و گاهی بلند می‌شد حتی ما گمان بردیم که در میان درختان خرما است. پیامبر فرمودند: چیز دیگری غیر از دجال مرا نسبت به شما ترسانده است اگر دجال بیاید و من در میان شما باشم من در مقابل او می‌ایستم و از شما دفاع می‌کنم اما اگر او بیاید و من در میان شما نباشم هر کس باید مدافع نفس خودش باشد و بعد از من خداوند حافظ هر مسلمانی است»^۲.

بی‌شک بیشتر نشانه‌های روز رستاخیز آشکار شده و تمام اخبار پیامبر خدا ﷺ در این باره محقق سره است و هر روز ایمان و تصدیق مؤمنان نسبت به آن افزایش می‌یابد زیرا ظهور دلائل نبوت و نشانه‌های صدق او مسلمانان را ملزم به تمسک به دین پاک او می‌گرداند.

چگونه ایمانشان بیشتر نشود درحالی که آنان شاهد تحقق دقیق غیبیاتی هستند که پیامبر خدا خبر داده است. یقیناً هر یک از این نشانه‌های تحقق‌یافته معجزه آشکاری برای پیامبر این امت به حساب می‌آید پس وای، بر آنانیکه منکر، بازدارنده و تردیدکننده در رسالت او هستند.

اهمیت این بحث آنجا آشکار می‌شود که برخی از نویسندگان معاصر در تحقق

(۱) صحیح مسلم، کتاب الجمعة، باب خطبه پیامبر خدا ﷺ (۱۵۳/۶ - با شرح امام نووی) و «سنن نسائی» - که لفظ حدیث از آن نقل شده است - کتاب نماز عیدین باب کیف الخطبة (۱۸۸/۳ - ۱۸۹ با شرح سیوطی و حاشیه السنندی) تصحیح حسن السجودی، چاپ دارا جاء التراث العربی، الشركة العامه، بیروت و سنن ابن‌ماجه، باب اجتناب البدع و الجدل، (۱۷/۱) تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی.

(۲) «صحیح مسلم»، کتاب افتن و أشرط الساعة، باب ذکر الدجال (۶۳/۱۸ - ۶۵ - با شرح نووی).

غیبیاتی که پیامبر خدا ﷺ خبر داده (و ایمان به آنها واجب است) ابراز تردید می‌کنند. از جمله آنها نشانه‌های قیامت هستند برخی تعدادی از آنها را انکار کرده و برخی دیگر از این نویسندگان آنها را تأویل ناروا کرده‌اند.

بدین خاطر دوست داشتم بحثی شامل و کامل درباره نشانه‌های کوچک و بزرگ روز قیامت با استناد به ادله ثابت از قرآن و سنت گردآوری نمایم و قطعاً بحث در این موضوع آسان نیست و نیاز به تحقیق و پژوهش درباره صحت احادیث و جمع بین راویان مختلف دارد.

برخی از علما تألیفاتی درباره نشانه‌های روز قیامت نوشته‌اند اما خود را ملزم و محدود به نقل احادیث ثابت و صحیح ندانسته‌اند و همواره روایات زیادی را بدون اشاره به درجه صحت و ضعف آنها نقل کرده‌اند این باعث می‌شود کار مطالعه‌کننده مشکل گردد و نتواند روایات صحیح را از غیر آن تمییز دهد و همچنین احادیث نیازمند شرح را توضیح نداده‌اند اما آنان (رحمهم الله) احادیث فراوانی را در این باره برای ما جمع‌آوری کرده و تلاش زیادی در این راستا انجام داده‌اند.

تعدادی از این کتب عبارتند از:

- ۱- «الفتن» متعلق به حافظ نعیم بن حمّاد الخزاعی، متوفی سال (۲۲۸ هـ) رحمته.
- ۲- «النهاية» یا «الفتن و الملاحم» متعلق به حافظ ابن کثیر، متوفای سال (۷۷۴ هـ) رحمته.
- ۳- «الاشاعة لأشراط الساعة» متعلق به شریف محمد بن رسول الحسینی البرزنجی متوفای سال (۱۱۰۳ هـ) رحمته.
- ۴- «الإذاعة لما كان وما يكون بين يدي الساعة» متعلق به شیخ محمد صدیق حسن القونجی، متوفای سال (۱۳۰۷ هـ) رحمته.
- ۵- «إتحاف الجماعة بما جاء في الفتن والملاحم وأشراط الساعة» مؤلف: شیخ حمود بن عبدالله التویجری النجدی، نامبرده هنوز در قید حیات است (خداوند او را محفوظ دارد).

و تألیفات دیگر غیر از این‌ها که درباره علامت‌های روز قیامت نوشته شده‌اند. از این تألیفات نیز کمال استفاده را برده‌ام و در این راستا خود را ملزم دانستم هیچ

نشانه‌ای را ذکر نکنم مگر پیامبر خدا به طور صریح یا اشاره در احادیث صحیح یا حسن آن را از علائم رو قیامت محسوب کرده باشند و در این زمینه از اقوال محدثین دربارهٔ صحت و ضعف احادیث بهره گرفته‌ام. اختصاراً دربارهٔ هر نشانه تمام احادیث صحیح را نقل نکرده‌ام بلکه به احادیثی که در اثبات موضوع کافی هستند بسنده نمودم.

در بیان هر نشانه آنچه لازم باشد یادآوری کرده‌ام از جمله توضیح معانی الفاظ غریب و بیان اسم مکانهایی که در حدیث ذکر شده‌اند، و به دنبال هر علامت با استفاده از کلام علما و احادیث مرتبط با موضوع شرحی مختصر آورده و در ردّ کسانی که تعدادی از نشانه‌های قیامت را انکار و یا برخلاف مضمون احادیث تأویل کرده‌اند مطالبی ذکر نموده‌ام.

و توضیح داده‌ام که نشانه‌های قیامت از غیبت بوده و ایمان بدانها آن طور که ذکر شده‌اند واجب است و انکار آنها یا قرارداد نشان به عنوان رموز خیر و شر و ایجاد خرافات درست نیست.

چون بسیاری از نشانه‌های روز رستاخیز از طریق احادیث آحاد وارد شده‌اند ابتدا فصلی مجزا دربارهٔ حجیت اخبار آحاد در ردّ کسانی که آنها را مفید علم ندانسته و گمان می‌کنند عقیده براساس آنها استوار نمی‌گردد، نوشته‌ام.

و همچنین این بحث دعوت است به ایمان به خداوند و روز آخرت و تصدیق اخباری است که پیامبر صادق و مورد تأیید (که کلامش عاری از هوای نفس است) بیان نموده است او هر چه بگوید وحی الهی است. درود و سلام و رحمت بی‌پایان خداوند بر او و یارانش باد.

و همچنین این بحث دعوت به آمادگی برای بعد از مرگ است. زیرا قیامت نزدیک شده و بسیاری از علامت‌های آن هویدا گشته‌اند، وقتی علامت‌های بزرگ آن ظاهر شوند مانند دانه‌هایی که بند آنها قطع شود پشت سر هم نشانه‌های آن خواهند آمد. و هنگامی که خورشید از مغرب طلوع کرد. در توبه بسته خواهد شد و اعمال انسان مهر و موم می‌شوند. در این هنگام نه ایمان سودی دارد و نه توبه جز کسی که قبلاً ایمان آورده یا توبه کرده باشد.

﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا﴾ [الأَنْعَام: ۱۵۸].

«روزی که پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت فرا می‌رسد ایمان آوردن افرادی که قبلاً

ایمان نیاورده‌اند یا با وجود داشتن ایمان خیری پس‌انداز نکرده‌اند سودی نخواهد داشت».

در چنین روزی

﴿يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَىٰ ﴿٣٥﴾ وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَن يَرَىٰ ﴿٣٦﴾ فَأَمَّا مَن طَغَىٰ ﴿٣٧﴾
وَعَاثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿٣٨﴾ فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ﴿٣٩﴾ وَأَمَّا مَن خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَىٰ
النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٤٠﴾ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ﴿٤١﴾﴾ [النازعات: ۳۵-۴۱].

«انسان به یاد می‌آورد همه تلاش‌هایی را که انجام داده است و دوزخ برای هر بیننده‌ای آشکار و نمایان می‌گردد. اما آن کس که طغیان و سرکشی کرده باشد و زندگی دنیا را (بر آخرت) ترجیح داده باشد. قطعاً دوزخ جایگاه او است. و آن کس از مقام پروردگار خود ترسیده باشد و نفس را از هوی و هوس بازداشته باشد قطعاً بهشت جایگاه اوست».

از خداوند مالک عرش عظیم خواستاریم ما را جزو مصوون‌شدگان آن روز هولناک بشمارد از آنانیکه در آن روز گرم و بی‌سایه در زیر سایه خود قرار می‌دهد.

روش بحث

این بحث شامل: مقدمه، تمهید، دویاب، و یک خاتمه است.
اما مقدمه مشتمل بر اهمیت موضوع و شیوه بیان آن است.
تمهید شامل چند مبحث است.

مبحث اول: در آن از اهمیت ایمان به روز آخرت و تأثیر آن بر رفتار فرد و جامعه بحث کرده‌ام.

مبحث دوم: در کنار ذکر نشانه‌های روز قیامت یکی دیگر از مظاهر اهتمام به آن کثرت ذکر آن در قرآن با نام‌های متفاوت است که تعدادی از آن‌ها را با ادله قرآنی یادآوری نموده‌ام.

مبحث سوم: درباره حجیت خبر واحد در عقیده و غیر آن بحث کرده و بیان نموده‌ام هرگاه حدیث صحیح باشد باید به مضمون آن اعتقاد داشت.

این بحث مهم است زیرا ردّ بر کسانی است که خبر آحاد را در امور عقیدتی مورد استناد نمی‌دانند و این گفته آن‌ها یعنی ردّ صدها حدیث صحیح و این نوعی بدعت‌گذاری در دین بدون دلیل و برهان است.

مبحث چهارم: بیان کرده‌ام که پیامبر از اتفاقات گذشته و آینده امتش را با خبر ساخته است بسیاری از این اخبار علامت‌های روز رستاخیز را بیان نموده‌اند و به همین دلیل احادیث آن زیادند و با الفاظ مختلف روایت شده‌اند.

مبحث پنجم: علم به رخداد روز رستاخیز را که خداوند آن را به خود اختصاص داده همراه با ذکر ادله آن بیان نموده و رد کسانی را داده‌ام که گفته‌اند پیامبر خدا ﷺ وقت آن را می‌دانست و ردّ کسانی که قائل به تحدید عمر دنیا هستند. و یادآور شده‌ام که این قول مصادم با قرآن و سنت است. و تعدادی از بیانات علماء را در رد این گونه اقوال آورده‌ام.

مبحث ششم: از نزدیکی روز قیامت و اینکه از عمر دنیا به نسبت گذشته جز اندکی باقی نمانده است. بحث شده است.

اما باب اول شامل سه فصل است.

فصل اول: شامل معنی لغوی و اصطلاحی شرط (نشانه) و الساعه (قیامت) است و اینکه الساعه (قیامت) به سه معنی آمده است.

۱- قیامت صغری ۲- قیامت وسطی ۳- قیامت کبری

فصل دوم:

درباره اقسام نشانه‌های قیامت است.

۱- نشانه‌های کوچک

۲- نشانه‌های بزرگ

ضمن تعریف دو قسم فوق بیان کرده‌ام پاره‌ای از علماء نشانه‌های قیامت را از نظر ظهور به سه قسم تقسیم کرده‌اند.

۱- آن‌هایی که ظاهر شده و پایان پذیرفته‌اند.

۲- آن‌هایی که ظاهر شده و مدام افزایش یافته و پی‌درپی می‌آیند.

۳- آن‌هایی که تاکنون ظاهر نشده‌اند.

فصل سوم:

درباره نشانه‌های کوچک روز رستاخیز است از جمله:

۱- بعثت حضرت محمد ﷺ

۲- وفات حضرت محمد ﷺ

۳- فتح بیت المقدس

۴- طاعون عمواس

۵- توسعه مال و ثروت و بی‌نیازی از گرفتن صدقه

۶- ظهور فتنه

۷- ظهور مدعیان نبوت

۸- انتشار امنیت و آرامش

۹- ظهور آتش حجاز

۱۰- کشتار ترک‌ها

۱۱- کشتار عجم‌ها (غیر اعراب)

۱۲- ضایع شدن امانت

۱۳- بسته شدن علم و ظهور جهل

۱۴- زیاد شدن نظامیان و یاوران ظلم و ستم

- ۱۵- انتشار زنا
- ۱۶- انتشار ربا
- ۱۷- ظهور آلات موسیقی و حلال کردن آن
- ۱۸- افزایش شراب‌خواری و حلال کردن آن
- ۱۹- آرایش مساجد و تفاخر به آن
- ۲۰- ترویج برج‌سازی و ساختمان‌های چند طبقه
- ۲۱- کنیز اربابش را به دنیا می‌آورد.
- ۲۲- افزایش قتل و کشتار
- ۲۳- نزدیک شدن زمان‌ها
- ۲۴- نزدیک شدن بازارها
- ۲۵- ظهور شرک در میان امت
- ۲۶- ظهور افعال زشت و پلید، قطع صلہ رحم و بدی با همسایه
- ۲۷- جوان شدن پیران
- ۲۸- افزایش بخل و شح
- ۲۹- کثرت تجارت
- ۳۰- بیشتر شدن زلزله
- ۳۱- ظهور زبونی، ضعف و بدزبانی
- ۳۲- رفتن صالحان
- ۳۳- بالا آمدن زیردستان
- ۳۴- سلام کردن به کسانی که آن‌ها را می‌شناسی
- ۳۵- کسب علم از انسان‌های کوچک
- ۳۶- ظهور زنان پوشیده و در عین حال عریان
- ۳۷- تحقق خواب انسان مؤمن
- ۳۸- زیاد شدن نویسندگی و صنعت چاپ
- ۳۹- سبک شمردن سنت‌های اسلامی
- ۴۰- بزرگ شدن هلال ماه
- ۴۱- ترویج دروغ و عدم ثبات در نقل اخبار
- ۴۲- افزایش شهادت دروغ و کتمان شهادت حق

- ۴۳- افزایش زنان و کاهش مردان
- ۴۴- افزایش مرگهای ناگهانی
- ۴۵- ترویج بی‌اعتمادی بین مردم
- ۴۶- بازگشت علفزار و رودها به سرزمین عرب
- ۴۷- افزایش باران و کمبود گیاهان
- ۴۸- جداسدن کوه طلا از رود فرات
- ۴۹- تکلم حیوانات درنده و جمادات با انسان
- ۵۰- آرزوی مرگ کردن از شدت بلا و مصیبت
- ۵۱- زیادشدن رومیان و کشتن مسلمانان
- ۵۲- فتح قسطنطنیه
- ۵۳- خروج قحطانی‌ها
- ۵۴- کشتار یهودیان
- ۵۵- خروج اشرار از مدینه و تخریب آن
- ۵۶- ظهور بادهایی برای قبض روح مؤمنین
- ۵۷- حلال کردن بیت‌الحرام و تخریب کعبه

و اما باب دوم:

درباره نشانه‌های بزرگ روز قیامت است و شامل یک مقدمه و نه فصل است.

مقدمه مشتمل بر دو بحث است.

۱- ترتیب نشانه‌های بزرگ قیامت

۲- تتابع نشانه‌های بزرگ رستاخیز

و اما فصل‌ها:

فصل اول: درباره ظهور مهدی، اسم، صفت، و مکان خروج او و بیان ادله ظهور او از سنت است چه نص حدیث صریح درباره او باشد یا وصف او ذکر شده باشد و سپس احادیثی از مسلم و بخاری را درباره صفات مهدی گرچه صراحتاً نام او را نیاورده‌اند. ذکر نموده‌ام.

همچنین کلام علما را در زمینه تواتر احادیث وارد شده درباره مهدی با ذکر کتب تألیف شده در این مورد و مؤلفین آنها، نقل کرده‌ام.

پس از آن متعرض کسانی شده‌ام که منکر ظهور مهدی هستند و کلام آنان را

مردود دانسته و در این راستا حدیث «لا مهدي الا عيسى بن مريم» را شرح داده‌ام و یادآوری نموده‌ام این حدیث نمی‌تواند دلیل منکرین ظهور مهدی باشد.

فصل دوم:

درباره مسیح دجال، معنی لغوی مسیح و دجال، صفات دجال و احادیث وارد شده در این زمینه است و جواب این سؤال که آیا دجال هنوز زنده است یا نه.

این موضوع مستلزم سخن درباره «ابن صیاد» و شمه‌ای از زندگی، اسم و احوال او، امتحان کردنش از طرف پیامبر، اشتباه درباره او و در نهایت وفاتش است. و سپس اختلاف علماء که آیا او دجال بزرگ است یا نه را ابتدا با سخنان اصحاب و احادیث وارده در این زمینه شروع کرده و بعد اقوال علماء درباره او را ذکر کرده‌ام.

و کلام کسانی را که گفته‌اند: «همانا ابن صیاد خرافه‌ای عارض شده بر برخی از عقول بود» را مردود دانسته و با دلیل‌های صحیح از سنت حقیقت او را اثبات کرده‌ام. و همچنین درباره مکان خروج دجال و اینکه دجال به همه شهرها جز مکه و مدینه داخل می‌شود و درباره پیروان او و چگونگی فتنه‌اش سخن به میان آورده‌ام و کلام کسانی را که ظهور دجال را انکار می‌کنند رد داده و یادآور شده‌ام کارهای خارق‌العاده او حقیقت دارند.

و از کیفیت دوری از فتنه دجال و امور واجبی که مسلمان باید به آن‌ها مسلح گردد تا از این فتنه بزرگ نجات یابد سخن گفته‌ام.

درباره حکمت عدم ذکر صریح دجال در قرآن توضیح داده و کلام را در این زمینه درباره کیفیت نابودی دجال و تسلط بر فتنه او به پایان برده‌ام.

فصل سوم:

درباره نزول عیسی در آخرالزمان به عنوان امامی عادل و دادگر است و قبل از آن در زمینه اوصافی که روایات صحیح درباره او ذکر کرده‌اند با آوردن روایات آن‌ها کلام را آغاز کرده و در مورد چگونگی نزول او و جای نزولش (علیه‌السلام) موضوع را ادامه داده‌ام سپس عین اقوال علماء درباره تواتر احادیث روایت شده در زمینه نزول حضرت عیسی را نقل می‌کنم و اینکه عده‌ای از علما نزول او را در آخرالزمان جزو عقیده اهل سنت و جماعت قلمداد کرده‌اند.

سپس دلیل‌های نزول او که یکی از نشانه‌های قیامت است از قرآن و سنت را ذکر کرده ابتدا کلام را با دلیل‌های قرآنی و اقوال مفسرین در این راستا آغاز کرده‌ام و

بدنبال آن احادیث متواتر غیرقابل رد دالّ بر نزول او را (که ایمان به آن‌ها واجب است) سرد نموده‌ام.

پس از آن حکمت نزول حضرت عیسی (و عدم نزول سایر انبیا) به عنوان حاکم به شریعت اسلام و نه ناسخ آن و ادله لازم در این مورد را بیان کرده‌ام.

و دربارهٔ عهد حضرت عیسی، امنیت و آرامش آن، افزایش نزولات آسمانی و بیرون آمدن برکات فراوان از زمین سخن را ادامه داده و با بیان مدت ماندنش روی زمین و سپس وفاتش فصل سوم را به پایان می‌رسانیم.

فصل چهارم:

دربارهٔ ظهور یاجوج و ماجوج

در این موضوع ابتدا دربارهٔ اشتقاق دو لفظ یاجوج و ماجوج، بیان اصل آن‌ها و اینکه آنان از نوادگان آدم‌اند کلام را آغاز و سپس دربارهٔ اوصاف و کیفیت خروجشان با ادله وارده در کتاب و سنت در زمینه اثبات ظهورشان در آخرالزمان موضوع را دنبال می‌کنم. و همچنین از سد یاجوج و ماجوج و غیر معروف بودن مکان آن و ادله عدم انهدام آن تاکنون سخن را ادامه داده‌ام و ردّ کسانی را داده‌ام که گفته‌اند سد یاجوج و مأیوج نابوده شده و آنان همان قوم تتر بودند که در قرن هفتم هجری ظاهر شدند.

فصل پنجم:

در مورد خسوف‌های سه‌گانه در مشرق، مغرب و جزیرهٔ العرب.

ابتدا معنی «خسف» را بیان کرده و سپس توضیح داده‌ام این خسوف‌های سه‌گانه از نشانه‌های بزرگ رستاخیز هستند که تاکنون اتفاق نیفتاده‌اند و اما خسوف‌های جزئی که رخ داده‌اند آن‌ها را جزو نشانه‌های کوچک قیامت برشمرده‌ام.

فصل ششم: دربارهٔ دخان

ابتدا دلیل‌های قرآن بر اثبات دخان (دود) و اقوال علماء در این زمینه که آیا واقع شده است یا نه را با ذکر قول راجح بیان کرده و سپس دلیل‌های سنت پاک نبوی را به دنبال آن آورده‌ام.

فصل هفتم: دربارهٔ طلوع خورشید از مغرب

ابتدا دلائل قرآنی، بعضی از اقوال مفسرین و بعد از آن دلائل حدیثی را نقل کرده‌ام و همچنین مناقشه رشیدرضا در ردّ حدیث ابوذر در مورد سجود خورشید را ذکر نموده و توضیح داده‌ام که بعد از طلوع خورشید از مغرب ایمان و توبه پذیرفته نمی‌شوند و

اعمال انسان پایان می‌یابند و آراء خلاف آن را با ادله صحیح ردّ نموده‌ام.

فصل هشتم: در مورد خروج دابة الارض

ابتدا دلائلی از قرآن، سنت شریف را نقل کرده و مکان خروج دابة الارض را شرح داده‌ام پس از آن آراء مختلف در مورد نوع آن و رأی راجح در این زمینه و همچنین کار این حیوان بعد از خروج را بیان کرده‌ام.

فصل نهم: درباره ظهور آتشی که مردم را حشر می‌کند.

مکان خروج آن، کیفیت جمع کردن مردم و ادله هر یک را جداگانه بیان کرده و بعد سرزمینی را که مردم در آنجا محشور می‌شوند، فضائل سرزمین شام، احادیث دال بر ترغیب سکونت در آنجا و دلائل رد منکرین حشر در سرزمین شام را یکی پس از دیگری شرح داده‌ام.

سپس بیان داشته‌ام حشری که در احادیث به آن اشاره شده است در دنیا و قبل از روز قیامت تحقق می‌یابد و در انتها آراء مختلف علما در این باره و رأی راجح را یادآور شده‌ام.

خاتمه: درباره مهمترین نتایج بحث

خدا را در اول و آخر هر کاری و به خاطر ظاهر و باطن آن سپاس می‌گویم و به خاطر تیسیر و تسهیلش او را شکر گزارم.

مدعی نیستم موضوع را از تمام جوانب بدون کم و کاست و بطور کامل بیان نموده‌ام زیرا کمال صفت خداوند و نقص متعلق به بشر است اما تلاش خود را بذل نموده‌ام پس اگر صوابی در آن می‌بینید از توفیقات خداوند تبارک و تعالی است و در مورد غیر آن از او طلب مغفرت می‌نمایم. او کفایت‌کننده و بهترین وکیل من است.

سبحان ربك رب العزة عما يصفون، وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين وصلی

الله وسلم على عبده ورسوله محمد إمام المتقين وعلى آله ومن اهتدى بهديه إلى يوم الدين.

این کتاب

این کتاب پایان‌نامه فوق لیسانس مؤلف در دانشگاه ام‌القری، دانشکده شریعت بخش عقیده است که با نمره ممتاز در محرم سال (۱۴۰۴ هـ) مورد پذیرش قرار گرفت.

بحث اول: «اهمیت ایمان به آخرت و تأثیر آن بر رفتار انسان»

ایمان به روز واپسین یکی از ارکان ایمان و عقیده‌ای از عقائد اساسی اسلام است. قضیه بعثت در دنیای پس از مرگ بعد از وحدانیت خداوند پایه دوم عقیده اسلامی است.

ایمان به وقایع عالم پس از مرگ و ایمان به نشانه‌های قیامت از جمله ایمان به غیبات است که عقل انسان قادر به درک آن‌ها نیست و جز از طریق وحی نبوی راهی برای شناخت آن‌ها وجود ندارد.

بخاطر اهمیت به این روز بزرگ خداوند در بسیاری از مواقع ایمان به خودش را به ایمان به روز قیامت ربط می‌دهد. همانطور که می‌فرماید:

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ [البقرة: ۱۷۷].

«نیکی این نیست که چهره‌هایتان را به جانب مشرق و مغرب کنید بلکه نیکی (در) کسی است که به خدا و روز آخرت ایمان بیاورد...».

﴿ذَٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَن كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ [الطلاق: ۲].

«کسی بدانها پند و اندرز می‌گیرد که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشد».

چندین آیه دیگر (حتی علما در این راستا گفته‌اند).

خیلی کم پیش می‌آید صفحه‌ای از قرآن را بخوانی و سخنی درباره آخرت و ثواب و عقاب موجود در آن نیابی.

در بینش اسلامی حیات به زندگی کوتاه دنیا محدود نمی‌گردد و تنها در عمر کوتاه و محدود انسان خلاصه نمی‌شود.

در بینش اسلامی حیات از نظر زمانی تا ابد و از نظر مکانی بعد از دنیا در بهشتی که

وسعت آن باندازه آسمان و زمین است و یا در آتشی که ظرفیت آن به اندازه انسان‌هایی است که در طول سال‌های متمادی روی زمین زندگی کرده‌اند، تداوم می‌یابد.^۱

﴿سَابِقُوا إِلَىٰ مَعْفَرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا عَرْضُ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ﴾ [الحديد: ۲۱].

«بر یکدیگر پیشی گیرید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که وسعت آن همسان پهناي آسمان و زمین است. برای کسانی آماده شده است که به خدا و پیامبرانش ایمان داشته باشند».

﴿يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَتَقُولُ هَلْ مِن مَّزِيدٍ﴾ [ق: ۳۰].

«روزی که به جهنم خواهیم گفت: آیا پر شده‌ای؟ جهنم می‌گوید: مگر افزون بر این هم هست».

همانا ایمان به خدا و روز آخرت با ثواب و عقاب آن توجیه‌کننده رفتار انسان به سوی خیر است و هیچ قانونی از قوانین بشر نمی‌تواند رفتار انسان را همانند ایمان به آخرت راست و متعادل گرداند.

لذا فاصله زیادی است بین رفتار کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد و می‌داند دنیا مزرعه آخرت و اعمال صالح توشه آن هستند و بین کسی که ایمان به خدا و روز قیامت ندارد.

﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ﴾ [البقرة: ۱۹۷].

«و توشه مهیا کنید یقیناً بهترین توشه پرهیزگاری است».

همانطور که صحابی بزرگوار عمیر بن الحمام^۲ می‌گوید:

(۱) مراجعه شود «اليوم الآخر في ظلال القرآن» (ص ۳ - ۴) احمد فائز چاپ خالد حسن الطرايشي، چاپ اول (۱۳۹۵ هـ).

(۲) عمیر بن الحمام بن الجموح بن زید الانصاری^{رضی}: در غزوه بدر به شهادت رسید او هنگامی که پیامبر خدا فرمود: «قوما الی جنة عرضها السموات والارض» «پاخیزید به طرف بهشتی که وسعت آن به اندازه آسمان و زمین است». گفت: بهبه و خرماهای دستش را پرت کرد. پیامبر فرمود: «چرا گفתי بهبه» او در جواب گفت: تنها به خاطر اینکه از اهل آن شوم. پیامبر فرمود: تو

ركضاً إلى الله بغير زادٍ إلا التقى وعمل المعاد
ولا صبر في الله على الجهاد وكل زاد عرضة الفناد
غير التقى والبرد والرشاد^۱

«برویم به سوی خداوند بدون توشه. جز توشه پرهیزگاری و عمل برای روز معاد و صبر و استقامت بر جهاد در راه خدا. و غیر از پرهیزگاری، نیکی و رشد هر توشه دیگری فناشدنی است».

لذا بین کسی که چنین حالی دارد و کسی که ایمان به خداوند و به روز آخرت و حساب و کتاب آن ندارد تفاوت زیادی است.

«تصدیق‌کننده روز جزا بر اساس معیارهای آسمانی عمل می‌کند نه معیارهای زمینی و به حساب آخرت عمل می‌کند نه به حساب دنیا».^۲

او در زندگی رفتاری جداگانه دارد. در او استقامت، سعه صدر، نیروی ایمان، پایداری در سختی‌ها، تحمل در مصیبت‌ها به خاطر اجر و ثواب اخروی دیده می‌شود. او می‌داند آنچه نزد خدا است بهتر و ماندگارتر است.

امام مسلم از صهیب رضی الله عنه روایت کرده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: «عجباً لأمر المؤمن أن أمره كله خير، وليس ذلك لأحد إلا للمؤمن إن أصابته سراء شكر، فکان خيراً له، وإن أصابته ضراء صبر فکان خيراً له».^۳

«کار مؤمن تعجب برانگیز است! زیرا همه کارهای او خیر است و جز مؤمن کسی

بهشتی هستی، او گفت اگر من زنده بمانم تا این خرماها را بخورم درنگ می‌شود سپس آن‌ها را پرت کرد و به قتال پرداخت تا شهید شد.

مراجعه شود به «صحیح مسلم» کتاب الإمارة، باب ثبوت الجنة للشهيد (۴۵/۱۳ - ۴۶ با شرح نووی) و «تجرید اسماء الصحابة» (۴۲۲/۱) امام ذهبی. ط. دارالمعرفة - بیروت و «فقه السیره» (ص ۲۴۳-۲۴۴) شیخ محمد غزالی، تحقیق ناصرالدین البانی، چاپخانه حسان، ناشر دارالکتب الحدیثه، چاپ هفتم (۱۹۷۶ م).

(۱) فقه السیره (ص ۲۴۴) غزالی.

(۲) «اليوم الآخر في ظلال القرآن» (ص ۲۰).

(۳) «صحیح مسلم» کتاب الزهد، باب فی احادیث متفرقه، (۱۲۵/۱۸ - با شرح امام نووی).

چنین ویژگی را ندارد. اگر به خوشی برسد شکرگزار است و اگر به او زبانی وارد شود صبر می‌کند پس همه این‌ها برای او خیر است».

فوائد انسان مسلمان به بشر محدود نمی‌گردد بلکه به حیوانات نیز می‌رسد همانطور که (قول مشهور) عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌فرماید: «اگر الاغی در عراق بلغزد گمان می‌کنم خداوند از من سؤال می‌کند. ای عمر چرا راه را برایش هموار نکردی»^۱. این احساس از آثار ایمان به خدا و روز آخرت و احساس مسئولیت و امانتداری است و انسان آن را در حالی حمل کرد که آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها از آن ترسیدند زیرا در آن از هر کار کوچک و بزرگی سؤال می‌شود و به خاطر آن محاسبه و مجازات می‌گردد. اگر خیر باشد پاداش نیک و اگر شر باشد پاداش بد دریافت خواهد کرد.

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَعُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾ [آل عمران: ۳۰].
«روزی که هر کس آنچه را از نیکی انجام داده است حاضر و آماده می‌بیند و دوست می‌دارد کاش بین او و اعمال بدش فاصله زیادی می‌بود».

﴿وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾ [الكهف: ۴۹].

«و کتاب (اعمال هر کس در دستش) نهاده می‌شود و بزهکاران را می‌بینی که از دیدن محتوای آن ترسان و لرزان می‌شوند و می‌گویند: ای وای بر ما این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را رها نکرده مگر آن را برشمرده است و کردار خود را حاضر و آماده می‌بینند و پروردگار تو به کسی ظلم نمی‌کند».

اما کسی که به خدا و روز آخرت و حساب و کتاب آن ایمان ندارد تلاش می‌کند تا تمام مقاصدش را در دنیا محقق سازد، او نفس زنان به دنبال متاع دنیا است و حریصانه آن را جمع می‌کند و شدیداً مانع رسیدنش به مردم است او دنیا را بزرگ‌ترین غم و نگرانی و تنها هدف دانش خود قرار داده است. او همه چیز را به نفع خود مقایسه

(۱) ابونعیم آن را چنین روایت کرده است: «لومات شاة على شط الغرات ضائعة، لظننت أن الله سألني عنها يوم القيامة». «حلیة الأولیاء وطبقات الاصفیاء» (۵۳/۱) چاپ دارالکتاب العربی.

می‌کند و به هیچ کس غیر از خود اهمیت نمی‌دهد و توجه نمی‌کند مگر زمانی که در این زندگی کوتاه و محدود سودی برای او به ارمغان آورد.

او در زمین حرکت می‌کند و حد و مرز او تنها زمین و زندگی کوتاه آن است بدین دلیل موازین و معیارهای او متفاوت است و مدام به نتایج منفی می‌رسد زیرا او از عالم پس از مرگ دور شده است.

﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ ۗ وَسَأَلُ أَيَّانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ [القيامة: ۵-۶].

«بلکه انسان می‌خواهد در پیش‌روی خود فسق و فجور کند (بدین خاطر) او سؤال می‌کند روز قیامت کی می‌آید».

این تصور جاهلی محدود و تنگ باعث خونریزی، سرقت اموال، غارت و راهزنی می‌شود چونکه آنان همانطور که قرآن حالشان را به تصویر می‌کشد به روز قیامت و جزا و پاداش آن ایمان ندارند.

﴿وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾ [الأنعام: ۲۹].

«و گفتند حیاتی جز زندگی دنیا وجود ندارد و ما (هرگز) مبعوث نخواهیم شد».

همانطور که یکی از آنان گفته است: «زندگی تنها تولد از مادر و مدفون شدن در زمین است». قرن‌ها پشت سر هم می‌گذرند و تعجب اینکه انکار بیشتر و بزرگ‌تر می‌شود و می‌بینیم که شیوعیت و مارکسیسم غیر از عالم ماده همه چیز را انکار می‌کنند. به خدا و روز آخرت ایمان ندارند و زندگی را مادی محض می‌دانند و می‌گویند غیر از ماده محسوس هیچ چیز دیگری وجود ندارد. زعیم بزرگ آنان مارکس ملحد می‌گوید: خدایی وجود ندارد و زندگی تنها ماده است لذا آنان مانند حیواناتند هدف از خلقت خود و معنی زندگی را درک نمی‌کنند یعنی آنان سرگردان و فانی‌اند و اگر با هم تفاهمی داشته باشند بخاطر ترس از مجازات قانون است.

این نوع انسان‌ها حریصترین فرد بر زندگی دنیا هستند زیرا به حیات بعد از مرگ ایمان ندارند همانطور که خداوند در وصف مشرکین قوم یهود و امثال آنان می‌فرماید:

﴿وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَوٰةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ

سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرْحَرَجِهِ ۗ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ ۗ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾ [البقرة: ۹۶].

«و آنان را حریصترین مردم بر زندگی (دنیا) خواهی یافت حتی طمعکارتر از مشرکان (لذا) هر یک از آنان دوست دارد هزار سال عمر کنند در حالی که اگر این عمر

به او داده شود. او را از عذاب بدور نمی‌دارد و خداوند نسبت به اعمال آنان بی‌نا است». مشرک امید به زندگی بعد از مرگ ندارد و طولانی‌شدن زندگی دنیایی را دوست دارد و یهودی با علمی که (به حقانیت اسلام) دارد به خزی و خواری خود در قیامت واقف است این نوع انساها و امثالشان بدترین افراد هستند که در بین آنان طمع و حرص، راندن مردم و استثمار آنان و غارت ثروت‌ها به خاطر حرص در تمتع به لذت‌های دنیایی ترویج می‌یابد. لذا در بین آنان انحلال اخلاقی و رفتار حیوانی ظاهر می‌شود.

پس این چنین انسان‌هایی وقتی متوجه شوند برخلاف لذت‌های زودگذر و آرزوهای بی‌پایانشان سختی‌ها و شدائد دنیا افزایش می‌یابد هیچ مانعی را برای خودکشی نمی‌بینند. وقتی آنان مسئولیتی در عالم پس از مرگ ندارند پس مانعی برای خلاص شدن از این دنیا احساس نمی‌کنند.

به همین خاطر اسلام اهمیت خاصی برای ایمان به روز آخرت قائل است و تأکیدات فراوانی در قرآن در این باره و درباره اثبات آن آمده است پس خداوند نادانان را به خاطر دوری از آن سرزنش می‌کند و پیامبر را مأمور می‌کند تا سوگند بخورد که حیات پس از مرگ حق است.

﴿قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَنَّ ثُمَّ لَأَنْبَوْنَ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ [التغابن: ۷].

«بگو به پروردگرم سوگند برانگیخته خواهید شد سپس از تمام اعمالتان باخبرتان خواهند ساخت و این کار برای خداوند آسان است».

و همچنین خداوند احوال پرهیزگاران و پاداش فراهم‌شده آنان، احوال گناهکاران و جزا و عذابشان و دیگر وقایع روز قیامت را ذکر کرده و منکرین را به دلایل حقانیت آن ملتفت می‌سازد تا شک و تردید آنان را ریشه‌کن کند و مردم این روز و احوال سخت آن را که بدن انسان از ترس آن بلرزه درمی‌آید، نصب‌العین خود قرار داده و با پیروی از دین اسلام که پیامبر خدا ﷺ حامل آن است اعمال و رفتار خود را اصلاح نمایند برخی از این ادله عبارتند از:

الف) پیدایش اول

﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ

أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُتَوَفَّى وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴿٧﴾ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٨﴾ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ ﴿٩﴾ [الحج: ۵-۷].

«ای مردم اگر درباره رستاخیز تردید دارید. ما شما را از خاک آفریدیم سپس از نطفه و سپس از خون بسته و پس از آن از یک قطعه گوشت تام‌الخلقه و ناقص‌الخلقه شما را پدید آوردیم تا (آفرینش شما را) برایتان روشن سازیم و شما را در ارحام آنطور که ما می‌خواهیم تا مدت زمانی محدود مستقر سازیم و به صورت نوزاد شما را به دنیا آوریم...».

موجودی که بتواند انسان را در مراحل متعدد خلق کند در آفرینش او برای بار دوم عاجز نیست بلکه بنا به حکم عقل آفرینش دوم برای او آسانتر است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظْمَ وَهِيَ رَمِيمٌ ﴿٧٨﴾ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ﴿٧٩﴾﴾ [یس: ۷۸-۷۹].

«برای ما مثالی می‌زند و آفرینش خود را فراموش می‌کند و می‌گوید: چه کسی می‌تواند این استخوان‌ها را در حالی که پوسیده‌اند زنده گرداند. بگو کسی آن‌ها را زنده می‌کند که آن‌ها را نخستین بار آفریده است. و او به (احوال) تمام آفریدگان آگاه است.».

ب) وقایع محسوس دنیا دال بر اثبات روز قیامت
خداوند می‌فرماید:

﴿وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴿٧٩﴾ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٨٠﴾ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ ﴿٨١﴾﴾ [الحج: ۵-۷].

«... زمین را خشک و خاموش می‌بینی پس وقتی بر آن آب می‌بارانیم حرکت و جنبش بدان می‌افتد و رشد و نمو می‌کند. و هر جفت (گیاه) شادی‌بخش را می‌رویاند. آن بدان خاطر است که خدا حق است و اوست که مردگان را زنده می‌کند و او بر هر

کاری توانا است. و بدون شک قیامت فرا می‌رسد و خداوند مردگان را زنده می‌گرداند».

زنده‌گرداندن زمین مرده و رویاندن گیاهان بر روی آن دلیل بر قدرت خداوند بر زنده‌کردن دوباره مردگان و بیپاسختن روز قیامت است.

(ج) قدرت خیره‌کننده و ظاهرشونده خداوند در بزرگ‌ترین آفرینش

﴿أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَدِيرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِنْهُمْ بَنِيًّا وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ﴾ ﴿٨١﴾ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٨٢﴾ [یس: ۸۱-۸۲].

«آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است قدرت ندارد مانند خودشان را بیافریند آری تنها او آفریننده دانا است. (بلکه) کار او تنها این طور است که وقتی اراده چیزی را بکند (خطاب بدان) می‌گوید: بشو پس می‌شود».

پس خالق آسمان‌ها و زمین با آن همه عظمتشان خواهد توانست انسان کوچک را دوباره زنده کند همانطور که می‌فرماید:

﴿لَخَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ ﴿٥٧﴾ [المؤمن: ۵۷].

«بی‌شک خلق آسمان‌ها و زمین بزرگ‌تر از خلق مردم است لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند».

(د) حکمت آشکار خداوند در کائنات برای هر بیننده دور از تعصب و هوی و هوس. خالق حکیم انسان را بیهوده پدید نمی‌آورد و بدون امر و نهی و حساب و کتاب رها نمی‌سازد:

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾ ﴿١١٥﴾ فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ ﴿١١٦﴾ [المؤمن: ۱۱۵-۱۱۶].

«آیا گمان برده‌اید ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و شما به سوی ما برگردانده نمی‌شوید. خداوند فرمانروای حقیقی بسیار بلندمرتبه (تر از این) است».

﴿مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ ﴿٣٨﴾ [الدخان: ۳۸].

«ما آسمان‌ها و زمین و آنچه در آن دو هست را بیهوده نیافریده‌ایم. ما آن‌ها را جز به حق خلق نکرده‌ایم لکن بیشتر آنان نمی‌دانند».

واضح است هر کس به دیده تدبیر به مخلوقات عجیب خداوند و نظام و پایدار آن بنگرد می‌فهمد هر چیزی به اندازه و برای سرانجامی مشخص همراه با نیازمندی‌هایش پدید آمده و در مسیری که خداوند برای آن قرار داده در حرکت است.

نظر به این دنیای وسیع - و علم و قدرت کاملش - نهایت حکمت او را به ما نشان می‌دهد پس او انسان را رها نکرده است تا قدرتمندان بی‌مهابا بر ضعیفان چیره شوند و منحرفین از حق را بدون عقاب نمی‌گذارد بلکه در عالم آخرت جزایی مناسب منتظر آنان است.

و کسانی که تلاش خود را برای جلب رضای خدا اختصاص می‌دهند ترک نمی‌کند بلکه فضل و نعمت فراوانش را به آن‌ها مبذول می‌دارد بطوری که اذعان دارند هر زحمت و رنجی که در دنیا متحمل شده‌اند به نسبت ثواب و پاداش فراوان بهشت بسیار اندک به حساب می‌آید برخی از این پاداش‌ها را نه چشم انسان دیده است و نه گوش شنیده و نه به قلب بشر خطور کرده است.

اگر مردم به سنت‌های جهان هستی، حکمت فراوان، عنایت بالا و تکریم خداوند به انسان بنگرند بی‌شک به روز آخرت ایمان خواهند آورد و در این صورت انسانیت به چهرهٔ مبغوض او روی نخواهد آورد و حرص و طمع بر سر زندگی دنیا جای خود را به تعاون بر برّ و تقوی خواهد داد.

مبحث دوم: نام‌های روز رستاخیز

به اضافه نشانه‌های روز قیامت از جمله موضوعات مهم نام‌های متفاوتی از آن است که در قرآن ذکر شده‌اند و هر کدام معنی جداگانه‌ای را می‌رسانند.^۱

(۱) الساعة: خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا﴾ [المؤمن: ۵۹].

«همانا شکی نیست که قیامت خواهد آمد».

(۲) یوم البعث: خداوند می‌فرماید:

﴿لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ﴾ [الروم: ۵۶].

(۱) ابن کثیر برای قیامت بیشتر از هشتاد اسم نام برده است. مراجعه شود به «النهاية / الفتن و

الملاحم» (۲۵۵/۱ - ۲۵۶) تحقیق، د. طه زینی.

«شما بدان اندازه که خداوند مقرر کرده بود تا روز قیامت ماندگار بوده‌اید پس این روز قیامت است.»

(۳) یوم الدین: خداوند می‌فرماید:

﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ [الفاتحة: ۴].
«مالک روز جزا».

(۴) یوم الحسرة:

﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ﴾ [مریم: ۳۹].
«آنان را از روز حسرت بترسان».

(۵) الدار الآخرة:

﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ [العنکبوت: ۶۴].
«همانا سرای آخرت حیات خوش و خرمی را دربردارد اگر فهم و شعور داشته باشند».

(۶) یوم التناد: خداوند می‌فرماید:

﴿إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ﴾ [المؤمن: ۳۲].
«من بر شما از روز صدازدن می‌ترسم».

(۷) دارالقرار: خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ﴾ [المؤمن: ۳۹].
«همانا روز آخرت سرای ماندگاری و استقرار است».

(۸) یوم الفصل: خداوند می‌فرماید:

﴿هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكْذِبُونَ﴾ [الصفات: ۲۱].
«ای همان یوم الفصل است که شما آن را تکذیب می‌کردید».

(۹) یوم الجمع: خداوند می‌فرماید:

﴿وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ [الشوری: ۷].
«از روز گردهم‌آیی که شک و تردیدی در آن نیست بیم دهی».

۱۰) يوم الحساب: خداوند می فرماید:

﴿هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ﴾ ﴿۵۳﴾ [ص: ۵۳].

«این چیزها برای روز حساب و کتاب وعده داده می شوند».

۱۱) يوم الوعيد: خداوند می فرماید:

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ﴾ ﴿۲۰﴾ [ق: ۲۰].

«و در صور دمیده می شود آن روز وعده داده شده است».

۱۲) يوم الخلود: خداوند می فرماید:

﴿أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ﴾ ﴿۲۴﴾ [ق: ۳۴].

«بسلامت داخل شوید، امروز روز جاودانگی است».

۱۳) يوم الخروج: خداوند می فرماید:

﴿يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ﴾ ﴿۴۲﴾ [ق: ۴۲].

«روزی صیحه را درست می شنوند آن روز بیرون آمدن است».

۱۴) الواقعة: خداوند می فرماید:

﴿إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ﴾ ﴿۱﴾ [الواقعة: ۱].

«هنگامی که واقعه (روز قیامت) اتفاق می افتد».

۱۵) الحاقة: خداوند می فرماید:

﴿الْحَاقَّةُ ۱ مَا الْحَاقَّةُ ۲ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ﴾ ﴿۳﴾ [الحاقة: ۱-۳].

«رخداد راستین، آن رخداد راستین چیست، تو چه می دانی رخداد راستین چیست».

۱۶) الطامة الكبرى: خداوند می فرماید:

﴿فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى﴾ ﴿۳۴﴾ [النازعات: ۳۴].

«هنگامی که بزرگترین حادثه فرا می رسد».

۱۷) الصاخة: خداوند می فرماید:

﴿فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَةُ﴾ ﴿۳۳﴾ [عبس: ۳۳].

«پس هنگامی که صدای هراس انگیز می آید».

(۱۸) الأَزْفَةُ: خداوند می‌فرماید:

﴿أَزِفَتِ الْأَازِفَةُ﴾ [النجم: ۵۷].

«آن نزدیک شونده (روز قیامت) نزدیک شده است».

(۱۹) القارعة: خداوند می‌فرماید:

﴿الْقَارِعَةُ﴾ ۱ مَا الْقَارِعَةُ ۲ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ ۳﴾ [القارعة: ۱-۳].

«بلای بزرگ، بلای بزرگ چیست، تو چه می‌دانی بلای بزرگ چیست».

مبحث سوم: استناد به خبر آحاد در عقائد

این مبحث ارتباط تنگاتنگی با موضوع نشانه‌های قیامت دارد زیرا بیشتر این نشانه‌ها در احادیث آحاد ذکر شده‌اند^۱ و تعدادی از متکلمین^۲ و علماء اصول^۳ باور

(۱) احادیث به اعتبار روایت آن به آحاد و متواتر تقسیم می‌شود:

الف) متواتر: حدیثی است که جمعی از جمع دیگر که هماهنگی آنان بر دروغ محال باشد از اول تا آخر سند آن را روایت کرده باشند.

ب) حدیث آحاد: هر حدیث غیر متواتر را آحاد گویند.

مراجعه شود به «تقریب نووی» (۱۷۶/۲ - با تدریب الراوی) و «قواعد التحذیر» (ص ۱۴۶) قاسمی و «تیسیر مصطلح الحدیث» (ص ۱۸-۲۱) دکتر محمود الطحان.

(۲) مانند معتزلی‌ها و علماء متأخر پیرو آنان از جمله: شیخ محمد عبده، محمد شلتوت، احمد شلبی، عبدالکریم عثمان و غیره.

مراجعه شود به: «الفرق بین الفرق» (ص ۱۸۰) تحقیق محی الدین عبدالحمید و «فتح الباری» (۲۳۳/۱۳) و کتاب «قاضی القضاة عبدالجبار همدانی» (ص ۸۸ - ۹۰) دکتر عبدالکریم عثمان و

«رسالة التوحید» (ص ۲۰۲) شیخ محمد عبده، تصحیح محمد رشید رضا.

«موقف المعتزلة من السنة النبوية» (ص ۹۲ - ۹۳) ابی لبابه حسین و کتاب «المسیحية: مقارنة

الادیان» (ص ۴۴) دکتر احمد شلبی «الفتاوی» شیخ محمود شلتوت - در (ص ۶۲) می‌گوید:

«علماء اجماع دارند بر اینکه احادیث آحاد در امر عقیده فایده‌ای نمی‌رسانند و اعتماد بر آن‌ها در مورد غیبات درست نیست»!! به کتاب او «الإسلام عقيدة و شريعة» ص ۵۳ و کتاب «المسیح فی

القرآن، التوراة، و الانجیل» (ص ۵۳۹) عبدالکریم خطیب مراجعه شود.

(۳) مراجعه شود: «شرح الكواكب المنیر فی اصول الفقه» (۳۵۰/۲ - ۳۵۲) محمد بن احمد بن

عبدالعزیز الحنبلی، تحقیق د. محمد الزمیلی و د. نزید حمّاد.

دارند که با خبر آحاد عقیده ثابت نمی‌شود. بلکه تنها با دلیل قطعی یعنی آیه یا حدیث متواتر پیامبر ﷺ عقیده اثبات می‌گردد.

این قول مردود است زیرا وقتی صحت حدیث با راویان موثق ثابت شود و به طریقی درست به ما برسد واجب است آن را تصدیق کنیم و به آن ایمان بیاوریم که مفید علم یقینی است خواه متواتر باشد یا آحاد. این مذهب علماء و سلف صالح ما است و همچنین با استناد به دستور خداوند به مؤمنین که می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ [الأحزاب: ۳۶].

«هیچ مرد و زن مؤمنی در کاری که خدا و پیامبرش داوری کرده باشند اختیاری خود ندارند».

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ﴾ [آل عمران: ۳۲].

«از خدا و پیامبرش پیروی کنید».

ابن حجر رحمته می‌گوید: «قد شاع فاشيا عمل الصحابة والتابعين بخبر الواحد من غير نكير فاقضي الاتفاق منهم على القبول»^۱.

«عمل اصحاب و تابعین به حدیث آحاد مشهور است و منکر ندارند پس این امر مقتضی است که آنان بالاتفاق آن را قبول دارند».

ابن ابی العز می‌گوید: «خبر الواحد اذا تلقته الامة بالقبول، عملاً به و تصدیقاً له، بغیر العلم اليقینی عند جماهير الامة وهو أحد قسمي المتواتر ولم يكن بين سلف الامة في ذلك نزاع»^۲.

«وقتی امت خبر واحدی را پذیرفته و تصدیق کردند و به آن عمل نمودند پس نزد بیشتر افراد امت مفید علم یقینی است و یکی از اقسام متواتر است و در بین علماء سلف در این زمینه نزاعی وجود ندارد».

(۱) «فتح الباری» (۲۳۴/۱۳).

(۲) «شرح العقيدة الطحاوية» علی بن علی بن ابی العز الحنفی (ص ۳۹۹ - ۴۰۰) برخی از علما آن را تحقیق کرده‌اند و ناصرالدین البانی احادیث آن را تخریج نموده است. چاپ المکتب الإسلامی، ط، الرابعة (۱۳۹۱ هـ) بیروت.

مردی دربارهٔ مسأله‌ای از امام شافعی سؤال کرد ایشان گفتند: پیامبر خدا دربارهٔ آن چنین کرده‌اند. مردی گفت شما چه می‌گویید امام شافعی گفتند: سبحان الله آیا من در عهد بیعت هستم یا اینکه در میان مسیحیانم؟! من به تو می‌گویم پیامبر خدا چنین حکم داده‌اند و شما در جواب (با تعجب) می‌گویید: شما چه می‌گویید؟^۱.

شافعی دوباره می‌گوید: «هرگاه حدیث صحیحی را از پیامبر خدا ﷺ روایت کردم و به آن عمل نمودم پس به شما اعلام می‌کنم که عقم بر باد رفته است»^۲.

پس ایشان بین خبر واحد و متواتر و بین اخبار عقیدتی و غیر عقیدتی (احکام علمی) تفاوتی قائل نبوده‌اند بلکه مسئلهٔ اصلی را صحت حدیث قلمداد کرده‌اند.

امام احمد می‌گوید: «هر خبری از پیامبر با اسناد موثق به ما رسید به آن اقرار می‌کنیم و اگر اقرار به احادیث پیامبر ﷺ نکردیم و آن را رد نمودیم یعنی این امر خداوند را نپذیرفته‌ایم که می‌فرماید:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَأَنْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷].

«آنچه پیامبر برای شما آورد پس آن را بپذیرید و شما را از هر چه نهی کرد اجتناب ورزید».

پس امام احمد چیزی جز صحت حدیث را در عمل به حدیث آحاد به شرط نگرفته است.^۳

ابن تیمیه می‌گوید: «السنة إذا ثبتت فإن المسلمين كلهم متفقون على وجوب اتباعها»^۴.

«وقتی سنت ثابت شد همه مسلمانان متفق بر وجوب پیروی از آن هستند» ابن

(۱) «مختصر الصواعق المرسله على الجهمية والمعظه» (۳۵۰/۲) ابن قیم، مختصر آن شیخ محمد بن الموصلی، توزیع توسط إدارات البحوث العلمیة والافتاء در ریاض عربستان.

و مراجعه شود: «الرساله» امام شافعی (ص ۴۱۰) تحقیق: احمد شاکر، مطابع المختار الإسلامیة، چاپ دوم (۱۳۹۹ هـ) و «شرح الطحاویه» (ص ۳۹۹) ابن ابی العز.

(۲) «مختصر الصواعق» (۳۵۰/۲).

(۳) «اتحاف الجماعه» (۴/۱).

(۴) «مجموع الفتاوی» (۸۵/۱۹) شیخ الإسلام ابن تیمیه، گردآورنده عبدالرحمن بن قاسم العاصمی النجدی، تصویر چاپ اول (۱۳۹۸ هـ) چاپ الدار العربیة، بیروت.

قیم در ردّ کسانی که حجیت اخبار آحاد را انکار می‌کنند می‌گوید:

«نقل اخبار در میان اصحاب رواج داشت. آنان خبری را که از رسول نقل می‌کردند به آن اطمینان داشتند و کسی از آنان به راوی حدیث نمی‌گفت حدیث شما آحاد است و تا متواتر نباشد مفید علم نیست.

و هر یک از آنان وقتی حدیثی از پیامبر خدا را دربارهٔ صفات نقل می‌کرد شنونده آن را قبول می‌نمود و اعتقاد داشت آن صفت وجود دارد همانطور که به رؤیت پروردگار، تکلم با او، صدازدن او در روز قیامت بندگان را با صدایی که دور و نزدیک مثل هم آن را می‌شنوند، نزول او به آسمان دنیا در هر شب، خنده و شادی او، نگه‌داشتن آسمان‌ها روی یکی از انگشتان دستش، اثبات ازلی بودنش، اعتقاد دارد.

او این حدیث را از راوی می‌شنود که از پیامبر خدا ﷺ یا از دوست خود و او از پیامبر نقل می‌کند و به مجرد شنیدن آن از فرد صادق عادل به مقتضای آن معتقد است و در آن شک نمی‌کند.

حتی آنان خیلی کم در احادیث احکام تبیین می‌کردند و هیچ یک از آنان هرگز در روایت احادیث صفات درخواست دلیل نکرد بلکه خیلی زود آن را تصدیق و به مقتضای آن یقین پیدا می‌کردند و با آن اخبار صفات را اثبات می‌نمودند. هر کس کمترین اهتمام و توجه به سنت داشته باشد این را می‌داند و اگر به خاطر وضوح موضوع نبود بیشتر از صد نمونه در این باره ذکر می‌کردم.

چیزی که نفی‌کنندگان علم از احادیث پیامبر بر آن اعتماد دارند. در واقع خرق اجماع اثبات‌شده صحابه، تابعین و اجماع امامان مسلمان است و باین کار خود را هم رأی معتزله، جهمیه، رافضه، خوارج کرده‌اند کسانی که حریم این اجماع‌ها را پایمال نموده‌اند و در این راستا برخی از اصولیین و فقهاء نیز از آنان پیروی نمودند. و از امامان گذشته کسی این رأی را نپذیرفته است بلکه خلاف آن به اثبات رسیده است. آن‌هایی که قول صریح دارند که خبر واحد مفید علم است عبارتند از: مالک، شافعی، اصحاب ابوحنیفه، داوود بن علی و اصحابش مانند ابومحمد ابن حزم»^۱.

(۱) «مختصر الصواعق» (۲/۳۶۱ - ۳۶۲).

اما شبهه‌ای^۱ که به نفع منکرین حجیت خبر آحاد عرضه شده است این است که خبر آحاد مفید ظن است (منظور ظن راجح است) زیرا یک نفر راوی ممکن است اشتباه یا خطا کند یا غفلت و نسیان بر او عارض شده باشد و عمل به ظن راجح در احکام به اتفاق علما واجب است اما نمی‌توان در مسائل اعتقادی به آن استناد کرد. و در این راستا به آیاتی که از اتباع ظن نهی کرده‌اند استدلال می‌کنند از جمله:

﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ [النجم: ۲۸].

«آنان جز از ظن پیروی نمی‌کنند و یقیناً ظن در هیچ چیز انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند».

جواب شبهه: استدلال به این آیه و امثال آن مردود است زیرا این ظن غالبی نیست که آنان در نظر دارند. بلکه منظور از آن شک و کذب و تخمین است. در «النهاية» و «اللسان» و سایر کتب لغت چنین آمده است ظن یعنی شکی که در مورد چیزی بر تو عرضه می‌گردد و تو آن را محقق می‌دانی و به آن حکم می‌کنی^۲.

ابن کثیر در تفسیر این آیه ﴿وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ﴾ [النجم: ۲۸] می‌گوید: یعنی آنان علم درستی که گفته آنان را تصدیق کند ندارند بلکه آنچه دارند کذب، افتراء، تقلب و کفر است.

﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ [النجم: ۲۸].

یعنی ظن هیچ سودی ندارد و هرگز جای حق را نمی‌گیرد در حدیث صحیح آمده است: «إياكم والظن فإن الظن أكذب الحديث»^۳ و^۴.

«از ظن بپرهیزید همانا ظن دروغترین سخن است».

پس شک و کذب هر دو ظنی هستند که خداوند آن را ذم کرده و به مشرکین نسبت داده است. و این آیه آن را تأیید می‌کند.

(۱) مراجعه شود به رساله «وجوب الاخذ بحديث الآحاد في العقيدة والرد على شبه المخالفين» (ص ۶-۷) ناصرالدین آلبانی چاپ دارالعلم، بنها، مصر.

(۲) مراجعه شود به «النهاية في غريب الحديث و الاثر» (۱۶۲/۳ - ۱۶۳).

(۳) «صحيح مسلم» كتاب البر والصلة والآداب، باب تحريم الظن والتجسس (۱۱۸/۱۶ - با شرح نووی).

(۴) تفسیر ابن کثیر.

﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾ [الأنعام: ۱۱۶].

«جز از ظن پیروی نمی‌کنند و آنان تنها تخمین می‌زنند».

خداوند آنان را به گمان، تخمین و حدس توصیف می‌کند پس وقتی که خرص و تخمین همان ظن است جائز نیست در احکام به آن استناد کرد^۱ زیرا احکام بر شک و تخمین بنا نمی‌گردند.

و اما احتمال غفلت و فراموشی راوی مردود است زیرا یکی از شروط خبر واحد این است که هر یک از راویان مطمئن و دارای حافظه خوب باشند پس با صحت حدیث مجالی برای توهم خطای راوی باقی نمی‌ماند. و اینکه انسان مطمئن و با حافظه غافل نمی‌گردد و دروغ نمی‌گوید مجالی را برای ردّ اخبار او با احتمالات عقلی محض و منافی عادت نمی‌گذارد.

ادله قبول خبر واحد

وقتی ابطال عدم خبر واحد در عقائد تبیین گردید دلائل وجوب اخذ به خبر واحد در قرآن و سنت فراوانند.
از جمله دلائل قرآنی:

۱- ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ [التوبة: ۱۲۲].

«مؤمنان را نسزد که همگی بیرون روند. باید از هر قوم و قبیله‌ای عده‌ای بروند تا در دین دانش‌اندوزی کنند و هنگام بازگشت به قوم و قبیله خود آنان را بترسانند تا اینکه خودداری کنند».

این آیه مؤمنان را برای تفقه در دین برمی‌انگیزاند. طائفه از یک نفر به بالا است. امام بخاری می‌گوید: «به یک مرد نیز طائفه گفته می‌شود زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا﴾ [الحجرات: ۹].

(۱) مراجعه شود به «العقيدة في الله» (ص ۴۸ - ۴۹) عمر سليمان الاشقر، چاپ دارالنفائس بيروت،

«و اگر دو مرد نیز با هم بجنگند شامل مصداق آیه می‌گردند»^۱.
اگر اخبار دینی از یک نفر پذیرفته می‌شود پس این دلیل بر حجیت خبر واحد است. و تفقه در دین شامل عقائد و احکام است بلکه تفقه در عقیده مهمتر از تفقه در احکام است.^۲

۲- ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾ [الحجرات: ۶].
«ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر فاسقی خبری را برای شما آورد درباره آن تحقیق کنید».

و در قرائتی آمده است (فتتبتوا)، از تثبت^۳.
این آیه دلیل پذیرش قطعی خبر واحد موثق است. و نیاز به تحقیق ندارد زیرا این نوع اخبار از معنی فاسق خارج هستند و اگر خبر واحد موثق مفید علم نبود خداوند امر تحقیق و تبیین را بطور مطلق بیان می‌کرد تا علم حاصل گردد^۴.

۳- ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: ۵۹].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا و رسولش و از صاحب نظرانتان پیروی کنید اگر درباره چیزی نزاع پیدا کردید آن را به خدا و پیامبرش ارجاع دهید».
ابن قیم می‌گوید: «مسلمانان اجماع دارند ارجاع امر به رسول مراجعه به خود او در حال حیات و به سمت او بعد از وفاتش است و اتفاق دارند که وجوب این امر با وفات پیامبر ساقط نمی‌گردد پس اگر اخبار متواتر و آحاد او مفید علم و یقین نیستند ارجاع امور به او معنایی ندارد»^۵.

اما دلیل‌های سنت زیادند که به تعدادی از آنها بسنده می‌کنیم.
۱- پیامبر فرستادگانش را یکی یکی نزد پادشاهان و همچنین امیرانش را به شهرها

(۱) «صحیح بخاری»، کتاب اخبار الآحاد، باب ماجاء فی اجازة خبر الواحد الصدوق (۲۳۱/۱۳)، با شرح فتح الباری).

(۲) مراجعه شود به «العقيدة فی الله»، (ص، ۵۱).

(۳) مراجعه شود به «تفسیر شوکانی» (۶۰/۵).

(۴) «وجوب الاخذ بحديث الآحاد فی العقيدة» (ص ۷) محمد ناصرالدین البانی.

(۵) «مختصر الصواعق المرسله علی الجهمية والمعطله» (۳۵۲/۲) امام ابن قیم.

می‌فرستاد و مردم در مسائل احکام عملی و اعتقادی به آنان مراجعه می‌کردند مثلاً: اباعبیده عامر بن جراح رضی الله عنه را به نجران^۱، معاذ بن جبل رضی الله عنه را به یمن^۲ و دحیه الکلبی رضی الله عنه را با نام‌های نزد بزرگان بصری^۳ فرستاد... و در موارد دیگری اصحاب را به جاهای مختلف ارسال داشته است.

۲- بخاری از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت کرده است. او گفت: «یک روز مردم در قبا در حال اقامه نماز صبح بودند. ناگهان یکی آمد و گفت: امشب بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وحی نازل شده و به او امر شده است تا کعبه را قبله قرار دهد پس شما نیز کعبه را قبله خود قرار دهید (در حالی که آنان رو به شام نماز می‌خواندند) پس همه رو به کعبه چرخیدند»^۴.

نمی‌توان گفت این روایت درباره احکام عملی است. زیرا عمل بدین حکم مبنی بر اعتقاد به صحت خبر واحد است.

۳- از حضرت عمر رضی الله عنه روایت شده است. او گفت:

«من و یک مرد انصاری (چنین بودیم) وقتی او از پیامبر خدا دور می‌شد و من حاضر بودم هر آنچه از پیامبر خدا سر می‌زد برای او می‌آوردم و اگر من غائب می‌شدم او نیز برای من چنین می‌کرد»^۵.

واقع حال اصحاب به ما چنین می‌گوید. هر یک از آنان در امور دینی خواه اعتقادی یا احکام عملی به خبر واحد اکتفا می‌کرد.

(۱) مراجعه شود به «صحیح بخاری»، کتاب اخبار الآحاد، باب ما جاء فی إجازة خبر الواحد الصدوق، (۳۲/۱۳) - با شرح فتح الباری.

(۲) مراجعه شود به «صحیح بخاری» کتاب الزکاة (۲۶۱/۳) - با شرح فتح الباری.

(۳) مراجعه شود به «صحیح بخاری» کتاب اخبار آحاد باب ما كان یبعث النبی صلی الله علیه و آله من الامراء والرسل واحداً بعد واحد. (۲۴۱/۱۳) - با شرح فتح الباری بخاری آن را معلق (یکی یا همه راویان آن محذوف است) روایت کرده است.

(۴) «صحیح بخاری» کتاب اخبار آحاد باب ما جاء فی إجازة خبر الواحد الصدوق (۲۳۲/۱۳) - با شرح فتح الباری.

(۵) «صحیح بخاری» کتاب أخبار الآحاد باب ما جاء فی إجازة خبر الواحد الصدوق (۲۳۲/۱۳) - با شرح فتح الباری.

۴- عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت می‌کند می‌گوید: از پیامبر خدا شنیدم گفت: «نضر الله امرأً سمع منا حديثاً، فحفظه حتى يبلغه فرب مبلغ أوعى من سامع»^۱. «خداوند مستفیض کند کسی را که از من حدیثی بشنود، آن را حفظ کند و تبلیغ نماید چه بسا افرادی که حدیث من به آنان می‌رسد از شنونده (حاضر) زیرکتر و مستفیدتر باشند».

این امر تنها به احادیث اعمال اقتصار نمی‌یابد بلکه شامل احادیث اعمال احکام و اعتقادی است. اگر این نبود که ایمان به احادیث ثابت شده از او رضی الله عنه در بحث عقائد واجب است، امر پیامبر به تبلیغ حدیث او بطور مطلق معنایی نداشت و پیامبر بیان می‌فرمود این امر مقصور به احادیث اعمال است و لا غیر.

بعلاوه این مقوله که احادیث آحاد اثبات‌کننده امر عقیده نیستند بدعتی نو بوده و اصل و اساسی در دین ندارد و هیچ یک از سلف صالح چنین چیزی را نگفته‌اند و از آنان نقل نشده و حتی به فکر آنان خطور نکرده است و اگر دلیلی قطعی دال بر اینکه با احادیث آحاد عقیده اثبات نمی‌گردد، وجود داشت اصحاب کرام و سلف صالح آن را می‌دانستند و به آن تصریح می‌کردند.

باید توجه داشت این قول ابداع شده متضمن عقیده‌ای است که مستلزم ردّ صدها حدیث صحیح پیامبر خدا رضی الله عنه است.^۲

پس کسانی که عقائد را از احادیث آحاد نمی‌گیرند لازم است بسیاری از امور عقیدتی را که با احادیث آحاد اثبات شده‌اند ردّ نمایند. از جمله:

۱- برتری پیامبر ما حضرت محمد رضی الله عنه بر تمام انبیاء و مرسلین.

۲- شفاعت بزرگ او در صحرای محشر.

۳- شفاعت او برای اهل کبائر از امتش.

(۱) «مسند احمد» (۹۶/۶) (حدیث ۴۱۵۷) تحقیق و شرح احمد شاکر. امام احمد این حدیث را با دو اسناد صحیح روایت کرده است.

مراجعه شود به «دراسة حدیث (نضرالله امرأاً سمع مقالتي) رواية و دراية» (ص ۳۳ و ما بعد آن) شیخ عبدالمحسن بن محمد العباد، چاپ چاپخانه رشید در مدینه منوره چاپ اول (۱۴۰۱ هـ).

(۲) مراجعه شود رساله «وجوب الاخذ بحديث الآحاد في العقيدة» (ص ۵-۶) و کتاب «العقيدة في الله» (ص ۵۳) عمر الاشقر.

- ۴- تمام معجزات او غیر از قرآن.
- ۵- کیفیت شروع خلقت، اوصاف ملائکه و جن، اوصاف بهشت و جهنم که در قرآن ذکر نشده‌اند.
- ۶- سؤال منکر و نکیر در قبر.
- ۷- عذاب و فشار قبر بر میت.
- ۸- صراط، حوض، و میزان دو ترازو.
- ۹- ایمان به اینکه خداوند سعادت، شقاوت، رزق و اجل هر انسان را در شکم مادرش مشخص کرده است.
- ۱۰- خصوصیات پیامبر خدا ﷺ که سیوطی آن‌ها را در کتابی به نام «الخصائص الكبرى» جمع‌آوری کرده است. مانند: داخل شدنش در حال حیات به بهشت و دیدن اهل آن و نعمت‌هایی که در آن برای پرهیزگاران مهیا شده است. و مسلمان شدن قرین جنی‌اش.^۱
- ۱۱- اعتقاد به اینکه عشره مبشره از اهل بهشت هستند.
- ۱۲- جاودان نبودن اهل کبائر (کسانی که گناهان کبیره انجام می‌دهند) در آتش.
- ۱۳- ایمان بدانچه که بوسیله احادیث درباره اوصاف قیامت و روز حشر و نشر آمده است و در قرآن وجود ندارد.
- ۱۴- ایمان به مجموع علامت‌های روز قیامت مانند: خروج مهدی، نزول عیسی، خروج دجال، خروج آتش، طلوع خورشید از مغرب، دابة الارض و غیر این‌ها.
- در نهایت ادله تمام موارد اعتقادی ذکر شده برخلاف تصور آنان احادیث آحاد نیست بلکه دلیل پاره‌ای از آن‌ها احادیث متواتر است ولی نقص دانش منکرین حجیت احادیث آحاد باعث شده است تمام این موارد اعتقادی و امثال آن‌ها را که در احادیث صحیح آمده‌اند، ردّ نمایند.^۲

مبحث چهارم: خبر دادن پیامبر از آینده

پیامبر از وقایع قبل از روز رستاخیز در آینده براساس اطلاعاتی که خداوند به او

(۱) در حدیث آمده است که هر انسان قرینی از جن (در دنیا) دارد (مترجم).

(۲) مراجعه شود به رساله «وجوب الاخذ بحديث الآحاد في العقيدة» (ص ۳۶-۳۹) و کتاب «العقيدة

فی الله» (ص ۵۴-۵۵) عمر الاشقر.

رسانده، خبر داده است. در این زمینه احادیث فراوانی وجود دارند که حتی به حد تواتر معنوی نیز رسیده‌اند.^۱

از جمله حدیثی که حذیفه روایت کرده است او می‌گوید: «پیامبر خدا برای ما خطبه‌ای خواند و چیزی مربوط به روز رستاخیز نبود مگر آن را ذکر کرد، کسی که می‌دانست آن را فهمید و کسی که نمی‌دانست آن را درک نکرد. اگر ببینیم چیزی را که فراموش کرده‌ام آن را باز می‌شناسم همانطور که انسان مرد آشنا و دور شده از او را بعداً می‌بیند باز می‌شناسد.^۲

او دوباره می‌گوید: «پیامبر خدا به آنچه که تا روز رستاخیز پیش می‌آید مرا با خبر ساخت و من از همه آن‌ها از او ﷺ سؤال کردم جز دربارهٔ علت اخراج مردم مدینه از شهر مدینه.^۳

تنها حذیفه این اخبار را روایت نمی‌کند بلکه پیامبر خدا یک روز کامل برای اصحاب خطبه خواند تا آنچه خواهد شد تا روز رستاخیز را برای آنان بیان کند.

ابوزید عمرو بن احطب انصاری رضی الله عنه روایت می‌کند «روزی پیامبر خدا نماز صبح را برایمان خواند. روی منبر رفت و تا نماز ظهر برای ما خطبه خواند سپس فرود آمد نماز ظهر را خواند و دوباره روی منبر رفت و تا نماز عصر برای ما سخنرانی کرد سپس فرود آمد نماز عصر را خواند و برای بار سوم بالا رفت و تا نماز مغرب برای ما خطبه خواند و ما را از آنچه افتاده و از آنچه در حال اتفاق افتادن است با خبر ساخت و هر کس دانانتر بود بیشتر آنرا حفظ کرد. رواه مسلم.^۴

حذیفه بن الیمان رضی الله عنه می‌گوید: به خدا سوگند من از هر کس دانانترم به فتنه‌هایی که بین من و روز قیامت پیش خواهد آمد. من چیزی نمی‌دانستم جز اینکه پیامبر خدا بطور سری در این زمینه چیزهایی به من گفت که به کس دیگری نمی‌گفت. اما روزی

(۱) «الشفاء بتعريف أحوال المصطفى» (۶۵۰/۱) قاضی عیاض، تحقیق محمدامین قره‌علی و همکارانش، چاپ الوكالة العامه للنشر والتوزيع، مؤسسه علوم القرآن، مكتبة الدارابی دمشق.

(۲) «صحیح بخاری» کتاب القدر، باب وکان أمر الله قدرأ مقدوراً (۴۹۴/۱۱) - با شرح فتح الباری و «صحیح مسلم»، کتاب الفتن وأشرط الساعة، (۱۵/۱۸) - با شرح امام نووی.

(۳) «صحیح مسلم»، کتاب الفتن وأشرط الساعة، (۱۶/۱۸) - با شرح امام نووی.

(۴) «صحیح مسلم»، کتاب الفتن وأشرط الساعة (۱۶/۱۸) - با شرح امام نووی.

پیامبر خدا دربارهٔ این فتنه‌ها برای مجلسی صحبت می‌کرد که من نیز در آنجا بودم او در حالی که فتنه‌ها را برمی شمرد گفت: «منهن ثلاث لا یكدن یذرن شیئاً، ومنهن فتن کریاح الصیف، منها صغار ومنها كبار».

«سه تا از این فتنه‌ها چنان هستند که چیزی را بر جای نمی‌گذارند و همچنین فتنه‌هایی مانند بادهای تابستان، برخی کوچک و برخی بزرگ‌اند».

حذیفه می‌گوید: همه رفتند جز من^۱.

همه این‌ها دلیل‌های درستی است مبنی بر اینکه پیامبر گاهی امتش را از آنچه تا روز قیامت پیش می‌آید و به آن‌ها مربوط است با خبر می‌ساخت.

بی‌شک نشانه‌های قیامت قسمت اعظم اخباریه غیب را دربرمی‌گیرند، بدین علت احادیث آن با الفاظ مختلف توسط بسیاری از صحابه نقل شده‌اند.

مبحث پنجم: علم به روز قیامت

بر اساس آیات قرآن و احادیث نبوی علم به روز قیامت از غیبات است و جز خداوند کسی به آن اطلاع ندارد. خداوند این علم را به خود اختصاص داده و حتی ملائکه مقربین و انبیاء^۲ را نیز از آن مطلع نساخته است و کسی جز او نمی‌داند روز قیامت کی برپا می‌شود.

پیامبر خدا خیلی زیاد روز قیامت و مصائب آن را به یاد می‌آورد. مردم دربارهٔ زمان روز قیامت از او سؤال می‌کردند و ایشان می‌فرمود این مسئله جزو غیبات است و کسی جز خداوند آن را نمی‌داند در زمینه اختصاص علم قیامت به خداوند آیات زیادی نازل شده‌اند از جمله:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَلُهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْثَةً ۚ يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۷۷﴾﴾ [الأعراف: ۱۸۷].

(۱) «صحيح مسلم»، كتاب الفتن وأشراط الساعة (۱۶/۱۸) - با شرح امام نووی.

(۲) برزنجی در «الإشاعة» گفته است که پیامبر زمان شروع قیامت را می‌دانست اما آن را به دیگران نگفت. این مقوله غلط فاحشی است.

مراجعه شود: «الإشاعة لأشراط الساعة» (ص ۳)

«راجع به قیامت از تو می‌پرسند در چه زمانی قیامت رخ می‌دهد بگو: تنها پروردگارم از آن آگاه است. و کسی جز او نمی‌تواند در وقت خود آن را پدیدار سازد (اطلاع از هنگامه قیامت) برای آسمان‌ها و زمین سنگین است. قیامت ناگهان بوقوع می‌پیوندد و بر سرتان می‌تازد از تو می‌پرسند انگار تو از (شروع) قیامت باخبری بگو اطلاع از آن خاص پروردگار است اما بیشتر مردم نمی‌دانند».

خداوند متعال پیامبرش را مأمور می‌کند تا به مردم خبر دهد علم به روز قیامت نزد خداوند یکتا است. آشکارشدن و زمان شروع آن را جز خداوند کسی در میان آسمان و زمین نمی‌داند همانطور که می‌فرماید:

﴿يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا﴾ [الأحزاب: ۶۳].

«مردم دربارهٔ روز قیامت از تو می‌پرسند بگو علم آن تنها نزد خداوند است و تو چه می‌دانی شاید روز قیامت نزدیک باشد».

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَلُهَا﴾ [۴۴] ﴿فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِهَا﴾ [۴۳] ﴿إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَلُهَا﴾ [۴۴].

«از تو دربارهٔ قیامت می‌پرسند، در چه زمانی واقع می‌شود؟ تواز آن چه آگاهی داری آگاهی از زمان قیامت به پروردگارت واگذار شده است».

پس منت‌های علم به قیامت نزد خداوند یکتا است.

بدین خاطر وقتی جبرئیل از پیامبر خدا ﷺ از زمان قیامت سؤال کرد (همانطور که در حدیث طولانی حضرت جبرئیل آمده است) در جواب فرمودند. سؤال‌شونده از سؤال‌کننده آگاهی بیشتری ندارد^۱.

پس هم جبرئیل و هم حضرت محمد ﷺ از شروع روز قیامت خبر ندارند. همانطور که بعداً خواهد آمد حضرت عیسی نیز از شروع روز قیامت خبر ندارد. گرچه نزول او از نشانه‌های بزرگ روز قیامت است.

امام احمد، ابن ماجه و حاکم از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند

(۱) «صحیح بخاری» کتاب ایمان باب سؤال جبرئیل النبی ﷺ عن الإيمان والإسلام والإحسان وعلم الساعة وبيان النبی ﷺ له (۱/۱۱۴) - با شرح فتح الباری.

که فرمود:

«لقيت ليلة أسري بي إبراهيم وموسى وعيسى قال: فتذاكروا أمر الساعة، فردّوا أمرهم إلى إبراهيم، فقال: لا علم لي بها. فردّوا الأمر إلى موسى فقال: لا علم لي بها فردّوا الأمر إلى عيسى فقال: أما وجبتها فلا يعلمها أحد إلا الله ذلك وفيما عمد إلي ربي أن الدجال خارج قال: ومعى قضيبان فإذا رأيي ذاب كما يذوب الرصاص، قال: فيهلكه الله»^۱.

«در شب اسری به ابراهیم، موسی و عیسی عليهم السلام رسیدم. آنان درباره روز قیامت بحث کردند، رشته سخن را به ابراهیم دادند، گفت چیزی درباره آن نمی دانم پس نوبت موسی رسید، او گفت: من نیز چیزی از آن نمی دانم وقتی نوبت عیسی رسید گفت زمان آمدن آن را جز خداوند کسی نمی داند اما آنچه از جانب پروردگار به من رسیده است قبل از آن دجال می آید و من دو چوب به دست دارم وقتی او مرا می بیند مانند سرب گداخته ذوب می شود و خداوند او را از بین می برد».

پس پیامبران اولوالعزم نیز درباره شروع قیامت چیزی نمی دانند.

امام مسلم از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت می کند، او می گوید: یک ماه قبل از وفات

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از او چنین شنیدم:

«تسألوني عن الساعة؟ وإنما علمها عند الله، وأقسم بالله ما على الأرض من نفس منفوسة تأتي عليها مائة سنة»^۲.

«درباره قیامت از من سؤال می کنید؟ همانا علم آن تنها نزد خداوند است و قسم به خدا هیچ نفسی روی زمین نیست بعد از صد سال روی زمین بماند».

(۱) «مسند احمد» (۱۸۹/۵) (حدیث ۳۵۵۶) تحقیق احمد شاکر او می گوید: سند حدیث صحیح است و «سنن ابن ماجه» (۱۳۶۵/۲)، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، بوضیری در «الزوائد» گفته است «این اسناد صحیح و رجال آن موثق به هستند».

«مستدرک حاکم» (۴۸۸/۴ - ۴۸۹) او می گوید: این حدیث صحیح الاسناد است و آن را تخریج نکرده اند» ذهبی نیز موافق آن است. اما آلبانی در کتابش «ضعیف الجامع الصغیر» (۲۰/۵ - ۲۱) (حدیث ۴۷۱۲) آن را تضعیف کرده است.

(۲) «صحیح مسلم» کتاب فضائل الصحابة رضی الله عنهم باب بیان معنی قوله صلی الله علیه و آله «على رأس مائة سنة لا يبقى نفس منفوسة»، (۹۰/۱۶ - ۹۱) باشرح امام نووی).

این حدیث احتمال اینکه پیامبر علم آن را بعد از سؤال حضرت جبرئیل (در حدیث مشهور) از ایشان دریافت کرده باشد، نفی می‌کند.

ابن کثیر می‌گوید: پیامبر امی، سید مرسلین و خاتم آنان ﷺ، پیامبر رحمت و توبه، پیامبر میدان جنگ، فرستاده شده به دنبال تمام انبیاء کسی که مردم با وساطت او حشر می‌شوند که در حدیث صحیح از انس و سهل بن سعد رضی الله عنهما از او روایت شده است «بعثت أنا والساعة كهاتين»^۱.

«من و قیامت این طور مبعوث شده‌ایم» در حالی که دو انگشت سیابه و مجاور آن را در کنار هم قرار داده بودند. با وجود تمام این اوصاف خداوند به ایشان می‌فرماید وقتی از تو دربارهٔ زمان قیامت سؤال می‌شود بگو علم آن نزد خداوند است.

﴿قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۲ [الأعراف: ۱۸۷].

«بگو علم آن را تنها خدا می‌داند اما بیشتر مردم نادانند».

بدین ترتیب هر کس گمان برد پیامبر زمان وقوع قیامت را می‌داند نادان است زیرا آیات قرآن و احادیث نبوی یاد شده مخالف آنند.

ابن قیم می‌گوید: «برخی از مدعیان علم در زمان ما خود را مملو از چیزی می‌دانند که فاقد آن هستند و این دروغ بزرگ را ساخته‌اند که همانا پیامبر خدا زمان وقوع قیامت را می‌دانست و عبارت «ما المسئول عنها بأعلم من السائل» در حدیث مشهور جبرئیل را تحریف کرده و گفته‌اند پیامبر فرموده است من و تو (جبرئیل) آن را می‌دانیم.

این بزرگ‌ترین جهل و قبیح‌ترین تحریف است. پیامبر ﷺ خداوند را بهتر می‌شناخت و به کسی که حدس می‌زد یک اعرابی است (نه خداوند) نمی‌گوید: من و تو علم به روز قیامت داریم. مگر این (مدعیان علم) نادان بگویند پیامبر خدا جبرئیل را می‌شناخت اما پیامبر خدا صادق است که می‌گوید:

«والذي نفسي بيده ما جاءني في صورة إلا عرفته، غير هذه الصورة»^۱.

(۱) «صحیح بخاری» کتاب الرقاق، باب قول النبی ﷺ «بعثت أنا والساعة كهاتين» (۳۷۴/۱۱) - با شرح فتح الباری).

(۲) «تفسیر ابن کثیر» (۵۲۶/۳).

«قسم به کسی که جان من در دست اوست جبرئیل به هر صورتی که می‌آمد او را شناختم جز این صورت» و در الفاظ دیگر چنین آمده است.

«ما شبهة علی غیر هذه المرّة» «جز این بار در شناسایی او (جبرئیل) اشتباه نکرده‌ام و در لفظ دیگر آمده است.

«ردّوا علی الأعرابی، فذهبوا فالتمسوا، فلم يجدوا شیئاً».

«آن مرد اعرابی را برگردانید (اصحاب) به دنبال او رفتند ولی کسی را نیافتند».

اما بعداً پیامبر متوجه شد آن مرد جبرئیل بوده است همانطور که عمر (در ادامه حدیث) می‌گوید من مبهوت ماندم. پیامبر فرمود: ای عمر آیا می‌دانی سؤال کننده چه کسی بود.^۲

اما تحریف کننده حدیث می‌گوید: پیامبر در هنگام سؤال می‌دانست او جبرئیل بود ولی اصحاب را بعد از مدتی باخبر ساخت.

بعلاوه عبارت حدیث «ما المسؤل منها بأعلم من السائل» هر سائل و مسئولی (سؤال شونده) را دربرمی‌گیرد یعنی هر سؤال کننده و سؤال شونده‌ای در زمینه زمان وقوع روز قیامت نسبت به آن علم ندارند»^۳.

(۱) «مسند امام احمد» (۳۱۴/۱ - ۳۱۵) (حدیث ۳۷۴) تحقیق احمد شاکر، او گفته است: اسناد حدیث صحیح است و لفظ امام احمد چنین است: «ما أتاني في صورة إلا عرفته، غير هذه الصورة».

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الإیمان، نشانه‌های قیامت (۱/۱۵۹ - با شرح امام نووی) ابن حجر می‌گوید: اما آنچه در روایت نسائی از طریق ابی‌فروه در آخر حدیث آمده است که «او جبرئیل بود در قیافه دحیه الکلبی» عبارت «در قیافه دحیه الکلبی نازل شده بود» بی‌اساس است زیرا آنان (پیامبر و اصحابش) دحیه الکلبی را می‌شناختند و عمر^{رضی الله عنه} درباره جبرئیل می‌گوید: «ما يعرفه منا احد».

و محمد بن نصر مروزی در کتاب «الإیمان» از طریق راوی نسائی این حدیث را آورده و در آخر آن می‌گوید: «فإنه جبریل، جاء يعلمكم دينكم» (او جبرئیل بود برای تعلیم دین شما نازل شده بود) والسلام پس این روایت دوم مطمئن‌تر است چون با روایات دیگر مطابقت دارد (فتح الباری، ۱/۱۲۵).

(۳) «المنار المنيف» (ص ۸۱-۸۲) تحقیق شیخ عبدالفتاح ابوعزه، مراجعه کنید به تعلیق شیخ بر کلام ابن قیم و «مجموع فتاوی» ابن تیمیه (۴/۳۴۱ - ۳۴۲).

در غیر این صورت بیان علامت‌های آن برای سؤال‌کننده‌ای که زمان وقوع آن را می‌داند، بی‌فایده و مهمل است. زیرا او از علامت‌های آن سؤال نکرد. و عجیبت‌ر کلام سیوطی در «الحاوی» است در جواب سؤال از حدیث مشهور در میان مردم که «پیامبر ﷺ در قبر خود هزار سال نمی‌ماند».

او (سیوطی) می‌گوید: «من جواب می‌دهم که باطل و بی‌اساس است. او در تألیف خود «الکشف عن مجاورة هذه الأمة الألف» در این باره چنین می‌گوید:

اولاً آنچه آثار بر آن دلالت می‌کند عمر این امت بیشتر از هزار سال و کمتر از هزار و پانصد سال است. زیرا در روایاتی آمده است عمر دنیا هفت هزار سال است و پیامبر در اواخر هزاره ششم مبعوث گردید.^۱

سپس با محاسباتی مشخص کرد که این مدت زمان (عمر امت محمد ﷺ) ممکن نیست به هزار و پانصد سال برسد. و بعداً احادیث و آثار مورد استناد خود را ذکر می‌کند از جمله:

طبرانی در «الکبیر» از ضحاک بن زمل الجهنی چنین روایت می‌کند: خوابی دیدم و آن را برای پیامبر خدا ﷺ بازگو کردم... تا آخر حدیث. در ادامه خواب چنین آمده است. من و تو (پیامبر خدا) روی منبری با هفت پله بودیم و شما روی بالاترین مرتبه آن بودی پیامبر خدا در تعبیر خواب گفتند: «منبری که هفت درجه داشت و من در بالای آن بودم همان دنیا است که هفت هزار سال عمر دارد و من در هزاره هفتم آن هستم».^۲

سیوطی یادآور می‌شود که این حدیث را بیهقی در «الدلائل» نقل کرده است اما سهیلی آن را ضعیف الاسناد می‌داند.^۳

و از طرق صحیح به صورت موقوف از ابن عباس روایت شده است و طبری آن را صحیح دانسته و با آثاری دیگر آن را تقویت کرده است.^۴

(۱) «الحاوی للفتاوی» (۸۶/۲) للسیوطی، ط، الثانیه (۱۳۵۹ هـ) دارالکتب العلمیه بیروت.

(۲) «الحاوی للفتاوی» (۸۸/۲).

(۳) حدیث: «الدنیا سبعة آلاف سنة وأنا فی آخرها ألفاً» آلبانی می‌گوید: «موضوع است» مراجعه شود:

«ضعیف الجامع الصغیر» (۱۶۰/۳) (حدیث ۳۰۱۳).

(۴) مراجعه شود به «تاریخ الامم و الملوک» ابوجعفر طبری، (۲/۱ - ۱۰)، ط، دارالفکر بیروت.

سپس سیوطی عبارت «وَأَنَا فِي آخِرِهَا أَلْفًا» (من در هزاره هفتم آن هستم) را چنین توضیح می‌دهد: بیشتر مردم در هزاره هفتم‌اند تا تطابق بکند با آنچه بعثت او را در اواخر هزار ششم می‌داند. اگر او در اوایل هزاره هفتم مبعوث شده باشد نشانه‌های بزرگ مانند دجال، نزول عیسی، طلوع خورشید از مغرب باید صد سال قبل اتفاق می‌افتاد تا در پایان هزاره هفتم قیامت برپا شود. پس چون هیچکدام از این نشانه‌ها اتفاق نیافتاده‌اند مشخص می‌شود آنچه از هزاره هفتم باقی مانده است بیشتر از سی صد سال است.^۱

این چکیده‌ای از کلام سیوطی بود که با الفاظ صریح قرآن و احادیث صحیح منافات دارد چراکه مدت عمر دنیا را جز خداوند نمی‌داند و اگر ما مدت عمر دنیا را می‌دانستیم زمان وقوع قیامت نیز معلوم بود و شما از آیات و احادیث سابق متوجه شدید که زمان وقوع قیامت را کس جز خداوند نمی‌داند.

بعلاوه واقع امر کلام سیوطی را رد می‌کند چراکه ما اکنون در ابتدای قرن پانزده هجری هستیم هنوز دجال نیامده و عیسی عليه السلام نازل نشده است در صورتی که سیوطی گفت بعد از صد سال دجال می‌آید و عیسی عليه السلام نازل می‌گردد، او را هلاک می‌سازد و خودش چهل سال روی زمین می‌ماند و مردم بعد از طلوع خورشید از مغرب صد و بیست سال روی زمین می‌مانند. و همچنین فاصله بین دو نفخه قیامت چهل سال است. مجموع این سال‌ها به دو بیست سال می‌رسد.^۲ بر این اساس اگر دجال الآن نیز بیاید دو بیست سال دیگر لازم است پس روز قیامت بعد از هزار و ششصد سال دیگر رخ می‌دهد.

با این توضیح تمام احادیث روایت شده درباره مدت زمان عمر دنیا مردود می‌شوند. ابن قیم در کتابش «المنار المنيف» معیارهای کلی تشخیص احادیث موضوع را بیان می‌کند و می‌گوید: از جمله مخالفت حدیث با عبارات صریح قرآن است مانند حدیث مدت زمان عمر دنیا که بیان می‌کنند عمر دنیا هفت هزار سال است و ما در هزاره هفتم بسر می‌بریم. این دروغی آشکار است زیرا اگر درست باشد هر انسانی می‌داند از هم اکنون (قرن هشتم هجری) دو بیست و پنجاه و یک سال تا قیامت باقی

(۱) «الحاوی» (۸۸/۲).

(۲) «الحاوی» (۸۷/۲).

مانده است.^۱

ابن قیم در قرن هشتم هجری می‌زیسته است اکنون ششصد و پنجاه و دو سال از آن وقت تاکنون گذشته و دنیا پایان پذیرفته است.

ابن کثیر می‌گوید: آنچه در کتب بنی‌اسرائیل و اهل کتاب درباره تعیین سال‌های گذشته عمر دنیا آمده است بسیاری از علما آن را خطا و غلط دانسته‌اند البته آنان متخصص در این امر هستند.

در حدیثی آمده است: «دنیا یک جمعه از جمعه‌های قیامت است». اسناد این حدیث نیز صحیح نیست. و همچنین هر حدیثی درباره تعیین زمان روز قیامت روایت شده اسناد آن ثابت نشده است.^۲

همانطور که کسی نمی‌داند قیامت کی می‌آید پس کسی نیز نمی‌داند نشانه‌های قیامت کی ظاهر می‌شوند و اگر روایاتی آمده باشد که فلان نشانه در فلان سال و آن دیگر در سال فلان اتفاق می‌افتد همه آن‌ها صحیح نیستند زیرا تاریخ در عهد پیامبر وضع نشده بود و عمر بن خطاب آن را وضع کرد و ابتدای آن را هجرت پیامبر و اصحاب از مکه به مدینه قرار داد.

قرطبی می‌گوید: هر خبری از پیامبر درباره وقایع و عذاهای (قبل از قیامت) و تعیین زمان آن‌ها در فلان سال روایت شود نیازمند اسناد صحیح و قاطعی است که هر عذری را قطع کند زیرا این وقایع مانند واقعه قیامت هستند هیچ کس نمی‌داند در چه سالی و در چه ماهی رخ می‌دهند اما اینکه قیامت در ساعات آخر روز جمعه که خداوند آدم را در آن خلق کرده است اتفاق می‌افتد این امر نیز مجهول است و علم آن تنها نزد خداوند بی‌شریک است بدین ترتیب نمی‌توان برای وقوع نشانه‌های قیامت نیز زمانی را مشخص کرد. والله اعلم.^۳

مبحث ششم: نزدیک شدن وقوع قیامت

(۱) «المنار المنیف» (ص ۸۰)، تحقیق: شیخ عبدالفتاح ابوغده، مراجعه شود به «مجموع الفتاوی» (۳۴۲/۴) شیخ الإسلام ابن تیمیه.

(۲) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۵/۱)، تحقیق د. ط زینی.

(۳) «التذكرة فی أحوال الموتی و أمور الآخرة» (ص ۶۲۸) شمس‌الدین محمد بن احمد القرطبی، نشر المكتبة السلفية، المدينة المنورة.

بسیاری از آیات قرآن و احادیث صحیح دال بر نزدیک شدن قیامت هستند. ظهور بیشتر نشانه‌های قیامت نشان می‌دهد ما در اواخر عمر دنیا قرار داریم خداوند می‌فرماید:

﴿أَقْرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ﴾ [الأنبياء: ۱].

«(زمان) محاسبه مردم نزدیک شده است در حالی که آنان غافل و روی گردانند».

﴿وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا﴾ [الأحزاب: ۶۳].

«تو چه می‌دانی شاید قیامت نزدیک است».

﴿إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَنَرَاهُ قَرِيبًا﴾ [المعارج: ۶-۷].

«آنان قیامت را دور ولی ما آن را نزدیک می‌بینیم».

﴿أَقْرَبَتِ السَّاعَةُ وَأَشَقَّ الْقَمَرُ﴾ [القمر: ۱].

«قیامت نزدیک و ماه دو نصف می‌گردد».

و آیات دیگری دال بر نزدیکی انتهای عمر دنیا و انتقال به دنیایی دیگر وجود دارد. هر کس در آن به عمل خود می‌رسد و متناسب با خیر و شربودن اعمالش جزای خود را دریافت می‌کند.

پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «بعثت أنا والساعة كهاتين» و پشیر باصبعیه فیمدهما^۱. «من و روز قیامت این طور مبعوث شده‌ایم» (در حالی که) دو انگشتش را با هم به حالت اشاره بلند کرده بود.

پیامبر خدا ﷺ فرمود: «بعثت في نسمة الساعة»^۲.

(۱) «صحیح بخاری» کتاب الرقاق، باب قول النبی ﷺ: «بعثت أنا والساعة كهاتين» عن سهل بن سعد (۳۴۷/۱۱) با شرح فتح الباری).

(۲) آلبانی می‌گوید: «این حدیث را دولابی در «الکنی» (۲۳/۱) و ابن منده در «المعرفة» (۲/۲۳۴/۲) از ابی حازم از ابی جبیره با سند مرفوع آن را روایت کرده‌اند و سند آن صحیح بوده و رجالش همه مطمئن هستند ولی در صحبت ابی جبیره (با پیامبر) اختلاف نظر است ولی حافظ در «التقريب می‌گوید او (با پیامبر) صحبت داشته است» سلسله احادیث الصحیحة (۴۶۷/۲) (حدیث ۸۰۸).

«من در جهت (نزدیک به) قیامت مبعوث شدم».

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «إنما أجلكم - في أجل من خلا من الأمم - ما بين صلاة العصر ومغرب الشمس»^۱.

«اجل شما - در مقایسه با اجل امت‌های پیشین - در میان نماز عصر و غروب آفتاب است» یعنی شما در قسمت پایانی عمر جهان قرار گرفته‌اید.

ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: بعد از عصر ما نزد پیامبر خدا ﷺ نشسته بودیم و خورشید روی کوه قعیقعان^۲ بود ایشان فرمودند: «ما أعماركم في أعمار من مضى إلا كما بقي من النهار وفيما مضى منه»^۳.

«عمر شما در قیاس با عمر گذشتگان مانند قسمت باقیمانده از روز در برابر قسمت گذشته آن است».

این کلام دال بر این است که عمر باقیمانده از دنیا به نسبت عمر گذشته آن بسیار کم است ولی جز خداوند کسی مقدار آن را نمی‌داند و حدیث صحیحی در مورد تحدید آن از جانب پیامبر نداریم تا نسبت عمر باقیمانده را با آن بسنجیم اما یقیناً نسبت به عمر گذشته بسیار اندک است^۴.

هیچ قولی بلیغ‌تر از این فرموده حضرت ﷺ در مورد نزدیکی روز قیامت وجود ندارد

مراجعه شود به: «تهذیب التهذیب» (۵۲/۱۲ - ۵۳ الکنی) چاپخانه مجلس دائرة المعارف در هند، چاپ اول (۱۳۲۷ هـ) و تقریب التهذیب» (۴۰۵/۲) تحقیق عبدالوهاب عبداللطیف، چاپ دارالمعرفة چاپ دوم (۱۳۹۵ هـ).

(۱) «صحیح بخاری» کتاب احادیث الأنبياء، باب ما ذکر عن بنی اسرائیل (۴۹۵/۶) - با شرح فتح الباری).

(۲) قعیقعان کوهی در جنوب مکه به فاصله دوازده مایل - ممکن این کلام پیامبر در حجة الوداع یا غزوه فتح مکه بوده باشد که عبدالله بن عمر همراه دیگر اصحاب در آن شرکت داشته است.

مراجعه شد به «النهاية» ابن اثیر (۸۸/۴) و «شرح مسند احمد» (۱۷۶/۸) احمد شاکر.

(۳) «مسند امام احمد» (۱۷۶/۸) (حدیث ۵۹۶۶)، شرح احمد شاکر اومی گوید: سند آن صحیح است.

ابن کثیر می‌گوید: «این سند حسن است و مشکلی ندارد» (النهاية / الفتن و الملاحم) (۱۹۴/۱).

ابن حجر می‌گوید: حسن است «فتح الباری» (۳۵۰/۱۱).

(۴) «النهاية الفتن و الملاحم» (۱۹۵/۱) تحقیق د. طه زینی.

که می‌فرماید:

«بعثت أنا والساعة جميعاً إن كادت لتسبقني»^۱.

«من و قیامت با هم برانگیخته شدیم بطوری که نزدیک بود از من سبقت بگیرد».

این حدیث اشاره به شدت نزدیکی قیامت با بعثت ایشان ﷺ است بطوریکه حتی می‌ترسد از شدت نزدیکی از ایشان سبقت گیرد.

(۱) «مسند احمد» (۳۴۸/۵) - با حاشیه منتخب الكنز) و «تاریخ الامم و الملوك» (۸/۱) طبرانی.
ابن حجر می‌گوید: «امام احمد و طبری آن را روایت کرده‌اند و سندش حسن است» «فتح الباری» (۳۴۸/۱۱).

باب اول:

نشانه‌های قیامت

فصل اول: تعریف نشانه قیامت

فصل دوم: انواع نشانه‌های قیامت

فصل سوم: نشانه‌های کوچک روز قیامت

فصل اول:

تعریف نشانه‌های قیامت

تعریف نشانه (الشَّرْطُ):

الشَّرْطُ: یعنی علامت، جمعش اشراط، اشراط الشی: یعنی اوائل آن، شُرطُ السلطان: یعنی نخبگان اصحابش که آنان را بر سایر سپاهیان مقدم می‌دارد یکی دیگر از واژه‌های هم‌خانواده آن اشتراط است یعنی شرط‌هایی که بعضی از مردم بر بعضی دیگر قرار می‌دهند پس شرط علامت برای مشروط است^۱.

معنی لغوی الساعة:

الساعة به قسمتی از اجزاء شب و روز گفته می‌شود جمعش ساعات و ساع است. شب و روز با هم بیست و چهار ساعت است.

معنی الساعة در اصطلاح شرع:

منظور از ساعت در اصطلاح شرع زمانی است که قیامت در آن اتفاق می‌افتد و به خاطر سرعت حساب در آن، بدین اسم نامگذاری شده است. یا به علت اینکه مردم ناگهان به ساعتی مواجه می‌شوند که همه مردم در آن با یک صدای بلند (صیحه واحده) از بین می‌روند^۲.

أشراط الساعة:

یعنی نشانه‌های قیامت که قبل از آن اتفاق می‌افتند و بر نزدیکی آن دلالت می‌کنند. یا امور کوچک مربوط به قیامت و قبل از شروع آن که مردم آن‌ها را انکار

(۱) مراجعه شود به «النهاية في غريب الحديث والاثار» (۴۶۰/۲)، و «لسان العرب» (۳۲۹/۷-۳۳۰) ابن منظور، ط. دارالفکر و دارصادر بیروت.

(۲) مراجعه شود به «النهاية في غريب الحديث» (۴۲۲/۲) و «لسان العرب» (۱۶۹/۸) و «ترتیب القاموس المحيط» (۶۴۷/۲) استاد طاهر احمد الزاوی، دارالکتب العلمیه (۱۳۹۹ هـ).

می‌نمایند. یا اسباب قیامت که قبل از وقوع آن پیش می‌آیند^۱.

واژه الساعه به سه معنی اطلاق می‌گردد.

۱- الساعه (قیامت) صغری: یعنی مگر انسان، هرکس که می‌میرد در واقع قیامت او

شروع می‌شود چون در عالم آخرت قرار می‌گیرد.

۲- الساعه (قیامت) وسط: یعنی مرگ مردمان یک قرن، دلیل آن گفته حضرت

عائشه است که می‌فرماید: اعراب وقتی نزد پیامبر خدا می‌آمدند از روز قیامت

سؤال می‌کردند و ایشان به جوانترین آنان نگاه می‌کرد و می‌فرمود: اگر این

انسان بماند قبل از اینکه پیر شود قیامت شما فرا می‌رسد^۲. یعنی مرگتان فرا

می‌رسد. منظور قیامت مخاطبین بود^۳.

۳- الساعه (قیامت) بزرگ: یعنی برانگیختن مردم از قبرهایشان برای حساب و

کتاب و جزاء و پاداش.

وقتی در قرآن واژه «الساعه» بکار می‌رود منظور قیامت بزرگ است.

خداوند می‌فرماید:

﴿يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ﴾ [الأحزاب: ۶۳].

ترجمه آن گذشت.

﴿أُقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ﴾ [القمر: ۱].

«قیامت نزدیک شد».

خداوند در قرآن هر دو قیامت صغری و کبری را ذکر کرده است. مثلاً در ابتدای

سوره واقعه بحث، قیامت کبری و در انتهای آن قیامت صغری آمده است.

﴿إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ۝۱ لَيْسَ لَوْفَعَتِهَا كَازِبُهُ ۝۲ خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ ۝۳ إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ

رَجًّا ۝۴ وَوُضِّتِ الْجِبَالُ بَسًّا ۝۵ فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا ۝۶ وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً ۝۷﴾ [الواقعة: ۱-۷].

[۷].

«هنگامی که واقعه‌ی (قیامت) بر پا می‌شود. رخ‌دادن آن جای تکذیب ندارد،

(۱) مراجعه شود به «النهاية في غريب الحديث» (۴۶۰/۲) و «لسان العرب» (۳۲۹/۷ - ۳۳۰).

(۲) «صحيح البخاری» کتاب الرقاق، باب سكرات الموت (۳۶۱/۱۱) - با شرح فتح الباری) و «صحيح

مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة، باب قرب الساعة (۹۰/۱۸) با شرح امام نووی).

(۳) «فتح الباری» (۳۶۳/۱۱).

(گروهی را) پائین می‌آورد و (گروهی را) بالا می‌برد، وقتی که زمین سخت به لرزه انداخته می‌شود. و کوه‌ها سخت به هم کوبیده می‌شوند و ریزه‌ریزه می‌گردند، شما سه گروه خواهید شد».

و در آخر آن می‌فرماید:

﴿فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ﴿۸۳﴾ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ ﴿۸۴﴾ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ
وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿۸۵﴾﴾ [الواقعة: ۸۳-۸۵].

«پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می‌رسد و شما در این حال می‌نگرید (و کاری از دستتان ساخته نیست) ما از شما به او نزدیک‌تریم لیکن شما نمی‌بینید».

و در سوره قیامه نیز از هر دو نوع قیامت (صغری، کبری) یاد شده است. درباره قیامت کبری می‌فرماید:

﴿لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ﴿۱﴾﴾ [القيامة: ۱].

«قسم به روز قیامت (به روز قیامت سوگند نمی‌خورم)».

سپس درباره قیامت صغری (مرگ) می‌فرماید:

﴿كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ ﴿۲۱﴾﴾ [القيامة: ۲۶].

«هرگز چنین نیست هرگاه که (جان) به گلوگاه رسید».

امثال این آیات در قرآن فراوانند، اما به علت عدم گنجایش رساله از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.

قیامت کبری همان است که ما درصدد بیان نشانه‌های آن در قرآن و سنت هستیم.^۱

(۱) مراجعه شود به «مجموع فتاوی» (۲۶۳/۴ - ۲۶۵) شیخ الإسلام ابن تیمیه و «فتح الباری» (۳۶۴/۱۱) و «تاج العروس من جواهر القاموس» (۳۹۰/۵).

فصل دوم:

اقسام نشانه‌های قیامت

نشانه‌های قیامت دو نوعند:

۱- نشانه‌های کوچک:

نشانه‌هایی که با فاصله زمانی زیاد قبل از قیامت اتفاق می‌افتند و به نوعی از امور عادی به حساب می‌آیند مانند قبض علم، ظهور جهل، شراب‌خواری، ساختن ساختمان‌های بلند و امثال آن‌ها البته ممکن است این نشانه‌ها همراه نشانه‌های بزرگ یا بعد از آن‌ها بیایند.

۲- نشانه‌های بزرگ:

امور بزرگی هستند که نزدیک روز قیامت رخ می‌دهند و غیرعادی جلوه می‌نمایند مانند: ظهور دجال، نزول عیسی، خروج یاجوج و مأجوج و طلوع خورشید از مغرب^۱. برخی علماء نشانه‌های قیامت را از نظر کمیت و کیفیت ظهور به سه نوع تقسیم کرده‌اند^۲.

۱- نشانه‌هایی که ظاهر شده و پایان پذیرفته‌اند.

۱) مراجعه شود به «التذکره» قرطبی (ص ۶۲۴) و «فتح الباری» (۴۸۵/۱۳) و کتاب «اکمال المعلم شرح صحیح مسلم» (۷۰/۱) ابو عبدالله محمد بن خلیفه ابی المالکن، چاپ دارالکتب العلمیه بیروت و مراجعه شود به مقدمه کتاب «التصریح بما تواتر فی نزول المسیح» (ص ۹) محدث شیخ محمد انور شاه کشمیری هندی، به ترتیب شاگردش شیخ محمد شفیع، تحقیق و تعلیق شیخ عبدالفتاح ابوغده، چاپ مطبعة الاصلیل، حلب نشر مکتبة المطبوعات الإسلامية، جمعية التعليم الشرعی (۱۳۸۵ هـ).

۲) مراجعه شود به «فتح الباری» (۸۲/۱۳-۸۴) و «الإشاعة لأشراط الساعة» (ص ۳) برزنجی و «لوامع الانوار البهیه و سواطع الاسرار الاثویه» (۶۶/۲) محمد بن احمد الحنبلی، تعلیق شیخ عبدالله بن عبدالرحمن ابابطین و شیخ سلیمان بن سحمان از علماء نجد، از منشورات مؤسسه الخافقین و مکتبتہا، دمشق، چاپ دوم (۱۴۰۲ هـ).

-
- ۲- نشانه‌هایی که ظاهر شده و همچنان در حال ظاهر شدن هستند.
- ۳- نشانه‌هایی که تاکنون ظاهر نشده‌اند.
- اقسام اول و دوم از نشانه‌های کوچک قیامت هستند ولی قسم سوم نشانه‌های کبری و برخی از نشانه‌های صغری را شامل می‌شود.

فصل سوم:

نشانه‌های کوچک قیامت

نشانه‌های کوچک قیامت ذکر شده توسط علماء بسیارند ولی من بعد از دقت نظر در احادیث نبوی و دستیابی به نظر علماء دربارهٔ صحت و سقم و یا قوت و ضعف آن‌ها (در حدود علم قاصر) آنچه به اثبات نرسیده بود و یا اثبات شده ولی حدیث صحیحی دربارهٔ آن یافت نمی‌شد همه را حذف و تنها به نشانه‌های اثبات‌شده در سنت نبوی بسنده کردم.

در ذکر این نشانه‌ها ترتیب خاصی را مراعات نکرده‌ام چون حدیثی در این زمینه نیافتم. لذا ابتدا نشانه‌هایی را که علماء معتقدند ظاهر شده و به پایان رسیده‌اند، ذکر نموده و سپس آن‌هایی را که حوادث مقتضی تقدیمشان است برشمرده‌ام. مثلاً ظهور فتنه‌ها بر قبض علم مقدمند و حتی برخی از آن‌ها در عصر صحابه ظاهر شده‌اند. پس به استناد اخبار کشتار روم را قبل از فتح قسطنطنیه و کشتار یهود در زمان عیسی علیه السلام را بعد از فتح قسطنطنیه آورده‌ام زیرا فتح آن قبل از ظهور دجال و نزول عیسی بعد از ظهور دجال است... الی آخر.

تعدادی از این نشانه‌ها بعد از نشانه‌های بزرگ می‌آیند پس لازم است ذکر آن‌ها را به تأخیر بیان‌دازیم مانند انهدام کعبه توسط حبشی‌ها و وزیدن بادی که ارواح مؤمنین را قبض می‌کند.

لازم به یادآوری است بسیاری از مبادی نشانه‌های قیامت در عهد صحابه رضی الله عنهم و به طور پراکنده در برخی اماکن بیشتر از جاهای دیگر ظاهر شده‌اند و به مرور زمان تا روز قیامت به استحکام خود می‌رسند.

مثلاً در مقابل قبض علم جهل صرف است لذا وجود درصد کمی از علماء در جوامع منافی آن نیست و آنان به نسبت جاهلان بسیار اندک به نظر می‌رسند. سایر نشانه‌ها نیز چنین هستند^۱.

(۱) «فتح الباری» (۱۶/۱۳) این موضوع در بحث قبض علم و ظهور جهل بعداً توضیح داده می‌شود.

شایان ذکر است بعضی از مردم تصور می‌کنند، نشانه‌های قیامت باید حرام یا مذموم باشند. در حالی که آنچه به عنوان نشانه قیامت در اخبار آمده است لازم نیست حتماً حرام و منکر باشد. بی‌شک بنای ساختمان‌های چندین طبقه توسط مردم عادی، توسعه اموال و اینکه پنجاه زن یک قیم داشته باشند همه این موارد از منکرات و محرمات نیستند بلکه همه این‌ها علامتند و ممکن است خیر، شر، مباح، حرام، واجب و غیره در آن‌ها یافت شود. (والله اعلم)^۱.

اکنون نوبت بیان نشانه‌های کوچک قیامت است که عبارتند از:

۱- بعثت حضرت محمد ﷺ

پیامبر ﷺ خبر داده است که بعثت او دال بر نزدیکی روز قیامت و او پیامبر آخرالزمان است.

سهل رضی الله عنه می‌گوید پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «بعثت أنا والساعة كهاتين» ویشیر یاصبعیه فیمدّهما^۲.

«بعثت من و روز قیامت مانند این دو انگشت است (در حالی که با دو انگشتش اشاره می‌کرد)».

انس رضی الله عنه می‌گوید پیامبر خدا فرمودند: «بعثت أنا والساعة كهاتين» در حالی که دو انگشت سبابه و وسطی را به هم چسبانده بود^۳.

قیس بن ابی‌حازم از جبیره در حدیث مرفوعی (حدیثی که بدون انقطاع سند به پیامبر خدا رسیده است) چنین نقل می‌کند.

«بعثت في نسم الساعة»^۴.

(۱) «شرح امام نووی بر مسلم» (۱۵۹/۱).

(۲) «صحیح بخاری»، کتاب الرقاق، باب قول النبی ﷺ: «بعثت أنا والساعة كهاتين» (۳۴۷/۱۱) با شرح فتح الباری.

(۳) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرط الساعة، باب قرب الساعة، (۸۹/۱۸ - ۹۰) همراه با شرح امام نووی.

(۴) رواه الدولابی فی «الکنی» (۲۳/۱)، و ابن منده فی «المعرفة» (۲/۲۳۴/۲) آلبانی می‌گوید: این حدیث صحیح است.

«من در ابتدای وزیدن بادهای قیامت مبعوث شدم».

ابن اثیر می‌گوید: «نَسَم از نسیم یعنی وزیدن ضعیف باد است یعنی من در ابتدای علامت‌های قیامت مبعوث شده‌ام برخی دیگر گفته‌اند جمع نسمة است یعنی من در میان انسان‌هایی (ذوی‌الارواحی) که خداوند نزدیک به روز قیامت آن‌ها را خلق کرده است (آخرین نسل بنی آدم) مبعوث شده‌ام»^۱.

پس نخستین نشانه قیامت بعثت حضرت محمد ﷺ آخرین پیامبر است و بعد از او نبی دیگری تا روز قیامت نمی‌آید. او و روز قیامت مانند انگشتان سبابه و وسطی به دنباله هم قرار گرفته‌اند و در بین آن دو انگشت دیگری وجود ندارد، یا از این نظر که یکی از آن‌ها از دیگری بزرگ‌تر است^۲. و روایت ترمذی نیز به همین معنا است: «بعثت أنا والساعة كهاتين - وأشار ابوداود بالسبابة والوسطى - فما فضل إحداهما على الأخرى»^۳. «بعثت من و قیامت مانند این دو انگشت است - ابوداود با دو انگشت سبابه و وسطی اشاره کرد - یا مانند فضل یکی از آن دو بر دیگری». و در روایت مسلم چنین آمده است «شعبه گفت از قتاده شنیدم که در قصه‌های خود می‌گفت: «كفضل أحدهما على الأخرى» نمی‌دانم آن را از انس به یاد دارم یا قتاده آن را گفته است»^۴.
قرطبی می‌گوید: «حضرت محمد اولین نشانه آخرالزمان است چراکه او مبعوث شد و بعد از او تا قیامت نبی دیگری مبعوث نخواهد شد»^۵.
خداوند می‌فرماید:

این حدیث را حاکم در «الکنی» و در «الفتح الکبیر» روایت کرده و به غیر او نسبت نداده است (صحیح جامع‌الصغیر) (۸/۳) (حدیث ۲۸۲۹) و «سلسلة الأحادیث الصحیحة» (۴۶۸/۲) (حدیث ۸۰۸).

(۱) «النهاية في غريب الحديث» (۴۹/۵ - ۵۰)

(۲) «التذكرة» (ص ۶۲۵ - ۶۲۶) و «فتح الباری» (۳/۴۹۱)، و «تحفة الاحوذی شرح الترمذی» (۴۶۰/۶).

(۳) «جامع الترمذی» باب ما جاء فی قول النبی ﷺ «بعثت أنا والساعة كهاتين» (۴۵۹/۶ - ۴۶۰) او می‌گوید: «این حدیث حسن و صحیح است».

(۴) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراط الساعة، باب: قرب الساعة، (۸۹/۱۸) با شرح نووی.

(۵) «التذكرة في أحوال الموتى وأمور الآخرة» (ص ۶۲۶).

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾

[الأحزاب: ۴۰].

«محمد پدر هیچیک از مردان شما نیست بلکه فرستاده خدا و آخرین پیامبران است.»

۲- وفات پیامبر

یکی دیگر از علامات قیامت وفات حضرت محمد ﷺ است. در حدیث از عوف بن مالک رضی الله عنه روایت شده است پیامبر خدا ﷺ فرمود: «اعدد ستاً بین یدی الساعة: موتی...»^۱.

«شش چیز را از نشانه‌های قیامت بدان مرگ من و...».

مرگ پیامبر خدا یکی از بزرگ‌ترین مصائب مسلمانان بود بطوری که بعد از وفات ایشان دنیا در برابر چشم اصحاب او تاریک شد.

انس بن مالک می‌گوید: «روزی که پیامبر خدا به مدینه وارد شد همه چیز روشن و منور گردید اما پس از وفات ایشان دنیا در مدینه به تاریکی گرایید. ما در حالی که پیامبر خدا را دفن می‌کردیم - حادثه را باور نداشتیم و دست‌بردار نبودیم حتی قلب‌هایمان را نیز انکار می‌نمودیم»^۲.

ابن حجر می‌گوید: منظور انس بن مالک رضی الله عنه این است بعد از وفات پیامبر مهربانی الفت، صفا و معنویت مدینه نسبت به حال حیاتشان رضی الله عنه به خاطر فقدان تعلیم و تربیت ایشان تغییر کرد»^۳.

(۱) «صحیح بخاری» کتاب الجزیه و المواعده، باب ما یحذر من الغدر (۶/۲۷۷ - با شرح فتح الباری).

(۲) «جامع الترمذی» ابواب المناقب، (۱۰/۸۷ - ۸۸ - با شرح تحفة الأحوذی) ترمذی می‌گوید «هذا حدیث صحیح غریب»

شعیب الارناؤوط می‌گوید: «اسناد این حدیث صحیح است» «شرح السنة» للبعغوی (۱۴/۵۰) تحقیق شعیب الارناؤوط.

ابن حجر می‌گوید: «ابوسعید گفته است این حدیث را هزار با سندی خوب چنین روایت می‌کند: «ما نفضنا أیدینا من دفنه حتی أنکرنا قلوبنا» (فتح) (۸/۱۴۹).

(۳) «فتح الباری» (۸/۱۴۹).

بعد از وفات پیامبر خدا ﷺ وحی از آسمان قطع گردید. پس از فوت آن حضرت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما ام‌ایمن را دیدند گریه می‌کرد از او پرسیدند چرا گریه می‌کنی هم‌جواری خداوند برای پیامبر بهتر است او گفت من منکر نیستم که جوار خداوند برای پیامبر بهتر است اما بدین خاطر گریه می‌کنم که وحی از آسمان قطع شد و دیگر بر ما نازل نمی‌گردد پس ابوبکر و عمر نیز همراه او گریه کردند^۱.

همانطور که مردم دیگر می‌میرند محمد ﷺ نیز می‌میرد زیرا خداوند در این دنیا جاودانگی را به کسی عطا نکرده است و دنیا راه عبور است نه جایگاه استقرار. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِن مِّتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ ﴿٣٤﴾ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿٣٥﴾﴾ [الأنبياء: ۳۴-۳۵].

«برای هیچ کس قبل از تو زندگی جاویدان قرار نداده‌ایم. آیا اگر تو بمیری آنان جاودان می‌مانند! هر نفسی باید مزه مرگ را بچشد و ما شما را با سود و زیان، بدی و خوبی می‌آزمائیم و (برای حساب و کتاب) به سوی ما برگردانده می‌شوید.»
غیر از این آیه آیات زیادی درباره مرگ نازل شده‌اند و تصریح می‌کنند هر نفسی مرگ را می‌چشد گرچه او پیامبر خدا و امام متقین (حضرت محمد ﷺ) باشد.

قرطبی در توصیف مرگ پیامبر خدا ﷺ می‌گوید: اولین امر ناگهانی برای دین اسلام مرگ حضرت محمد ﷺ و سپس مرگ عمر بن خطاب بود. با وفات پیامبر وحی قطع شد و نبوت خاتمه یافت. اولین شرارتها با ارتداد اعراب و امثال آن آشکار شد و نخستین سر فصل قطع خیر و ایجاد نقص در آن آغاز گردید.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌فرماید:

فلتحديث حوادث من بعده تعني بهن جوانح و صدور
«حوادث زیادی بعد از پیامبر پیش می‌آید که بسیاری از پهلوا، کمرها و سینه‌ها را رنجور می‌سازند.

صفیه دختر عبدالمطلب رضی الله عنها می‌گوید:

(۱) «صحیح مسلم» کتاب فضائل الصحابة رضی الله عنهم باب فضائل ام‌ایمن رضی الله عنها (۹/۱۶-۱۰ با شرح امام نووی).

لعمرك ما أبكي النبي لفقده ولكن ما أخشي - من الهرج آتياً^۱
 «قسم می‌خورم که به خاطر مرگ پیامبر گریه نمی‌کنم بلکه از کشتار و بی‌نظمی
 آینده می‌ترسم».

۳- فتح بیت المقدس

یکی دیگر از علامت‌های قیامت فتح بیت المقدس است در حدیث عوف بن مالک رضی الله عنه
 روایت شده است. پیامبر خدا فرمودند: «اعدد ستاً بین یدی الساعة... (فذكر منها) فتح
 بیت المقدس»^۲.

«شش چیز را از نشانه‌های قیامت بر شمار... (یکی از آنها) فتح بیت المقدس
 است».

براساس نظریه مؤرخین در خلافت حضرت عمر سال ۱۶ هـ بیت المقدس فتح شد.
 عمر بن خطاب به آنجا رفت، با اهل آن صلح کرد، آنجا را از یهود و نصاری پاک گرداند
 و مساجدی را در قبله بیت المقدس بنا نهاد.^۳

امام احمد از طریق عبید بن آدم چنین روایت می‌کند. او می‌گوید: «شنیدم عمر بن
 خطاب به کعب الاحبار^۴ گفت: به نظر تو در کجا نماز بخوانم؟ او گفت اگر سخن مرا
 قبول می‌کنی پشت صخره نماز بخوان تا بیت المقدس کلاً روبروی تو قرار گیرد. عمر
 گفت رای تو موافق با یهودیت است. نه، بلکه در جایی نماز می‌خوانم که پیامبر خدا

(۱) هرج: قتل.

(۲) «التذکره» للقرطبی، (ص ۶۲۹ - ۶۳۰) با اندکی دخل و تصرف. و «الإذاعة» لصديق حسن،
 (ص ۶۷-۶۹).

(۳) روایت از بخاری (قبلاً مرجع آن ذکر شد).

(۴) «البدایة والنهایة» (۵۵/۷ - ۵۷).

(۵) او کعب بن ماتع حمیری از عالمان بزرگ اهل کتاب است. در زمان خلافت ابوبکر صدیق مسلمان
 شد و در خلافت عمر به مدینه آمد سپس به شام رفت و در خلافت عثمان رضی الله عنه در حالی که به سن
 ۱۰۰ سال رسیده بود فوت کرد. او روایات اسرائیلی زیادی را بدون سند روایت کرد. در بخاری
 روایتی از او نقل نشده اما مسلم یک روایت از ابوهیره از او نقل کرده است.

مراجعه شود به «تقریب التهذیب» (۱۳۵/۲) و «تهذیب التهذیب» (۴۳۸/۸ - ۴۴۰) و «تذکره
 الحفاظ» (۵۲/۱).

نماز خوانده است به طرف قبلهٔ قدس آمد و نماز خواند سپس عبایش را پهن کرد و آنجا را تمیز کرد، مردم نیز او را یاری دادند»^۱.

۴- طاعون عمواس^۲

در حدیث عوف بن مالک پیامبر خدا شش علامت روز قیامت را بیان کرد و فرمودند... (یکی از آنها) «موتان^۳ یاخذ فیکم کقعاص^۴ الغنم»^۵. «... مرگ زیادی (بیماری کشنده‌ای) مانند بیماری کشنده گوسفندان در میان شما پیش می‌آید». ابن حجر می‌گوید: «گفته شده است این نشانه در خلافت عمر بن خطاب به نام طاعون عمواس بعد از فتح بیت‌المقدس (در شهری نزدیک آن) پیش آمده است»^۶. براساس رأی مشهور جمهور (مؤرخین) در سال ۱۸ هـ بیماری طاعون در ناحیه عمواس شروع شد و سپس در سرزمین شام انتشار یافت و در اثر آن بسیاری از اصحاب پیامبر خدا ﷺ و از سایر مردم مردند. عده‌ای تعداد آنان را ۲۵۰۰۰ نفر تخمین زده‌اند. از جمله آنان ابو عبیده عامر ابن جراح رضی الله عنه امین امت است^۷ و^۸.

۵- زیاد شدن مال و بی‌نیازی مردم از صدقه

از ابوهیره روایت شده است پیامبر خدا فرمود: «لا تقوم الساعة حتی یکثر فیکم المال فیفیض حتی یهمّ ربّ المال من یقبله منه صدقة ویدعی إلیه الرجل فیکول لا إرب

(۱) «مسند امام احمد» (۲۶۸/۱ - ۲۶۹) (حدیث ۲۶۱) تحقیق احمد شاکر. او می‌گوید سند حدیث صحیح است.

(۲) عمواس: دهستانی در فلسطین، شش مایلی رمله در راه بیت‌المقدس است. «معجم البلدان» (۱۵۷/۴).

(۳) موتا: بیماری مرگ‌بار «فتح الباری» (۲۷۸/۶).

(۴) قُعاص یا عُقاس: بیماری مسری و کشنده حیوانی (بر اثر آن از ناف حیوان اشیاء بیرون می‌آید و فوری حیوان را می‌کشد) «النهاية فی غریب الحدیث» (۸۸/۴) و «فتح الباری» (۲۷۸/۶).

(۵) روایت از بخاری (سند آن قبلاً ذکر شد).

(۶) «فتح الباری» (۲۷۸/۶).

(۷) «البدایة والنهاية» (۹۰/۷).

(۸) «معجم البلدان» (۱۵۷/۴ - ۱۵۸) و «البدایة والنهاية» (۹۴/۷).

لي فيه»^۱.

«قیامت برپا نمی‌شود مگر اینکه اموال شما زیاد شود و (در بین مردم) آنقدر انتشار یابد تا اینکه صاحب مال برای پیدا کردن کسی که صدقه را از او بگیرد به زحمت بیافتد و اگر مردی برای دریافت صدقه دعوت شود بگوید: نیازی ندارم».

ابوموسی رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند «لیأتین علی الناس زمان یتوف الرجل فيه بالصدقة من الذهب ثم لا یجد أحداً یأخذ منه»^۲.

«زمانی خواهد آمد مرد در میان مردم با صدقه از جنس طلا می‌گردد اما کسی را نمی‌یابد صدقه را از او بگیرد».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خبر دادند خداوند به این امت (مال) عطا می‌کند و معادن زمین را بر ایشان می‌گشاید و ثروت آنان به غرب و شرق زمین می‌رسد.

در حدیثی از ثوبان رضی الله عنه آمده است پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إن الله زوی^۳ لی الأرض فرأیت مشارقها ومغاربها وإن أمتی سیبلغ ملکها ما زوی لی منها وأعطیت کنزین الأحمر والأبیض»^۴.

«خداوند زمین را برایم جمع کرد تا اینکه غرب و شرق آن را دیدم. در آینده ملک امت من به تمام نقاط آن می‌رسد و دوگنج سرخ و سفید به من عطا شده است».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «وإنی قد أعطیت مفاتیح خزائن الأرض، أو مفاتیح الأرض»^۵. «همانا کلیدهای خزائن زمین یا کلیدهای زمین به من داده شده است».

عدی بن حاتم رضی الله عنه می‌گوید: روزی من نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودم. مردی آمد از فقر شکایت کرد و دیگری از راهزنان. پیامبر فرمودند: «ای عدی آیا حیره را دیده‌ای» گفتم

(۱) «صحیح بخاری» کتاب الفتن (۸۱/۱۳ - ۸۲ - با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب الزکاة

باب کل نوع من المعروف صدقة (۹۷/۷ - با شرح نووی).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الزکاة، باب کل نوع من المعروف صدقة (۹۷/۷ با شرح نووی).

(۳) «النهاية فی غریب الحدیث» (۳۲۰/۲ - ۳۲۱).

(۴) «صحیح مسلم»، کتاب الفتن و أشرط الساعة (۱۳/۱۸ با شرح نووی).

(۵) «صحیح مسلم»، الفضائل، باب حوض نبینا صلی الله علیه و آله وصفاته (۵۷/۱۵ با شرح نووی).

آن را ندیده‌ام اما از آن خبر دارم ایشان فرمودند: «اگر طول عمر داشته باشی خواهی دید کاروان از حیره حرکت می‌کند، به کعبه می‌آید، طواف می‌کند در حالی که از هیچ کس جز خدا ترسی ندارد». با خود گفتم راهزنان طی که گرانی را ایجاد کرده‌اند کجا می‌روند. «و فتح کنزهای کسری را خواهی دید». گفتم کسری پسر هرمز؟! فرمودند: «بلی کسری پسر هرمز و همچنین انسان را خواهی دید دو دستش را بر از طلا یا نقره بیرون می‌آورد شاید کسی از او دریافت کند اما کسی را نمی‌یابد.

عدی می‌گوید: کاروان را دیدم از حیره تا کعبه آمد طواف کرد در حالی که از کسی جز خدا نمی‌ترسید و من جزو کسانی بودم که گنجهای کسری بن هرمز را فتح کردند اگر شما طول عمر داشته باشید بقیه وقایع را نیز خواهید دید (مرد دو دستش را مملو از طلا و نقر بیرون می‌آورد...)^۱.

براستی بسیاری از اخبار پیامبر صادق صلی الله علیه و آله تحقق یافت. در زمان صحابه رضی الله عنهم به علت فتح‌های فراوان اموال آنان افزایش یافت، آنان اموال دو امپراطور فارسی و روم را در بین خود تقسیم کردند تا اینکه در زمان عمر بن عبدالعزیز آنقدر مال زیاد شد مسلمان اموال خود را به عنوان صدقه عرضه می‌نمود اما کسی آن را دریافت نمی‌کرد. در آخرالزمان آنقدر مال (بین مردم) زیاد می‌شود انسان مالش را بر دیگری عرضه می‌کند اما در جواب می‌گوید: به آن نیازی ندارم.

خدا بهتر می‌داند - شاید این خبر اشاره به وقایع زمان مهدی و عیسی (علیهما السلام)^۲ باشد که ثروت افزایش می‌یابد و زمین خیر و برکت و معادن خود را بیرون می‌دهد.

در حدیثی از ابوهریره رضی الله عنه آمده است پیامبر خدا فرمودند: «تقیء الأرض أفلاذ کبدها أمثال الأسطوان من الذهب والفضة». قال: «فیجیء القاتل فیقول: فی هذا قتلت... یجیء القاطع فیقول: فی هذا قطعت رحمی. ویجیء السارق فیقول: فی هذا

(۱) «صحیح بخاری» کتاب المناقب، باب علامات النبوة فی الإسلام (۶/۶۱۰ - ۶۱۱) با شرح فتح الباری) و «شرح السنة» کتاب الفتن، باب ما یكون من كثرة المال و الفتوح (۱۵/۳۱-۳۳) تحقیق شعیب الارناؤوط.

(۲) «فتح الباری» (۱۳/۸۷ - ۸۸).

قطعت یدی. ثم يدعونه فلا يأخذون منه شيئاً^۱.

«زمین گنجهای درون خود را مانند استوانه‌های طلا و نقره بیرون می‌ریزد» فرمودند «سپس قاتل، قاطع صله رحم، سارق و... همه (به گناه خود اعتراف می‌کنند) و دلیل جرم خود را (نادمانه) بیان می‌نمایند. سپس آن را رها می‌کنند و از آن چیزی بر نمی‌دارند».

ابن حجر می‌گوید احتمال دارد استغناء مردم از مال و ثروت هنگام خروج آتش و مشغول شدن به سختی‌ها روز حشر باشد که مردم به مال دنیا توجه نمی‌کند و در تلاش‌اند تخفیفاتی برای خود اخذ نمایند.

آنچه ابن حجر دلیل استغناء مردم از مال و ثروت قرار داده است تنها رای و نظر او است یعنی می‌تواند سبب آن چیز دیگری باشد. مانند افزایش ثروت که در زمان مهدی و عیسی (علیهما السلام) پیش می‌آید. در نتیجه استغناء در دو زمان متفاوت و با دو سبب جدا از هم صورت می‌پذیرد. والله اعلم.

۶- ظهور فتنه

فتن جمع فتنه به معنی ابتلاء، امتحان و اختبار است سپس استعمال آن در ابتلاء به سختی‌ها بیشتر شده است. و بر تمام مکروهات یا آنچه منجر به فعل مکروه می‌شود مانند گناه، کفر، قتل، آتش‌سوزی و... سایر امور سخت و ناپسند اطلاق گردیده است^۲. پیامبر بزرگوار به ما خبر داده است از جمله نشانه‌های قیامت ظهور فتنه‌های بزرگی است که در آن‌ها جدایی حق از باطل مشکل است و ایمان را به لرزه می‌اندازد به طوری که انسان صبح مؤمن و شب کافر و شب مؤمن و صبح کافر می‌شود. و هنگام نمایان شدن فتنه مؤمن می‌گوید این نابودکننده (ایمان) من است. این نوع فتنه‌ها یکی پس از دیگری (با فاصله زمانی متفاوت) تا روز قیامت در میان مردم آشکار می‌شوند.

در حدیثی از ابوموسی اشعری رضی الله عنه آمده است. پیامبر خدا فرمودند: «إن بین یدی الساعة فتناً کقطع اللیل المظلم، یصبح الرجل فیها مؤمناً ویمسی کافراً ویمسی مؤمناً

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الزکاة، باب کل نوع من المعروف صدقة (۹۸/۱۵ با شرح نووی) و «فتح الباری» (۸۸/۱۳).

(۲) «لسان العرب» (۳۱۷/۱۳ - ۳۲۱) و «النهاية» (۴۱۰/۳ - ۴۱۱) و فتح الباری (۳/۱۳).

و یصبح کافراً، القائد فيها خير من القائم والقائم فيها خير من الماشي والماشي فيها خير من الساعي، فكسروا ترسكم وقطعوا أوتاركم واضربوا بسيوفكم الحجارة فإن دخل على أحدكم فليكن كخيرِ ابني آدم»^۱.

رواه احمد و ابوداود و ابن ماجه و الحاكم في المستدرک»^۱.

«نزدیک به روز قیامت فتنه‌هایی مانند تاریکی شب می‌آیند که بر اثر آن‌ها انسان صبح مؤمن و شب کافر و یا شب مؤمن و صبح کافر می‌شود. در آن هنگام نشسته بهتر از ایستاده و ایستاده بهتر از پیاده و او بهتر از دونده است. پس کمانها را بشکنید، زه‌ها را قطع کنید، و شمشیرها را به سنگ بزنید (در فکر مقاومت و فرار نباشید.م) اگر این فتنه‌ها بر یکی از شما وارد شد مانند بهترین فرزندان آدم عمل کند».

امام مسلم از ابوهریره روایت می‌کند پیامبر خدا فرمودند: «بادروا بالأعمال فتناً كقطع الليل المظلم، يصبح الرجل مؤمناً ويمسي كافراً أو يمسي مؤمناً ويصبح كافراً، يبيع دينه بعرض من الدنيا»^۲.

«قبل از اینکه فتنه‌ها مانند شب تاریک شما را در برگیرند به اعمال صالح مبادرت ورزید زیرا در آن هنگام انسان صبح مؤمن و شب کافر یا شب مؤمن و صبح کافر می‌شود و دینش را به مقدار کمی از دنیا می‌فروشد».

ام‌سلمه مادر مؤمنان رضی الله عنها می‌گوید: روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با ترس از خواب بیدار شد و گفت: «سبحان الله! ما أنزل الله من الخزائن؟ وماذا أنزل الله من الفتن؟ من يوقظ صواحب الحجرات - يريد أزواجه - لكي يصلين؟ رب كاسية في الدنيا عارية في الآخرة»^۳.

(۱) «مسند امام احمد» (۴/۴۰۸ - در حاشیه آن منتخب کنز العمال) و «سنن ابی داود» (۱۱/۳۳۷) مع عون المعبود) و «سنن ابن ماجه» (۲/۱۳۱۰) و «مستدرک الحاكم» (۴/۴۴۰) او می‌گوید: «این حدیث صحیح الاسناد است» اما ذهبی درباره آن چیزی نگفته است. آلبانی این حدیث را تصحیح کرده است «صحیح الجامع الصغیر» (۲/۱۹۳) (حدیث ۲۰۴۵).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب ایمان، باب البحث علی المبادرة بالأعمال قبل تظاهر الفتن (۲/۱۳۳) - با شرح نووی).

(۳) «صحیح بخاری» کتاب الفتن، باب لا یأتی زمان الا الذی بعده شر منه (۱۳/۲۰) با شرح فتح الباری).

«سبحان الله! خداوند چقدر خزائن و معادن آفریده است؟ و خداوند چقدر فتنه و ابتلاء نازل می‌کند. چه کسی صاحب حجره‌ها - منظور ازواج ایشان است - را بیدار می‌کند چه بسیار انسان‌های پوشیده در دنیا که روز قیامت عریانند».

عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنهما می‌گوید: منادی پیامبر خدا صدا زد «الصلاة جامعة» ما دور پیامبر خدا جمع شدیم و چنین فرمود: «إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيَّ قَبْلِي إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَيْهِ أَنْ يَدُلَّ أُمَّتَهُ عَلَى خَيْرٍ مَا يَعْلَمُهُ لَهُمْ، وَيَنْذِرُهُمْ شَرَّ مَا يَعْلَمُهُ لَهُمْ وَإِنْ أَمْتَكُمْ هَذِهِ جَعَلَ عَافِيَتَهَا فِي أَوْلَاهَا وَسَيَصِيبُ آخِرَهَا بَلَاءٌ وَأُمُورٌ تَنْكُرُونَهَا وَتَجِي الْفِتْنَةُ، فَيَرْقُقُ بَعْضُهَا بَعْضًا وَتَجِيءُ الْفِتْنَةُ فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ: هَذِهِ هَذِهِ... فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَزْحَرَ عَنِ النَّارِ وَيَدْخُلَ الْجَنَّةَ فَلْتَأْتِهِ مَنِيَّتُهُ، وَهُوَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»^۱.

«هیچ پیامبری قبل از من مبعوث نشده است مگر بر او واجب بود مطابق علمش مردم را به راه خیر راهنمایی و از راه‌های بد برحذر دارد. بی‌شک این امت ابتدا به عافیت و خوشی و سپس به بلا و امور ناپسند مبتلا می‌گردد. فتنه‌های بزرگ و کوچک (برخی سختتر از برخی دیگر) ظاهر می‌شوند. و هنگام آمدن فتنه مؤمن می‌گوید: این همان است.... هر کس دوست دارد از آتش جهنم دور شود و به بهشت برود پس با ایمان به خدا و روز قیامت بمیرد».

احادیث وارده درباره فتنه‌های روز قیامت زیادند. پیامبر خدا امتش را از این فتنه‌ها برحذر داشته است. و می‌گوید نسل‌های آخر این امت به بلا و فتنه‌های بزرگی دچار می‌گردند و جز ایمان به خدا و روز قیامت و جدانشدن از اهل سنت و جماعت مسلمانان - گرچه کم باشند - و پرهیز از فتنه‌ها و پناه‌خواستن (از خداوند) پناهگاه دیگری برای انسان وجود ندارد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «تَعُوذُوا بِاللَّهِ مِنَ الْفِتَنِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطُنَ»^۲ «از فتنه‌های ظاهر و پنهان به خداوند پناه ببرید».

(۱) «صحيح مسلم» كتاب الإمارة، باب وجوب الوفاء ببيعة الخليفة الاول فالاول (۲۳۲/۱۲-۲۳۳) با شرح نووی).

(۲) «صحيح مسلم» كتاب الجنة وصفة نعيمها وأهلها، باب عرض مقعد الميت عليه وإثبات عذاب القبر والتعوذ منه (۲۰۳/۱۷) با شرح نووی).

الف) ظهور فتنه در مشرق

منبع بیشتر فتنه‌های وارد شده بر مسلمانان در مشرق بوده است در آنجایی که شاخ شیطان طلوع می‌کند همانطور که پیامبر خدا به ما خبر می‌دهد.

عبدالله پسر عمر می‌گوید در حالی که پیامبر خدا ﷺ رو به مشرق ایستاده بود از او شنیدم چنین فرمودند: «ألا إن الفتنة هاهنا، ألا إن الفتنة هاهنا، من حيث يطلع قرن الشيطان»^۱. «روایت از مسلم و بخاری»^۲.

«آگاه باشید فتنه در آنجا است، فتنه در آنجاست، در جایی که شاخ شیطان طلوع می‌کند (یا می‌روید)».

مسلم در روایتی با این لفظ آن را بیان می‌کند پیامبر خدا فرمود:

«رأس الكفر من هاهنا من حيث يطلع قرن الشيطان» یعنی المشرق^۳ «اساس کفر آنجاست که شاخ شیطان در آن طلوع می‌کند (مشرق زمین)».

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: یک بار پیامبر ﷺ چنین دعا کرد: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي صَاعِنَا وَمَدَّنَا وَبَارِكْ لَنَا فِي شَامِنَا وَيَمِنَا».

«پروردگارا کیل و پیمان ما را پربرکت کن و شام و یمین را مبارک گردان». مردی گفت ای پیامبر خدا پس عراق؟ پیامبر فرمود شاخ شیطان و اوج فتنه در آنجاست و همچنین مشرق منشأ جور و جفا است»^۴.

ابن حجر می‌گوید: «منشأ اولین فتنه‌ای که موجب تفرقه بین مسلمانان شد و شیطان را خرسند و خوش حال ساخت مشرق بود و همچنین بدعت در آنجا رشد

(۱) قرن الشيطان یعنی نیروی شیطان و پیروانش یا اینکه شیطان هنگام طلوع خورشید سرش را در برابر آن قرار می‌دهد تا سجود بندگانش روی آن قرار گیرد. «فتح الباری» (۴۶/۱۳).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب الفتن باب قول النبی ﷺ «الفتنة من قبل المشرق» (۴۵/۱۳) با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرط الساعة (۳۱/۱۸) با شرح نووی).

(۳) «صحیح مسلم»، کتاب الفتن (۳۱/۱۸-۳۲) - با شرح نووی).

(۴) روایت از طبرانی، راویان آن مؤتفند «مختصر الترغیب و الترهیب» (ص ۸۷) للحافظ ابن حجر تحقیق عبدالله بن سید احمد بن حجاج، مطبعة التقدم، ناشر مکتبة السلام، قاهره چاپ چهارم

کرد»^۱.

در عراق فرقه‌های خوارج، شیعه، روافض، باطنیه، قدریه، جهیمیه، معتزله تشکیل شدند و منشأ اغلب اقوال کفرآمیز مشرق زمین یعنی سرزمین مجوس، زردشتی^۲، مانویه^۳، مزدکیه^۴، هندوسیه^۵، بودیه^۶ اخیراً قادیانیه^۷، بهائیه^۱ و... امثال آن‌ها است.

(۱) «فتح الباری»، (۴۷/۱۳).

(۲) پیروان زردشت پسر یورشب اهل آذربایجان است آنان معتقدند نور و تاریکی دو اصل متضادند و مبدأ موجودات عالم هستند. زردشت می‌گوید: خداوند پدیدآورنده نور و تاریکی است. زردشتیه جماعتی منظم با درجات و مراتب متفاوت در منطقه فارس هستند «الملل و النحل» (۱/۲۳۶ - ۲۳۷) شهرستانی و کتاب «وجاء دور المجوس» (ص ۲۴) دکتر عبدالله الغریب.

(۳) مانویه: پیروان پسر فاتک مجوسی هستند. براساس عقیده آنان جهان پدیدآمده از دو اصل قدیمی نور و ظلمت است. «الملل و النحل» شهرستانی (۱/۲۴۴).

(۴) مزدکیه: پیروان مزدک پسر با فدا داند کسی که به آزادی بی‌قید و بند و اشتراک در اموال و زنان دعوت می‌کرد. کمونیسم جدید در واقع تداوم راه مزدکیت بود «ملل و نحل» شهرستانی (۱/۲۴۹) و کتاب «جاء دور المجوس» (ص ۲۷-۲۹).

(۵) هندوسیه: هندوسی دیانت بیشتر مردم هند است و توسط آریایی‌ها هنگام فتح هند به آنجا برده شد مؤسس معینی ندارد. مجموعه عقائد این آیین دارای آلهه فراوانی است که مردم را به چهار طبقه تقسیم می‌کنند. اعلاى آن‌ها براهمه و پایینترین آن منبودون هستند. کتاب مقدسی به نام «الویدا» دارند که بیشتر تاریخ آریایی‌ها یعنی طبقه براهمه را بحث می‌کند و در آن مجموعه‌ای تعالیم نیز دیده می‌شود. «مقارنه الادیان / ادیان الهند الكبرى» (۴۹/۴ - ۴۶) احمد شلبی.

(۶) بودیه: مؤسس آن (سیدهارتا) مشهور به بودا است. دعوت این آیین بیشتر به زهد، ریاضت و تقشف است او معتقدبه تناسخ (اساس ادیان هند) است و همچنین او هیچ الهی را قبول ندارد.

بودائیت و هندیت با هم امتزاج یافته‌اند. و بودا جزو آلهه هندیت قرار گرفته است. «مقارنه الادیان / ادیان الهند الكبرى» (۱۳۷/۴ - ۱۷۰).

(۷) قادیانیه: مؤسس آن میرزا غلام احمد قادیانی است. این آیین در اواخر قرن نوزده میلادی درهند و پنجاب پاکستان تأسیس شد. او ادعای نبوت و مسیح موعودمی‌کرد. دولت انگلستان در نشر دعوتش او را یاری داد. از جمله عقائد باطل آن نسخ جهاد و پیروی از حکومت انگلستان بود. او نزول عیسی را ساخته دست مسیحیان می‌دانست و هرکس بگوید عیسی نمرده است آن‌ها او را مشرک می‌دانند. او در سال ۱۹۰۸ م فوت کرد.

«القادیانی و معتقداته» شیخ منظور احمد الباکستانی و «القادیانیة ثورة علی النبوة و الإسلام» و «القادیانی و القادیانیة دراسة و تحلیل» هر دو از ابوالحسن ندوی.

و همچنین ظهور قوم تاتار در قرن هفتم هجری در مشرق بود. به دست آنان قتل و کشتار بزرگی در منطقه ایجاد شد که تفصیل آن در کتب تاریخ آمده است. این روند تا امروز نیز ادامه داشته و اکنون مشرق زمین منبع فتنه‌ها، شرارتها، بدعت و خرافات است و شیوعیت کفر مآب مرکز آن در روسیه و چین است. و همچنین ظهور دجال و یاجوج و ماجوج نیز از شرق است. از فتنه‌های ظاهر و پنهان به خداوند پناه می‌بریم.

لازم است یادآور شوم برخی از فتنه‌ها که پیامبر درباره آن‌ها بحث کرده‌اند از نشانه‌های قیامت محسوب می‌شوند مانند واقعه صفین و ظهور خوارج، ما با ایجاز درباره بعضی فتنه‌های بزرگی که سبب تفرقه بین مسلمانان شده‌اند نیز بحث خواهیم کرد.

ب) قتل عثمان پسر عفان رضی الله عنه

ظهور فتنه در عهد صحابه رضی الله عنهم بعد از قتل امیرالمؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه شروع شد. زیرا او در را بر هر فتنه‌ای بسته بود لذا پس از شهادت ایشان فتنه‌های بزرگ آشکار شدند و داعیان آن‌ها کسانی که ایمان در قلبشان جای نگرفته بود و منافقینی که تظاهر به خیر و اصلاح می‌کردند ولی درون آنان مملو از شرّ و مکر علیه اسلام بود کم‌کم نمایان شدند.

در صحیحین از حدیث رضی الله عنه نقل شده است عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: کدامیک از شما سخنی از رسول خدا درباره فتنه به یاد دارد؟ حدیثه گفت: من، عمر گفت: پس بگو، شما مرد جسوری هستی. او گفت پیامبر خدا فرمودند:

(۱) بهائیت: مؤسس این آیین مردی از فارس به نام میرزا علی محمد شیرازی است که خود را ملقب به باب (در)، کرد. حکومت فارس او را زندانی کرد و سپس به قتل رساند و یکی از پیروانش به نام بهاء‌الله میرزا حسین علی به جای او نشست. از جمله عقائد او نسخ قرآن، انهدام کعبه، ابطال حج و ادعای نبوت بود. او کتابی به نام «کتاب اقدس» دارد. آئین بهائیت دچار غلو شد و ادعا کردند بهاء خدا است و عبارت مشهور آن‌ها که آن را منتشر می‌کردند این بود «بهاء ای اله من».

کتاب «دراسات عن البهائية والبابية» مجموعه رسائلی از تعدادی نویسنده مسلمان. چاپ المکتب الإسلامی، چاپ دوم (۱۳۹۷ هـ) دمشق.

«فتنة الرجل في أهله وماله وجاره تكفرها الصلاة والصدقة والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر».

«كفارة فتنها (گناهان) در قبال خانواده، مال و همسایه‌اش، نماز، صدقه، امر به معروف و نهی از منکر اوست».

عمر گفت: منظورم از فتنه این نیست بلکه فتنه‌ای که مانند موج دریاست. حذیفه گفت ای امیرالمؤمنین ترسی بر شما نیست زیرا بین شما و آن (فتنه) در بسته است حذیفه گفت: آیا این در باز می‌شود یا می‌شکند؟ عمر گفت: شکسته می‌شود. حذیفه گفت: پس در فتنه دیگر بسته نخواهد شد راوی می‌گوید گفتیم: مگر در معلوم است؟ حذیفه گفت: بلی همانطور که امشب در برابر فردا قرار دارد. حذیفه می‌گوید: من سخن درستی گفتم. راوی می‌گوید ما شرم کردیم از او (حذیفه) سؤال کنیم به مسروق گفتیم (از او سؤال کند) او سؤال کرد و گفت: آن در کیست که جلو فتنه را گرفته است حذیفه گفت: عمر!^۱

مطابق خبر پیامبر خدا ﷺ بعد از قتل عمر در شکسته شد و فتنه و بلا ظاهر شدند اولین آن‌ها شهادت حضرت عثمان ذی‌النورین به دست طائفه‌ای از داعیان شر گردآوری شده از عراق و مصر بود. آنان داخل مدینه شدند و او را در منزلش به شهادت رساندند^۲.

پیامبر خدا ﷺ به عثمان خبر داده بود که بلائی به تو خواهد رسید بدین دلیل او در جریان تجاوز باغیان به مدینه اصحاب را از کشتن آنان نهی کرد تا خونی به خاطر او ریخته نشود^۳.

در حدیثی از ابوموسی اشعری رضی الله عنه آمده است پیامبر خدا به کنار دیواری از دیوارهای مدینه رفت... (حدیث را ادامه داد و گفت) و عثمان آمد من گفتم: شما چه کسی هستی تا به شما اجازه دهم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به او اجازه بده و مزده بهشت به او بده

(۱) «صحیح بخاری» کتاب المناقب، باب علامات النبوه (۶/۶۰۳ - ۶۰۴ - با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرط الساعة (۱۸/۱۶-۱۷ با شرح نووی).

(۲) تفصیل آن در «البدایة والنهایة» (۷/۱۷۰ - ۱۹۱).

(۳) «العواصم من القواصم» (ص ۲۳۲ - ۱۳۷) تحقیق و تعلیق محب الدین الخطیب.

گرچه بلاى سختى به او خواهد رسيد»^۱.

«پيامبر خدا بلا را به عثمان اختصاص داد در حالى كه عمر نيز كشته شد زيرا ابتلاء عمر مانند ابتلاء عثمان نبود بدان گونه كه آن قوم بر او چيره شدند و به سبب ظلم و ستمى كه به او نسبت داده بودند از او خواستند امامت را از خود خلع كند حتى بعد از اينكه عثمان آنان را قانع كرد و اتهاماتشان را رد داد (از مطالبات خود دست نكشيدند)»^۲.

با شهادت حضرت عثمان مسلمانان به چند دسته تقسيم شدند و كشتار بين صحابه شروع شد. فتنه و اهواء منتشر گرديد. اختلاف و تعدد آراء زياد شد و جنگ‌هاى نابودگر رواج يافت. پيامبر خدا ﷺ به فتنه وارده بر آنان مطلع بود. او در حالى كه بر ساختمان‌هاى مرتفع مدينه اشراف داشت به اصحابش گفت:

«هل ترون ما أرى؟ قالوا: لا قال: فإني لأرى الفتن تقع خلال بيوتكم كوقع القطر»^۳.

«آيا آنچه را من مى‌بينم شما نيز مى‌بينيد اصحاب گفتند: خير پيامبر فرمود: همانا من فتنه‌هايى را مى‌بينم كه در لابلای خانه‌هايتان مانند قطره‌هاى باران فرود مى‌آيند».

نووى مى‌گويد: «تشبيه اين فتنه‌ها به افتادن قطره در كثرت و عموم است. يعنى فتنه‌ها زيادند و همه را در بر مى‌گيرند و خاص طائفه‌اى نيست. و اين اشاره دارد به جنگ‌هايى كه در بين آنان اتفاق افتاد مانند: جمل، صفين، حرّه، شهادت عثمان و حسين بن على ﷺ و امثال اين‌ها. و اين يكى از معجزات حضرت محمد ﷺ است»^۴.

ج) جنگ جمل

يكى از فتنه‌هاى بعد از شهادت حضرت عثمان ﷺ جنگ مشهور جمل بين على ﷺ از يك طرف و عائشه، طلحه و زبير ﷺ در طرف مقابل بودند.

(۱) «صحيح بخارى» كتاب الفتن، باب الفتنه التى تموج كموج البحر (۴۸/۱۳) با شرح فتح البارى).

(۲) «فتح البارى» (۵۱/۱۳).

(۳) «صحيح مسلم» كتاب الفتن و أشراف الساعة (۷/۱۸) - با شرح نووى).

(۴) «شرح نووى بر صحيح مسلم» (۸/۱۸).

بعد از اینکه عثمان به شهادت رسید مردم در مدینه نزد علی آمدند و به او گفتند دستت را باز کن تا با تو بیعت کنیم. علی گفت ابتدا باید مردم با هم مشورت کنند. تعدادی از آنان گفتند اگر ما تأخیر کنیم و مردم با این وضع (بعد از قتل عثمان و مشخص نشدن جانشین او) به شهرهایشان بروند اختلاف ایجاد می‌شود و امت به فساد کشیده خواهد شد. لذا آنان به علی اصرار کردند تا بیعت را بپذیرد و همه از جمله طلحه و زبیر با او بیعت نمودند. سپس برای انجام حج عمره به مکه رفتند و با عائشه رضی الله عنها ملاقاتی داشتند. بعد از بحث درباره قتل عثمان هر سه به طرف بصره حرکت کردند و از علی خواستند قاتلان عثمان^۱ را به آنان معرفی کند. اما چون علی منتظر دادخواهی اولیاء عثمان بود به آنان جواب مثبت نداد تا بعد از ارائه ادله و اثبات قتل بر قاتلین از آن‌ها قصاص بگیرد بدین سبب بین آنان اختلاف ایجاد شد و باغیان بر خلافت عثمان و متهمین به قتل او ترسیدند که مبادا همه علیه آنان متحد شوند و از آنان قصاص بیگردند لذا شعله‌های جنگ را بین دو طائفه برافروختند^۲.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی خیر داد بین او و عائشه چیزی ایجاد می‌شود. در حدیثی از ابورافع آمده است پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی گفت: «إِنَّهُ سَيَكُونُ بَيْنَكَ وَبَيْنَ عَائِشَةَ أَمْرٌ»^۳. «بین تو و عائشه مساله ای ایجاد می‌شود». علی گفت: من؟ پیامبر فرمودند: بلی. علی گفت: مگر من انسان بدی هستم. پیامبر گفت: نه، اما اگر چنین شد آن را آرام کن و به حالت عادی برگردان^۴.

عائشه، طلحه و زبیر با نیت جنگ از مکه خارج نشدند بلکه هدف آنان صلح بین

(۱) ابوبکر بن عربی در کتابش «العواصم من القواصم» می‌گوید: رفتن آنان به سوی بصره برای صلح بین مسلمانان بود و می‌گوید: «رأی درست این است و غیر از این چیز دیگری نیست اخبار صحیح نیز مؤید آن است». «العواصم» (ص ۱۵۱).

(۲) تفصیل آن در «فتح الباری» (۳/۵۴-۵۹) آمده است.

(۳) «مسند امام احمد» (۳۹۳/۶) با حاشیه کنز العمال). حدیث حسن است «فتح الباری» (۳/۵۵). هیشمی می‌گوید: «این حدیث را امام احمد، بزار و طبرانی روایت کرده‌اند و رجال آن موثق هستند». «مجمع الزوائد» (۷/۲۳۴).

(۴) «مسند امام احمد» (۳۹۳/۶) با حاشیه کنز العمال). حدیث حسن است «فتح الباری» (۳/۵۵). هیشمی می‌گوید: «این حدیث را امام احمد، بزار و طبرانی روایت کرده‌اند و رجال آن موثق هستند». «مجمع الزوائد» (۷/۲۳۴).

مسلمانان بود. در این زمینه حاکم از طریق قیس بن ابی حازم چنین روایت می‌کند. قیس می‌گوید: بعد از اینکه عائشه رضی الله عنها به قسمتی از منطقه بنی عامر رسید سگ‌ها بر او پارس کردند او گفت این چه منطقه‌ای است گفتند منطقه حوآب^۱ (نزدیک بصره) او گفت: من باید برگردم. زبیر گفت: بعد از این همه راه (چگونه برمی‌گردی) تشریف بیاورید تا مردم شما را ببینند و خدا (به سبب شما) بین آنان صلح ایجاد کند. عائشه دوباره گفت باید برگردم زیرا از پیامبر خدا شنیدم فرمود:

«کیف یا حداکن إذا نبحتها کلاب الحوآب»^۲.

«اگر سگ‌های حوآب بر یکی از شما پارس کرد او چه حال و وضعی دارد».

بزار از ابن عباس روایت می‌کند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به زنانش گفت:

«أیتکنَّ صاحبة الجمل الأدیب^۳ تخرج حتی تنبجها کلاب الحوآب، یقتل عن یمینها وعن شما لها قتلی کثیرة، وتنجو من بعد ما کادت»^۴.

(۱) حوآب: جای آبی در نزدیکی بصره از آب‌های عرب جاهلی بین راه مکه و بصره «معجم البلدان» (۳۱۴/۲).

(۲) «مستدرک حاکم» (۱۲۰/۳) ابن حجر می‌گوید: «سند حدیث مطابق شرط شیخین مسلم و بخاری است» «فتح الباری» (۵۵/۱۳).

هیثمی می‌گوید: «این حدیث را احمد، ابویعلی و بزار روایت کرده‌اند و رجال روایت احمد رجال حدیث صحیح هستند». «مجمع الزوائد» (۲۳۴/۷).

این حدیث در «مسند امام احمد» (۵۲/۶ - با حاشیه منتخب کنز العمال) نقل شده است.

(۳) (الادیب) یعنی شتری که پشت صورتش زیاد باشد. «النهاية» ابن اثیر (۹۶/۲)

(۴) «فتح الباری» (۵۵/۱۳) ابن حجر می‌گوید: راویان آن موثق هستند. اما ابوبکر ابن العربی در کتابش «العواصم من القواصم» (ص ۱۶۱) حدیث (حوآب) را انکار می‌کند و شیخ محب‌الدین الخطیب در تعلیقش بر آن در (ص ۱۶۱) از و پیروی می‌نماید و می‌گوید این حدیث در منابع معتبر اسلامی جایی ندارد.

اما حدیث صحیح است. همانطور که گذشت ابن حجر و هیثمی آن را صحیح می‌دانند حافظ در «فتح الباری» (۵۵/۱۳) درباره حدیث «حوآب» می‌گوید: «امام احمد، ابویعلی، بزار این حدیث را آورده‌اند و ابن حبان و حاکم آن را صحیح می‌دانند و سندش مطابق شروط حدیث صحیح است».

آلبانی در «سلسلة الأحادیث الصحیحة» آن را تصحیح می‌کند و کلام کسانی را که این حدیث را قبول ندارند مردود می‌داند و راویان محدث آن را ذکر می‌کند.

«کدامیک از شما صاحب شتر ادب (شتری که پشم صورت او زیاد است) می‌شود و سوار بر آن بیرون می‌رود تا اینکه سگ‌های حوآب بر او پارس می‌کنند در چپ و راست او انسان‌های زیادی کشته می‌شوند اما او در یک قدمی مرگ نجات می‌یابد».

ابن تیمیه می‌گوید: «عائشه برای جنگ بیرون نرفت بلکه بخاطر اصلاح بین مسلمانان از مکه خارج شد و گمان کرد خروج از مکه به مصلحت مسلمانان است اما بعداً متوجه شد ماندن در مکه بهتر بود. پس از آن هر وقت یادش می‌افتاد آنقدر گریه می‌کرد تا مقنعه‌اش خیس می‌شد. همچنین سایر سابقین از جمله طلحه، زبیر و علی علیهم‌السلام از آن همه کشتار بسیار پشیمان بودند.

هیچ کدام از آنان در روز جمل قصد جنگ نداشتند ولی بدون اختیار جنگ شروع شد. پس از اینکه علی، طلحه و زبیر به همدیگر رسول فرستادند و بر صلح و آشتی با هم متفق‌القول شدند و مقرر شد بعد از استقرار، قاتلان عثمان (اهل فتنه) را بازداشت کنند زیرا علی با قتل عثمان مخالف بود و در این راستا عملی (به نفع قاتلین) انجام نداد همانطور که خودش سوگند می‌خورد و می‌گفت: «قسم به خدا من عثمان را به قتل نرسانده‌ام و طرفدار قتل او نیز نبود». حضرت علی هرگز به دروغ سوگند نخورده است. او راست می‌گفت. پس قاتلین عثمان (عاملان فتنه) ترسیدند از اینکه علی با آنان برای بازداشت قاتلین متفق شوند. لذا ناگهان بر جبهه طلحه و زبیر حمله بردند و سپاهیان آنان گمان بردند علی بر آنان حمله کرده است و شروع به دفاع از خود نمودند. از طرف دیگر علی تصور کرد بر آنان حمله‌ور شده‌اند لذا سپاهیان شروع به دفاع کردند تا اینکه فتنه همه جا را فرا گرفت و عائشه سوار بر شتر نه جنگ کرد و نه دستور جنگ داد. بیشتر راویان سیره و تاریخ‌شناسان این چنین تعریف کرده‌اند»^۱.

۲- جنگ صفین

یکی دیگر از فتنه‌هایی که در عصر صحابه اتفاق افتاد جنگ صفین بود. پیامبر در حدیثی به آن اشاره کرده می‌فرماید:

«لا تقوم الساعة حتی تقتتل فئتان عظیمتان، یكون بينهما مقتلة عظيمة

(السلسلة) (م ۱/۴ - ج ۵/۲۲۳ - ۲۳۳) (حدیث شماره ۴۷۵)

(۱) «منهاج السنة» (۲/۱۸۵).

دعواهما واحدة» (رواه البخاری و مسلم)^۱.

«قیامت بر پا نمی‌شود تا بین دو دسته بزرگ هم فکر جنگ بزرگی رخ دهد». ابن حجر می‌گوید: این دو دسته علی و پیروانش از یک طرف و معاویه و سپاهیان‌ش در طرف دیگر بودند^۲.

بزار با سندی مطمئن از زید بن وهب نقل می‌کند. او می‌گوید: ما نزد حذیفه بودیم گفت: «اگر هم دینان شما با شمشیر گردن همدیگر را بزنند چه کار می‌کنید؟» گفتند: امر شما چیست حذیفه گفت: ببینید چه گروهی طرف علی است با آنان باشید زیرا آنان برحقند^۳.

در ذی‌الحجه سال ۳۶ هـ در صفین^۴ جنگ بین دو گروه شروع شد و بیشتر از هفتاد حمله بین دو گروه اتفاق افتاد. در پایان حدود هفتاد هزار نفر کشته شدند^۵.

آنچه در پایان جنگ حاصل شد چیزی بود که هدف هیچیک از علی و معاویه نبود. بلکه این هواپرستان و فتنه‌جویان چیره‌دست دو طرف بودند که آتش جنگ را شعله‌ور می‌ساختند. همان چیزی که باعث اصلی این نوع جنگ‌های ویرانگر شده است بدین علت کار از دست علی و معاویه خارج گردید.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «اغلب کسانی که از دو طرف جنگ را دامن می‌زدند نه پیروان علی بودند و نه معاویه. علی و معاویه بیشتر از سایرین خواستار اجتناب از خونریزی بودند اما آنان مغلوب امر شدند و هرگاه فتنه برافروخته شود هیچ حکیمی نمی‌تواند آن را خاموش کند.

در دو لشکر افرادی مانند مالک اشتر نخعی^۶ و هاشم بن عقبه موقال^۱، و

(۱) «صحيح بخاری» كتاب الفتن باب (بدون) (۸/۱۳ - با شرح فتح الباری) و «صحيح مسلم» كتاب الفتن و أشراف الساعة (۱۲/۱۸ - ۱۳ - با شرح نووی).

(۲) «فتح الباری» (۸۵/۱۳).

(۳) «فتح الباری» (۸۵/۱۳).

(۴) صفین جایی در ساحل غرب رود فرات نزدیک رقه کنار مرز شام قرار دارد.

(۵) «معجم البلدان» (۴۱۴/۳) و تعليق شيخ محب‌الدین خطیب بر «العواصم» (ص ۱۶۲).

(۶) «فتح الباری» (۸۶/۱۳) و «معجم البلدان» (۴۱۴/۳ - ۴۱۵).

(۶) او مالک پسر حارث پسر عبد یغوث پسر مسلمة نخعی اهل کوفه و معروف به اشتر است او دو عصر جاهلیت و اسلام را طی کرده است. از علی و عمر حدیث روایت می‌کند و از یاران علی رضی الله عنه بود و

عبدالرحمن پس خالد بن ولید^۲ و ابوالاعور سلمی^۳ و امثال این‌ها از تحریک‌کنندگان بر جنگ بودند. عده‌ای بخاطر محبت عثمان وعده دیگر بخاطر نفرت از او و برخی بخاطر پیروزی علی و برخی برای شکست او می‌جنگیدند و همچنین سپاهیان معاویه نیز تنها به خاطر او نمی‌جنگیدند بلکه اسباب مختلف دیگری در کار بود.

جنگ ناشی از فتنه مانند جنگ‌های جاهلیت در چهارچوب عقائد و مقاصد اهل آن پیش نمی‌رود همانطور که زهری می‌گوید: «فتنه اتفاق افتاد در حالی که اصحاب زیادی در آنجا بودند. با این وصف همه متفق القول شدند: هر خونی یا مالی یا ناموسی با توجیه قرآنی مورد تجاوز قرار گیرد حرام است و این کار به منزله امور جاهلی (غیردینی) به حساب می‌آید»^۴.

ه) ظهور خوارج

یکی دیگر از فتنه‌ها جدایی خوارج از حضرت علی بود. بعد از جنگ صفین و اتفاق اهل عراق و شام بر تحکیم بین دو طرف و در اثناء بازگشت حضرت علی به کوفه

در تمام جنگ‌ها او را همراهی می‌کرد. او در فتنه و جمع آوری مردم علیه عثمان دست داشت. علی او را والی مصر کرد او درحالی که به آنجا می‌رفت در راه فوت کرد. (۳۷ هـ). «تهذیب التهذیب» (۱۱۱/۱۰ - ۱۲) و «الاعلام» (۲۵۹/۵).

۱) هاشم پسرعبته پسر ابوقاص زهری مشهور به المرقال است او یکی از امیران علی در جنگ صفین بود که در همان جنگ کشته شد. در زمان پیامبر خدا به دنیا آمد «سیر اعلام النبلاء» (۴۸۶/۳) و «شذرات الذهب» (۴۶/۱) و «الاعلام» (۶۶/۸).

۲) عبدالرحمن پسر خالد بن ولید یکی از جوانمردان و حامل پرچم معاویه در جنگ صفین بود. او در سال (۴۶ هـ) دار فانی را وداع گفت. «شذرات الذهب» (۵۵/۱).

۳) او عمرو بن سفیان بن عبدالشمس بن سعد ذکوانی سلمی است.

یحیی بن معین می‌گوید: ابوالاعور سلمی از اصحاب پیامبر خدا است که با معاویه بود ابن ابوالحاتم از پدرش نقل می‌کند: «ابوالاعور اصحاب پیامبر نبود او در جنگ قبرس (۲۶ هـ) شرکت کرد و در جنگ صفین در لشکر معاویه بود.

«الإصابة» (۵۴۰/۲ - ۵۴۱) و حاشیه «المنتقى من منهاج الاعتدال» (ص ۲۶۴) امام ذهبی، تحقیق و تعلیق شیخ محب‌الدین خطیب.

۴) «منهاج السنة» ابن تیمیه (۲/۲۲۴).

خوارج از لشکر او جدا شدند و در مکانی به نام «حروراء»^۱ جای گرفتند. تعداد آن‌ها هشت هزار نفر و بنابر قولی دیگر شانزده هزار نفر بودند حضرت علی عبدالله بن عباس را فرستاد تا با آنان مناظره و گفتگو کند بعد از مناظره عبدالله بن عباس، عده زیادی از آنان با او بازگشتند و به علی و پیروانش ملحق شدند.

خوارج شایعه کردند علی از حکمیت پشیمان شده است بدین دلیل عده‌ای از آنان به او ملحق شدند. حضرت علی در مسجد کوفه برایشان سخنرانی کرد و گفت: لا حکم الا لله «هیچ حکمی غیر از حکم خدا وجود ندارد» آنان گفتند تو مردان را به جای کتاب خدا حکم قراردادی پس تو مشرک شدی.

حضرت علی گفت شما سه حق به گردن ما دارید. ۱- شما را از مساجد منع نکنیم. ۲- شما را از سهم فیء بی بهره نسازیم. ۳- مادام دست به فساد نزنید با شما نجنگیم.

اما همه خوارج در یک جا جمع شدند و هر کسی از آنجا عبور می‌کرد او را می‌کشتند روزی عبدالله بن خباب بن ارت^۲ با همسرش از آنجا عبور کرد، آنان او را کشتند و شکم همسرش را برای بیرون آوردن بچه‌اش شکافتند وقتی حضرت علی علیه السلام از این امر باخبر شد سؤال کرد قاتلشان چه کسی است خوارج گفتند همه باهم آن‌ها را کشتیم. پس علی به سویشان لشکر کشید و در جایی به نام (نهروان)^۳ با آنان جنگید و به شدت شکستشان داد به طوری که جز عده کمی نجات نیافتند.

پیامبر خدا از خروج این گروه خبر داده و احادیث زیادی در این زمینه فرموده

(۱) حروراء: روستایی با فاصله دو مایل از کوفه که خوارج به آنجا نسبت داده شدند و به آنان حروریه نیز می‌گفتند «معجم البلدان» (۲/۲۴۵).

(۲) عبدالله بن خباب بن ارت تمیمی صحابی بزرگوار است. او در زمان پیامبر خدا متولد شد و ایشان او را عبدالله نام نهادند. او و عبدالله بن زبیر اولین کسانی بودند که در اسلام متولد شدند خوارج او را در سال (۳۷ هـ) به قتل رساندند.

«الإصابة فی تمییز الصحابه» (۲/۳۰۲) و «البدایة والنهاية» (۷/۲۸۸) و «تجرید اسماء الصحابه» (۱/۳۰۷).

(۳) النهروان: سه نهروان در منطقه وسیعی نزدیک بغداد قرار گرفته‌اند. اصل آن دره‌ای است که از آذربایجان سرچشمه می‌گیرد از کنار روستاهای زیادی می‌گذرد و بقیه آن نهایتاً در پایین مدائن وارد دجله می‌شود به فارسی می‌گویند جوروان». «معجم البلدان» (۵/۳۲۴ - ۳۲۵).

است حافظ ابن کثیر متجاوز از سی حدیث از آن‌ها را نقل کرده است این احادیث در کتب صحاح، مسانید و سنن ذکر شده‌اند.^۱

از جمله آن‌ها حدیثی است از ابوسعید خدری رضی الله عنه. قال رسول الله ﷺ:

«تمرق مارقة عند فرقة من المسلمين يقتلها أولى الطائفتين بالحق» «رواه مسلم»^۲.
«فرقه‌ای علیه جماعت مسلمانان خروج می‌کنند و یکی از دو طائفه بر حق آنان را می‌کشند».

از ابوسعید خدری دربارهٔ حروریه سؤال شد. گفت نمی‌دانم حروریه چیست؟ از پیامبر خدا شنیدم گفت:

«يُخْرِجُ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ - وَلَمْ يَقْلُ مِنْهَا - قَوْمٌ تَحْقِرُونَ صَلَاتَكُمْ مَعَ صَلَاتِهِمْ يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يَجَاوِزُ حُلُوقَهُمْ أَوْ حَنَاجِرَهُمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ مَرُوقَ السَّهْمِ مِنَ الرَّمِيَةِ»^۳.
«از این امت قومی خارج می‌شوند - آن‌ها را نام نبود - نماز شما و نماز خودشان را کوچک می‌شمارند، قرائت قرآن می‌کنند ولی از حنجره‌هایشان تجاوز نمی‌کند مانند رهاشدن تیر از کمان از دین اسلام خارج می‌شوند».

پیامبر خدا دستور به کشتن خوارج داد و مقاتلین با آنان را در آخرت مأجور دانست پس این دلیل بر باطل بودن آنان، دوری از اسلام و ضرر بزرگشان (اثارهٔ فتنه و آشفستگی) در جامعه اسلامی است.

در صحیحین از علی رضی الله عنه نقل شده است. گفت: از پیامبر خدا شنیدم گفت: «يُخْرِجُ قَوْمٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ، أَحْدَاثَ الْأَسْنَانِ، سَفَهَاءَ الْأَحْلَامِ، يَقُولُونَ مِنْ خَيْرِ قَوْلِ الْبَرِيَّةِ، لَا يَجَاوِزُ إِيمَانَهُمْ حَنَاجِرَهُمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَةِ فَأَيْنَمَا لَقَيْتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ فَإِنَّ فِي قَتْلِهِمْ أَجْرًا لِمَنْ قَتَلَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۴.

(۱) «البدایة والنهائة» (۲۹۰/۷ - ۳۰۷).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الزکاة، باب اعطاء المؤلفه ومن يخاف علی ایمانه (۱۶۸/۷ با شرح نووی).

(۳) «صحیح بخاری» کتاب استنابة المرتدين والمعاندين وقتالهم، باب قتل الخوارج والملحدین بعد اقامة الحجة علیهم (۲۸۳/۱۲ با شرح فتح الباری).

(۴) «صحیح بخاری» (۲۸۳/۱۲ - با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب الزکاة باب التحریض علی قتل الخوارج (۱۶۹/۷ - با شرح نووی).

«در آخرالزمان قومی می‌آیند کم سن و کم فکرنند (عقل آنان مانند سفیه است) بهترین کلامها را بر زبان دارند، ایمانشان از حنجره‌هایشان تجاوز نمی‌کند از دین خارج می‌شوند مانند خارج شدن تیر از شکار، هر جا به آنان رسیدید با آنان بجنگید، زیرا کشتن آنان ثواب اخروی دارد».

امام بخاری می‌گوید: «ابن عمر آنان را بدترین انسان نامید و گفت آنان آیاتی را که خداوند در مورد کفار نازل کرده است درباره مؤمنان عملی می‌کردند»^۱.

ابن حجر می‌گوید: «آنان به انحراف مبتلا شدند و عقیده فاسدشان را توسعه دادند رجم زانی محصن را رد کردند و دست دزد را از بازو قطع نمودند. نماز را بر زن حائض در ایام حیض واجب می‌دانستند. کسی که امر به معروف و نهی از منکر را با وجود قدرت ترک می‌کرد او را کافر و در صورت عدم قدرت او را مرتکب گناه کبیره می‌دانستند.

مرتکب گناه کبیره را حکم کفر می‌دادند. از اموال اهل ذمه و از تعرض به آنان مطلقاً دست برداشتند. کسی که قتل، بردگی، فیء و غنیمت را به اسلام نسبت می‌داد به او حمله‌ور می‌شدند»^۲.

ظهور خوارج همچنان ادامه دارد و قطع نمی‌شود تا اینکه آخرین آنان دجال را می‌بیند ابن عمر حدیثی از پیامبر ﷺ نقل می‌کند.

که می‌فرماید:

«ینشأ نشأ یقرؤون القرآن لا یجاوز تراقیهم، کما خرج قرن قطع» ابن عمر می‌گوید: این عبارت «کما خرج قرن قطع» را بیشتر از بیست بار از پیامبر خدا شنیدم «حتی یخرج فی عراضهم الدجال»^۳.

«فرقه‌ای بوجود می‌آیند قرآن را قرائت می‌کنند ولی از حنجره آنان تجاوز نمی‌کند. این فرقه همیشه خواهند بود تا اینکه دجال در روبروی آنان خارج شود».

(۱) «صحیح بخاری» کتاب استنابة المرتدین، باب قتل الخوارج (۲۸۲/۱۲ - با شرح فتح الباری) ابن حجر می‌گوید: «سند حدیث صحیح است» «فتح الباری» (۲۸۶/۱۲).

(۲) «فتح الباری» (۲۸۵/۱۲).

(۳) «سنن ابن ماجه» مقدمه باب ذکر الخوارج (۶۱/۱) (حدیث ۱۷۴) حدیث حسن است. «صحیح جامع الصغیر» (۳۶۲/۶) (حدیث ۸۰۲۷) آلبانی.

(و) حادثه حرّه^۱

یکی دیگر از فتنه‌هایی که پی‌درپی قبل از قیامت ظاهر می‌شوند حادثه مشهور حرّه در عهد یزید بن معاویه است که در آن حرم مدینه شکسته شد و عده زیادی از اصحاب رسول خدا ﷺ به قتل رسیدند.

سعید بن مسیب می‌گوید: «فتنه اول در مدینه برافروخته شد و هیچ یک از حاضران غزوه بدر نماندند سپس در فتنه دوم همه مجاهدان غزوه حدیبیه شهید شدند. سعید بن مسیب می‌گوید: «فکر می‌کنم اگر فتنه سوم می‌آمد هرگونه خیر و برکتی را با خود می‌برد»^۲.

بغوی می‌گوید: «منظور از فتنه اول قتل عثمان و منظور از فتنه دوم حادثه حرّه است»^۳.

(ز) فتنه خلق قرآن

در زمان خلافت عباسیان فتنه قول به خلق قرآن ظاهر شد. مأمون خلیفه عباسی از داعیان و ناصران این قول بود او در این راستا از جهمی و معتزله ترویج‌دهنده این نظریه پیروی کرد و باعث ابتلاء علماء اسلام و ایجاد بلایی بزرگ بر مسلمانان شد و مدت زمان زیادی آنان را به خود مشغول ساخت و مسائلی اجنبی را وارد عقیده اسلامی کرد.

بعد از آن، فتنه‌ها بدون محدودیت و پشت سر هم اتفاق می‌افتادند. به سبب این فتنه‌ها (و اسباب مختلف دیگر) مسلمانان به چندین فرقه گوناگون تقسیم شدند. هر فرقه دیگران را به سوی خودش دعوت می‌کرد و خود را بر حق و گروه‌های دیگر را بر

(۱) (الحرّة) منظور حرّه شرقی یکی از دو حرّه‌ی مدینه است (حرّه یعنی جایی که سنگهای آن بر اثر گرمای زیاد سیاه می‌شوند) که در آنجا جنگ بین اهل مدینه و سپاه یزید در گرفت (سال ۶۳ هـ) و سبب آن این بود که اهل مدینه یزید را از خلافت خلع کردند و او سپاهی به سرکردگی مسلم بن عقبه به مدینه فرستاد و حدود ۷۰۰ نفر از صحابه مهاجر و انصار و ده هزار نفر از دیگران را به قتل رساند. علمای سلف او را نابودکننده نامیدند او در راه بین مکه و مدینه به عذاب خدا دچار شد. «البدایة والنهایة» (۲۱۷/۸ - ۲۲۴) و «معجم البلدان» (۲۴۹/۲).

(۲) «شرح السنة» بغوی (۳۹۶/۱۴) تحقیق شعیب الارناؤوط.

(۳) «شرح السنة» (۳۹۵/۱۴).

باطل می‌دید.

پیامبر هادی علیه السلام خبر فرقه فرقه شدن امت را همانند امت‌های گذشته دادند. ابوهیره در حدیثی می‌گوید: پیامبر خدا فرمودند: «افترت اليهود علی إحدی أو اثنتین وسبعین فرقة وتفرقت النصارى إلى إحدی أو اثنتین وسبعین فرقة وتفرقت أمّتی علی ثلاث وسبعین فرقة». «رواه اصحاب السنن الا النسائی»^۱. «یهود و نصاری به هفتاد و یک یا هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند ولی امت من در هفتاد و سه گروه از هم متفرق می‌شوند».

ابوعامر عبدالله بن لحي می‌گوید با معاویه پسر ابوسفیان حج تمتع را به جای آوردیم وقتی وارد مکه شدیم و نماز ظهر را خواندیم ایستاد و گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إن أهل الكتابین افترقوا فی دینهم علی اثنتین وسبعین ملّة وإن هذه الأمة ستفترق علی ثلاث وسبعین ملّة - یعنی: بالأهواء - کلها فی النار إلا واحدة، وهي الجماعة، وإنه سیخرج فی أمّتی أقوام تجاری بهم تلك الأهواء كما یتجاری الکلب بصاحبه، لا یبقي منه عرق ولا مفصل إلا دخله».

«یهود و نصاری در دین خودبه هفتاد و دو ملت تقسیم شدند و امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شود - یعنی با پیروی از اهواء خود - همه در جهنم‌اند جز یکی از آن‌ها و آن جماعت مسلمانان است در امت من فرقه‌هایی پیرو هوا و آرزوهای نفسانی هستند همانطور که سگ صاحبش را به دنبال خود می‌کشد. این هوا و هوس نیز آنان را به دنبال خودشان می‌کشاند. هیچ استخوان و مفصلی نیست مگر داخل آن شده‌اند ای اعراب قسم به خدا اگر شما بدانچه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایتان آورده است عمل نکنید.

(۱) «الترمذی» (۳۹۷/۷ - ۳۹۸ - با شرح تحفة الاحوذی) ترمذی می‌گوید: «این حدیث حسن و صحیح است» و «سنن ابوداود» (۳۴۰/۱۲ - با شرح عون المعبود) و «سنن ابن ماجه» (۱۳۲۱/۲) تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی و حدیث صحیح است.

«صحیح الجامع الصغیر» (۳۵۸/۱) (حدیث ۱۰۹۴) و «سلسلة الأحادیث الصحیحة» (م ۱/ ج ۱۲/۳) (حدیث ۲۰۳).

غیر شما چگونه بدان عمل کند»^۱.

ح) پیروی از عادات امت‌های گذشته

یکی از فتنه‌ها پیروی از سنت‌های یهود و نصاری و تقلید از آنان است. برخی از مسلمانان از کفار پیروی می‌کنند و خودشانرا به شکل آنان در می‌آورند. به رفتارشان معجب شده و متخلق به اخلاقشان می‌شوند.

این مصداق حدیثی است که ابوهریره روایت کرده است. قال رسول الله ﷺ: «لا تقوم الساعة حتى تأخذ أمتي بأخذ القرون قبلها شبراً بشبر وذراعاً بذراع» پیامبر خدا فرمودند: «قیامت نمی‌آید مگر اینکه امت من از امت‌های قبل از خود مو به مو پیروی می‌کند» گفته شد مانند فارس و روم فرمودند: «ومن الناس إلا أولئك» «غیر از آنان کس دیگری نیست»^۲.

ابوسعید می‌گوید: گفتیم ای پیامبر خدا منظور یهود و نصاری است؟ ایشان فرمودند: «پس کی»^۳.

ابن بطال^۴ می‌گوید: «پیامبر اعلام کرده است امتش مانند امت‌های پیشین از امور محدثه، بدعت و اهواء پیروی می‌کند و در احادیث فراوانی آمده است آخرین نسل

(۱) «مسند احمد» (۱۰۲/۴) - با حاشیه منتخب کنز العمال) و «سنن ابوداود» (۳۴۱/۱۲ - ۳۴۲ با شرح عون المعبود) و «مستدرک الحاکم» (۱۰۲/۴) حاکم بعد از بیان این حدیث و حدیث ابوهریره می‌گوید: «هذه اسانید تقام بها الحجة في تصحيح هذا الحديث» این حدیث را آلبانی تصحیح کرده است و طرق آن را در «سلسلة الأحادیث الصحیحة» بیان می‌کند و سخن رخنه‌گیرندگان در این حدیث را مردود می‌شمارد «سلسلة الأحادیث الصحیحة» (م ۲/ج ۳/۱۴ - ۲۳) (حدیث ۲۰۴).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب الاعتصام بالکتاب و السنة، باب: قول النبی ﷺ: «التبتعن سنن من کان قبلم» (۳۰۰/۱۳ - با شرح فتح الباری).

(۳) «صحیح بخاری» (۳۰۰/۱۳ - با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب العلم، باب الالد الخصم، (۲۱۹/۱۶ - ۲۲۰ - با شرح نووی).

(۴) او ابوالحسن علی بن خلف بن عبدالملک بن بطال قرطبی است او شرحی بر «صحیح بخاری» نوشته است. در صفر سال (۴۴۹ هـ) وفات یافت.

«شذرات الذهب» (۲۸۳/۳) و «الاعلام» (۲۸۵/۴) زرکلی.

انسان بدترین هستند و قیامت جز بر بدترین مردم جاری نمی‌شود و دین تنها نزد افراد خاصی باقی می‌ماند»^۱.

ابن حجر می‌گوید: «بیشتر آنچه پیامبر ما را از آن برحذر داشته واقع شده و بقیه بعداً اتفاق می‌افتند»^۲.

امروز در غرب و شرق اغلب مسلمانان خود را به شکل کفار درمی‌آوردند مردان ما شبیه مردانشان و زنان ما شبیه زنانشان گشته‌اند. حتی بعضی از اسلام خارج شده و معتقدند پیشرفت و ترقی در مسلمانان ایجاد نمی‌شود جز با ترک کتاب خدا و سنت پیامبرش ﷺ. کسی که اسلام صحیح را شناخته باشد به دوری مسلمانان در قرون اخیر از تعالیم اسلامی و انحراف عقیدتی آگاه است. نزد بعضی از مسلمانان جز نامی از اسلام به جای نموده است، آنان قوانین کفار را پیاده کرده و از شریعت اسلام دور شده‌اند و رساترین عبارت در توصیف مسلمانان در این راستا همان کلام پیامبر خدا ﷺ است که می‌فرماید: «شبراً بشبر، وذراعاً بذراع، حتی لو دخلوا جحر ضب تبعتموهم» «وجب به وجب و گام به گام (از کفار پیروی می‌کنید) حتی اگر آنان به سوراخ سوسمار بروند شما نیز به دنبال آنان می‌روید»^۳.

نووی می‌گوید: «منظور از عبارت شبر، ذراع، جحرالضب، تقلید کامل از آنان در معاصی و منکرات است نه در کفر، تحقق این حدیث یکی از معجزات پیامبر خدا ﷺ است»^۴.

بعلاوه فتنه‌ها محدودیت ندارند، فتنه زنان، فتنه مال، حب شهوات، حب ریاست، قدرت و شهرت همه فتنه‌هایی هستند که انسان را هلاک می‌گردانند و به مراتب پست حیوانی می‌رسانند. از خداوند منان سلامت و صحت را خواستاریم.

۲- ادعای نبوت

یکی دیگر از نشانه‌های قیامت ظهور داعیان دروغین نبوت هستند. تعداد آنان نزدیک سی نفر است. برخی در زمان پیامبر و اصحاب و برخی دیگر در آینده ظهور

(۱) «فتح الباری» (۳۰۱/۱۳) - با شرح فتح الباری».

(۲) «فتح الباری» (۳۰۱/۱۳) - با شرح فتح الباری».

(۳) «صحیح بخاری» (۳۰۰/۱۳) - با شرح فتح الباری».

(۴) «شرح نووی بر صحیح مسلم» (۲۱۹/۱۶ - ۲۲۰).

خواهند کرد.

منظور حدیث از محدود کردن آنان تمام کسانی نیست که ادعای نبوت می‌کنند زیرا تعداد آنان زیاد است بلکه مراد کسانی است که در بین مردم مشهور می‌شوند و عده‌ای از آنان پیروی می‌نمایند.^۱

در صحیحین از ابوهریره از پیامبر خدا ﷺ روایت شده است. «لا تقوم الساعة حتی یبعث دجالون کذابون قریب من ثلاثین کلهم یزعم أنه رسول الله».^۲ «قیامت بر پا نمی‌شود مگر اینکه دجال‌های کذابی (حدود سی نفر) که همه آنان ادعای نبوت می‌کنند، ظاهر شوند».

ثوبان رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمودند:

«لا تقوم الساعة حتی تلحق قبائل من أمتي بالمشرکین وحتى یعبدوا الأوثان وأنه سیکون فی أمتي ثلاثون کذابون کلهم یزعم أنه نبي وأنا خاتم النبیین لا نبي بعدی».^۳ «قیامت برپا نمی‌شود تا قبائلی از امتم به مشرکین ملحق شوند و بت‌پرستی کنند همانا در امت من سی نفر مدعی نبوت دروغین ظاهر می‌شوند و هر یک از آنان گمان می‌کند پیامبر خدا است در حالی که من خاتم انبیاء هستم و پیامبری بعد از من نخواهد بود».

احادیث وارده درباره ظهور مدعیان دروغین نبوت بسیارند برخی مانند حدیث ثوبان تعداد آن‌ها را جزماً سی نفر و احادیثی دیگر تقریباً سی نفر ذکر کرده‌اند شاید روایت ثوبان به شیوه جبرالکسر است.^۴

مسئله کذاب یکی از آن‌هاست او در آخر حیات پیامبر خدا ﷺ ادعای نبوت کرد. پیامبر خدا ﷺ رساله‌ای برایش فرستاد و او را مسیلمه کذاب نامید. او پیروان زیادی

(۱) «فتح الباری» (۶/۱۷۶).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب المناقب، باب علامات النبوة (۶/۶۱۶ - با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرار الساعة، (۴۵/۱۸ - ۴۶ - با شرح نووی).

(۳) «سنن ابوداود» (۱۱/۳۲۴ - با شرح عون المعبود) و «ترمذی» (۶/۴۶۶ - با شرح تحفة الاحوذی) ترمذی می‌گوید: حدیث صحیح است.

آلبانی می‌گوید: این حدیث صحیح است «صحیح الجامع الصغیر» (۶/۱۷۴) (حدیث ۷۲۹۵).

(۴) «فتح الباری» (۱۳/۸۷).

داشت و مزاحمت‌هایی برای جامعه اسلامی ایجاد کرد تا اینکه در زمان خلافت ابوبکر رضی الله عنه در جنگ یمامه او و پیروانش را از بین بردند.

یکی دیگر از مدعیان دروغین نبوت «اسود العنسی» در یمن بود که اصحاب قبل از وفات پیامبر اکرم او را به هلاکت رساندند.

در زمان مسیلمه کذاب زنی به نام سجاح ادعای نبوت کرد. او با مسیلمه ازدواج کرد و بعد از کشته شدنش دوباره به اسلام بازگشت.

طلحه بن خویلد اسدی ابتدا ادعای نبوت کرد اما بعد توبه کرد و به اسلام بازگشت و به مسلمانی شایسته تبدیل شد.

مختار بن ابی عبید ثقفی اظهار محبت اهل بیت رسول الله را کرد و خواستار قصاص خون حسین شد او و پیروانش در ابتدای خلافت عبدالله بن زبیر بر کوفه غلبه کردند و بعد از آن ادعای نبوت و نزول جبرئیل را بر خود کرد.^۱

دلیل اینکه او از دجالین دروغگو است حدیثی است که ابوداود بعد از ذکر حدیث ابوهیریه (مذکور در صحیحین) درباره کذابین آورده است. از ابراهیم نخعی نقل شده است او به عبیده سلمانی^۲ گفت: آیا این (یعنی مختار) نیز از آن‌ها است؟ عبیده سلمانی در جواب گفت: بلی او جزو سران آنان است.^۳

یکی دیگر از مدعیان دروغین نبوت «حارث کذاب» است. او در خلافت عبدالملک بن مروان ظهور کرد و کشته شد.^۴

همچنین عده‌ای در خلافت بنی‌عباس ادعای نبوت کردند.

در عصر جدید میرزا احمد قادیانی در هند ادعای نبوت کرد او گفت مسیحی که مردم انتظارش را می‌کشند من هستم و عیسی زنده نیست و یک سری ادعاهای باطل دیگری. عده‌ای از او پیروی کردند اما بسیاری از علما او را به مبارزه طلبیدند و ادعاهای او را رد دادند و او را یکی از دجالین به حساب آوردند.

(۱) «فتح الباری» (۶۱۷/۶).

(۲) عبیده السلمانی المرادی مفتی و فقیه ساکن کوفه، در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مسلمان شد، علی و عبدالله بن مسعود را ملاقات کرده است.

شعبی درباره او می‌گوید: «او در قضاء مانند شریح است» «شذرات الذهب» (۷۸/۱-۷۹).

(۳) «سنن ابوداود» (۴۸۶/۱۱ - با شرح عون المعبود).

(۴) «فتح الباری» (۶۱۷/۶).

یکی بعد از دیگری این دروغگویان ظاهر می‌شوند تا نوبت آخرینشان دجال یک چشم می‌رسد.

امام احمد از سمره بن جندب رضی الله عنه روایت کرده است. روز خسوف خورشید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در خطبه گفت: «وأنه والله لا تقوم الساعة حتى يخرج ثلاثون كذاباً آخرهم الأعداء الكذاب»^۱.

«قسم به خدا قیامت برپا نمی‌شود تا سی کذاب (مدعی نبوت) ظاهر می‌شوند که آخرین آن‌ها کذاب یک چشم است» چهار نفر از این دروغگویان زن هستند. امام احمد از حذیفه رضی الله عنه نقل می‌کند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«في أمي كذابون ودجالون سبعة وعشرون منهم أربع نسوة، وإني خاتم النبیین، لا نبي بعدي»^۲.

«در میان امتم بیست و هفت نفر دجال دروغگو ظاهر می‌شوند. چهار نفر از آن‌ها زن هستند. همانا من خاتم انبیا هستم و هیچ پیامبری بعد از من نخواهد بود.

۸- انتشار امن و امان

ابوهریره می‌گوید: پیامبر خدا فرمودند: «لا تقوم الساعة حتى يسير الراكب بين العراق ومكة، لا يخاف لإضلال الطريق»^۳.

«قیامت برپا نمی‌شود تا اینکه سواره بین عراق و مکه به حرکت می‌افتد و جز گم کردن راه از چیز دیگری نمی‌ترسد».

این موضوع در زمان صحابه رضی الله عنهم وقتی که فتوحات اسلامی زیاد شد و اسلام و عدل در تمام مناطق انتشار یافت اتفاق افتاد.

آنچه در حدیث عدی آمده بود این موضوع را تأیید می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او

(۱) «مسند احمد» (۱۶/۵) با حاشیه منتخب کنز العمال).

(۲) «مسند احمد» (۳۹۶/۵) این حدیث صحیح است «صحيح جامع الصغير» (۹۷/۴) (حدیث ۴۱۳۴) هیشمی می‌گوید: «رواه احمد، والطبرانی فی «الكبير» و«الاوسط» والبزار ورجال البزار رجال الصحيح «مجمع الزوائد» (۳۳۲/۷).

(۳) «مسند احمد» (۳۷۰/۲ - ۳۷۱ - با حاشیه منتخب کنز) هیشمی می‌گوید: «رواه احمد، و رجاله رجال الصحيح» «مجمع الزوائد» (۳۳۱/۷).

گفت: «یا عدي! هل رأيت الحيرة؟» قلت: لم أرها وقد أنبتت عنها. قال: «فإن طالت بك حياة لترين الظعينة ترتحل من الحيرة حتى تطوف بالكعبة، لا تخاف إلا الله...»^۱.
«ترجمه آن گذشت».

آرامش و امنیت در زمان مهدی و عیسی (علیهما السلام) دوباره جای ظلم و ستم را خواهد گرفت.

۹- ظهور آتش حجاز

ابوهریره از پیامبر خدا ﷺ نقل می‌کند فرمودند: «لا تقوم الساعة حتى تخرج نار من أرض الحجاز، تضيء أعناق الإبل ببصرى»^۲.
«قیامت برپا نمی‌شود تا آتشی در حجاز برافروخته شود گردن شتران را در بصری روشن گرداند».

این آتش در اواسط قرن هفتم هجری در سال (۶۵۴ هـ) ظاهر شد. آتش بزرگی که علماء آن زمان و بعد از آن در توصیفش مطالب زیادی بیان کرده‌اند. نووی می‌گوید: «در زمان ما سال ۶۵۴ هـ آتش بزرگی در قسمت شرقی مدینه پشت «الحرّه» ظاهر شد. خبر آن در میان مردم شام و سایر شهرها به تواتر رسید و کسانی از اهل مدینه شاهد واقعه مرا از آن باخبر ساختند»^۳.

ابن کثیر می‌گوید: بیشتر از یک نفر از اعراب «بُصری» در روشنایی آن آتش برافروخته شده در سرزمین حجاز، گردن شتران را دیده‌اند»^۴.

(۱) تخریج حدیث قبلاً بیان شد.

(۲) (بُصری)، شهری معروف در سوریه به آن حوران گفته می‌شود که تا دمشق سه مرحله فاصله دارد.

«معجم البلدان» (۴۴۱/۱) و «شرح نووی بر صحیح مسلم» (۳۰/۱۸) و «فتح الباری» (۸۰/۱۳).

(۳) «صحیح بخاری» کتاب الفتن، باب خروج النار، (۷۸/۱۳) - با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۳۰/۱۸) - با شرح نووی).

(۴) «شرح نووی بر مسلم» (۲۸/۱۸).

(۵) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۴/۱) تحقیق د. طه زینی و «البدایة والنهایة» (۱۸۷/۱۳ - ۱۹۳).

قرطبی ظهور آتش فوق را بحث کرده و اوصاف آن را مفصلاً در کتابش «التذکره»^۱ بیان می‌کند او می‌گوید این آتش در مکه و کوه‌های اطراف بصری دیده شده است. ابن حجر می‌گوید: «برای من روشن است آتش فوق همان است که در اطراف مدینه ظاهر شده است همانطور که قرطبی و سایرین گفته‌اند»^۲. این آتش با آتشی که در آخرالزمان ظاهر می‌شود و باعث حشر مردم می‌گردد^۳ متفاوت است همانطور که بعداً در بحث نشانه‌های بزرگ قیامت بیان خواهیم کرد.

۱۰- کشتار ترک‌ها^۴

مسلم از ابوهریره روایت می‌کند پیامبر خدا ﷺ فرمود: «لا تقوم الساعة حتی یقاتل المسلمون الترك، قوماً وجوههم کالمجان المطرقة، یلبسون الشعر ویمشون فی الشعر»^۵. «قیامت بر پا نمی‌شود تا مسلمانان با ترک‌ها بجنگند. ترک‌ها قومی هستند که چهره آنان مانند سپرهای برجسته است لباس پشمی می‌پوشند و با کفش پشمی راه می‌روند. بخاری از ابوهریره روایت می‌کند پیامبر خدا ﷺ فرمود: «لا تقوم الساعة حتی تقاتلوا

(۱) «التذکره» (ص ۶۳۶).

(۲) «فتح الباری» (۷۹/۱۳).

(۳) «شرح نووی بر مسلم» (۲۸/۱۸) و «الإذاعة» (ص ۸۵).

(۴) الترك: علما اقوال زیادی درباره اصل و نژاد آن‌ها دارند.

الف) آن‌ها از نسل یافث پسر بر نوح که یاجوج و ماجوج از نسل او هستند.

ب) از پسران قنطوراء (نام جاریه حضرت ابراهیم) که اولادی از ابراهیم به دنیا آورد که ترک‌ها و چینی‌ها از نسل آن‌ها هستند.

ج) آن‌ها از نسل تبع هستند.

د) از نسل افریدون بن سام بن نوح هستند.

کشور آن‌ها به نام ترکستان در شمال هند قرار دارد.

«النهاية فی غریب الحدیث» (۱۱۳/۴) و «ترتیب القاموس المحيط» (۷۰۰/۳) و «معالم السنن»

(۶۸/۶) و «معجم البلدان» (۲۳/۲) و «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۵۳/۱) تحقیق د. طه زینی و

«فتح الباری» (۱۰۴/۶ و ۶۰۸) و «الإشاعة» (ص ۳۵) و «الإذاعة» (ص ۸۲).

(۵) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرط الساعة، (۳۷/۱۸) - با شرح نووی.

قوماً نعالهم الشعر، وحتى تقاتلوا الترك صغار الأعین، حمر الوجوه ذلف الأنوف^۱، كأن وجوههم المجان المطرقة^۲».

«قیامت برپا نمی‌شود تا با قومی بجنگید که کفش‌های آنان پشمی است و یا با ترک‌های چشم کوچک، قرمز رنگ و کوچک‌بینی که صورت آنان مانند سپر برجسته است. عمرو بن تغلب می‌گوید از پیامبر خدا شنیدم فرمود:

«من أشرط الساعة أن تقاتلوا قوماً عراض الوجوه، كان وجوههم المجان المطرقة^۳».

«از جمله نشانه‌های قیامت جنگیدن شما با قومی با صورت پهن همانند سپر برجسته است.»

مسلمانان در عصر صحابه اوائل خلافت اموی‌ها در عهد معاویه با ترک‌ها جنگیدند. ابویعلی از معاویه بن خریج نقل می‌کند گفت: من نزد معاویه ابن ابی‌سفیان بودم وقتی نام‌های از فرمانده‌اش رسید بدین مضمون که ما بر ترک‌ها پیروز شدیم بسیاری از آن‌ها را کشتیم و غنائم فراوانی بدست آوردیم. معاویه از این امر عصبانی شد و دستور داد به او چنین بنویسند: (نامه شما به دستمان رسید) و از مضمون آن (قتل ترک‌ها و کسب غنائم) مطلع شدیم و تا دستور من نیاید با آن‌ها جنگ مکن و غنائم از آنان مگیر.

گفتم: چرا ای امیرالمؤمنین. گفت: از پیامبر خدا شنیدم فرمود:

«لتظهرن الترك على العرب حتى تلحقها بمنابت الشيخ^۴ والقيصوم^۵ فأنا أكره قتالهم لذلك^۶».

«ترک‌ها بر اعراب پیروز می‌شوند در جایی که به هم می‌رسند محل روئیدن دو گیاه شیخ و قیصوم (دو گیاه تلخ اما خوشبو) بدین دلیل من قتال با آن‌ها را نمی‌پسندم.»

(۱) «النهاية في غريب الحديث» (۱۶۵/۲).

(۲) «صحيح بخارى» كتاب المناقب، باب علامات النبوة في الإسلام (۶۰۴/۶ - با شرح فتح الباری).

(۳) «مسند احمد» (۷۰/۵ - با حاشیه منتخب الكنز) لفظ حديث از اوست و صحيح بخارى «كتاب الجهاد، باب قتال الترك، (۱۰۴/۶) با شرح فتح الباری».

(۴) الشيخ: گیاهی خوشبو «معجم البلدان» (۳۹۷/۳).

(۵) قيصوم: گیاهی خوشبو بیشتر در صحرا می‌روید.

(۶) «فتح الباری» (۶۰۹/۶).

عبدالله بن بریده از پدرش نقل می‌کند گفت: در کنار پیامبر خدا ﷺ نشسته بودم از او شنیدم فرمود:

«إن أمتي يسوقها قوم عراض الأوجه، صغار الأعين، كأن وجوههم الحجف^۱ (ثلاث مرات) حتى يلحقوهم بجزيرة العرب، أما السابقة الأولى فينجو من هرب منهم وأما الثانية، فيهلك بعض وينجو بعض، وأما الثالثة، فيصطلمون^۲ كلهم من بقي منهم». قالوا: يا نبي الله! من هم؟ قال: «هم الترك» قال: «أما والذي نفسي بيده ليربطن خيلهم إلى سوازي مساجد المسلمين».

«همانا قومی با چهره‌های عریض و سپر مانند (سه مرتبه) و چشمانی کوچک امت مرا تا جزیره‌العرب می‌رانند. بار اول هر کس از آن‌ها فرار کرد نجات یافت. بار دوم بعضی هلاک می‌شوند و بعضی دیگر نجات می‌یابند. بار سوم باقیمانده آنان ریشه‌کن می‌شوند. گفتند: ای پیامبر خدا آن‌ها چه کسانی هستند پیامبر فرمودند: ترک‌ها سپس گفت قسم به کسی که نفسم در دست اوست اسب‌هایشان را به ستون مساجد می‌بندند».

او گفت: بعد از آن موقع بریده همیشه دو یا سه شتر و مقداری کالا (توشه)ی سفر برای احتیاط به خاطر آنچه دربارهٔ فتنه امراء ترک از پیامبر شنیده بود به همراه داشت.^۳

(۱) «النهاية في غريب الحديث» (۳۴۵/۱).

(۲) «النهاية في غريب الحديث» (۴۹/۳) و «عون المعبود» (۴۱۳/۱۱).

(۳) «مسند احمد» (۳۴۸/۵ - ۳۴۹ - با حاشیه منتخب الكنز) ابوالخطاب عمر بن دحیه می‌گوید: این سند صحیح است «التذكرة» قرطبی (ص ۵۹۳).

هیثمی می‌گوید: «ابوداود، احمد و بزار به اختصار آن را روایت کرده‌اند و راویان آن از راویان حدیث صحیح هستند» «مجمع الزوائد» (۳۱۱/۷).

اما روایت ابوداود می‌گوید: مسلمانها ترک‌ها را تاجزیره العرب می‌رانند (سه مرتبه) در آن آمده است با شما جنگ می‌کنند قومی چشم کوچک (یعنی: ترک‌ها) و شما آن‌ها را فراری می‌دهید (سه بار) و به جزیره العرب ملحقشان می‌سازید.

در زمان صحابه این حدیث مشهور بود: «اتركوا الترك ما تركوكم»^۱.

«سنن ابوداود» کتاب الملاحم، باب قتال الترك (۴۱۲/۱۱ - ۴۱۳ - با شرح عون المعبود) صاحب عون المعبود می‌گوید به نظر من روایت احمد صحیح‌تر است ولی روایت ابوداود از طرف برخی راویان در آن و هم ایجاد شده است.

و اینکه بریده همیشه دو یا سه شتر و توشه سفر به همراه داشته، به خاطر فرار از آنچه از پیامبر خدا در رابطه با ابتلاء امراء ترک شنیده است. روایت احمد را تأیید می‌کند و همچنین در برخی از راویان حدیث شک وجود دارد. و حوادث اتفاق افتاده روایت احمد را تأیید می‌کند. «عون المعبود» (۴۱۴/۱۱).

از قرطبی درباره سه بار خروج ترکها علیه مسلمانان مطالبی نقل شده است. او می‌گوید: ترکها سه بار علیه مسلمانان خارج شدند که خروج اخیر آنها تخریب بغداد، قتل خلیفه و امراء و علماء بود آنان حتی شام را مدتی به دست گرفتند تا اینکه پادشاه مصر ملک مظفر به (قطز) در معرکه (عین الجالوت) آنها را شکست داد و جمع آنان را متفرق ساخت. و خداوند مسلمین را از شرشان پاک کرد.

(۱) «سنن ابوداود» کتاب الملاحم باب فی النهی عن تهییج الترك والحبشة (۴۰۹/۱۱) - با شرح عون المعبود).

ابن حجر می‌گوید: این حدیث را طبرانی در حدیث معاویه نقل کرده است. «فتح الباری» (۶۰۹/۶).

عجلونی می‌گوید: «زرقانی گفته است این حدیث حسن است و در «الاصل» می‌گوید: رواه ابوداود و النسائی ... و طبرانی در «الکبیر» و «الاوسط» از ابن مسعود با این لفظ روایت می‌کند. «اتركوا الترك ما تركوكم» قال: «اول من یسلب امتی ملکهم و خولهم الله بنور قنطوراء» و همچنین از معاویه (با سند متصل) آن را روایت کرده است «کشف الخفاد مزیل الالباس عما اشتهر من الأحادیث علی السنة الناس» (۳۸/۱) عجلونی تعلیق احمد القلاش چاپ مؤسسه الرساله بیروت.

آلبانی درباره این حدیث می‌گوید: موضوع است «ضعیف الجامع الصغیر» (۸۱/۱) (حدیث ۱۰۵). سخاوی موضوع بودن حدیث را رد می‌کند «المقاصد الحسنة فی بیان کثیر من الأحادیث المشتهرة علی الاسنة» (ص ۱۶-۱۷) چاپ دارالادب العربی للطباعة، ناشر مکتبة الخانجی بمصر سال (۱۳۷۵ هـ ق).

هیثمی می‌گوید: در روایت طبرانی عثمان بن یحیی القرقسانی برای ما شناخته نشده است اما بقیه رجال سند راویان حدیث صحیح‌اند. «مجمع الزوائد» (۳۱۲/۷).

می‌توانیم بگوییم این حدیث حداقل حسن است بخصوص ابن حجر آن را در زمان صحابه مشهور دانسته و خللی در آن وارد نکرده است.

«اگر ترک‌ها با شما نجنگیدند شما نیز آن‌ها را رها کنید».

ابن حجر می‌گوید: بین ترک‌ها و مسلمانان مسدود بود ولی کم‌کم باز شد و تعداد بردگان و خادمان ترک زیاد شد و به خاطر نیرو و قدرتشان ملوک درباره آنان با هم به رقابت افتادند. تا جایی که بیشتر سپاهیان معتصم را ترک‌ها تشکیل می‌دادند سپس به مرور زمان ترک‌ها بر معتصم غلبه کردند و پسرش متوکل و اولادش را یکی پس از دیگری به قتل رساندند تا اینکه دیلمی‌ها وارد شدند و بعد پادشاهان سامانی ترک‌نژاد آمدند و شهرهای عجم‌نشین را تصرف کردند. سپس آل سبکتکین و بعد از آن سلجوقیان بر ایران حاکم شدند و کشورهای عراق، شام و روم را به تصرف خود درآوردند و بعد بقایای پیروانشان یعنی - آل زنگی - و اتباعشان - بیت ایوب - در شام ماندند و تعداد ترک‌ها آنقدر زیاد شد به کشورهای مصر و شام و حجاز نیز رسیدند. در صده پنجم عز بر آل سلجوق خروج کرد. شهرها را تخریب نمود و بسیاری را از بین برد.

بعد از آن در صده ششم طامه بزرگ یعنی چنگیزخان و قوم تاتار هجوم آوردند دنیا خصوصاً مشرق‌زمین را پر از آتش کردند حتی شهری نمانده بود که از شر آن‌ها در امان باشد. در سال (۶۵۶ هـ) تخریب بغداد و قتل مستعصم به دست آنان اتفاق افتاد. این روند ادامه داشت تا اینکه آخرین آن‌ها - تیمور لنگ - به صدارت رسید او شهرهای شام را تصرف کرد. دمشق را به آتش کشید و مابین کشورهای هند و روم را به تصرف خود درآورد او مدت زیادی ماند تا اینکه خداوند پسرانش را در منطقه متفرق گرداند و خودش به عذاب خداوند گرفتار شد.

همه آنچه که بیان نمودم مصداق حدیث پیامبر خدا ﷺ است: «إن بني قنطوراء أول من سلب أمتي ملكهم»... «پسران قنطوراء ملک را از امتم گرفتند» شاید منظور پیامبر خدا ﷺ از امت، امت نسبی یعنی عرب است نه امت دعوی. والله اعلم.^۱
بنابراین قوم تاتار که در قرن هفتم ظاهر شدند از نژاد ترک بوده‌اند. و صفات

شاید منظور آلبانی از موضوع بودن حدیث عبارت اضافه آخر حدیث است.

«اول من یسلب امتی ملکهم وما خولهم الله بنور قنطوراء» بعداً خواهد آمد که حافظ ابن حجر آن را قبول کرده است. والله اعلم.

(۱) «فتح الباری» (۶۰۹/۶ - ۶۱۰).

بیان شده در وصف ترک‌ها بر تاتار (مغول) نیز تطبیق می‌کند. امام نووی^۱ هم عصر ظهور قوم تاتار بوده است او درباره آنان می‌گوید: «جنگ با ترک‌ها با تمام صفاتی که در حدیث آمده است اتفاق افتاد. دارای چشم‌های کوچک صورتهای عریض و سرخ‌رنگ بینی کوچک و چهره‌هایی مانند سپرهای برجسته دارای کفش‌های پشمی و... آن‌ها باتمام صفات ذکر شده در زمان ما ظاهر شدند و با مسلمانان به کرات جنگیدند و هم‌اکنون با هم در حال جنگ هستند^۲.

خیلی از ترک‌ها مسلمان شدند و خدمات فراوانی به اسلام و مسلمین رساندند آن‌ها دولت اسلامی نیرومندی تشکیل دادند که باعث عزت اسلام شد و فتوحات ارزشمندی از جمله فتح قسطنطنیه پایتخت روم بدست آوردند که مقدمه‌ای برای فتح بزرگ آن قبل از ظهور دجال در آخرالزمان است شرح آن در صفحات آتی می‌آید.

در نتیجه اسلام به اروپا و بسیاری از شهرهای شرق و غرب آن وارد شد. این مصداق کلام پیامبر خدا ﷺ در حدیثی از ابوهریره بعد از ذکر قتال ترک‌ها است که می‌فرماید:

«وتجدون من خیر الناس أشدهم كراهية لهذا الأمر حتى يقع فيه، والناس معادن، خيارهم في الجاهلية خيارهم في الإسلام»^۳.

«بهترین انسان‌ها اینکار را ناپسند می‌دانند تا اینکه به آن می‌رسند. مردم مانند معادن هستند. بهترین آن‌ها در جاهلیت بهترینشان در اسلام است».

۱۱- قتال با عجم

ابوهریره روایت می‌کند پیامبر خدا ﷺ فرمود: «لا تقوم الساعة حتى تقاتلوا خوزاً وكرمان من الأعاجم حمر الوجوه، فطس الأنوف صغار الأعين كأن وجوههم المجان المطرقة، نعالم الشعر»^۴.

(۱) ولادت امام نووی در سال (۶۳۱ هـ) و وفاتش در سال (۶۷۶ هـ) اتفاق افتاد در این مدت مغول ظاهر شدند و خلافت عباسی را شکست دادند. «تذكرة الحفاظ» (۱۴۷۱/۴ - ۱۴۷۳).

(۲) «شرح نووی بر مسلم» (۳۷/۱۸ - ۳۸).

(۳) «صحیح بخاری» کتاب المناقب باب علامات النبوة فی الإسلام (۶/۴۰۶ - با شرح فتح الباری).

(۴) «صحیح بخاری» کتاب مناقب، باب علامات النبوة (۶/۴۰۶ - با شرح فتح الباری).

«قیامت برپا نمی‌شود تا با خوزستان و کرمان (دو شهر بزرگ ایران) قتال کنید آنان سرخ چهره، چشم کوچک، بالای بینی پهن و فرورفته و دارای صورتهایی مانند سپر برجسته‌اند و کفش‌های پشمی به پا دارند.

در بحث قتال ترک و احادیث مربوط صفات آنان نیز مطرح گردید در این حدیث بحث قتال خوزستان و کرمان است که از شهرهای عجم و فارس نشین هستند ولی وصفشان همان وصف ترک‌ها است.

ابن حجر می‌گوید: «ممکن است جواب داده شود این حدیث غیر از حدیث قتال با ترک است اما وجه مشترک دو حدیث انذار به خروج آن دو طائفه (ترک و عجم) است.^۱ به نظر من روایت سمره که می‌گوید: پیامبر خدا فرمودند: «یوشک أن یملاً الله عز وجل أیدیکم من العجم، ثم یکونون أسداً لا یفرون، فیقتلون مقاتلتکم، ویأکلون فیئکم»^۲.

«شاید خداوند شما را بوسیله عجم ثروتمند گرداند سپس آن‌ها به شیر تبدیل شوند و فرار نکنند پس مجاهدان شما را بکشند و فیء و غنیمتتان را از شما بگیرند».

از ابوهریره روایت شده است پیامبر خدا فرمودند: «یوشک أن یکثر فیکم من العجم أسداً لا یفرون، فیقتلون مقاتلتکم ویأکلون فیئکم»^۳.

«شاید مردان شجاع عجم در میان شما زیاد شوند و فرار نکنند، مجاهدان شما را بکشند و فیئتان را تصرف کنند.

بر این اساس قتال با عجم نیز از نشانه‌های قیامت به حساب می‌آید.

(۱) «فتح الباری» (۶۰۷/۶).

(۲) «مسند احمد» (۱۱/۵ - با حاشیه منتخب الكنز).

هیثمی می‌گوید: «رواه احمد و البزار و الطبرانی، و راویان احمد مورد اعتماد هستند» «مجمع الزوائد» (۳۰۱/۷).

(۳) رواه الطبرانی، و راویان آن مورد اعتماد هستند «مجمع الزوائد» (۳۱۱/۷).

۱۲- ضایع کردن امانت (فقدان امانتداری)^۱

ابوهریره روایت می‌کند پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «إِذَا ضَيَعَتِ الْأَمَانَةَ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ»^۲ قال: كيف إضاعتها يا رسول الله؟ قال: «إِذَا أَسَدَ الْأَمْرَ إِلَى غَيْرِ أَهْلِهِ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ»^۲.

«وقتی امانت‌ها ضایع شد منتظر قیامت باش» گفت: ضایع کردن امانت چگونه است ای پیامبر خدا؟ فرمودند: «وقتی کار به کارشناس شایسته محول نشد منتظر روز قیامت باش».

و پیامبر بیان نمودند که چگونه امانت از قلوب برداشته می‌شود و جز اثری از آن در قلب نمی‌ماند.

حذیفه می‌گوید پیامبر خدا دو حدیث برای ما بیان فرمودند تحقق یکی از آن‌ها را دیدم. منتظر تحقق دیگری هستم. پیامبر به ما فرمودند امانت در درون دل مردان جای گرفت سپس قرآن و سنت را آموختند و دربارهٔ رفع امانت فرمودند.

«ينام الرجل النومة، فتقبض الأمانة من قلبه، فيظل أثرها مثل أثر الوكت^۳ ثم ينام النومة فتقبض، فيبقى أثرها مثل المجل^۴ كجمر دحرجته على رجلك، فنفظ^۱ فتراه

(۱) امانت ضد خیانت است بحث آن در سوره احزاب آیه: ۷۲ آمده است. ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾ [الأحزاب: ۷۲].

علماء درباره معنی این آیه چند قول بیان نموده‌اند همه آن اقوال به دو قسم برمی‌گردد.

۱- توحید: امانتی است نزد بنده و پنهان در قلب است.

۲- عمل: شامل تمام ابواب شریعت می‌شود که نزد انسان به امانت نهاده شده است. پس امانت یعنی تکلیف، پیروی از اوامر واجتناب از نواهی.

«احکام القرآن» ابن العربی (۱۵۸۸/۳ - ۱۵۸۹) تحقیق علی محمدالبجاوی و «شرح نووی بر مسلم» (۱۶۸/۲) و «تفسیر ابن کثیر» (۴۷۷/۶) و «فتح الباری» (۳۳۳/۱۱).

(۲) «صحيح بخارى» كتاب الرقاق باب رفع الامانه (۳۳۳/۱۱ - با شرح فتح الباری).

(۳) «النهاية في غريب الحديث» (۲۱۸/۵).

(۴) «النهاية في غريب الحديث» (۳۰۰/۴) و «صحيح بخارى» كتاب الرقاق باب رفع الامانه ۳۳۳/۰۱۱

- باشرح فتح الباری).

منتبراً^۱ وليس فيه شيء فيصبح الناس يتبايعون فلا يكاد أحدهم يؤدي الأمانة فيقال إن في بني فلان رجلاً أميناً، ويقال للرجل: ما أعقله! وما أظرفه! وما أجلده! وما في قلبه مثقال حبة خردل من إيمان ولقد أتى علي زمان وما أبالي أيكم بايعت لئن كان مسلماً، رده الإسلام وإن كان نصرانياً رده على ساعيه، فأما اليوم فما كنت أباع إلا فلانا وفلانا»^۲.

«مرد چرتی می‌زند پس امانت از قلبش برداشته می‌شود و تنها اثر آن مانند اثر یک نقطه به جای می‌ماند سپس بار دوم می‌خوابد و اثرش مانند تاول بر جای می‌ماند مثل اخگری که روی پا غلطانده شود و پوست تاول تو خالی برمی‌دارد.

مردم با هم بیعت می‌کنند اما هیچکدام امانتداری نمی‌کنند. گفته می‌شود در فلان طائفه مردی امین وجود دارد در وصفش گفته می‌شود چقدر عاقل، باهوش و استوار است اما در قلبش مثال ذره‌ای ایمان وجود ندارد. زمانی بود بدون مبالغات با هر یک از شما بیعت می‌کردم زیرا اگر مسلمان بود اسلام و اگر نصرانی بود کوشش و جدیتش او را نزد من باز می‌گرداند اما اکنون جز با فلان و فلان بیعت نمی‌کنم».

این حدیث اشاره می‌کند امانتداری از قلب‌ها برداشته می‌شود و مردان امین به علت فقدان ترس از خدا، اختلاط با خائنان و ضعف ایمان خائن می‌گردند زیرا انسان به قرین خود اقتدا می‌کند.

یکی از مظاهر تضييع امانت‌واگذاری مسئولیتهای مختلف از جمله امارت، خلافت، قضاوت و... به غیر متخصصین و ناتوانان در اجرای مثبت و حفظ و نگهداری آن است زیرا این امر موجب تضييع حقوق و استخفاف مصالح مردم، تولید خشم و نفرت در سینه‌ها و برافروختن کینه در میان آنان است^۳.

وقتی متولیان امور مردم (که عامه پیروانشان هستند) امانتدار نباشند مردم نیز

(۱) «لسان العرب» (۴۱۶/۷ - ۴۱۷).

(۲) «النهاية في غريب الحديث» (۷/۸ - ۸) و «فتح الباری» (۳۹/۱۳).

(۳) «صحيح بخاری» كتاب الرقاق باب رفع الامانه (۳۳۳/۱۱ - با شرح فتح الباری) و كتاب الفتن اذا بقي في حثالة من الناس (۳۸/۱۳ - با شرح فتح الباری).

(۴) «قيسات من هدى الرسول الاعظم ﷺ في العقاعد» (ص ۶۶) علی الشریجی، چاپ اول (۱۳۹۸ هـ) چاپ دارالقلم، دمشق.

امانتدار نخواهند بود پس اصلاح والیان برابر است با اصلاح رعیتان و فسادشان فساد جامعه را به همراه دارد.

بعلاوه سپردن امور به ناهلان نشانه عدم اهتمام مردم به امور دینی است و از ویژگیهای جوامع جاهلی است بدین دلیل امام بخاری حدیث ابوهریره مذکور را در «کتاب العلم» آورده است.

ابن حجر می‌گوید: «تناسب این مطالب با «کتاب العلم» این است که اسناد امور به ناهلان فرهنگ جوامع جاهلی و بدور از علم است. که یکی از نشانه‌های روز قیامت به شمار می‌آید»^۱.

پیامبر خدا ﷺ خبر می‌دهد سال‌هایی می‌آیند که معیارها معکوس می‌گردند. راستگویان دروغگو و دروغگویان راستگو می‌شوند. امین خیانت می‌کند و خائن امانتدار می‌گردد در ادامه بحث نشانه‌های قیامت به این موضوع اشاره خواهد شد.

۱۳- قبض علم و ظهور جهل

یکی دیگر از نشانه‌های قیامت قبض علم و نشر جهل است در صحیح مسلم و بخاری از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده است پیامبر خدا ﷺ فرمودند:

«من أشرط الساعة أن يرفع العلم ويثبت الجهل»^۲.

«از نشانه‌های قیامت رفع علم و انتشار جهل است».

بخاری از شقیق نقل می‌کند گفت: من نزد عبدالله و ابوموسی بودم گفتند پیامبر

خدا ﷺ فرمود: «أن بين يدي الساعة لأياماً ينزل فيها الجهل ويرفع العلم»^۳.

«ایامی قبل از قیامت خواهد آمد جهل در آن مستقر و علم برداشته خواهد شد(از

بین می‌رود)» در روایت مسلم از ابوهریره نقل شده است. پیامبر خدا فرمودند:

«يتقارب الزمان، ويقبض العلم، وتظهر الفتن ويلقي الشح ويكثر الهرج»^۴.

(۱) «فتح الباری» (۱/۱۴۳).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب العلم، باب رفع العلم و ظهور الجهل (۱/۱۷۸ - با شرح فتح الباری) و

«صحیح مسلم» کتاب العلم باب رفع العلم وقرضه و ظهور الجهل والفتن فی آخر الزمان (۱۶/۲۲۲ -

- با شرح نووی).

(۳) «صحیح بخاری» کتاب الفتن، باب ظهور الفتن (۱۳/۱۳ - با شرح فتح الباری).

(۴) «صحیح مسلم» کتاب العلم، باب رفع العلم (۱۶/۲۲۲ - ۲۲۳ - با شرح نووی).

«دنیا به پایان نزدیک می‌گردد، علم برداشته می‌شود، فتنه و فساد آشکار می‌گردند، حرص و طمع و هرج و مرج فراوان می‌شوند».

ابن بطال می‌گوید: «تمام نشانه‌هایی که این حدیث در برمی‌گیرد. ما آن‌ها را بطور عیان دیده‌ایم. کمبود علم، انتشار جهل، رشد شح و بخل در قلوب تحقق یافته‌اند و فتنه منتشر شده و کشتار و قتل فراوان گشته است»^۱.

حافظ ابن حجر می‌گوید: «ظاهراً آنچه ابن بطال مشاهده کرده درصد کمی از موارد مذکور در حدیث است و مقابل آن‌ها نیز در جامعه فراوان یافت می‌شود اما مراد حدیث کمال استقرار موضوعات مطرح شده است بطوری که نقطه مقابل آن‌ها به ندرت یافت شود پس منظور از قبض علم استقرار جهل صرف در میان مردم است لذا وجود طائفه‌ای از علماء مانع تحقق مضمون حدیث نیست زیرا آنان در بطن جامعه مغمور می‌گردند»^۲.

تحقق قبض علم با قبض علماء است. در حدیثی از عبدالله بن عمر بن العاص آمده است از پیامبر خدا شنیدم فرمودند:

«إن الله لا يقبض العلم انتزاعاً ينتزعه من العباد ولكن يقبض العلم بقبض العلماء، حتى إذا لم يبق عالماً، اتخذ الناس رؤوساً جهالاً، فسئلوا؟ فأفتوا بغير علم فضلوا وأضلوا»^۳.

«خدایوند علم را به این صورت که آن را از قلب علماء بیرون آورد بر نمی‌دارد، بلکه علم را بوسیله از بین بردن علماء قبض می‌کند. یعنی عالم دینی باقی نمی‌ماند و مردم از رؤسای جاهل به امور دین پیروی می‌نمایند این جاهلان بدون علم فتوی می‌دهند خود که گمراه هستند دیگران را نیز گمراه می‌کنند».

نووی می‌گوید: «این حدیث بیان می‌کند مراد از برداشته شدن علم در احادیث گذشته، محو آن از افکار و قلوب عالمان نیست بلکه منظور آن مرگ علماء و حاملان علم و اتخاذ جهال به عنوان والی و مسئولین امور و مدیریت و حکومت کردن براساس

(۱) «فتح الباری» (۱۶/۱۳).

(۲) «فتح الباری» (۱۶/۱۳).

(۳) «صحیح بخاری» کتاب العلم باب کیف یقبض العلم، (۱/۱۹۴ - با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب العلم باب رفع العلم وقبضه وظهور الجهل والفتن، (۱۶/۲۲۳ - ۲۲۴ - با شرح نووی).

جهلشان است لذا هم خودشان گمراه می‌شوند و هم دیگران را گمراه می‌سازند»^۱. منظور از علم در اینجا علم به کتاب (قرآن) و سنت است که از انبیاء به علماء رسیده و علماء وارثان حقیقی انبیاء هستند با رفتن آنان علم از بین می‌رود، سنت‌ها می‌میرند، بدعت شکوفا می‌شود و جهل تعمیم می‌یابد. اما علوم دنیایی در رشد و شکوفایی است و منظور احادیث علم دنیایی نیست زیرا پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «فَسئَلُوا فَأَفْتُوا بغير علم فضلوا وأضلوا» «از آنان سؤال می‌شود، بدون علم فتوی می‌دهند پس خود گمراه می‌شوند و دیگران را گمراه می‌سازند».

پس گمراهی مقارن جهل به دین است و علماء حقیقی کسانیند که به علمشان عمل می‌کنند، امت را توجیه می‌نمایند و به راه حق و هدایت راهنماییشان می‌کنند. زیرا علم بدون عمل بی‌فایده بلکه مایه عذاب صاحبش است و در روایتی از بخاری آمده است «وینقص العمل»^۲ «عمل رو به نقصان می‌رود».

امام مورخ ذهبی بعد از ذکر نام عده‌ای از علماء می‌گوید: «جز مقدار کمی از علم در اختیار آن‌ها قرار نگرفت اما امروز از آن مقدار کم نیز جز اندکی در میان عده کمی از مردم نمانده است. چقدر کم هستند کسانی که به این مقدار قلیل علم عمل کنند. حسبنا الله ونعم الوکیل»^۳.

وقتی زمان ذهبی چنین بوده است عصر ما باید چگونه باشد. زیرا هرچه از عهد نبوت دور می‌شویم علم کمتر و جهل بیشتر می‌شود. اصحاب رسول اکرم ﷺ عالمترین این امت بوده‌اند سپس تابعین و تابع تابعین یعنی آنان به نسبت قرنهای بعدی در بهترین قرن می‌زیسته‌اند همانطور که پیامبر اسلام می‌فرماید:

«خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم»^۴. «بهترین مردم، مردمان قرن

(۱) «شرح نووی بر مسلم» (۲۲۳/۱۶ - ۲۲۴).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب الادب باب حسن الخلق و السخاء و ما یکره من البخل (۴۵۶/۱۰) - با شرح فتح الباری).

(۳) «تذکره الحفاظ» (۱۰۳۱/۳).

(۴) «صحیح مسلم» کتاب فضائل الصحابة، باب فضل الصحابة ﷺ ثم الذین یلونهم (۸۶/۱۶) با شرح نووی).

من هستند (اصحاب پیامبر اکرم) و بعد کسانی که بعد از قرن من می‌آیند (یعنی تابعین) و بعد از قرن تابعین قرن بعد از آنهاست (تابع تابعین) به همین ترتیب کسانی دیگر که به دنبال آنها بوجود می‌آیند» و بدین ترتیب بدین انقطاع علم کم می‌شود و جهل افزایش می‌یابد تا جایی که مردم فرائض اسلام را نمی‌دانند حذیفه می‌گوید پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «اسلام ضعیف می‌شود همانطور که لباس پوسیده می‌شود تا حدی که کسی نمی‌داند روزه، نماز، حج و صدقه چیستند و کتاب خدا در یک شب برده می‌شود حتی یک آیه از آن بر زمین نمی‌ماند جز عده‌ای پیرمرد و پیرزن که می‌گویند: ما پدرانمان را بر کلمه (لا إله إلا الله) یافتیم بدین دلیل ما نیز آن را تکرار می‌کنیم». صله^۱ به حذیفه گفت: کلمه (لا إله إلا الله) به آنها چه سودی می‌رساند در حالی که نمی‌دانند نماز، روزه، حج و صدق چیستند، حذیفه از او روی برگرداند ولی او سه بار سؤالش را تکرار کرد. در تمام موارد حذیفه رویش را برگرداند ولی در مرتبه سوم رو به او کرد و گفت ای صله: آنان را از عذاب آتش نجات می‌دهد (سه بار).^۲

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «قرآن در یک شب از میان شما برده می‌شود، از درون (سینه) مردان می‌رود و چیزی از آن در زمین باقی نمی‌ماند».^۳
ابن تیمیه می‌گوید: «در آخر الزمان قرآن در مصاحف و سینه‌ها برده می‌شود کلمه‌ای از آن در سینه‌ها و حرفی از آن در مصاحف نمی‌ماند».^۴

و بزرگ‌تر از آن اینکه در زمین نامی از خدا برده نمی‌شود همانطور که در حدیث

(۱) او ابوبکر، صله بن زفر العبسی الکوفی - تابعی بزرگی بود که از عمار بن یاسر و حذیفه بن الیمان و ابن مسعود و علی و ابن عباس حدیث روایت کرده است. او حدود سال ۷۰ هجوت کرد. «تهذیب التهذیب» (۴۳۷/۴) و «تقریب التهذیب» (۳۷۰/۱).

(۲) «سنن ابن ماجه» کتاب الفتن باب ذهاب القرآن و العلم (۱۳۴۴/۲-۱۳۴۵) و حاکم فی «المستدرک» (۴۷۳/۴) او می‌گوید این حدیث صحیح است و مطابق شرط مسلم روایت شده است» ذهبی نیز با او موافق است. ابن حجر می‌گوید: سند ابن ماجه قوی است «فتح الباری» (۱۶/۱۳) آلبانی آن را تصحیح کرده است «صحیح الجامع الصغیر» (۳۳۹/۶) (حدیث ۷۹۳۳).

(۳) رواه الطبرانی، راویانش راویان حدیث صحیح هستند جز شداد بن معقل او نیز موثق است «مجمع الزوائد» (۳۲۹/۷-۳۳۰).

ابن حجر می‌گوید: سندش صحیح است اما به پیامبر نمی‌رسد (موقوف است) «فتح الباری» (۱۶/۱۳).

(۴) «مجموع فتاوی ابن تیمیه» (۱۹۸/۳-۱۹۹).

انس بیان شده است پیامبر خدا فرمود:

«لا تقوم الساعة حتى لا يقال في الأرض: الله الله»^۱.

«قیامت بر پا نمی‌شود تا اینکه روی زمین نام الله بر زبان‌ها محو گردد». ابن کثیر می‌گوید: برای این حدیث دو معنی بیان شده است.

۱- کسی منکر را ناپسند نمی‌داند و مردم همدیگر را بخاطر انجام منکرات ناراحت نمی‌کنند. حدیث این معنی را بدین تعبیر بیان می‌کند «حتی لا يقال: الله، الله» همانطور که در حدیث عبدالله بن عمر آمده است: «از آن تنها دودی می‌ماند، معروف را نمی‌شناسند و منکر را ناپسند نمی‌دانند»^۲.

معنی دوم: تا اینکه ذکر نام الله در زمین قطع گردد و کسی نام او را نشناسد. زمانی است که زمانه فاسد شود، کفر و فسوق و عصیان افزایش یابد و نوع انسان نابود گردد.^۳

۱۴- افزایش نظامیان و اعوان ستمگران

امام احمد از ابو امامه رضی الله عنه روایت می‌کند پیامبر خدا فرمودند: «يكون في هذه الأمة في آخر الزمان رجال - أو قال: يخرج رجال من هذه الأمة في آخر الزمان - معهم سياط كأنها أذناب البقر، يغدون في سخط الله، ويروحون في غضبه»^۴.

«در آخر الزمان مردانی از این امت (خواهند آمد) شلاقی مانند دم گاو بدست دارند صبح و شام در عذاب و غضب خداوند قرار دارند» در روایت طبرانی در «الکبیر» آمده است: «سيكون في آخر الزمان شرطة يغدون في غضب الله، ويروحون في سخط الله، فإياك أن تكون من بطانتهم»^۵.

«در آخر الزمان نظامیانی خواهند آمد در غضب خدا صبح می‌کنند و در عذاب خدا

(۱) «صحيح مسلم» كتاب الإيمان باب ذهاب الإيمان آخر الزمان (۱۷۸/۲) با شرح امام نووی.

(۲) «مسند احمد» (۱۸۱/۱۱-۱۸۲) شرح احمد شاکر) او می‌گوید اسناد حدیث صحیح است.

(۳) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۸۶/۱) تحقیق د. طه زینی.

(۴) «مسند امام احمد» (۲۵۰/۵) با حاشیه منتخب الكنز) حدیث صحیح است.

(۵) «اتحاف الجماعه» (۵۰۷/۱-۵۰۸) حدیث صحیح است. «صحيح الجامع» (۳۱۷/۳) حدیث

شب را به پایان می‌رسانند پس مبادا از حامیان آن‌ها باشی». به چنین افرادی که بر مسلمین چیره می‌شوند و آنان را بدون حق عذاب می‌دهند وعده عذاب داده شده است.

امام مسلم از ابوهریره روایت می‌کند پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «صنغان من أهل النار لم أرهما: قوم معهم سياط كأذناب البقر يضربون بها الناس.....»^۱. «دو گروه که آن‌ها را ندیده‌ام از اهل جهنم هستند یکی از آنان انسان‌هایی هستند شلاقی مانند دم گاو در دست دارند و با آن مردم را می‌زنند....» نووی رحمته می‌گوید: «این حدیث یکی از معجزات پیامبر است زیرا مفاد آن امروز تحقق یافته است و شلاق بدستان غلامان و یاوران نظامیان هستند»^۲.

پیامبر خدا به ابوهریره فرمودند: «إن طالت بك مدة أوشكت أن تری قوماً یغدون فی سخط الله ویروحون فی لعنته، فی أیدیهم مثل أذناب البقر»^۳. «اگر عمر به تو اجازه بدهد ممکن است بینی قومی را که صبح در عذاب خدا و شب در لعنت او بسر می‌برند این عباس رضی الله عنهما می‌گوید پیامبر خدا فرمودند: «یکون علیکم أمراء هم شرّ من المجوس»^۴. «کسانی امیر شما می‌شوند که از مجوس هم بدترند».

۱۵- انتشار زنا

پیامبر خبر داده است انتشار زنا و افزایش آن بین مردم یکی از نشانه‌های قیامت است.

در صحیحین (مسلم و بخاری) از انس روایت شده است. پیامبر فرمودند: «إِنَّ من

(۱) «صحیح مسلم» باب جهنم اعادنا الله منها (۱۹/۱۷) با شرح امام نووی.

(۲) «شرح نووی بر مسلم» (۱۹/۱۷).

(۳) «صحیح مسلم» باب جهنم اعادنا الله منها (۱۹/۱۷) با شرح نووی.

(۴) طبرانی آن را در «الصغیر» و «الأوسط» روایت کرده، راویان آن رجال صحیح هستند جز مؤمل بن اهاب، او نیز مطمئن است. «مجمع الزوائد» (۲۳۵/۵).

أشراط الساعة..... ويظهر الزنا»^۱.

«از جمله نشانه‌های قیامت..... و انتشار زنا بین مردم است».

ابوهریره روایت می‌کند پیامبر فرمودند: «سیأتي على الناس سنوات خداعات و..... وتشيع فيها الفاحشة»^۲. «بر انسان سال‌هایی خواهد آمد که... و فاحشه در آن شایع می‌گردد».

بدتر از این حلال دانستن زنا است، در حدیث صحیح از ابو مالک اشعری آمده است می‌گوید: از پیامبر خدا شنیدم فرمودند: «ليكونون في أمتي أقوام يستحلون الحرّ والحريم»^۳. «در امت من افرادی خواهند آمد که عمل زنا و پارچه حریر را حلال می‌شمارند در آخر الزمان بعد از تمام شدن مؤمنان افراد شروری مانند آن‌ها مثل الاغ در حضور دیگران جماع می‌کنند. همانطور که در حدیث نواس رضی الله عنه چنین آمده است. «ويبقى شرار الناس، يتهارجون فيها تهارج الحمر فعليهم تقوم الساعة»^۴. «مردمان بدی باقی می‌مانند که مثل الاغ در حضور همگان جماع می‌کنند پس قیامت در زمان آنان بر پا می‌شود». از ابوهریره روایت شده است پیامبر خدا فرمود: «والذي نفسي بيده لا تفني هذه الأمة حتى يقوم الرجل إلى المرأة فيفترشها في الطريق فيكون خيارهم يومئذ من يقول لو وريتها وراء هذا الحائط»^۵. «قسم به کسی که جانم در دست اوست این امت از بین نمی‌رود (قیامت بر پا نمی‌شود) تا اینکه مرد به طرف زن می‌رود و بر

(۱) «صحیح بخاری» کتاب العلم باب رفع العلم و ظهور الجهل (۱/۱۷۸) با شرح فتح الباری و «صحیح مسلم» کتاب العلم باب رفع العلم و قبضه و ظهور الجهل و الفتن فی آخر الزمان (۲۲۱/۱۶) با شرح نووی).

(۲) «مستدرک حاکم» (۵۱۲/۴) می‌گوید این حدیث صحیح الاسناد است اما بخاری و مسلم آن را نیاورده‌اند ذهبی نیز با او موافق است. آل‌بانی آن را تصحیح می‌کند «صحیح الجامع» (۳/۲۱۲) (حدیث ۳۵۴۴) ولی در آن عبارت: «تشيع فيها الفاحشة» نیامده است.

(۳) «صحیح البخاری» کتاب الاشربة باب ما جاء فی من يستحل الخمر و بسمیه بغیر اسمہ (۵۱/۱۰) با شرح فتح الباری).

(۴) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراط الساعة باب ذكر الدجال (۷۰/۱۸) با شرح نووی).

(۵) روایت از ابو یعلیٰ هیشمی می‌گوید: راویان این حدیث راویان حدیث صحیح‌اند. «مجمع الزوائد» (۳۳۱/۷).

سر راه با او جماع می‌کند پس بهترین آنان در چنین روزی کسی است که می‌گوید کاش به پشت آن دیوار می‌رفتید».

قرطبی^۱ در کتابش «المفهم» درباره حدیث گذشته که انس آن را روایت کرد می‌گوید: این حدیث نشانه‌ای از نشانه‌های نبوت او است. زیرا پیامبر ﷺ خبر وقوع چیزی را داده است که تحقق یافته است خصوصاً در زمان ما^۲.
اگر در زمان قرطبی چنین بوده است پس در زمان به خاطر جهل و انتشار فساد بیشتر به وقوع پیوسته است.

۱۶- انتشار ربا

ظهور و انتشار ربا بین مردم و عدم مبالغت به حرام از نشانه‌های قیامت است عبدالله بن مسعود حدیثی نقل می‌کند که پیامبر می‌فرماید: «بین یدی الساعة یظهر الربا»^۳. «قبل از آمدن قیامت ربا انتشار می‌یابد» در حدیث صحیح از ابوهریره آمده است پیامبر خدا فرمود: «لیأتین علی الناس زمان لا یبالی المرء بما أخذ المال أمن حلال أم من حرام»^۴. «زمانی فرا می‌رسد انسان در کسب و کارش مبالغت نمی‌کند آیا این مال حلال است یا حرام».

این احادیث بر بسیاری از مسلمانان امروزی تحقق یافته است. آنان را می‌بینی در کسب و کارشان به دنبال حلال نیستند بلکه مال را حلال یا حرام جمع می‌کنند. و

(۱) ابو العباس احمد بن عمر انصاری قرطبی از فقهاء و محدثین مالکی او استاد قرطبی مفسر یعنی ابو عبدالله محمد بن احمد انصاری است صاحب کتاب «التذکره فی احوال الموتی و ... امور الاخره» اما ابو العباس مشهور به ابن المزمین است از جمله آثار او کتاب «المفهم لما اشکل من تلخیص مسلم» و «مختصر صحیح بخاری» است او در سال (۶۵۶ هـ) در اسکندریه وفات یافت (رحمت خدا بر او باد) «البدایه والنهایه» (۲۱۳/۱۳) و «الاعلام» (۱۸۶/۱) زرکلی.

(۲) «فتح الباری» (۱۷۹/۱).

(۳) روایت از طبرانی «الترغیب و الترهیب» منذری (۳/۹) او می‌گوید روایانش راویان حدیث صحیح هستند.

(۴) «صحیح بخاری» کتاب البیوع باب قوله تعالی ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا﴾ (۳۱۳/۴) با شرح فتح الباری) و «سنن نسائی» (۲۴۳/۷) فی کتاب البیوع باب اجتناب الشبهات فی الکسب.

غالباً حرام آن با اخذ ربا در معاملات است. معاملات ربوی امروز انتشار یافته و بسیاری از مردم در این بلای بزرگ غوطه‌ورند.

آوردن این حدیث توسط امام بخاری در باب:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً ۖ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [آل عمران: ۱۳۰].

نشانه فقه دینی ایشان است او می‌خواهد بیان کند تمام دو برابر و چند برابر خوردن‌های ربا و توسع در آن، بخاطر جمع کردن مال عدم تمییز بین حلال و حرام صورت می‌گیرد.

۱۷- ظهور آلات موسیقی و حلال کردن آن‌ها

از سهل بن سعد روایت شده است پیامبر خدا ﷺ فرمود: «سیکون فی آخر الزمان خسف، وقذف ومسخ» قیل: ومتی ذلك یا رسول الله؟ قال: «إذا ظهرت المعازف والقینات»^۱. «در آخر الزمان زبونی و خواری، دشنام و ناسزا و زشتی و بد شکلی ظاهر می‌شود سؤال شد چه وقت ای پیامبر خدا؟ فرمودند «وقتی که آلات موسیقی و زنان خواننده ظاهر شوند».

قسمتی از این نشانه در عصور گذشته ظاهر شده اما اکنون تحقق آن بیشتر شده و آلات موسیقی، زنان خواننده (القینات) در جامعه انتشار یافته‌اند.

مهمتر از آن حلال دانستن آلات موسیقی توسط بسیاری از مردم است در صورتی که مطابق حدیث کسی که این کار را بکند به خواری، زشتی و ناسزایی وعده داده شده است و همچنین در «صحیح بخاری» آمده است.

هشام بن عمار گفت: صدقه بن خالد روایت می‌کند (سند حدیث را به ابومالک اشعری رضی الله عنه می‌رساند. او از پیامبر شنیده است) پیامبر خدا فرمودند: «لیکونن من أمتی أقوام یتحلون الحر والحریر والخمر والمعازف ولینزلن أقوام إلى جنب علم یروح

(۱) روایت از ابن ماجه «سنن ابن ماجه» (۱۳۵۰/۲) تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی هیثمی می‌گوید: طبرانی این حدیث را روایت کرده است که در سند آن عبدالله بن ابی الزناد است و او ضعیف است ولی بقیه رجال یکی از اسناد صحیح هستند. «مجمع الزوائد» (۱۰/۸) آلبانی می‌گوید: حدیث صحیح است «صحیح جامع الصغیر» (۲۱۶/۳) (حدیث ۳۵۵۹).

عليهم بسارحة لهم يأتيهم الفقير لحاجة، فيقولوا ارجع إلينا غداً فيبيتهم الله ويضع العلم ويمسخ آخرين قرده وخنازير إلى يوم القيامة»^۱. «اقوامی از امت من زنا، پارچه حریر، شراب و آلات موسیقی را حلال می‌دانند و اقوامی نزد کوهی (تپه‌ای) سکنی گزیدند و هر شب چوپانشان حیوان‌ها را به آنجا برمی‌گرداند او نزد آنان رفت تا نیازش را بر طرف سازد. آن‌ها می‌گویند. فردا نزد ما باز گرد. خداوند آنان را در همان شب هلاک می‌کند و کوه را بر سرشان خراب می‌کند. و سایرین را به میمون و خوک مبدل می‌سازد.

به گمان ابن حزم این حدیث منقطع است و بین بخاری و صدقه ابن خالد^۲ متصل نیست اما ابن قیم کلام ابن حزم را با شش دلیل ردّ داده است^۳.

۱- بخاری هشام ابن عمار را ملاقات کرده و از او حدیث شنیده است پس وقتی از او حدیث معنعن روایت می‌کند به اتفاق حمل به اتصال می‌شود چون هم عصر بوده و از او حدیث شنیده است پس وقتی بخاری می‌گوید: «قال هشام» تفاوتی با «عن هشام» ندارد.

۲- راویان ثقه این حدیث را از هشام موصول نقل کرده‌اند. اسماعیلی در «صحيحش» می‌گوید «أخبرني الحسن: حدثنا هشام بن عمار» با همان اسناد و همان متن.

۳- این حدیث از طریق غیر حدیث هشام تصحیح شده است. اسماعیلی و عثمان ابن ابی شیبه با دو سند دیگر از ابو مالک اشعری^۴ آن را روایت کرده‌اند.

۴- به فرض اینکه بخاری هشام را ملاقات نکرده و از او حدیث نشنیده باشد آوردن این حدیث در کتابش و جزم به صحت آن دال است بر اینکه نقل حدیث از هشام برای او ثابت شده است.

۵- وقتی بخاری در کتابش می‌گوید: قال فلان منظور جزم به صحت آن نزد

(۱) «صحيح بخاری» کتاب الاشریه باب ما جاء فی من يستحل الخمر ویسمیه بغیر اسمه (۵۱/۱۰) با شرح فتح الباری).

(۲) «المحلی» ابن حزم (۵۹/۹) تحقیق احمد شاکر، منشورات المكتبة التجارية للطباعة و النشر، بیروت.

(۳) «تهذیب السنن» (۲۷۰/۵-۲۷۲).

بخاری است.

۶- بخاری این حدیث را به عنوان حجت در کتاب صحیح خود نقل کرده است نه به عنوان استشهداد. پس بدون شک حدیث صحیح است. ابن صلاح^۱ می‌گوید: «ردّی که ابن حزم بر احادیث بخاری مروی از ابو عامر یا ابو مالک داده بی اساس است».

سپس می‌گوید: «این حدیث صحیح، معروف الاتصال و دارای شرط‌های حدیث صحیح است. او می‌گوید بخاری برخی مواقع چنین می‌کند زیرا این حدیث از جهت‌های مطمئن از این فرد (که حدیث به او معلق است) معروف است. او این کار را انجام داده زیرا این حدیث را در جای دیگر از کتابش با سند متصل آورده است و همچنین در جاهای دیگر این کار را به علت عدم انقطاع سند انجام داده است «والله اعلم»^۲.

بدین خاطر این حدیث را تفصیل دادم چون بعضی از مردم تشبث به رأی ابن حزم می‌کنند و استعمال آلات موسیقی را جائز می‌دانند ولی بیان گردید احادیث وارده درباره نهبی از آن همه صحیح هستند و امت تهدید شده است مبدا آلات لهو را استعمال کنند و مرتکب معاصی شوند.

۱۸- مجاز کردن شرابخواری

در میان امت شرابخواری با عنوان‌هایی دیگر ظاهر شده است بدتر از آن برخی مردم آن را حلال می‌دانند. و این یکی از نشانه‌های قیامت است. امام مسلم از انس بن مالک روایت می‌کند از پیامبر خدا شنیدم فرمود: «من أشرط الساعة... (وذكر منها) ويشرب الخمر». «از جمله نشانه‌های قیامت... ترویج شراب خواری است. در احادیث بحث آلات موسیقی بحث شرب خمر نیز به میان آمد از جمله: افرادی از امت خواهند

(۱) محدث و حافظ عثمان بن عبدالرحمن شهرزوری (یکی از شهرهای کردستان عراق) معروف به ابن صلاح او آثار زیادی در زمینه فقه و حدیث دارد و متولی تدریس در دارالحدیث دمشق بوده است وفات سال (۶۴۳هـ).

«البدایة والنهائة» (۱۶۸/۱۳) و «شذرات الذهب» (۲۲۱/۵-۲۲۲).

(۲) «مقدمة ابن صلاح فی علوم الحدیث» (ص ۳۲)، چاپ دارالکتب العلمیه سال (۱۳۹۸ هـ) و «فتح الباری» (۵۲/۱۰).

آمد شراب‌خواری را جائز می‌دانند. «حدیث دیگری را امام احمد و ابن ماجه از عباده بن صامت روایت می‌کنند^۱ پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «لتستحلن طائفة من أمتي الخمر باسم يسمونها إياه»^۲. «طائفه‌ای از امتم شراب را با نام‌های دیگر برای خود حلال می‌کنند» نام‌های زیادی از جمله «مشروبات روحی» و امثال آن بر خمر اطلاق کرده‌اند.

احادیث درباره ترویج شراب‌خواری و حلال کردن آن به نام‌های دیگر فراوان است. ابن‌العربی تحلیل شراب را دو نوع تفسیر کرده است.^۳

۱- اعتقاد به جواز شراب‌خواری

۲- منظور از آن توسعه شراب‌خواری مانند سایر حلال‌های دیگر است.

این‌العربی می‌گوید: هم شنیده‌ام و هم دیده‌ام کسانی را که چنین کرده‌اند. در ادامه می‌گوید: این امر در زمان ما بیشتر از گذشته است و بسیاری از مردم با شرب آن در فتنه افتاده‌اند.

بدتر از آن فروش آن بطور آشکار در بازار و شرب آن در روز روشن در برخی از کشورهای اسلامی است و البته انتشار مخدرات در سطحی وسیع در ممالک اسلامی آژیر خطری بزرگ‌تر و فساد دامن‌گیرتر است اول و آخر همه امور در دست خدا است.

۱۹- آراستن مساجد و تفاخر به آن

یکی از نشانه‌های قیامت زینت دادن و نقش و نگار دادن به مساجد و تفاخر به آن است. امام احمد از انس روایت می‌کند پیامبر خدا فرمودند: «لا تقوم الساعة حتی یتباهی الناس فی المساجد»^۴. «قیامت بر پا نمی‌شود تا مردم در مساجد بر همدیگر

(۱) «صحیح مسلم» کتاب العلم، باب رفع العلم و قبضه و ظهور الجهل و الفتن فی اخر الزمان (۲۲۱/۱۶) با شرح نووی.

(۲) «مسند احمد» (۳۱۸/۵) با حاشیه منتخب کنز العمال) و «سنن ابن ماجه» (۱۱۲۳/۲) ابن حجر در فتح الباری می‌گوید: سند حدیث خوب است. این حدیث را آلبانی تصحیح کرده است «صحیح جامع الصغیر» (۱۳/۵-۱۴) (حدیث ۴۹۴۵).

(۳) «فتح الباری» (۱۵/۱۰).

(۴) «مسند احمد» (۱۳۴/۳) با حاشیه منتخب کنز العمال) آلبانی آن را تصحیح می‌کند «صحیح الجامع» (۱۷۴/۶) (حدیث ۷۲۹۸).

تفاخر کنند» در روایت نسایی و ابن حزمه آمده است پیامبر خدا ﷺ فرمود: «من أشرط الساعة أن يتباهى الناس في المساجد»^۱. «از نشانه‌های قیامت تفاخر مردم به مساجد است».

بخاری می‌گوید: «انس گفت به مساجد مباحات می‌کنند و آن‌ها را به ندرت آباد می‌کنند پس مباحات به مساجد تنها در آرایش و تزیین آن‌هاست». ابن عباس می‌گوید: همانا مساجد را مزین می‌کنید همانطور که یهود و نصاری معابد خود را تزیین می‌کنند.^۲

لذا عمر بن خطاب از تزیین مساجد نهی می‌کرد زیرا مردم را به خود مشغول و از نماز دور می‌نماید ایشان وقتی دستور تعمیر مسجد نبوی را دادند گفتند: مسجد باید مردم را در گرما و سرما بپوشاند. پس آگاه باش مبدا آن را رنگ قرمز و زرد بکنی و مردم را با آن مبتلا و سرگرم سازی.^۳

خدا عمر را رحمت کند مردم وصیت او را عمل نکردند و به زرد و قرمز هم اکتفا نمودند بلکه مانند لباسها به نقش و نگار مسجد پرداختند و ملوک و خلفا به ساختمان مساجد و تزیین آن مباحات می‌کردند حتی در این راستا کارهای خارق العاده پدید آوردند که نمونه آن‌ها در کشورهای اسلامی زیاد است. مانند مساجد شام، مصر و کشورهای مغرب، اندلس و غیره. هنوز هم مسلمانان به ساختمان آراسته و بدیع مساجد مباحات می‌کنند بی‌شک آرایش مساجد نشانه ترفه و تبذیر است و آبادی و عمران آن‌ها تنها با عبادت و ذکر خدا تحقق می‌یابد. و به عنوان مسجد همین کافی است که مردم را از گرما، سرما و باران محفوظ کند و جای قراری برای آنان باشد.

زمانی انحطاط تحقق می‌یابد مساجد آراسته گردند و مصاحف آرایش یابند. امام ترمذی از ابو درداء روایت می‌کند می‌فرماید: «وقتی مساجد را آرایش دادید و مصاحف

(۱) «سنن نسایی» (۳۲/۲) با شرح سیوطی) آلبانی این حدیث را صحیح می‌داند «صحیح الجامع (۲۱۳/۵) (حدیث ۵۷۷۱) و «صحیح ابن خزمه» (۲۸۲/۲) (حدیث ۱۳۲۲-۱۳۲۳) تحقیق محمد مصطفی الاعظمی او می‌گوید: اسناد حدیث صحیح است.

(۲) «صحیح بخاری» کتاب الصلاة باب بنیان المسجد (۵۳۹/۱) با شرح فتح الباری).

(۳) «صحیح بخاری» (۵۳۹/۱) با شرح فتح الباری).

را زیبا نمودید انحطاط شما فرا می‌رسد»^۱.

مناوی^۲ می‌گوید: «آرایش مساجد و زینت دادن مصاحف دو امر نهی شده هستند زیرا این کار قلب را مشغول می‌سازد و خشوع و تدبر در محضر ذات حق تعالی را با سرگرمی به خود از بین می‌برد. شافعی می‌گوید آرایش مساجد (حتی کعبه) به طلا و نقره مطلقاً حرام و به غیر طلا و نقره مکروه است»^۳.

۲۰- برج‌سازی

یکی از نشانه‌هایی که بعد از عصر نبوت خودنمایی کرد و انتشار یافت و موجب تفاخر و مباهات مردم گشت ساختمان‌سازی و آرایش آن بود زیرا نعمت‌های دنیا بر مسلمانان گشوده شد و بعد از فتوحات اموالشان افزایش یافت و به مرور زمان عده‌ای از آنان به دنیا تکیه زدند و بیماری امت‌های گذشته یعنی تنافس در جمع مال و هزینه کردن آن در مسیرهای غیر مجاز به آنان سرایت کرد. حتی نه تنها مردم شهرنشین بلکه روستائیان و حومه شهرها که غالباً اقشار نیازمند جامعه هستند به چنان ثروت و

(۱) «صحيح جامع الصغير» (۲۲۰/۱) (حدیث ۵۹۹) آلبانی می‌گوید اسناد حدیث حسن است، و در «سلسلة الأحادیث الصحیحة» (م ۳۳۷/۳) (حدیث ۱۳۵۱) می‌گوید امام ترمذی در کتابش «الاکیاس والمغترین» (ص ۷۸ مخطوطه الظاهریه) از ابو درداء بطور مرفوع آن را روایت کرده است.

این حدیث را ابن مبارک با اندکی تقدیم و تاخیر در کتاب «الزهد» (ص ۲۷۵) (حدیث ۷۹۷) با تحقیق حبیب الرحمن الاعظمی، روایت کرده است.

آلبانی سند روایت ابن المبارک را در «السلسلة» نقل کرده و می‌گوید: اسناد رجال آن راویان مسلم هستند اما نمی‌دانم بکر بن سواده (که از ابو درداء روایت می‌کند) از خود ابو درداء شنیده است یا نه.

بغوی این حدیث را در «شرح السنة» (۳۵۰/۲) نقل کرده و به ابو درداء نسبت داده است.

اما سیوطی در «الجامع الصغير» (ص ۲۷) آن را به حکیم نسبت داده او نیز از ابو درداء روایت کرده است و آن را ضعیف قلمداد می‌کند و همچنین منادی در «فیض القدير» (۳۶۷/۱) (حدیث ۶۵۸) آن را تضعیف کرده است.

(۲) او زین الدین محمد بن عبدالوئوف المناوی است، او هشتاد تألیف دارد، بیشتر آن‌ها در حدیث، تاریخ و سیره است. او در سال (۱۰۳۱ هـ) در قاهره متوفی شد. رحمته «الاعلام» (۲۰۴/۶).

(۳) «فیض القدير» (۳۶۷/۱).

امکاناتی رسیدند که همه شروع به بنای ساختمان‌های بلند و زیبا نمودند و در این راستا با هم به رقابت پرداختند.

همه این موارد مطابق خبر پیامبر گرامی ﷺ تحقق یافته‌اند. در «صحیحین» از ابوهریره روایت شده است وقتی که جبرئیل از پیامبر درباره وقت بر پا شدن قیامت سؤال کرد پیامبر به ایشان (جبرئیل) گفت: «لكن سأحدثك عن أشراتها... إذا تطاول رعاء البهائم^۱ في البنيان، فذاك من أشراتها»^۲. «اما من درباره نشانه‌های آن برای می‌گویم... (از جمله آن‌ها) وقتی چوپان‌ها ساختمان‌های بلند و سر به فلک کشیده بسازند، این از نشانه‌های روز قیامت است» و در روایت مسلم آمده است «و أن ترى الحفاة العراة العالة رعاء الشاء يتطاولون في البنيان»^۳. «انسان‌های پا برهنه، لخت، نیازمند و چوپان را می‌بینی ساختمان‌های چند طبقه و بلند می‌سازند».

در روایت امام احمد از عبدالله بن عباس آمده است؛ گفت ای پیامبر خدا این چوپان‌های پا برهنه گرسنه و نیازمند چه کسانی هستند. پیامبر فرمودند: اعراب^۴.

بخاری از ابوهریره روایت می‌کند پیامبر خدا فرمود: «لا تقوم الساعة... حتی يتطاول الناس في البنيان»^۵. «روز قیامت نمی‌آید... تا وقتی که مردم ساختمان‌های

(۱) بهم: یعنی بره و بزغاله چه نر چه ماده «النهاية» ابن اثیر (۱/۱۶۸) و «شرح نووی لمسلم» (۱/۱۶۳).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب الإیمان باب سؤال جبرئیل النبی ﷺ عن الإیمان والإسلام والإحسان وعلم الساعة (۱/۱۱۴) با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب الإیمان باب بیان الإیمان والإسلام والإحسان، (۱/۱۶۱-۱۶۴).

(۳) «صحیح مسلم» کتاب الإیمان باب بیان الإیمان والإسلام والإحسان (۱/۱۵۸) با شرح نووی).

(۴) «مسند احمد» (۴/۳۳۲-۳۳۴) (حدیث ۲۹۲۶) شرح احمد شاکر می‌گوید: اسناد حدیث صحیح است.

هیثمی می‌گوید: «رواه احمد و البزار بنحوه و در اسنادش احمد شهر بن حوشب وجود دارد «مجمع الزوائد» (۱/۳۸-۳۹).

آلبانی می‌گوید: «این اسناد در شواهد مشکلی ندارد» «سلسلة الأحادیث الصحیحة» (۳/۳۳۲) (حدیث ۱۳۴۵)

(۵) «صحیح بخاری» کتاب الفتن باب (بدون) (۱۳/۱۸-۸۲) با شرح فتح الباری).

بلند و چند طبقه بسازند» حافظ ابن حجر در مورد تناول در بنیان می‌گوید «یعنی هر کس خانه‌ای می‌سازد می‌خواهد ارتفاعش از خانه دیگری بلندتر باشد. و یا احتمال دارد منظور آن مباهات در آرایش و تزیین ساختمان‌ها باشد. یا هر چیز دیگری از این قبیل که بیشتر آن امروز یافت می‌شود»^۱.

این ویژگی بطور آشکار در عصر ما ظاهر شده و مردم بناهای خود را بلندتر کرده و به طول و عرض و آرایش آن مباهات می‌کنند حتی کار به جایی رسیده است برج‌های سر به فلک کشیده مانند برج‌های مشهور آمریکا و سایر شهرهای مهم جهان می‌سازند.

۲۱- جاریه آقایش را به دنیا می‌آورد^۲

در حدیث طولانی و مشهور جبرئیل پیامبر به او می‌فرماید: «سأخبرك عن أشراتها... إذا ولدت الأمة ربّتها»^۳ «..... (یکی دیگر از اشراف قیامت) این است: وقتی که جاریه سید خودش را بدنیا آورد در روایت مسلم چنین آمده است: «إذا ولدت الأمة ربّها»^۴. علماء درباره معنی این عبارت که یکی از نشانه‌های قیامت است چند قول مختلف دارند. ابن حجر چهار قول از آن‌ها را بیان کرده است.

۱- قول خطابی: «منظور توسعه بلاد اسلامی، استیلاء مسلمانان بر مناطق شرک و اسارت آنان است پس وقتی مردی دارای جاریه می‌شود و از او صاحب بچه می‌گردد بچه به منزله سید جاریه به حساب می‌آید زیرا فرزند سیدش است»^۵. نووی می‌گوید: بیشتر علماء این رأی را پذیرفته‌اند^۶. ابن حجر می‌گوید: «در این

(۱) «فتح الباری» (۸۸/۱۳).

(۲) «ربّتها» و فی روایة «ربّها» ابن کثیر می‌گوید: «رب در لغت به مالک، سید مدیر، مربی، قیم و منعم می‌گویند و بدون اضافه تنها به اسم «الله» (تعالی) اطلاق می‌شود اما وقتی به معنی غیر «الله» (تعالی) بیاید اضافه می‌گردد و گفته می‌شود: رب کذا» «النهاية» (۱۷۹/۲).

(۳) «صحيح بخاری» کتاب الإیمان باب سؤال جبرئیل (۱/۱۱۴) با شرح فتح الباری) و «صحيح مسلم» کتاب الإیمان باب بیان الإیمان والإسلام والإحسان (۱/۱۵۸) با شرح نووی).

(۴) «صحيح مسلم» (۱/۱۶۳) با شرح امام نووی.

(۵) «معالم السنن علی مختصر سنن ابو داود» (۶۷/۷) این نص در «فتح الباری» هم آمده است. (۱/۱۲۲)

(۶) «شرح نووی بر مسلم» (۱/۱۵۸).

معنی تردید وجود دارد^۱ زیرا تولد فرزند توسط جاریه در زمان پیامبر نیز وجود داشته و استیلاء بر مناطق شرک و بدست آوردن جاریه در صدر اسلام بیشتر بوده است اما سیاق کلام اشاره به چیزی دارد که تا آن موقع نبوده ولی در آینده اتفاق می‌افتد و از نشانه‌های قیامت به شمار می‌آید»^۲.

۲- سید مادر بچه‌اش را بفروشد و این امر بسیار تکرار شود و مالکان آن زیاد شوند تا اینکه اتفاقاً فرزند مادرش را بخرد در حالی که او را نمی‌شناسد.

۳- جاریه فرزندی از غیر سیدش با آمیزش حلال یا حرام به دنیا آورد (سید پدر بچه نباشد) سپس جاریه فروخته شود و آن قدر در دست افراد خرید و فروش شود تا در پایان فرزندش او را بخرد در حالی که او را نمی‌شناسد. (این قول شبیه قول قبلی است).

۴- عقوق (اذیت و آزار) والدین زیاد شود و فرزند با مادرش مانند کنیز برخورد کند مثلاً به او سب و شتم روا دارد و او را به خدمت بگیرد در نتیجه بچه مجازاً سید مادرش می‌شود یا منظور از ربّ مربی است.

ابن حجر می‌گوید: این توجیه پذیرترین معنی است به خاطر عمومیت آن و به خاطر مقام کلام که باید مراد از آن باین امری غریب باشد - گر چه بر وجود فساد در جوامع نیز دلالت می‌کند - پس حاصل کلام این است بر پایی قیامت زمانی است که امور منعکس می‌گردند یعنی متربی مربی می‌شود، افراد پایین بالا می‌آیند و.... این معنی با علامت قبلی «أن تصیر الحفأة ملوک الأرض» تناسب بیشتری دارد»^۳.

۵- ابن کثیر نیز در این مورد قولی دارد او می‌گوید: «در آخر الزمان کنیز مظهر حشمت و کرامت خواهد بود پس مردان بزرگ به جای زن حرّه کنیز دارند. و بدین دلیل آن را با عبارت: «أن ترى الحفأة العراة العالة يتطاولون في البنیان» مقارن ساخته است»^۴.

(۱) حافظ ابن کثیر نیز این قول را بعید می‌داند «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۷۷/۱-۱۷۸).

(۲) «فتح الباری» (۱۲۲/۱).

(۳) «فتح الباری» (۱۲۲/۱-۱۲۳) با اختصار.

(۴) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۷۷/۱) تحقیق د. طه. زینی.

۲۲- افزایش قتل و خونریزی

ابوهریره روایت می‌کند پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «لا تقوم الساعة حتى يكثر الهرج» قالوا: وما الهرج يا رسول الله؟ قال: القتل، القتل، القتل» «قیامت بر پا نمی‌شود تا هرج افزایش یابد» گفته شد هرج چیست ای پیامبر خدا، فرمودند: قتل، قتل، قتل». «رواه مسلم»^۱.

بخاری از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت می‌کند «نزدیک روز قیامت ایام هرج است، علم از بین می‌رود و جهل ظاهر می‌شود» ابو موسی می‌گوید: هرج در لغت حبشی به معنی قتل است.^۲

ابوموسی رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند فرمودند: «إن بين يدي الساعة الهرج» قالوا: وما الهرج؟ قال: «القتل». گفتند: یعنی قتل از زمان ما نیز بیشتر می‌شود، مادر هر سال بیشتر از هفتاد هزار نفر می‌کشیم. گفت منظور از قتل فقط کشتن مشرکین نیست بلکه منظور قتل شما بین یکدیگر است. گفتند در چنین روزی آیا ما دارای عقل هستیم. گفت در چنین زمانی عقل بیشتر انسان‌ها زائل می‌شود. و به جایشان مردمان کم عقل می‌نشینند. بیشتر آن‌ها خودشان را با ارزش حساب می‌کنند اما هیچ ارزشی ندارند»^۳.

ابوهریره روایت می‌کند پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «والذي نفسي بيده لا تذهب الدنيا حتى يأتي على الناس يوم لا يدري القاتل فيم قتل ولا المقتول فيم قتل» «قسم به کسی که نفس من در دست اوست دنیا تمام نمی‌شود تا روزی بیاید قاتل نداند به چه دلیل قتل کرده است و مقتول نداند چرا کشته شده است». گفته شد چگونه این امر ممکن می‌شود. فرمودند: «الهرج، القاتل والمقتول في النار» «کشتار زیاد (در چنین حالی)

(۱) «صحيح مسلم» كتاب الفتن و أشراف الساعة (۱۳/۱۸) با شرح نووی.

(۲) «صحيح بخاری» كتاب الفتن، باب ظهور الفتن (۱۴/۱۳) با شرح فتح الباری.

(۳) «مسند امام احمد» (۴/۴۱۴) با حاشیه منتخب کنز العمال) و «سنن ابن ماجه» كتاب الفتن باب التثبت في الفتنة (۲/۱۳۰۹) (حدیث ۳۹۵۹) و «شرح السنة» باب أشراف الساعة (۱۵/۲۸-۲۹) (حدیث ۴۲۳۴) و حدیث صحیح است «صحيح جامع الصغير» (۲/۱۹۳) (حدیث ۲۰۴۳).

قاتل و مقتول هر دو به دوزخ می‌روند»^۱.

برخی از آنچه پیامبر در این احادیث خبر داده تحقق یافته است. در عهد صحابه قتال بین مسلمانان بعد از شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه واقع شد سپس جنگ‌ها در برخی مناطق نسبت به مناطق دیگر و بعضی سال‌ها نسبت به سال‌های دیگر افزایش یافت بدون اینکه سبب آن‌ها معلوم باشد در قرون اخیر جنگ‌های ویران‌کننده‌ای بین ملت‌ها ایجاد شده‌اند که هزاران نفر را از بین برده و باعث انتشار فتنه بین ملت‌ها گشته‌اند بطوری که یک نفر دیگری را می‌کشد اما دلیل اصلی آن را نمی‌دانست.

البته پخش اسلحه‌های کشنده و تخریب‌کننده بین ملت‌ها و امت‌ها نقش اساسی را در افزایش قتل و کشتار داشته‌اند. تا آنجا که انسان بی‌ارزش شده و مانند حیوان ذبح می‌گردد و خونش ریخته می‌شود. سبب همه این‌ها از هم پاشیدگی ملت‌ها و کم‌عقلی آن‌ها است. هنگام وقوع فتنه‌ها فرد کشته می‌شود اما نمی‌داند چرا و برای چه چیزی کشته شد بلکه برخی از مردم را می‌بینیم به خاطر اسباب واهی دیگران را می‌کشند و این مصداق قول پیامبر صلی الله علیه و آله است «إِنَّهُ لَيَنْزِعُ عَقُولَ أَكْثَرِ أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ» «عقل بیشتر مردم آن زمان نقص پیدا می‌کند» از شر فتنه‌های پنهان و آشکار به خدا پناه می‌بریم و از او عافیت و صحت را می‌طلبیم.

در برخی روایات آمده است این امت مورد رحمت خدا قرار گرفته است و در قیامت عذابی ندارد لذا خداوند عذاب آن را در دنیا فتنه، زلزله و قتل قرار داده است در حدیثی از صدقی ابن‌المثنی آمده است. رباح بن حارث از ابو برده نقل کرد و گفت: روزی من در بازار نزد منزل زیاد ایستاده بودم از تعجب با یک دستم به دست دیگرم زدم مردی از انصار که پدرش هم صحبت پیامبر خدا بود به من گفت: ای ابا برده از چه چیز تعجب می‌کنی، گفتم: از مردمانی تعجب می‌کنم که دینشان، پیامبرشان، دعوتشان، حشاشان و جهادشان همه یکی است. ولی بعضی از آنان قتل بعضی دیگر را حلال می‌دانند. گفت تعجب نکن، من از پدرم شنیدم گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام فرمود: «إِنَّ أُمَّتِي أُمَّةٌ مَرْحُومَةٌ لَيْسَ عَلَيْهَا فِي الْآخِرَةِ حِسَابٌ وَلَا عَذَابٌ إِنَّمَا عَذَابُهَا

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۳۵/۱۸ با شرح نووی).

في القتل والزلازل والفتن»^۱.

«اتمم مورد رحمت خدا قرار گرفته است در روز آخرت حسابی بر او نیست و عذابی ندارد بلکه عذاب او قتل و زلزله و فتنه (در دنیا) است».

در روایتی از ابو موسی آمده است «إن أمتي أمة مرحومة ليس عليها في الآخرة عذاب، إنما عذابها في الدنيا: القتل والبلابل والزلازل»^۲ «اتمم مورد رحمت خداوند قرار گرفته است و در آخرت عذابی ندارد بلکه عذاب او در دنیا: قتل و زلزله و قلق اضطراب است».

۲۳- تقارب زمان

ابوهریره نقل می‌کند پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «لا تقوم الساعة حتى..... يتقارب الزمان»^۳. «قیامت بر پا نمی‌شود تا اینکه... زمان نزدیک شود».

ابوهریره روایت می‌کند پیامبر خدا فرمودند: «لا تقوم الساعة حتى يتقارب الزمان، فتكون السنة كالشهر ويكون الشهر كالجمعة وتكون الجمعة كالיום ويكون اليوم كالساعة كاحترق السعفة»^۴. «قیامت بر پا نمی‌شود تا اینکه زمان نزدیک شود سال مثل ماه، ماه مثل هفته، هفته مثل روز، روز مانند ساعت و ساعت مانند آتش گرفتن

(۱) «مستدرک حاکم» (۲۵۳/۴-۲۵۴) حاکم می‌گوید: «صحيح الاسناد است و آن را اخراج نکرده‌اند (صحيحين)» ذهبی نیز با او موافق است. این حدیث صحیح است. «سلسلة الأحاديث الصحيحة» (م ۶۸۴/۲-۶۸۶).

(۲) «مسند احمد» (۴/۴۱۰ با حاشیه منتخب الكنز) حدیث صحیح است «صحيح جامع الصغير» (۲/۱۰۴) (حدیث ۱۷۳۴) و «سلسلة احاديث الصحيحة» (م ۶۸۴/۲) (حدیث ۹۵۹).

(۳) «صحيح بخاری» کتاب الفتن، (۱۳/۸۱-۸۲ با شرح فتح الباری).

(۴) «مسند احمد» (۲/۵۳۷-۵۳۸ با حاشیه منتخب الكنز) ترمذی از انس روایت کرده است، «جامع الترمذی» ابواب الزهد باب ما جاء في تقارب الزمن و قصر الامل (۶/۶۲۴-۶۲۵ با شرح تحفة الاحوذی).

این کثیر می‌گوید: «سند این حدیث مطابق شرط مسلم است» «النهاية / الفتن و الامم» (۱/۱۸۱) تحقیق د. طه زینی هیثمی می‌گوید: رجال حدیث رجال صحیح هستند. «مجمع الزوائد» (۷/۲۳۱) آلبانی می‌گوید: صحیح است «صحيح جامع الصغير» (۶/۱۷۵) (حدیث ۷۲۹۹)

یک برگ درخت خرما شود».

چند نظر در مورد معنی تقارب زمان وجود دارد.

۱- منظور از آن کاهش برکت در وقت است.^۱

ابن حجر می‌گوید: «در این زمان ما متوجه سرعت گذر شب و روز می‌شویم در حالی در عصر گذشته چنین نبود».^۲

۲- منظور از آن زمان مهدی و حضرت عیسی علیه السلام است که مردم از زندگی لذت می‌برند امنیت و عدالت گسترش می‌یابد و علی القاعده مردم زمان‌های خوش را گرچه طولانی باشد کوتاه می‌بینند. و در حال سختی زمان را گرچه کم باشد طولانی می‌بینند.^۳

۳- منظور نزدیکی احوال مردم به یکدیگر به علت کاهش تدین است. یعنی به خاطر ظهور اهل فسق و تسلط آن‌ها کسی نیست امر به معروف و نهی از منکر انجام دهد زیرا علم رها شده و به جهل دل خوش کرده‌اند بی‌شک درجات علمی مردم متفاوت است و مردم در این زمینه با هم برابر نیستند خداوند می‌فرماید:

﴿وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ ﴿٧٦﴾﴾^۴ [یوسف: ۷۶].

«ولی مردم تنها در حالت جهل و نادانی با هم برابرند».

۴- منظور نزدیک شدن ساکنان زمین و اماکن دور دست به همدیگر به خاطر افزایش وسائل ارتباط جمعی و حمل و نقل است.^۵

۵- منظور کوتاه شدن حقیقی زمان و افزایش سرعت آن در آخر الزمان است. این مورد تاکنون تحقق نیافته است و روایات وارده درباره طولانی شدن ایام دجال و تبدیل یک روز به یک سال و همچنین طولانی شدن هفته و ماه این امر را تأیید

(۱) «معالم السنن» (۱۴۱/۶-۱۴۲) با حاشیه مختصر سنن ابو داوود منذری) و «جامع الاصول» ابن اثیر (۴۰۹/۱۰) «فتح الباری» (۱۶/۱۳).

(۲) «فتح الباری» (۱۶/۱۳).

(۳) «فتح الباری» (۱۶/۱۳).

(۴) «مختصر سنن ابو داود» للمذری (۱۴۲/۶).

(۵) «اتحاف الجماعه» (۴۹۷/۱) و «العقائد الإسلامية» (ص ۲۴۷) سید سابق.

می‌کند زیرا همانطور که ایام طولانی می‌شوند پس کوتاه شدنش نیز بعید نیست^۱. این پدیده به سبب اختلال در نظام هستی و نزدیک شدن زوال آن است.

ابن ابی جرهم^۲ می‌گوید: «ممکن است منظور از تقارب زمان کوتاه شدن آن مطابق حدیث «لا تقوم الساعة حتی تكون السنة كالشهر» بطور حسی یا معنی باشد اما تقارب زمان از نظر حسی تاکنون اتفاق نیفتاده شاید در آینده دور در آخر الزمان رخ بدهد. اما تقارب زمان از نظر معنوی مدتی از ظهور آن می‌گذرد این امر را اهل دین و کسانی که دارای هوش و ذکاوتند از فعالان در عرصه دنیا بیشتر تشخیص می‌دهند. آنان متوجه می‌شوند کارهایی را که قبلاً در یک روز انجام می‌دادند امروز نمی‌توانند انجام دهند آن‌ها از این امر شاکی بوده و علت آن را نمی‌دانند. شاید علت آن ضعف ایمان و ظهور امور مخالف شرع خصوصاً رزق حرام است اغلب مردم به محض توانایی در کسب روزی بدون در نظر گرفتن معیار حلال و حرام بر آن هجوم می‌برند.

در واقع وجود برکت در زمان، رزق، گیاهان و.... تنها از راه نیروی ایمان و پیروی از دستورات و اجتناب از نواهی بدست می‌آید به دلیل آیه ۹۶ سوره اعراف که خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَأَتَّقُوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾^۳ [الأعراف: ۹۶]. «اگر ساکنین شهری ایمان بیاورند و پرهیزگار باشند درهای خیر و برکت را از آسمان و زمین بر ایشان باز می‌کنیم».

۲۴- تقارب بازارها

ابوهریره^۴ روایت می‌کنند پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «لا تقوم الساعة حتی تطهر الفتن ویکثر الکذب وتتقارب الأسواق»^۴. «روز قیامت بر پا نمی‌شود تا اینکه فتنه

(۱) «مختصر سنن ابو داود» (۱۴۲/۶) و «جامع الاصول» (۴۰۹/۱۰) تحقیق عبدالقادر الارناؤوط.
 (۲) علامه ابو محمد عبدالله بن سعد اندلسی و مالکی مذهب او عالم به حدیث بود و تالیفات فراوانی دارد از جمله «مجمع النهایة» مختصر صحیح بخاری و «المرائی الحسان» فی الحدیث و الرؤیا. ابن کثیر درباره‌اش می‌گوید: او بسیار حق‌گو، آمر به معروف و ناهی از منکر بود. او در سال (۶۹۵ هـ). در گذشت «البدایة والنهایة» (۳۴۶/۱۳) و «الاعلام» (۸۹/۴).

(۳) «فتح الباری» (۱۷/۱۳).

(۴) «مسند احمد» (۵۱۹/۲) با حاشیه منتخب الكنز

ظاهر شود و کذب زیاد گردد و بازارها به هم نزدیک شوند».

شیخ محمود التویجری^۱ می‌گوید: «حدیث ضعیفی تقارب بازارها را به کساد آنها معنی کرده است اما ظاهراً - و الله اعلم - اشاره به زمان ما دارد که ساکنین زمین به سبب افزایش و پیشرفت وسائل حمل و نقل در زمین، دریا و هوا و تنوع وسائل ارتباط جمعی مانند رادیو، تلویزیون و... به هم نزدیک شده و بازارها تقارب پیدا کرده‌اند. هیچ تغییری در قیمت‌ها در ناحیه‌ای از زمین صورت نمی‌گیرد مگر تجار در جاهای دیگر از آن مطلع می‌شوند و قیمت‌های خود را براساس بازار کم و زیاد می‌کنند. و بازرگانان در مدت زمان کوتاهی از روز به بازار شهرهای دور می‌روند معاملات خود را انجام می‌دهند و بر می‌گردند و یا با هواپیما به بازارهای شهرهای دورتر می‌روند و کمتر از ۲۴ ساعت به شهر خود بر می‌گردند. پس تقارب بازارها سه وجه دارد.

۱- سرعت اطلاعات در افزایش و کاهش قیمت‌ها

۲- سرعت مسافرت بین بازارها در مدت زمان کوتاه گرچه مسافت طولانی باشد.

۳- نزدیکی قیمت‌ها و تبعیت تجار از همدیگر در افزایش یا کاهش قیمت‌ها والله اعلم.^۲

۲۵- ظهور شرک در میان امت

این علامت به وقوع پیوسته و در حال ازدیاد است همانا عده‌ای از امت اسلامی مشرک شده و به جامعه مشرکین ملحق گشته‌اند و بت‌پرستی می‌کنند. و بر مقابر گنبد و بارگاه بنا کرده و آنها را پرستش می‌نمایند. خیر و برکت را از آنها می‌طلبند، آنها را می‌بوسند و در برابر شان تعظیم می‌کنند. نذرها را تقدیمشان می‌کنند و اعیاد در آنجا بر پا می‌کنند و بسیاری از آنها جایگاه لات و منات و عزی را در بین مردم بدست

هیثمی می‌گوید: «رجال آن رجال احادیث صحیحند جز سعید بن سمعان که او نیز موثق به است» «مجمع الزوائد» (۳۲۷/۷).

(۱) علامه شیخ محمود بن عبدالله التویجری النجدی از علماء معاصر در شهر ریاض است از جمله مصنفات او «اتحاف الجماعة بما جاء فی الفتن والملاحم وأشرط الساعة» در دو جلد و رساله‌هایی مانند «الصارم المشهور علی اهل التبرج والسفور» «والتنبیهاث علی رسالة آلبنانی فی الصلاة» و «فصل الخطاب فی رد علی ابی تراب» و چند نمونه دیگر هستند.

(۲) «اتحاف الجماعة» (۴۹۸/۱-۴۹۹).

آورده‌اند شاید شرک آن‌ها از لات و منات و... بیشتر باشد.

ابو داود و ترمذی از ثوبان رضی الله عنه نقل می‌کنند گفت: پیامبر فرمودند: «إذا وضع السيف في أمتي لم يرفع عنها إلى يوم القيامة ولا تقوم الساعة حتى تلحق قبائل من أمتي بالمشركين وحتى تعبد قبائل من أمتي الأوثان»^۱. «وقتی در امتم شمشیر زمین گذاشته شد تا روز قیامت برداشته نمی‌شود و قیامت بر پا نمی‌شود تا قبائلی از امتم به مشرکین ملحق شوند و قبائلی از آنان بت‌ها را پرستش کنند».

شیخان (مسلم و بخاری) از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «لا تقوم الساعة حتى تضرب أليات نساء «دوس» حول ذي الخلصة»^۲ «قیامت بر پا نمی‌شود تا وقتی که زنان (پیر زنان) قبیله دوس به دور (بت دوران جاهلیت خود به نام) ذی الخلصه طواف نکنند و مانند جاهلیت مجدداً آن را پرستش نمایند».

ذو الخلصه: اسم بتی است که در دوران جاهلیت قبیله دوس آن را پرستش می‌کردند^۳.

آنچه پیامبر خدا خبر داد تحقق یافت، قبیله دوس و حومه آن به علت جهل و نادانی بوسیله بت (ذی الخلصه) در فتنه افتادند و مانند دوران جاهلیت شروع به پرستش آن نمودند تا اینکه محمد بن عبدالوهاب رحمته الله دعوت به توحید را آغاز کرد قسمت فراموش شده دین را دوباره احیا نمود و اسلام به جزیره العرب بازگشت.

(۱) «سنن ابو داود» (۳۲۲/۱۱-۳۲۴ با شرح عون المعبود) و «جامع ترمذی» (۴۶۶/۶) ترمذی می‌گوید: این حدیث صحیح است.

آلبانی این حدیث را تصحیح کرده است در «صحیح جامع الصغیر» (۱۷۴/۶) (حدیث ۷۲۹۵).

(۲) ذو الخلصه اسم بت قبیله دوس و بت قبیله خثعم و سایر اعراب بود. به هر یک از آن‌ها ذو الخلصه گفته می‌شود.

جایگاه بت دوس معروف است و امروز در شهر زهران (جنوب طائف) در جایی به نام (ثروق) نزدیک روستایی به نام «رمس» قرار دارد. «فتح الباری» (۷۱/۸) و «کتاب فی سراء عامر و زهران» (۳۳۶-۳۴۰) حمد الجاسر و قصه انهدام آن (ذو الخلصه) را بخاری در «صحیحش» (۷۰/۸-۷۱ با شرح فتح الباری) بیان کرده است.

(۳) «صحیح بخاری» کتاب الفتن باب تغییر الزمان حتی تعبد الاوثان (۷۶/۱۳ با شرح فتح الباری) (حدیث ۷۱۱۶) و «صحیح مسلم» کتاب الفتن وأشراط الساعة (۳۲/۱۸-۳۳ با شرح نووی).

و امام عبدالعزیز بن محمد بن سعود بپا خواست و جماعتی از داعیان را به آنجا فرستاد ذی الخلصه را تخریب نمودند و بناهای آن را منهدم کردند پس از پایان حکومت آل سعود بر حجاز در آن زمان، جهال بار دیگر به پرستش آن بت پرداختند. اما پس از به حکومت رسیدن ملک عبدالعزیز بن عبدالرحمن آل سعود در حجاز به فرماندار خود در آنجا دستور داد تا لشکری از سپاهیان‌ش را به آنجا بفرستد آن را منهدم کنند و آثارش را با خاک یکسان نمایند^۱.

و لله الحمد والمنة

هنوز هم در بعضی از شهرها صورت‌هایی از شرک دیده می‌شود پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «لا يذهب الليل والنهار حتى تعبد اللات والعزى». «شب و روز تمام نمی‌شوند (قیامت نمی‌آید) تا اینکه لات و عزی دوباره پرستش شوند».

عائشه گفت: ای پیامبر خدا ﷺ وقتی این آیه نازل شد.

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ [الصف: ۹].

«او کسی است که پیامبرش را بر راه راست و دین حق فرستاد تا بر تمام ادیان دیگر فائق گرداند گرچه مشرکان ناپسند بدانند».

گمان بردم کار تمام شده است پیامبر فرمودند: «إنه سيكون من ذلك ما شاء الله ثم يبعث الله رجلاً طيبة فتوفي كل من في قلبه مثقال حبة خردل من إيمان فيبقى من لا خير فيه فيرجعون إلى دين آبائهم»^۲.

«تا خدا بخواهد این امر (شرک و پرستی) صورت می‌پذیرد سپس خداوند باد خوشبویی را می‌فرستد تا روح کسانی را که مؤمنند (و لو مثقال ذره‌ای ایمان در دل دارند) بگیرد و بقیه را رها سازد تا به دین ابا و اجدادشان برگردند».

البته مظاهر شرک زیادند و منحصر در سنگ، درخت و یا قبر پرستی نیست. بلکه گاهی طاغوتها شریک خدا قرار داده می‌شوند. آنان برای مردم شریعت و قانون (غیر

(۱) «تحاف الجماعة» (۵۲۲/۱-۵۳۳) و «سراة غامد وزهران» (ص ۳۴۷-۳۴۹).

(۲) «صحیح مسلم با شرح نووی» کتاب الفتن و أشرط الساعة (۱۸/۳۳ با شرح نووی).

قانون خدا) وضع می‌کنند و مردم را به پیروی از آن و تمرد از قانون خدا ملزم می‌نمایند و خود را شریک خداوند به شمار می‌آورند خداوند می‌فرماید:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ﴾ [التوبة: ۳۱].

«علماء و راهبان‌شان را اله خود قرار دادند برایشان قانون وضع می‌کردند و آنان از آنچه تحریم و تحلیل می‌کردند پیروی می‌نمودند»^۱.

وقتی تحریم و تحلیل (بدور از قانون خدا) شرک به حساب می‌آید و پیروانشان مشرک پس افرادی که اسلام را پشت سر می‌گذارند و مذاهب الحادی از جمله علما نیست، شیوعیت، اشتراکیت، نژاد پرستی و.... را بر می‌گزینند باید چه حالی داشته باشند.

۲۶- ظهور فواحش^۲، قطع صله رحم و بد رفتاری با همسایه

امام احمد و حاکم از عبدالله بن عمر روایت می‌کنند پیامبر خدا فرمود: «لا تقوم الساعة حتى يظهر الفحش والتفاحش وقطيعة الرحم، وسوء المجاورة»^۳. «قیامت بر پا نمی‌شود تا گفتار و رفتارهای زشت، قطع صله رحم و بد بودن با همسایه رواج یابد».

طبرانی در «الاوسط» از انس رضی الله عنه روایت می‌کند پیامبر خدا فرمود: «من أشرط الساعة الفحش والتفاحش وقطيعة الرحم»^۴ امام احمد از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت می‌کند پیامبر خدا فرمودند: «إن بين يدي الساعة.... قطع الأرحام»^۵. «قبل از آمدن آخر الزمان.... قطع صله رحم رواج می‌یابد».

آنچه پیامبر خبر داد امروز واقع شده است، فحاشی بین بسیاری از مردم رواج یافته

(۱) «تفسیر ابن کثیر» (۷۷/۴).

(۲) فحش: ابن اثیر می‌گوید: گناه و معصیت بسیار قبیح را فحش گویند (فعل باشد یا قول) لذا بسیاری اوقات به زنا فحش می‌گویند. «النهاية» (۴۱۵/۳)

(۳) «مسند احمد» (۲۶/۱۰-۳۱ با شرح احمد شاکر) او می‌گوید اسنادش صحیح است «مستدرک حاکم» (۷۶-۷۵/۱) با سه سند آن را روایت کرده است و او (حاکم) می‌گویند حدیث صحیح است. و ذهبی نیز آن را تصحیح کرده است.

(۴) «مجمع الزوائد» (۲۸۴/۷) هیثمی می‌گوید: رجالش ثقه هستند.

(۵) «مسند احمد» (۳۳۳/۵) شرح احمد شاکر) او می‌گوید اسناد حدیث درست است.

است آنان به سخنان گناه آلود خود و عذاب سخت مترتب بر آن مبالغت نمی‌کنند. همچنین صله رحم قطع شده و خویشاوندان نزدیک به هم سر نمی‌زنند در نتیجه ارتباط بینشان قطع شده است. ماه‌ها و سال‌ها می‌گذرد، آن‌ها (علی‌رغم اینکه در یک شهر ساکنند) همدیگر را ملاقات نمی‌کنند. بی‌شک این خصلت ناشی از ضعف ایمان است. و پیامبر خدا ما را به صله‌رحم تشویق کرده و از قطع آن بر حذر داشته است. می‌فرماید: خداوند خلق را آفرید وقتی از آن‌ها فارغ شد. رحم بر پا شد و گفت: من چیزی هستم که باید از قطع به تو پناه برده شود؟ خداوند فرمود: بله آیا راضی هستی مرتبط شوم با کسی که تو را وصل می‌کند و قطع رابطه کنم با کسی که تو را قطع می‌کند رحم گفت: بلی خداوند فرمود: این را به تو عطا کردم.

سپس پیامبر خدا ﷺ گفت این آیه را قرائت کنید:

﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقْطِعُوا أَرْحَامَكُمْ ۗ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَرَهُمْ ۗ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ ۗ أَلَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ۗ﴾^۱ [محمد: ۲۲-۲۴].

«آیا اگر رویگردان شوید جز این انتظار دارید که در زمین فساد کنید و پیوند خویشاوندی میان خویش را بگسلید. آنان کسانی‌اند که خداوند ایشان را از رحمت خویش بدور داشته است لذا گوش‌هایشان را (از شنیدن حق) کر و چشمانشان را کور کرده است. آیا درباره قرآن نمی‌اندیشید یا اینکه بر دل‌ها قفل‌های ویژه‌ای زده‌اند». پیامبر ﷺ فرمودند: «قاطع رحم داخل بهشت نمی‌شود»^۲.

اما همسایه بد بودن، درباره آن دقت کن چقدر همسایه هستند که همسایه‌های خود را نمی‌شناسند و احوالشان را نمی‌پرسند تا در هنگام نیاز دست کمک به سوی او دراز کنند بلکه حتی شرّشان را از آن‌ها دور نمی‌کنند. پیامبر گرامی از همسایه آزاری نهی کرده است می‌فرماید: «من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يؤذي جاره»^۳. «هر کس ایمان به خدا و روز آخرت دارد همسایه‌اش را اذیت نکند».

(۱) «صحیح مسلم» کتاب البر والصلوة والآداب، باب صلة الرحم وتحريم قطيعتها، (۱۱۲/۱۶) با شرح

نووی.

(۲) «صحیح مسلم» (۱۱۴/۱۶) با شرح نووی.

(۳) «صحیح مسلم» کتاب الإیمان، باب الحث علی اکرام الجار والضيف، (۲۰/۲) با شرح نووی.

پیامبر ما را به احسان نسبت به همسایه امر می‌کند و می‌فرماید: «من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیحسن الی جاره»^۱. «هر کس به خدا و روز آخرت ایمان دارد به همسایه‌اش نیکی کند».

و همچنین می‌فرماید: «ما زال جبرئیل یوصینی بالجار حتی ظننت أنه سیورثه»^۲ «حضرت جبرئیل آنقدر مرا به همسایه توصیه کرد گمان کردم همسایه ارث می‌برد».

۲۷- جوان شدن پیران

ابن عباس روایت می‌کند پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «یکون قوم یخضبون فی آخر الزمان بالسواد، کحواصل الحمام لا یریحون رائحة الجنة»^۳ «قومی در آخر الزمان می‌آیند رنگ سیاه مانند دم کبوتر می‌زنند آن‌ها بوی بهشت را حس نمی‌کنند».

مضمون این حدیث امروز محقق شده است و مردان زیادی موی سر و ریش را با رنگ سیاه می‌کنند.

قول پیامبر که می‌فرماید «کحواصل الحمام» تشبیه حال برخی از مسلمانان امروزی است که ریش خود را مانند دم کبوتر در می‌آورند. همه صورتشان را جز موهای روی چانه می‌تراشند سپس به آن رنگ سیاه می‌زنند و به شکل دم کبوتر در

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الإیمان باب حث علی اکرام الجار والضعیف (۲/۲۰ با شرح نووی).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب البر والصلوة والآداب باب الوصیة بالجار والإحسان إلیه (۱۶/۱۷۶ با شرح نووی).

(۳) «مسند احمد» (۴/۱۵۶) (حدیث ۲۴۷) تحقیق و شرح احمد شاکر و قال: «صحیح» و «سنن ابو داود» کتاب الترجل، باب ما جاء فی حضاب السواد (۱۱/۲۶۶ با شرح عون المعبود) ابن حجر می‌گوید: اسناد حدیث قوی است آلبانی می‌گوید: «ابو داود، نسائی و احمد آن را روایت کرده‌اند و الضیاء در «المختاره» و چندین راوی دیگر با اسناد صحیح طبق شرط شیخین آن را روایت کرده‌اند. «غایة المرام فی تخریج احادیث الحلال و الحرام» (ص ۸۴) چاپ المکتب الإسلامی چاپ اول (۱۴۰۰ هـ) ابن الجوزی آن را در کتاب «الموضوعات» (۳/۵۵) ذکر کرده است. می‌گوید در روایت حدیث عبدالکریم بن المخارق آمده او متروک است. ابن حجر در ردّ ابن الجوزی می‌گوید: ابن الجوزی اشتباه می‌کند زیرا حدیث از روایات عبدالکریم الجوزی است و او فردی موثوق به است».

می‌آید.

ابن جوزی می‌گوید: «احتمال دارد بخاطر اعمال بد یا عقائد منحرفشان بوی بهشت را حس نکنند نه بخاطر رنگ و منظور از آن رنگ صورتشان است همانطور که دربارهٔ خوارج می‌گویند «سیماهم التحلیق» «صورتشان تراشیده شده است» گرچه تراشیدن مو حرام نیست».^۲

به نظر من پیامبر خدا از رنگ سیاه زدن به موی سر و ریش نهی کرده است در حدیث صحیح از جابر بن عبدالله آمده است. او می‌گوید: در روز فتح مکه ابو قحافه (پدر ابوبکر) را آوردند موی سر و ریش او مانند ثغامه (میوه‌ای سفید رنگ) سفید بود پیامبر خدا ﷺ فرودند موهایش را تغییر دهید ولی از رنگ سیاه دوری کنید».^۳

۲۸- افزایش شح

(۱) ابن جوزی: علامه ابو الفرج عبدالرحمن بن علی الجوزی القرشی البغدادی الحنبلی او نزدیک به سی صد تألیف دربارهٔ حدیث، تفسیر، تاریخ و ... دارد او در سال (۵۹۷ هـ) در گذشت «البدایة والنهایة» (۲۸/۱۳-۳۰) و «مقدمه کتابش به نام «الموضوعات» (۲۶-۲۱/۱) عبدالرحمن محمد عثمان ناشر محمد عبدالمحسن چاپ اول (۱۳۸۶ هـ).

(۲) «الموضوعات» (۵۵/۳) ابن جوزی. ابن جوزی می‌گوید: «بدان که تعدادی از اصحاب و تابعین از جمله حسن و حسین و سعد بن ابی وقاص و بسیاری از تابعین رنگ زده‌اند و برخی تنها بخاطر تدلیس (حیله و نیرنگ) آن را مکروه دانسته‌اند پس در صورت عدم تدلیس چرا باید حرام باشد و چنین شخصی حتی بوی بهشت را حس نکند. کسی چنین حکمی نداده است. اما نووی می‌گوید: «قول اصح آن است که رنگ سیاه به مو زدن حرام است. و رأی ضعیفی می‌گوید کراهت تنزیهی است اما قول مختار حرام بودن آن است زیرا پیامبر می‌فرماید: «واجتنبوا السواد». «شرح مسلم» (۸۰/۱۴) ابن ابی عاصم در کتاب «الخضاب» از زهری نقل می‌کند. گفت: «کنا نخضب بالسواد اذا كان الوجه جديداً فلما نغض الوجه والانسان، تركناه» «فتح الباری» (۳۵۴/۱۰-۳۵۵) آلبانی می‌گوید: «ظاهراً زهری حدیثی دال بر تحریم (رنگ سیاه زدن) ندیده است و به ذوق خود عمل می‌کرد در هر صورت بعد از قول پیامبر خدا ﷺ قول و فعل هیچ کس حجت نیست و این حدیث حجتی علیه زهری و امثال او است». «غایة المرام» (ص ۸۴).

(۳) «صحیح مسلم» کتاب اللباس و الزینة، باب استحباب خضاب الشیب بصفرة او حمرة و تحریمه بالسواد (۷۹/۱۴) با شرح امام نووی).

ابوهریره می‌گوید «از نشانه‌های قیامت ظاهر شدن بخل شدید است»^۱ ابوهریره از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که: «یتقارب الزمان وینقص العمل ویلقی الشح»^۲ «زمان نزدیک می‌شود، عمل کم می‌گردد و بخل شدید ایجاد می‌شود».

از معاویه رضی الله عنه روایت شده می‌گوید: شنیدم از پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «لا یزداد الأمر إلا شدة ولا یزداد الناس إلا شحاً»^۳ «کارها سخت‌تر می‌شوند و بخل شدید مردم ازدیاد می‌یابد». شح (بخل شدید) اخلاق مذمومی است که اسلام از آن نهی می‌کند و بیان می‌کند هر کس از شح نفسش مصون بماند به فلاح می‌رسد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُوقِ شَحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [التغابن: ۱۶].
«کسانی که از شح نفسشان مصون بمانند یقیناً آنان رستگارانند».

جابر بن عبدالله روایت می‌کند پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «اتقوا الظلم، فإن الظلم ظلمات یوم القيامة، واتقوا الشح، فإن الشح أهلك من كان قبلكم حملهم علی إن سفکوا دماءهم، واستحلوا محارمهم»^۴ «از ظلم و ستم بپرهیزید همانا ظلم باعث تاریکی روز قیامت است و از شح بپرهیزید همانا شح پیشینیان شما را هلاک ساخت و باعث شد خون همدیگر را بریزند و حریم همدیگر را بشکنند». قاضی عیاض می‌گوید: «احتمال دارد منظور از هلاک آنان همان هلاک در دنیا باشد که در حدیث آمده است یعنی خون همدیگر را می‌ریزند و یا احتمال دارد منظور هلاک آنان در روز آخرت باشد ولی معنی دوم ظاهرتر به نظر می‌رسد و شاید آنان به هر دو هلاکت دنیا و آخرت مبتلا گردند»^۵.

۲۹- ازدیاد تجارت

یکی دیگر از نشانه‌های روز قیامت رشد و توسعه تجارت بین مردم است. به طوری

(۱) رواه الطبرانی فی «الوسط» «فتح الباری» (۱۵/۱۳). هیثمی می‌گوید: رجال حدیث از رجال صحیح هستند جز محمد بن الحارث بن سفیان که موثق به است «مجمع الزوائد» (۳۲۷/۷).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب الفتن، باب ظهور الفتن، (۱۳/۱۳) با شرح فتح الباری.

(۳) رواه الطبرانی، و رجاله رجال الصحیح «مجمع الزوائد» (۱۴/۸).

(۴) «صحیح مسلم» کتاب البرّ والصلة والآداب، باب تحریم الظلم (۱۳۴/۱۶) با شرح نووی.

(۵) «شرح نووی بر مسلم» (۱۳۴/۱۶).

که زنان نیز در تجارت با مردان مشارکت می‌کنند.

امام احمد و حاکم از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه از پیامبر خدا روایت می‌کنند فرمودند: «بین یدی الساعة تسلیم الخاصة و فشو التجارة حتی تشارك المرأة زوجها فی التجارة»^۱ «از نشانه‌های بر پایی قیامت سلام کردن به خواص و انتشار تجارت است به نحوی که زنان با شوهرانشان در تجارت مشارکت می‌کنند.

نسائی از عمرو بن تغلب روایت می‌کند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إن من أشرط الساعة أن يفشو المال ويكثر، وتفشو التجارة»^۲.

«همانا یکی از علامت‌های روز قیامت این است که مال زیاد و پخش می‌گردد و تجارت رشد و توسعه می‌یابد» و این خبر امروز تحقق پذیرفته است. تجارت افزایش یافته و زنان با مردان در آن مشارکت می‌کنند و مردم کلاً در جمع و تکاثر اموال با هم رقابت دارند.

پیامبر خبر می‌دهد ترسی بر فقیر شدن این امت نیست بلکه ترس در زیاد شدن نعمت و بسط دنیا و در نتیجه ایجاد رقابت و تنافس در بین آنهاست. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «والله ما الفقر أخشى عليكم ولكني أخشى عليكم أن تبسط الدنيا عليكم كما بسطت على من كان قبلكم فتنافسوها كما تنافسوا وتهلككم كما أهلكتهم»^۳. «قسم به خدا از فقر شما نمی‌ترسم بلکه از این می‌ترسم که درهای دنیا بر شما باز شود همانطور که بر امت‌های قبل از شما باز شد پس مانند آنها شما نیز به رقابت و تنافس بپردازید و سرانجام شما را هلاک کند همانطور که آنها را هلاک کرد». و در روایت مسلم آمده است: «وتلهيكم كما آهتكم»^۴. «و شما را سرگرم سازد

(۱) «مسند احمد» (۳۳۳/۵) با شرح احمد شاکر می‌گوید اسناد حدیث صحیح است. و «مستدرک حاکم» (۴۴۵/۴-۴۴۶).

(۲) «سنن نسائی» (۲۴۴/۷) با شرح سیوطی «المسند» (۶۹/۵) با حاشیه منتخب الکنز) و «سلسلة الأحادیث الصحيحة» آلبانی (م ۲۵۱/۲-۲۵۲).

(۳) «صحیح بخاری» کتاب الجزية و الموادة باب الجزية و الموادة مع اهل الذمة و الحرب (۲۵۷/۶-۲۵۸ با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب الزهد (۹۵/۱۸) با شرح نوی.

(۴) «صحیح مسلم» کتاب الزهد (۹۶/۱۸) با شرح نووی.

همانطور که آن‌ها را سرگرم ساخت» پیامبر گرامی در حدیثی دیگر می‌فرماید: «إذا فتحت علیکم فارس وروم، أي قوم أنتم؟» «وقتی فارس و روم (برایتان) فتح شود شما در چه حالی هستید» عبدالرحمن بن عوف گفت: همانطور خدا ما را امر کرده است سخن می‌گوییم. قال رسول الله ﷺ: «أو غیر ذلك: تتنافسون، ثم تتحاسدون ثم تتدابرون، ثم تتباغضون أو نحو ذلك»^۱ «غیر از این است که با هم رقابت می‌کنید و حسد می‌ورزید و به همدیگر پشت می‌کنید و بغض و کینه به دل می‌گیرید» تنافس در دنیا منجر به ضعف دین، نابودی امت و تفرق می‌گردد همانطور که در گذشته چنین بود و اکنون نیز چنین است.

۳۰- افزایش زلزله

از ابوهیره روایت شده است پیامبر خدا فرمودند: «لا تقوم الساعة حتی تکثر الزلازل»^۲. «قیامت بر پا نمی‌شود تا وقتی که زلزله زیاد شود». سلمه بن نفیل السکونی گفت: نزد پیامبر خدا نشسته بودیم (حدیث پیامبر را بیان کرد که در آن این جمله مذکور بود) «وین یدی الساعة موتان شدید وبعده سنوات الزلازل»^۳. «قبل از روز قیامت، بیماری کشنده شدید و بعد از آن سال‌های زلزله می‌آید» ابن حجر می‌گوید «در مناطق شمال، شرق و غرب زلزله‌های زیادی رخ داده است اما ظاهراً مراد حدیث وسعت، ازدیاد و دوام زلزله‌ها است»^۴. از عبدالله بن حواله^۵ روایت شده است گفت: پیامبر خدا دستم را روی سرم گذاشت و گفت «ای ابن حواله وقتی دیدی خلافت در سرزمین مقدس قرار گرفت پس زلزله، بلا و امور سخت نزدیک شده‌اند و در چنین روزی قیامت از فاصله دست من به سر تو، به آن‌ها نزدیکتر است. این حدیث مطالب

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الزهد (۹۶/۱۸) با شرح نووی).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب الفتن (۸۱/۱۳-۸۲) با شرح فتح الباری).

(۳) «مسند احمد» (۱۰۴/۴) با حاشیه منتخب کنز العمال (هیثمی می‌گوید: «این حدیث را احمد و طبرانی و بزار و ابو یعلی روایت کرده‌اند و رجال آن موثق به هستند» «مجمع الزوائد» (۳۰۶/۷).

(۴) «فتح الباری» (۸۷/۱۳).

فوق را تأیید می‌کند.^۱

از عائشه روایت شده است می‌گوید: پیامبر خدا فرمودند «يكون في آخر هذه الأمة خسف ومسح وقذف» «در آخر این امت (نزدیک به روز قیامت) زلزله تغییرات و دگرگونی‌های هلاک‌کننده پدید می‌آیند. عائشه رضی الله عنها می‌گوید گفتم: ای پیامبر خدا آیا در حالی که انسان‌های نیکوکار در میانمان هستند ما نابود می‌شویم پیامبر فرمودند: بلی وقتی خبثات ظاهر شود.^۲ عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر خدا فرمود: «بين يدي الساعة مسح وخسف وقذف»^۳ «قبل از روز قیامت، زلزله و تغییرات و دگرگونی‌های هلاک‌کننده ظاهر می‌شوند».

در اخبار آمده است که زنا دقه و قدریه مسح و قذف بر آنان مستولی می‌گردد. امام احمد از عبدالله بن عمر روایت می‌کند می‌گوید: از پیامبر خدا شنیدم فرمودند «إنه سيكون في أمتي مسح وقذف وهو في الزندقية والقدرية»^۴ «در امتم مسح و قذف خصوصاً در زندقیه و قدریه ظاهر می‌شود». در روایت ترمذی آمده است «في هذه الأمة - أو في أمتي - خسف أو مسح أو قذف في أهل القدر»^۵. «در این امت - یا امت من - خسف، و قذف در فرقه «قدریه» ظاهر می‌شود».

از عبدالرحمن بن صحرار العبدی از پدرش روایت شده است پیامبر فرمودند: «لا

(۱) «مسند احمد (۲۸۸۸/۵) با حاشیه منتخب الكنز) و «سنن ابو داود» کتاب الجهاد باب فی الوجل یغزو یلتمس الاجر و الغنیمه (۲۰۹/۷-۲۱۰) با شرح عون المعبود) و «مستدرک حاکم» (۴۲۵/۴۵) می‌گوید این حدیث صحیح الاسناد است و ذهبی نیز با او موافق است آلبانی این حدیث را تصحیح کرده است «صحیح جامع الصغیر» (۲۶۳/۶) (حدیث ۷۷۱۵).

(۲) «سنن ترمذی» کتاب الفتن باب ما جاء الخسف (۴۱۸/۶). آلبانی این حدیث را تصحیح کرده است «صحیح جامع الصغیر» (۳۵۸/۶) حدیث (۸۰۱۲).

(۳) «سنن ابن ماجه» کتاب الفتن، باب الخسوف (۱۳۴۹/۲) حدیث صحیح است «صحیح جامع الصغیر» (۱۳/۳) (حدیث ۲۸۵۳).

(۴) «مسند احمد» (۷۴-۷۳/۹) (حدیث ۶۲۰۸) تحقیق احمد شاکر می‌گوید اسناد حدیث صحیح است.

(۵) «ترمذی» ابواب القدر (۳۶۷/۶-۳۶۸) حدیث صحیح است «صحیح الجامع الصغیر» (۱۰۳/۴) (حدیث ۴۱۵۰).

تقوم الساعة حتى يخسف بقبائل فيقال: من بقي من بني فلان؟^۱ «قال: فعرفت حين قال «قبائل» انها العرب لأن العجم تنسب إلى قراها»^۱ «قیامت بر پا نمی‌شود تا اینکه قبائلی از بین بروند پس گفته شود از طائفه بنی فلان چه کسی زنده مانده است. وقتی گفت قبائل فهمیدم منظور پیامبر اعراب است. زیرا عجم را به شهر (روستا)هایشان نسبت می‌دهند».

از محمد بن ابراهیم التیمی روایت شده است. گفت از بقیره زن قعقاع بن ابی حدرد شنیدم گفت: «از پیامبر خدا ﷺ شنیدم در حالی که روی منبر بود گفت: «وقتی شنیدید سپاه من شکست خورد پس قیامت نزدیک شده است»^۲.

خسوف در مواضع زیادی در شرق و غرب^۳ قبل از زمان ما اتفاق افتاده است و امروز نیز خسوف‌های بسیاری در جاهای متفاوت زمین رخ می‌دهد. این خسوف‌ها اندازی برای انسان و عقوبتی قبل از قیامت برای بدعت‌گذاران و گناهکاران به شمار می‌آید. تا مردم عبرت گیرند و به سوی پروردگارشان برگردند و بدانند قیامت نزدیک شده است و هیچ پناهگاهی جز ذات حق تعالی وجود ندارد.

برای عاصیان، شرابخواران، اهل موسیقی و... وعیدِ خسف، مسخ و قذف آمده است. ترمذی از عمران بن حصین^۴ روایت می‌کند پیامبر خدا فرمودند: «في هذه الأمة خسف ومسخ وقذف» یکی از مسلمانان گفت: ای پیامبر خدا کی رخ می‌دهند؟ گفت: «وقتی که آلات موسیقی ظاهر شوند و شراب نوشیده شود»^۴. ابن ماجه از ابو مالک اشعری^۵ روایت می‌کند پیامبر خدا فرمودند: «ليشربن ناس من أمتي الخمر يسمونها بغير اسمها، يعزف على رؤوسهم بالمعازف، يخسف الله بهم الأرض، ويجعل منهم القردة

(۱) «مسند احمد» (۴/۴۸۳) با حاشیه منتخب الكنز) هیشمی می‌گوید: «روایت از احمد، طبرانی، ابو یعلی و بزار است و راویان آن موثوق به هستند». «مجمع الزوائد» (۸/۹).

(۲) «مسند احمد» (۶/۳۷۸-۳۷۹) با حاشیه منتخب الكنز) این حدیث حسن است «صحیح جامع الصغیر» (۱/۲۲۸) (حدیث ۶۳۱) و «سلسلة الأحادیث الصحيحة» (م ۳/۳۴۰) (حدیث ۱۳۵۵).

(۳) «التذكرة» (ص ۶۵۴) و «فتح الباری» (۱۳/۸۴) و «الإشاعة» (ص ۴۹-۵۲) و «عون المعبود» (۱/۴۲۹).

(۴) «جامع الترمذی» ابواب الفتن، (۶/۴۵۸) (حدیث ۴۵۸). حدیث صحیح است «صحیح جامع الصغیر» (۴/۱۰۳) (حدیث ۴۱۱۹).

والخنازیر»^۱. «عده‌ای از امت من شراب را به اسم دیگر می‌نوشند. آلات موسیقی بر سرشان زده می‌شود، خداوند آنان را در زمین فرو می‌برد و آنان را به میمون و خوک تبدیل می‌کند.

مسخ دو نوع حقیقی و معنوی دارد. حافظ ابن کثیر مسخ حقیقی را در این آیه می‌بیند:

﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾ [البقرة: ۶۵].

«بی‌شک شما شناختید آنان را از خودتان که در روز شنبه از حدود الهی تجاوز کردند پس بدیشان گفتیم به بوزینه رانده شده (پست) تبدیل شوید». ابن کثیر می‌گوید: منظور این آیه مسخ حقیقی است نه مسخ معنوی محض. این قول راجح است و ابن عباس و سایر مفسرین نیز این رأی را ترجیح داده‌اند. مجاهد ابو العالیه و فتاده معتقدند منظور آیه مسخ معنوی است یعنی قلب آنان مسخ شده است و به بوزینه تبدیل نشده‌اند»^۲.

ابن حجر از ابن العربی هر دو قول را نقل می‌کند و خود قول اول را ترجیح می‌دهد»^۳. رشید رضا در تفسیر المنار^۴ قول دوم را ترجیح می‌دهد و می‌گوید: مسخ در اخلاقتان واقع شده است. ابن کثیر قول روایت شده از مجاهد را بعید می‌داند و می‌گوید: «قول غریبی است بر خلاف ظاهر آیه و سیاق کلام است»^۵.

سپس بعد از اینکه اقوال عده‌ای از علما را نقل می‌کند می‌گوید: منظور از ذکر کلام این ائمه بیان خلاف قول مجاهد رحمته الله است اینکه مسخ آن‌ها معنوی بوده است نه ظاهری بلکه رأی صحیح مسخ معنوی و ظاهری است»^۶. والله اعلم پس وقتی احتمال دارد مسخ معنوی باشد بسیاری از گناهکاران قلوبشان مسخ

(۱) «سنن ابن ماجه» کتاب الفتن، باب العقوبات (۱۳۳۳/۲) (حدیث ۴۰۲۰) حدیث صحیح است (صحیح جامع الصغیر) (۱۰۵/۵) (حدیث ۵۳۳۰).

(۲) «تفسیر ابن کثیر» (۱۵۳-۱۵۰/۱).

(۳) «فتح الباری» (۵۶/۱۰).

(۴) «تفسیر المنار» (۳۴۳/۱-۳۴۴).

(۵) «تفسیر ابن کثیر» (۱۵۱/۱).

(۶) «تفسیر ابن کثیر» (۱۵۳/۱).

شده است. و تفاوتی بین حلال و حرام و معروف و منکر قائل نیستند و آن‌ها مانند بوزینه و خوک هستند. (از خداوند صحت و سلامت را خواستاریم) پس طبق حدیث پیامبر اکرم ﷺ مسخ معنوی یا ظاهری در آینده رخ می‌دهد.

۳۲- کم شدن صالحین

از جمله نشانه‌های قیامت رفتن صالحین، کم شدن نیکوکاران و افزایش اشرار است تا وقتی که جز اشرار در زمین نمی‌مانند و قیامت در زمان آن‌ها بر پا می‌شود. عبدالله بن عمرو رضی الله عنه می‌گوید پیامبر خدا فرمود: «لا تقوم الساعة حتی يأخذ الله شریطه من أهل الأرض، فیبقى فیها عجاجة لا یعرفون معروفاً ولا ینکرون منکراً»^۱. «قیامت بر پا نمی‌شود تا اینکه خداوند اهل خیر و دین را از زمین بر دارد و تنها انسان‌های شرور که امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کنند در آن باقی بمانند» یعنی خداوند اهل خیر و دین را بر می‌دارد و انسان‌های شرور، رذیل و انسان‌های بی ارزش را باقی می‌گذارد. این واقعه هنگامی رخ می‌دهد که علم و علماء برداشته می‌شوند و مردم جاهلانی را که بدون علم فتوی می‌دهند به عنوان رئیس خود بر می‌گزینند.

عمرو بن شعیب از پدرش از جدش از پیامبر ﷺ روایت می‌کند پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «یأتی علی الناس زمان ینزلون فیهِ غریلة یبقی فیهِ حثالة قد مرجت عهدهم وأماناتهم، واختلفوا فکانوا هکذا (وشبك بین أصابعه)»^۲. «زمانی می‌آید مردم غریب می‌شوند و انسان‌های کم ارزش می‌مانند که عهد و پیمانهایشان با هم آمیخته شده و دچار اختلاف شده‌اند (پیامبر خدا انگشتانش را در هم فرو برد) و فرمودند مانند این انگشتان».

کاهش تعداد نیکوکاران هنگام افزایش گناه و ترک امر به معروف و نهی از منکر است. زیرا وقتی نیکوکاران امر به معروف و نهی از منکر را رها کردند، فساد زیاد

(۱) «مسند احمد» (۱۸۱/۱۱-۱۸۲) شرح احمد شاکر می‌گوید اسناد حدیث صحیح است. و «مستدرک حاکم» (۴/۴۳۵) حاکم می‌گوید حسن این حدیث را از عبدالله بن عمرو شنیده باشد مطابق شرط شیخین است».

(۲) «مسند احمد» (۱۲/۱۲) شرح احمد شاکر می‌گوید حدیث صحیح است. و «مستدرک حاکم» (۴/۴۳۵) می‌گوید: این حدیث صحیح الاسناد است که شیخین آن را روایت نکرده‌اند. ذهبی نیز با او موافق است.

می‌شود و عذاب بر همه آنان نازل می‌گردد همانطور که در حدیث آمده است وقتی خبث و معصیت زیاد شود نیکوکاران نمی‌مانند. «روایت از بخاری».^۱

۳۳- ارتفاع درجه فرومایگان

یکی از نشانه‌های قیامت ارتفاع مقام انسان‌های کم منزلت جامعه بر دیگران است. پس امور مردم به دست سفهاء و کم خردان می‌افتد. و این امر یکی از موارد انعکاس حقایق و تغییر احوال است که در زمان ما بسیار مشاهده می‌شود. بسیاری از سران مردم و کار بدستان کسانیند که علم و صلاحشان از دیگران کمتر است در صورتی که باید اهل دین و تقوی در بدست گرفتن امور مردم بر دیگران مقدم باشند زیرا بهترین انسان‌ها با تقواترین آن‌ها است.

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [الحجرات: ۱۳].

«ای مردم ما شما را از مرد و زن آفریدیم و شما را گروه‌ها و قبایل مختلفی قرار دادیم تا همدیگر را بشناسید به درستی که گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین‌تان است»

بدین دلیل پیامبر خدا ﷺ امور مردم را تنها به دست داناترین و با تقواترین آنان می‌سپرد. و خلفاء راشده نیز چنین عمل می‌کردند. نمونه آن در تاریخ زیاد است. از جمله بخاری از حدیثی روایت می‌کند پیامبر خدا به اهل نجران گفت: «لأبعثن إليكم رجلاً أميناً حق أمين» «مردی بسیار امین را برای شما اختیار می‌کنم» اصحاب پیامبر نامزد آن شدند اما پیامبر خدا ابو عبیده را برگزید.^۲

تعدادی حدیث دال بر ارتفاع درجه مردم طبقه پایین جامعه به عنوان شاهد بیان می‌کنیم.

- امام احمد از ابوهیره روایت می‌کند پیامبر خدا فرمودند: «إنها ستأتي على الناس

(۱) «صحیح بخاری» کتاب الفتن باب قول النبی ﷺ «ويل للعرب من شر قد اقترب (۱۱/۳) با شرح فتح الباری).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب اخبار الآحاد باب ما جاء في اجازة خبر الواحد الصادق (۲۳۲/۱۳) - با شرح فتح الباری.

سنون خداعة يصدق فيها الكاذب ويكذب فيها الصادق ويؤتمن فيها الخائن ويخون فيها الأمين وينطق فيها الرويبضة» گفته شد معنی رويبضه چیست؟ «قال: السفیه يتكلم في أمر العامة»^۱. «سال‌هایی (که در آن‌ها خدعه می‌شود) خواهد آمد کاذب تصدیق و صادق تکذیب می‌شود، خائن امانت‌دار و امین خائن قلمداد می‌گردد. و سفیهان سخن‌گو می‌شوند و در امور عامه مردم صاحب نظر می‌گردند».

- در حدیث طولانی جبرئیل پیامبر می‌فرماید: «... اما درباره نشانه‌های آن می‌گویم..... وقتی که پا برهنه‌گان و نیازمندان جامعه امور مردم را به دست می‌گیرند»^۲.

عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گوید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من أشراط الساعة أن يغلب على الدنيا لقع بن لقع، فخير الناس يومئذ مؤمن بين كريمين»^۳ «از نشانه‌های قیامت این است که فرومایه‌گان و کم‌خردان بر دنیا غالب گردند در چنین روزی بهترین مردم مؤمنی است در بین دو نفر کریم در حدیث صحیح آمده است «وقتی امور به ناهلان سپرده شد پس منتظر قیامت باش»^۴.

از ابوهریره روایت شده است می‌گوید: «از نشانه‌های روز قیامت برتری «تحت» بر «و عول» است ای عبدالله ابن مسعود آیا از پیامبر عزیزمان اینطور شنیدی؟ گفت: قسم به رب کعبه چنین است گفتیم «تحت» چیست گفت مردان فرومایه و پست که

(۱) «سنن امام احمد» (۳۷/۱۵-۳۸ با شرح احمد شاکر) می‌گوید اسناد حدیث حسن و متنش صحیح است. ابن کثیر می‌گوید: اسناد حدیث خوب است «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۸/۱) تحقیق د. طه زینی.

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الإیمان باب بیان الإیمان و الإسلام و الإحسان (۱/۱۶۳) - با شرح امام نووی).

(۳) هیشمی می‌گوید: طبرانی این حدیث را در «الاوسط» با دو سند روایت کرده است که رجال یکی از آن دو صحیحند «مجمع الزوائد» (۷/۳۲۵).

(۴) «صحیح بخاری» کتاب الوفاق، باب رفع الامانة (۱۱/۲۳۲) با شرح فتح الباری).

بر صالحین رفعت می‌یابند و «و عول» نیکوکاران بزرگ شده در خانواده خوب هستند.^۱

امام احمد از ابوهریره روایت می‌کند پیامبر خدا فرمودند: «لا تذهب الدنيا حتى تصير لکع بن لکع»^۲ «دنيا تمام نمی‌شود تا در دست فرومایگان اصیل قرار گیرد». یعنی «مقام و منزلت نعمت و لذائد دنیا در اختیار او قرار می‌گیرد»^۳ امام احمد از حذیفه بن الیمان روایت می‌کند پیامبر خدا فرمودند: «لا تقوم الساعة حتى يكون أسعد الناس بالدينا للکع بن لکع»^۴. «قیامت بر پا نمی‌شود تا اینکه فرومایگان و انسان‌های پست خوشبخت‌ترین انسان در دنیا گردند» در «صحيحین» از حذیفه رضی الله عنه روایت شده است پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دربارهٔ قبض امانت فرمودند: «حتى يقال للرجل: ما أجده! ما أظرفه! ما أعقله! وما في قلبه مثقال حبة من خردل من إيمان»^۵. «به مرد گفته می‌شود: چقدر استوار است! چقدر باهوش است! چقدر خردمند است! اما در قلبش مثقال ذره‌ای ایمان وجود ندارد».

واقع حال مسلمانان امروز چنین است. به مردی با تعجب می‌گویند چقدر عاقل باهوش و خوش اخلاق و... است در حالی که او فاسقترین و خائنترین فرد است چه بسا دشمن اسلام و مسلمانان نیز می‌باشد و برای از بین بردن اسلام تلاش می‌کند لا حول ولا قوة إلا بالله العظیم.

(۱) «مجمع الزوائد» (۳۲۷/۷) و «فتح الباری» (۱۵/۱۳) من رواية طبرانی في «الوسط» عن ابي هريره.

(۲) «مسند احمد» (۲۸۴/۱۶) با شرح احمد شاکر) می‌گوید: سیوطی در «الجامع الصغير» گفته است حدیث حسن است «الجامع الصغير» (۲۰۰/۲) با حاشیه کنوز الحقایق مناوی) ابن کثیر می‌گوید اسناد حدیث خوب است «النهاية / الفتن و الملاحم (۱۸۱/۱) آلبانی آن را تصحیح کرده است «صحيح الجامع الصغير» (۱۴۲/۶) (حدیث ۷۱۴۹).

(۳) «فيض القدير شرح الجامع الصغير» (۳۹۴/۵) عبدالوؤوف المناوی.

(۴) «مسند امام احمد» (۳۸۹/۵) با حاشیه منتخب كنز العمال) سیوطی در «الجامع الصغير» به صحیح بودنش اشاره کرده است (۲۰۲/۲) با حاشیه کنوز الحقایق مناوی). آلبانی می‌گوید: حدیث صحیح است «صحيح جامع الصغير» (۱۷۷/۶) (حدیث ۷۳۰۸)

(۵) «صحيح بخاری» كتاب الرقاق باب رفع الأمانة (۳۳۳/۱۱) با شرح فتح الباری) و «صحيح مسلم» الإيمان باب رفع الامانة والإيمان من بعض القلوب (۱۶۷/۲-۱۷۰) با شرح نووی).

۳۴- سلام کردن به آشنایان

یکی از نشانه‌های قیامت این است که انسان به کسی سلام می‌کند که او را بشناسد در حدیث از عبدالله بن مسعود نقل شده است پیامبر اسلام فرمودند: «إِنْ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يَسَلَّمَ الرَّجُلُ عَلَى الرَّجُلِ، لَا يَسَلِّمْ عَلَيْهِ إِلَّا لِلْمَعْرِفَةِ» «رواه احمد»^۱. «یکی از نشانه‌های قیامت این است که مرد بر مرد دیگر سلام می‌کند به خاطر اینکه او را می‌شناسد».

در روایتی دیگر از ابن مسعود آمده است: «إِنْ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ تَسْلِيمُ الْخَاصَّةِ»^۲. «یکی از نشانه‌های قیامت سلام کردن بر افراد شناخته شده است».

این امر در زمان ما بسیار مشاهده می‌شود. بسیاری از مردم جز به کسانی که می‌شناسند سلام نمی‌کنند و این خلاف سنت است زیرا پیامبر ما را تشویق می‌کند به همه انسان‌ها چه آن‌هایی که می‌شناسیم و چه آنانی که نمی‌شناسیم سلام کنیم و این امر سبب انتشار محبت بین مسلمانان می‌شود محبتی که سبب ایمان و مقتضی دخول انسان به بهشت است همانطور که در حدیثی از ابوهیرره آمده است پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «لَا تَدْخُلُ الْجَنَّةَ حَتَّى تُؤْمِنُوا وَلَا تَأْمِنُوا حَتَّى تُحَابُّوا أَوْ لَا أَدَلَّكُمْ عَلَى شَيْءٍ إِذَا فَعَلْتُمُوهُ تَحَابَبْتُمْ؟ أَفَشُوا السَّلَامَ بَيْنَكُمْ» «رواه مسلم»^۳.

«داخل بهشت نمی‌شوید مگر ایمان بیاورید، و ایمان نمی‌آورید مگر همدیگر را دوست داشته باشید. آیا شما را راهنمایی کنم به چیزی که اگر آن را انجام دهید همدیگر را دوست - می‌دارید. سلام کردن را در بین همدیگر رواج دهید».

۳۵- التماس دانش از مبتدعین

عبدالله بن مبارک از ابی امیه الجحمی رضی الله عنه روایت می‌کند پیامبر خدا فرمود: «إِنْ مِنْ

(۱) «مسند احمد (۳۲۶/۵) احمد شاکر می‌گوید اسناد حدیث صحیح است.

(۲) «مسند احمد» (۳۳۳/۵) احمد شاکر می‌گوید اسناد حدیث صحیح است. آلبانی می‌گوید: اسناد

این حدیث صحیح و مطابق شرط مسلم است. «سلسلة احادیث الصحیحة» (۲۵۱/۲) (حدیث

۶۴۷).

(۳) «صحیح مسلم» کتاب الإیمان باب بیان انه لا یدخل الجنة إلا المؤمنون (۳۵/۲) با شرح نووی).

أشراط الساعة ثلاثاً: إحداهن أن يلمس العلم عند الأصغر...»^۱. «سه چیز از نشانه‌های قیامت هستند: ۱- دانش از کم ارزشان اخذ می‌گردد... او در این مورد دوباره می‌گوید: «از جاهلان کم ارزش دانش می‌جویند یعنی از اهل بدعت علوم دینی می‌آموزند»^۲.

عبدالله بن مسعود می‌گوید: «لا يزال الناس بخير ما أتاهم العلم من أصحاب محمد صلى الله عليه وسلم ومن أكابره، فإذا أتاهم العلم من قبل أصغرهم وتفرقت أهواءهم، هلكوا»^۳. «مردم تا زمانی که علم را از اصحاب پیامبر گرامی و از بزرگانشان (عالمان دینی) می‌آموختند بر راه راست به خوبی پیش می‌رفتند اما وقتی علم را از اهل بدعت کسب کردند و آراء مبتنی بر هواهای نفسانیشان پراکنده گشت همه هلاک شدند».

۳۶- ظهور زنان عریان پوشیده

یکی دیگر از نشانه‌های قیامت خارج شدن زنان از آداب اسلامی با آشکار کردن زینت، مو و بدن و پوشیدن لباس‌هایی است که عوراتشان را پنهان نمی‌کنند عبدالله بن عمر می‌گوید از پیامبر خدا ﷺ شنیدم فرمودند: «سَيَكُونُ فِي آخِرِ أُمَّتِي رِجَالٌ يَرْكَبُونَ عَلَى السَّرُوجِ، كَأَشْبَاهِ الرِّجَالِ، يَنْزِلُونَ عَلَى أَبْوَابِ الْمَسَاجِدِ، نِسَاءُهُمْ كَأَسْيَاتِ، عَارِيَاتِ عَلَى رُؤُوسِهِمْ كَأَسْنَمَةِ الْبَخْتِ الْعَجَافِ الْعَنُوهِنِ فَإِنَّهِنَّ مَلْعُونَاتٌ، لَوْ كَانَتْ وِرَاءَكُمْ أُمَّةٌ مِنَ الْأُمَّةِ لَخَدَمْنَ نِسَاءَكُمْ نِسَاءَهُمْ كَمَا يَخْدُمَتُّكُمْ نِسَاءُ الْأُمَّةِ قَبْلَكُمْ» (رواه

(۱) «كتاب الزهد» ابن مبارك (ص ۲۰-۲۱) (حدیث ۶۱) تحقیق عبدالرحمن الاعظمی دار الکتب العلمیه. آلبانی می‌گوید این حدیث صحیح است «صحیح جامع الصغیر» (۲/۲۴۳) (حدیث ۲۲۱۳).

(۲) «حاشیه کتاب الزهد» (ص ۳۱) تحقیق و تعلیق حبیب الرحمن الاعظمی.
 (۳) «كتاب الزهد» ابن مبارك (ص ۲۸۱) (حدیث ۸۱۵) تویجری می‌گوید: این حدیث را طبرانی در «الکبیر والاوسط» و عبدالرزاق شبیه آن را در «المصنف» روایت کرده است اسنادش صحیح طبق شرط مسلم است. «اتحاف الجماعة» (۱/۴۲۴) «المصنف» (۱۱/۳۴۶) (حدیث ۲۰۴۴۶) تحقیق حبیب الرحمن الاعظمی».

امام احمد^۱. «در امت آخر الزمان مردانی پیدا می‌شوند بر زین‌هایی مانند رحال شترها سوار هستند و جلو درب مساجد پیاده می‌شوند. زانشان لباس بر تن دارند اما در واقع لختند روی سر آنها مانند کوهان شتر لاغر اندام است بر آنان نفرین کنید، آنان نفرین شده هستند اگر بعد از شما امت دیگر می‌بود زنان شما به زنان آنان خدمت می‌کردند همانطور که زنان امت‌های گذشته به شما خدمت می‌کنند». حاکم در روایتی^۲ آورده است: «سیکون فی آخر هذه الأمة رجال یرکبون علی المیاثر حتی یأتوا أبواب مساجدهم نساؤهم کاسیات عاریات» «در نسل‌های آخر این امت مردانی هستند که سوار بر زین‌های بزرگ می‌شوند تا اینکه جلو درب مساجد پیاده می‌شوند. زانشان گرچه لباس بر تن دارند ولی اندام آن‌ها آشکار است.

از ابوهیرره روایت شده است گفت: «از جمله نشانه‌های قیامت... این است که لباسهایی درست می‌شود که زنان آن را می‌پوشند ولی در عین حال لختند»^۳. این احادیث از معجزات پیامبر گرامی ﷺ به حساب می‌آیند زیرا تمام آن‌ها قبل از ما و همچنین امروز بیشتر از گذشته تحقق یافته‌اند^۴.

پیامبر گرامی این نوع زنان را «کاسیات عاریات» نامیده است زیرا لباس می‌پوشند ولی چون لباس‌ها شفاف و ناز کند بدن آنان را نمی‌پوشاند مانند اغلب لباس زنان امروزی^۵.

برخی گفته‌اند «کاسیات عاریات» یعنی لباس‌ها بدن را می‌پوشانند ولی آنقدر تنگ و چسبان هستند تمام مفاتن بدن زن از جمله پشت و سینه، برجسته و آشکارند و یا قسمتی از بدنش را لخت می‌کند تا بر اساس آن قسمت‌های دیگر بدنشان حدس زده شود^۶.

(۱) «مسند احمد» (۳۶/۱۲) (حدیث ۷۰۸۳) تحقیق: احمد شاکر او می‌گوید: حدیث صحیح الاسناد (است).

(۲) «مستدرک حاکم» (۴۳۶/۴) او می‌گوید: این حدیث صحیح و مطابق شرط شیخین است و در صحیحین روایت نشده است.

(۳) هیشمی می‌گوید: بعضی از آن در حدیث صحیح آمده است «مجمع الزوائد» (۳۲۷/۷).

(۴) «شرح نووی بر مسلم» (۱۹۰/۱۷).

(۵) «الحلال و الحرام» یوسف قرضاوی (ص ۸۳).

(۶) «شرح نووی بر مسلم» (۱۹۰/۱۷).

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «صنفان من أهل النار لم أرهما: قوم معهم سياط كأذناب البقر يضربون بها الناس ونساء كاسيات عاريات مميلات مائلات رؤوسهن كأسنمة البخت المائلة لا يدخلن الجنة ولا يجدن ريحها وإن ريحها ليوجد من مسيرة كذا وكذا»^۱.

«دو صنف از انسان‌ها جزو اهل جهنم هستند تاکنون آن‌ها را ندیده بودم. افرادی که شلاق‌ی مانند دم گاو در دست دارند و با آن مردم را می‌زنند. و زنانی پوشیده از لباس ولی در عین حال لخت و عریانند آنان از طاعت خدا بدورند و با بی‌حجابی خود را به طرف مردان سوق می‌دهند. سر آنان مانند کوهان شتر لاغر اندام است. به بهشت وارد نمی‌شوند و بوی آن را نیز حس نمی‌کنند در صورتی که بوی بهشت از فاصله فلان و... حس می‌شود».

«میلات مائلات رؤوسهن كأسنمة البخت المائلة» بیان کرده است همان صفاتی که امروز مشاهده می‌شوند درست مثل اینکه پیامبر خدا به زمان ما می‌نگریسته و آن را برایمان توصیف می‌کرده است.

در عصر ما مکان‌هایی برای آرایش موهای زنان با مدل‌های گوناگون به نام (کوافیر) ساخته شده است که مردانی بر آن مشرفند و گرانترین قیمت‌ها را دریافت می‌کنند. بلکه بسیاری از زنان به موهای طبیعی خود اکتفا نمی‌کنند بلکه به موهای مصنوعی پناه می‌برند و آن را به موهای خودشان پیوند می‌زنند تا جذابیت و زیبایی آن بیشتر گردد و مردان بیشتر مجذوب آن شوند^۲.

۳۷- رؤیای صادق مؤمن

از جمله نشانه‌های قیامت صدق خواب انسان مؤمن است، انسان مؤمن هر چه ایمانش کاملتر باشد خواب‌هایش نیز درست‌ترند در صحیح بخاری و مسلم^۳ از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است رسول خدا فرمودند: «إذا اقترب الزمان لم تكذب رؤيا

(۱) «شرح نووی مسلم» (۱۹۱/۱۷) باب جهنم أعاذنا الله منها.

(۲) «الحلال و الحرام» یوسف قرضاوی (ص ۸۴).

(۳) «صحیح بخاری» کتاب التبعیر، باب القید فی المنام (۴۰۴/۱۲) با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب الرؤیا (۲۰/۱۵) با شرح نووی).

المؤمن تكذب، وأصدقكم رؤيا أصدقكم حديثاً، ورؤيا المسلم جزء من خمس وأربعين جزءاً من النبوة» «وقتی روز قیامت فرا رسد خواب مؤمن دروغ نیست، هر کس راستگفتارتر باشد خوابش نیز درستتر است و خواب مسلمان قسمتی از چهل و پنج جزء نبوت است». این لفظ مسلم بود. و اما لفظ بخاری: «لم تكذب رؤيا المؤمن تكذب.... وما كان من النبوة فإنه لا يكذب».

ابن ابی جمره می‌گوید: «اینکه خواب مؤمن در آخر الزمان دروغ نیست یعنی اینکه به گونه‌ای پدید می‌آید که نیاز به تعبیر ندارد پس در آن دروغ پیش نمی‌آید بر خلاف گذشته که تعبیر خواب پوشیده می‌ماند بطوری که تعبیر کننده خواب آن را تعبیر می‌کرد و در ظاهر بر خلاف آن تحقق می‌یافت پس بدین اعتبار در آن کذب واقع می‌شد. و علت اختصاص این موضوع به آخر الزمان این است که مؤمن غریب می‌گردد طبق حدیث پیامبر خدا ﷺ که می‌فرماید: «بدأ الإسلام غريباً وسيعود غريباً»^۱. «اسلام با غربت آغاز شد و دوباره به غربت بر می‌گردد» در این موقع انیس و یاور مؤمن کم می‌شود و با رؤیای صادقه تاییدات خداوند را دریافت می‌نماید.^۲

علماء در مورد تعیین زمان رؤیای صادقه مؤمن چند رأی دارند.^۳

۱- زمانی است که قیامت نزدیک می‌شود، علماء کم می‌گردند. آموزش‌های دینی کم رنگ می‌شوند به علت فتنه‌های زیاد و کشتار فراوان مردم مانند اهل فتره می‌شوند (نسبت به دین جاهل می‌گردند) و آنان نیازمند مجدد دینی و یاد آورنده تعلیمات دینی هستند همانند انبیاء در امت‌های گذشته اما چون حضرت محمد ﷺ آخرین پیامبر بود. و پیامبر دیگری مبعوث نمی‌شود خداوند رؤیای صادقه را که جزئی از انذار و تبشیر انبیاست جایگزین آن می‌کند. لذا حدیث ابوهریره این موضوع را تایید می‌کند که می‌فرماید: «یتقارب الزمان ویقبض العلم»^۴ «زمان نزدیک می‌شود و علم کم می‌گردد». ابن حجر این قول

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الإیمان باب بیان أن الإسلام بدأ غريباً وسيعود غريباً (۱۷۶/۲) با شرح نووی.

(۲) «فتح الباری» (۴۰۶/۱۲).

(۳) «فتح الباری» (۴۰۶/۱۲-۴۰۷).

(۴) «صحیح مسلم» کتاب العلم، باب رفع العلم (۲۲۲/۱۶) با شرح نووی.

را ترجیح می‌دهد.

۲- زمانی که تعداد مؤمنان کم می‌شود، کفر و جهل و فسق بر جامعه حاکم می‌گردد مؤمن با رؤیای صادقه انس می‌گیرد و یاری دریافت می‌کند و با آن اکرام و تسلی خاطر می‌یابد.

این قول با قول گذشته ابن ابی جمره نزدیک است پس براساس این دو قول رؤیای صادقه مؤمن به زمان خاصی اختصاص ندارد بلکه هر وقت آخر الزمان نزدیک شد و امر دین رو به اضمحلال رفت خواب مؤمن حقیقی صادق می‌گردد.

۳- این موضوع خاص زمان حضرت عیسی بن مریم است زیرا انسان‌های زمان او بهترین و راستگوترین این امت بعد از صدر اسلام هستند پس رؤیای آنان صادقه خواهد بود.

۳۸- افزایش کتاب و چاپ و نشر آن

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند پیامبر فرمودند: «إِنَّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ..... ظهور القلم»^۱ مراد از ظهور قلم - و الله اعلم - ظهور کتابت^۲ و انتشار آن است.

در روایت طیالسی و نسائی از عمرو بن تغلب آمده است گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود: «إِنْ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ..... أَنْ يَكْثُرَ التَّجَارُ وَيُظْهِرَ الْعِلْمَ»^۳ «از نشانه‌های قیامت.... این است تجارت افزایش می‌یابد و علم ظاهر می‌گردد».

معنی ظهور علم - و الله اعلم - ظهور وسائل علم مانند کتاب‌ها است در عصر ما بطور آشکار ظاهر شده و در اطراف و اکناف زمین به علت رشد صنعت چاپ و تصویر برداری انتشار یافته است. با وجود این بیشتر مردم جاهلند و علم نافع که علم به

(۱) «مسند احمد» (۳۳۳/۵-۳۳۴) (ج. ۳۸۷) شرح احمد شاکر او می‌گوید صحیح الاسناد است.

(۲) «شرح مسند احمد» (۳۳۴/۵) احمد شاکر.

(۳) «منحة المعبود فی ترتیب مسند الطیالسی» (۱۱۲/۲) ۰ حدیث (۲۷۶۳) ترتیب الساعاتی و «سنن النسائی» کتاب البیوع، باب التجارة (۲۴۴/۷).

تویجری درباره روایت نسائی می‌گوید صحیح الاسناد است و مطابق شرط شیخین. «تحاف الجماعة» (۴۲۸/۱).

کتاب و سنت و عمل به آن‌ها است در میانشان به ندرت دیده می‌شود. و کثرت کتب در این راستا سودی نبخشیده است.^۱

۳۹- تهاون به شعائر و ضوابط دینی

از جمله نشانه‌های قیامت تهاون به شعائر خداوند است. در حدیث عبدالله بن مسعود^{رضی الله عنه} آمده است از پیامبر خدا^{صلی الله علیه و آله} شنیدم فرمودند: «إِنْ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يَمَرَّ الرَّجُلُ بِالْمَسْجِدِ لَا يَصِلِي فِيهَا رَكَعَتَيْنِ» «همانا از نشانه‌های قیامت این است که مرد در کنار مسجد عبور می‌کند و دو رکعت نماز در آن نمی‌خواند»^۲. و در روایتی دیگر آمده است «أَنْ يَجْتَازَ الرَّجُلَ بِالْمَسْجِدِ، فَلَا يَصِلِي فِيهِ»^۳. «مرد از مسجد بگذرد و در آن نماز نخواند». دوباره از ابن مسعود روایت شده است «از جمله نشانه‌های قیامت تبدیل شدن مساجد به راه عبور و مرور است»^۴.

از انس^{رضی الله عنه} روایت شده است پیامبر خدا^{صلی الله علیه و آله} فرمودند: «إِنْ مِنْ أَمَارَاتِ السَّاعَةِ أَنْ تَتَّخِذَ الْمَسَاجِدَ طَرِيقًا». «از جمله نشانه‌های قیامت تبدیل شدن مساجد به راه عبور و مرور است» یقیناً این کار درست نیست زیرا احترام به مساجد از زمره تعظیم شعائر الله^۵ و از نشانه‌های ایمان و تقوی به حساب می‌آید. خداوند می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمَ شَعْبِيرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ [الحج: ۳۲].

(۱) «اتحاف الجماعة» (۱/۴۲۸).

(۲) «صحیح ابن خزیمه» باب کراهیه المرور فی المساجد من غیر أن تصلی فیها والبیان أنه من أشرط الساعة (۲۸۳/۲-۲۸۴) تحقیق: د. محمد مصطفی الاعظمی آلبانی می‌گوید: اسناد این حدیث ضعیف است اما از طرق دیگری روایت شده است و در «السلسلة الصحیحة» مذکور است از طریق ابن مسعود دوباره روایت شده است که آن را تقویت می‌کند (م ۲/۲۵۳) (حدیث ۶۴۹).

(۳) روایت از بزار و هیثمی آن را تصحیح می‌کند «مجمع الزوائد» (۷/۳۲۹).

(۴) «منحة المعبود فی ترتیب مسند الطیالسی» باب ما جاء فی الفتن التي تكون بین یدی الساعة (۲/۲۱۲)، ترتیب الساعاتی و «مستدرک الحاکم» (۴/۴۴۶) او می‌گوید این حدیث صحیح الاسناد است اما ذهبی می‌گوید موقوف است.

(۵) شعائر جمع شعیره یعنی هر چیزی که نشانه‌ای از نشانه‌های طاعت خداوند باشد. «تفسیر غریب القرآن» ابن قتیبه (ص ۳۲).

«هر کس شعارها و برنامه‌های خداوند را ارج نهد بی‌شک این کار نشانه پرهیزگاری دل‌ها است».

پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «إذا دخل أحدكم المسجد فلا يجلس حتى يركع ركعتين»^۱. «هرگاه یکی از شما داخل مسجد شد ننشیند تا دو رکعت نماز بخواند» یکی از بلاهای بزرگ این است که مساجد به جای ذکر و عبادت اسلامی به اماکن سیاحت و استراحت کفار تبدیل شده‌اند این معضل در عصر ما در برخی مناطق اسلامی و مناطق تحت تصرف کفار صورت پذیرفته است. لا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم.

۴۰- بزرگ شدن هلال ماه

عبدالله بن مسعود می‌گوید پیامبر خدا فرمودند: «من اقترب الساعة انتفاخ الأهلة»^۲. «از نشانه‌های قیامت بزرگ شدن هلال ماه است» ابوهیره می‌گوید پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «من اقترب الساعة انتفاخ الأهلة وأن يرى الهلال^۳ الليلة فيقال ليلتين»^۴. «از جمله نشانه‌های قیامت بزرگ شدن هلال ماه است بطوری که هلال یک شبه مانند هلال دو شبه دیده می‌شود».

انس ابن مالک^۵ روایت می‌کند پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «إن من أمارات الساعة أن يرى الهلال الليلة فيقال ليلتين»^۵. «از جمله نشانه‌های قیامت رؤیت هلال یک شبه مانند هلال دو شبه است» در این دو روایت «انتفاخ الاهله» چنین تفسیر شده

(۱) «صحیح مسلم» کتاب صلاة المسافرين و قصرها، باب استحباب تحية المسجد برکعتین و کراهة الجلوس قبل صلاتهما و آن‌ها مشروعة فی جميع الاوقات (۲۲۵/۵-۲۲۶ با شرح نووی).

(۲) رواه الطبرانی فی «الکبیر» و «میزان الاعتدال» (۶۰۰/۲) للذهبی آلبانی می‌گوید حدیث صحیح است ابن العربی در «الکامل و طبرانی در «الاوسط» و «الصغیر» آن را روایت کرده است و بخاری از انس در «التاریخ» آن را روایت می‌کند.

(۳) «صحیح الجامع الصغیر» (۲۱۴/۵): «أن يرى الهلال قبلاً لليلة» «التذكرة» قرطبی (ص ۶۴۸).

(۴) رواه الطبرانی فی «الصغیر» هیثمی می‌گوید: «در سند حدیث عبدالرحمن بن الازرق الانطالی است که تاریخ زندگی او را پیدا نکردم» «مجمع الزوائد» (۱۴۶/۳).

(۵) هیثمی می‌گوید: این حدیث را طبرانی در «الصغیر» و «الاوسط» از شیخ خود الهیثم بن خالد (ضعیف است) روایت کرده است «مجمع الزوائد» (۳۲۵/۷).

است، هلال شب اول هنگام طلوع در بزرگی مانند هلال شب دوم است. یعنی از حالت عادی بزرگ‌تر است. و الله اعلم.

۴۱- دروغگویی و عدم ثبات در نقل اخبار

ابوهریره از پیامبر خدا ﷺ روایت می‌کند فرمودند: «سیکون فی آخر أمتی أناس یحدّثونکم ما لم تسمعوا أنتم ولا آبائکم فإیاکم وإیاهم»^۱. «در آخر الزمان مردمانی وجود دارند با شما سخنانی را می‌گویند که تاکنون نه شما و نه پدرانتان آن‌ها را شنیده‌اید پس خود را از آنان دور نگه دارید.

در روایتی دیگر آمده است «یکون فی آخر الزمان دجالون کذابون یأتونکم من الأحادیث بما لم تسمعوا أنتم ولا آبائکم، فإیاکم وإیاهم لا یضلونکم ولا یفتنونکم»^۲. «در آخر الزمان دجال‌های دروغگو سخنانی به شما می‌گویند که نه شما و نه پدرانتان آن‌ها را شنیده‌اید پس مواظب آن‌ها باشید شما را گمراه و منحرف نکنند» مسلم از عامر بن عبده نقل می‌کند، او می‌گوید: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفت: «إن الشیطان لیتمثل فی صورة الرجل، فیأتي القوم فیحدّثهم بالحديث من الکذب فیتفرقون فیقول الرجل منهم: سمعت رجلاً أعرف وجهه ولا أدري ما اسمه یحدّث»^۳. «همانا شیطان به صورت مرد در می‌آید نزد قومی می‌آید سخنان دروغ به آنان می‌گوید و پراکنده می‌شوند یکی از آن‌ها می‌گوید از مردی این سخن را شنیدم صورتش را می‌شناسم اما اسمش را نمی‌دانم» از عبدالله بن عمرو بن العاص روایت شده است می‌گوید: «در داخل دریا شیاطینی توسط سلیمان رضی الله عنه زندانی شده‌اند. ممکن است آزاد شوند و قرآن را بر مردم بخوانند»^۴.

نووی درباره معنی کلام فوق می‌گوید: یعنی چیزی را که می‌خوانند قرآن نیست

(۱) «صحيح مسلم» المقدمه، باب النهی عن الروایة عن الضعفاء (۷۸/۱) با شرح نووی.

(۲) «صحيح مسلم» المقدمه، باب النهی عن الروایة عن الضعفاء (۷۸/۱-۷۹) با شرح نووی.

(۳) «صحيح مسلم» المقدمه (۷۹/۱) با شرح نووی.

(۴) «صحيح مسلم المقدمه، باب النهی عن الروایة عن الضعفاء (۷۹/۱-۸۰) با شرح نووی.

ولی می‌گویند این قرآن است تا مردم عوام را گمراه کنند اما آنان گمراه نمی‌شوند»^۱.
چقدر احادیث غریب در عصر ما زیادند، مردم چنان حالی پیدا کرده‌اند از دروغگویی و نقل اقوال بدون تحقیق درباره صدق و کذب آن، پرهیز نمی‌کنند و این باعث گمراه کردن مردم و ابتلاء آنان است. بدین خاطر پیامبر خدا ﷺ ما را از تصدیق آن‌ها بر حذر داشته است. لذا محدثین این نوع احادیث را برای وجوب تحقیق و تثبت در نقل احادیث پیامبر خدا ﷺ و تمحیص راویان برای شناسایی راویان مطمئن از سایرین اصل قرار داده‌اند. ولی به علت دروغگویی بیش از حد مردم در این زمان انسان نمی‌تواند صحیح و سقم اخبار را از هم جدا کند.

۴۲- کثرت شهادت زور و کتمان شهادت حق

در حدیث عبدالله بن مسعود رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است «إن بين يدي الساعة... شهادة الزور وكتمان شهادة الحق»^۲. «از نشانه‌های قیامت... شهادت دروغ و کتمان شهادت بر حق است» شهادت زور یعنی عمداً شهادت دروغ گفتن پس همانطور که شهادت زور سبب ابطال حق است همچنین کتمان شهادت نیز سبب ابطال حق خواهد شد.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ﴾ [البقرة: ۲۸۳].

«شهادت را کتمان نکنید، هر کس شهادت را کتمان کند بی‌شک قلبش گناهکار است».

ابوبکر رضی الله عنه می‌گوید: ما نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم فرمودند: «ألا أنبئكم بأكبر الكبائر (ثلاثاً)؟ الإِشْرَاقُ بِاللَّهِ، وَعَقْوُقُ الْوَالِدِينَ وَشَهَادَةُ الزُّورِ - أَوْ قَوْلُ الزُّورِ - وَكَانَ مَتَكْتَأً فَجَلَسَ فَمَا زَالَ يَكْرُرُهَا حَتَّى قَلْنَا: لَيْتَهُ سَكَتٌ»^۳. «آیا شما را با خبر سازم از بزرگ‌ترین گناهان کبیره (سه بار تکرار کرد) شرک به خداوند، آزار و اذیت پدر و مادر و

(۱) شرح نووی بر مسلم (۸۰/۱).

(۲) «مسند امام احمد» (۳۳۳/۵) شرح احمد شاکر تخريج حديث در «فتح الباری» (۲۶۲/۵).

(۳) «صحیح بخاری» کتاب الشهادات باب ما قيل في شهادة الزور (۲۶۱/۵) با شرح فتح الباری و

«صحیح مسلم» کتاب الإیمان باب الكبائر و اکبرها (۸۱/۲-۸۲ با شرح نووی).

شهادت زور - یا قول زور - پیامبر در حالی که تکیه داده بود نشست اما آنقدر (این عبارت را) تکرار کرد ما گفتیم ای کاش (پیامبر) سکوت می‌کرد».

در عصر ما شهادت زور و کتمان شهادت چه قدر افزایش یافته است! و به خاطر بزرگ بودن جرم آن پیامبر اکرم آن را همراه با شرک و حقوق والدین ذکر نموده‌اند زیرا شهادت زور باعث ظلم و ستم به هم نوعان و ضایع شدن حقوق مردم در اموال و اعراض می‌گردد. و وقوع آن علامت ضعف ایمان و عدم ترس از خداوند رحمان است.

۴۳- افزایش تعداد زنان و کاهش مردان

در روایتی انس رضی الله عنه می‌گوید: حدیثی به شما می‌گویم که کسی جز من به شما نخواهد گفت، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم فرمودند: «من أشرط الساعة أن يقل العلم ويظهر الجهل، ويظهر الزنا وتكثر النساء ويقل الرجال حتى يكون لخمسين امرأة القيم الواحد»^۱. «از جمله نشانه‌های روز قیامت این است: علم کم و جهل و زنا آشکار می‌شود و زنان زیاد و مردان کم می‌شوند بطوری که پنجاه زن یک مرد به عنوان قیم دارند».

گفته شده است: سبب آن افزایش فتنه و زیاد کشته شدن مردان است زیرا مردان اهل جنگ و کارزارند^۲.

یا اینکه سبب آن زیاد شدن فتوحات و افزایش جاریه در بین مسلمانان است حافظ ابن کثیر می‌گوید: «در ردّ اسباب ذکر شده می‌توانیم بگوییم در حدیث ابو موسی به قلت مردان تصریح شده است «من قلّة الرجال وكثرة النساء»^۳. ظاهراً قلت مردان و کثرت زنان علامت نزدیکی قیامت است و سبب دیگری ندارد بلکه خداوند در آخر الزمان تولد پسر را کاهش و تولد دختر را افزایش می‌دهد و افزایش زنان و کاهش

(۱) «صحيح بخارى» كتاب العلم باب رفع العلم و ظهور الجهل (۱/۱۷۸ با شرح فتح الباری) و «صحيح مسلم» كتاب العلم باب رفع العلم و ظهور و قبضه الجهل و الفتن فی آخر الزمان (۱۶/۲۲۱ با شرح نووی) و «جامع ترمذی» باب ما جاء فی أشرط الساعة (۶/۴۴۸) (حدیث ۲۳۰۱).

(۲) «التذكرة» (ص ۶۳۹) و «شرح نووی مسلم» (۷/۹۶-۹۷) و «فتح الباری» (۱/۱۷۹).

(۳) «صحيح مسلم» كتاب الزكاة باب كل نوع من المعروف صدقة (۷/۹۶ با شرح نووی).

مردان متناسب با ظهور جهل و قبض علم است^۱.

به نظر من کلام ابن حجز با کلامی که اسبابی را برای کاهش مردان و افزایش زنان بیان می‌کند. منافاتی ندارند یعنی چیزی‌هایی مانند وقوع فتنه‌ها که سبب اصلی کشت و کشتار هستند نیز می‌توانند اسباب آن واقع شوند. در روایت مسلم اشاره شده است کاهش مردان و افزایش زنان سبب رفتن مردان و باقیماندن زنان است. و غالباً آنچه باعث از بین رفتن مردان می‌شود کثرت کشت و کشتار است لفظ حدیث در روایت مسلم چنین است «ویذهب الرجال وتبقى النساء حتی یکون لخمسین امرأة قیم واحد»^۲. در اینجا منظور حقیقت عدد «پنجاه» نیست. در همین رابطه در حدیث ابو موسی آمده است: «یری الرجل یتبعه أربعون امرأة یلذن به»^۳. پس بطور مجازاً منظور کثرت زنان نسبت به مردان است^۴.

۴۴- افزایش مرگ ناگهانی

از انس بن مالک و از پیامبر خدا ﷺ روایت شده است فرمودند: «إن من أمارات الساعة... أن یظهر موت الفجأة»^۵. «از نشانه‌های قیامت... این است که مرگ‌های ناگهانی زیاد شود».

این امر امروز زیاد مشاهده می‌شود خیلی انسان‌های صحیح و سالم را می‌بینی ناگهان می‌میرند. امروز این نوع مرگ‌ها به (سکتۀ قلبی) مشهورند. بر عاقل لازم است آگاه شود و به سوی خدا باز گردد قبل از اینکه مرگ ناگهانی او را فراگیرد. امام بخاری می‌فرماید:

اغتنم فی الفراغ فضل رکوع فعی أن یکون موتک بغتةً

(۱) «فتح الباری» (۱/۱۷۹).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب العلم باب رفع العلم وقبضه وظهور الجهل والفتن (۲۲۱/۱۶ با شرح نووی).

(۳) «صحیح مسلم» (۷/۹۶ با شرح نووی).

(۴) «فتح الباری» (۱/۱۷۹).

(۵) هیشمی می‌گوید: «رواه الطبرانی» فی «الصغیر» و «الاوسط» عن شیخه الهیثم بن خالد المصیمی، و هو ضعیف «مجمع الزوائد» (۷/۳۲۵).

قال الآلبانی: «حسن» و ذکر من اخرجه و هم الطبرانی فی «الاوسط» و الضیاء المقدسی.

«صحیح جامع الصغیر» (۵/۲۱۴) (حدیث ۲۷۷۵).

اوقات فراغت را غنیمت بشمار و از فضل و برکت رکوع (نماز) بهره‌مند شو چون ممکن است مرگ ناگهانی تو را فرا گیرد.

کم صحیح رأیت من غیر سقم ذهبت نفسه الصحيحة فلتة
چه انسان‌های سالم و بدور از بیماری را دیدیم جان شریفشان را ناگهان از دست دادند ابن حجر می‌گوید: «عجیب است که او با مرگ ناگهانی دنیا را وداع گفت»^۱.

۴۵- دوری و عدم اعتماد بین مردم

حدیثه رضی الله عنهما می‌گوید: از پیامبر خدا درباره قیامت سؤال شد فرمودند: «علمها عند ربی، لا یجلیها لوقتها إلا هو ولكن أخبرکم بمشاریطها وما یكون بین یدیها إن بین یدیها فتنة وهرجاً». «علم آن نزد خداوند است زمان وقوع آن را جز او نمی‌داند ولی من از نشانه‌ها و اتفاقات آن شما را با خبر می‌سازم یقیناً قبل از قیامت فتنه و هرج می‌آید».

گفتند: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله معنی فتنه را می‌دانیم ولی هرج به چه معنی است؟ پیامبر فرمود «بلسان الحبشة القتل ویلقی بین الناس التناکر فلا یکاد أحد أن یعرف أحداً»^۲. «در زبان حبشه هرج یعنی قتل و در بین مردم تناکر ایجاد می‌شود بطوری که کسی کسی را نمی‌شناسد».

وقوع عدم اعتماد و عدم تعارف بین مردم به علت ایجاد فتنه و سختی‌ها و افزایش کشتار بین مردم است زمانی که ماده بر حیات انسان مستولی می‌گردد و هر کس به فکر خواسته‌های خود است و مصالح و حقوق دیگران را در نظر نمی‌گیرد. انانیت و خودبینی در جامعه رواج می‌یابد و انسان درست در اختیار هواهای نفسانی خود است و اصول اخلاقی وجود ندارد تا مردم براساس آن همدیگر را بشناسند و اخوت اسلامی وجود ندارد تا موجب محبت و تعاون بین همدیگر گردد.

طبرانی از محمد بن سوجه نقل می‌کند گفت: نزد نعیم بن ابی هند آمدم، صحیفه‌ای به من نشان داد که در آن نوشته شده بود از ابو عبیده جراح و معاذ بن

(۱) «هدی الساری مقدمة فتح الباری» (ص ۴۸۱) ابن حجر عسقلانی.

(۲) «مسند احمد» (۳۸۹/۵) با حاشیه منتخب کنز العمال) هیشمی می‌گوید: رجال حدیث صحیح الاسناد هستند «مجمع الزوائد» (۳۰۹/۷).

جبل به عمر ابن خطاب: سلام علیکم (در ادامه آمده بود) ما با همدیگر بحث می‌کردیم کار این امت در آخر الزمان به جایی می‌رسد برادران ظاهری و دشمنان سرّی همدیگرند. (سپس جواب عمر در آن آمده بود) شما مرا از حال امت اسلامی در آخر الزمان آگاه می‌کنید که مردم برادر ظاهری و دشمنان سرّی همدیگرند و خودتان را تبرئه می‌کنید اکنون آن زمان فرا نرسیده است. آن موقع زمانی است که رغبت و رهبت در مردم ظاهر می‌گردد و رغبت مردم به همدیگر به خاطر منافع دنیوی است»^۱.

۴۶- بازگشت سرسبزی و آب و باران به سرزمین عرب

باران و نهرها و سرسبزی به سرزمین عرب باز می‌گردد. در حدیثی از ابوهریره آمده است پیامبر خدا فرمود: «لا تقوم الساعة حتی تعود أرض العرب مروجاً وأنهاراً»^۲. «قیامت بر پا نمی‌شود تا سرسبزی و آب و باران دوباره به سرزمین عرب بازگردد». این حدیث دلالت دارد بر اینکه قبلاً سرزمین عرب خرم و سرسبز با آب شیرین فراوان بوده است و در آینده به همان حالت باز خواهد گشت.

نووی دربارهٔ عود سرزمین عرب به سرسبزی و آب شیرین می‌گوید: - و الله اعلم - آنان سرزمینشان را رها می‌کنند و بر اثر عدم زراعت و کشت و کار مهمل و بدون استفاده باقی می‌ماند. و این امر به علت کمبود مردان و زیاد شدن جنگ‌ها و تراکم فتنه‌ها و کمبود آمال و عدم اهتمام به زمین‌ها و مشغول شدن به امور دیگر و نزدیکی آخر الزمان است.

به نظر من در توضیح نووی دربارهٔ این حدیث جای بحث و نظر وجود دارد زیرا سرزمین عرب خشک و کم آب و بدون نبات است. بیشتر آب آن از برکه‌ها و آب باران تهیه می‌شود. پس وقتی رها شود. و مردم به امور دیگری مشغول شوند زراعت و حاصل خیزی زمین‌های آن می‌میرد و دیگر سرسبز و پر آب نمی‌شود. از ظاهر حدیث بر می‌آید مناطق عرب‌نشین پر آب، صاحب جویبار و سرسبز و خرم

(۱) تویجری می‌گوید: «این حدیث را طبرانی روایت کرده است» «اتحاف الجماعة» (۵۰۴/۱) هیشمی می‌گوید: این حدیث را بزار و همچنین طبرانی در «الاوسط» روایت کرده‌اند در راویان ابوبکر بن مریم است و او ضعیف است «مجمع الزوائد» (۲۸۶/۷).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الزکاة، باب کل نوع من المعروف صدقة (۹۷/۷) با شرح نووی.

می‌گردد. پیدایش چشمه‌های آب و تشکیل جویبارها و زراعت در عصر ما مضمون حدیث را تأیید می‌کند معاذ بن جبل می‌گوید پیامبر خدا در غزوه تبوک فرمودند: «شما در آینده - ان‌شاءالله - به چشمه تبوک می‌آیید. و نزدیکی چاشت به آنجا می‌رسید پس اگر کسی از شما به آنجا رسید آب آن را لمس نکند تا بر می‌گردد» ما به آنجا آمدیم ولی قبل از ما دو نفر در آنجا بودند. آب چشمه کم بود (مانند بند کفش) پیامبر از آن‌ها سؤال کرد آیا آب چشمه را لمس کرده‌اید. گفتند: بلی پیامبر (تا خدا اجازه بدهد) بر آن‌ها عصبانی شد سپس با دستانشان کم کم مقداری آب در جایی جمع کردند و پیامبر خدا با آن دست و صورتش را شست و دوباره آب را داخل چشمه ریختند آب چشمه زیاد شد^۱. و مردم همه آب نوشیدند سپس پیامبر ﷺ فرمود: «یوشک یا معاذ إن طالت بك حياة أن تری ماههنا قد ملي جناناً»^۲. «امید است ای معاذ اگر طول عمر داشته باشی مشاهده کنی اینجا پر از باغ و گیاه شده است».

۴۷- زمین پر باران و کم نبات شود

ابوهریره می‌گویند پیامبر خدا فرمودند: «لا تقوم الساعة حتی تمطر السماء مطراً لا تكن منها بيوت المدر ولا تكن منها إلا بيوت الشعر»^۳. «قیامت بر پا نمی‌شود تا اینکه از آسمان چنان بارانی ببارد که خانه‌های گلی مقاومت نکنند جز چادرهای صحرائی».

انس رضی الله عنه می‌گوید پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «لا تقوم الساعة حتی يمطر الناس مطراً عاماً ولا تنبت الأرض شيئاً»^۴. «قیامت بر پا نمی‌شود تا اینکه باران عام بر تمام مردم ببارد ولی زمین گیاهی را سبز نکند».

وقتی باران سبب رویدن گیاه بر زمین است پس خداوند باید مانعی برای آن خلق کند تا موجب مسببش نشود زیرا خداوند خالق اسباب و مسببات است و در این راستا

(۱) «شرح نووی لمسلم» (۹۷/۷).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الفضائل باب معجزات النبی ﷺ (۴۰/۱۵-۴۱ با شرح نووی).

(۳) «مسند احمد» (۲۹۱/۱۳) (حدیث ۷۵۵۴) شرح احمد شاکر می‌گوید: اسناد حدیث صحیح است.

(۴) «مسند احمد» (۱۴۰/۳) با حاشیه منتخب الکنز) هیشمی نیز این حدیث را ذکر کرده و می‌گوید روایانش مطمئن هستند «مجمع الزوائد» (۳۳۰/۷).

هیچ چیز مانع او نیست.

ابوهریره می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «لیست السنة بأن لا تمطروا، ولكن السنة أن تمطروا وتمطروا ولا ينبت الأرض شيئاً»^۱. «خشکسالی این نیست که باران نیارد بلکه خشکسالی این است که بر شما باران بیارد و بیارد ولی چیزی از زمین سبز نشود».

۴۸- رود فرات از کوه طلایی پرده بر می‌دارد

ابوهریره می‌گوید پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «لا تقوم الساعة حتى يحسر الفرات عن جبل من ذهب، يقتتل الناس عليه فيقتل من كل مئة تسعة وتسعون وتقول كل رجل منهم، لعلی أكون أنا الذي أنجو»^۲. «قیامت بر پا نمی‌شود تا اینکه رود فرات کوهی از طلا را کشف (ظاهر) کند. مردم بر سر آن بجنگند و نود و نه در صد آنان کشته می‌شوند و همه می‌گویند شاید من زنده بمانم».

منظور از کوه طلایی (نفت یا طلای سیاه) نیست همانطور که ابو عبیده در شرح آن «النهاية / الفتن و الملاحم» و ابن کثیر بیان کرده است^۳ به چند دلیل زیر:

۱- نصّ حدیث می‌گوید کوهی از طلا در صورتی که در حقیقت نفت طلا نیست. و طلا همان فلز مشهور است.

۲- پیامبر ﷺ خبر داده که رود فرات کوه طلایی را کشف می‌کند و مردم آن را می‌بینند اما نفت از اعماق زمین با آلات و تجهیزات مخصوص استخراج می‌شود.

۳- پیامبر تنها از رود فرات نام برده است نه آب‌های دیگر و ما می‌بینیم نفت همانند خشکی از اعماق دریاها و در مناطق مختلف استخراج می‌شود.

۴- پیامبر خبر داده است مردم بر سر این کوه طلا کشته می‌شوند اما نقل نشده است که هنگام استخراج نفت مردم با هم کشتار کرده باشند. و پیامبر

(۱) «صحيح مسلم» كتاب الفتن و أشراف الساعة (۳۰/۱۸) با شرح نووی.

(۲) «صحيح بخاری» كتاب الفتن، باب خروج النار (۷۸/۱۳) با شرح فتح الباری و «صحيح مسلم» كتاب الفتن و أشراف الساعة (۱۸/۱۸) با شرح نووی.

(۳) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۲۰۸/۱) تحقیق محمد فهیم ابو عبیده.

حاضران در آن زمان را از برداشت از آن کنز نهی کرده است همانطور که در روایت ابی بن کعب آمده است او می‌گوید: با وجود اینکه مردم دائماً به دنبال دنیا هستند... من از پیامبر خدا ﷺ شنیدم فرمودند «یوشک الفرات أن یحسر عن جبل من ذهب فمن حضره فلا يأخذ منه شیئاً»^۱.

«نزدیک است فرات کوه طلایی را کشف کند. پس هر کس در آنجا حاضر باشد از آن چیزی بر ندارد». هر کس کوه طلا را به نفت تفسیر کرده است لازم است بگوید هیچ کس از نفت کشف شده چیزی بر ندارد ولی تا به حال هیچ کس چنین نظری نداده است.^۲

ابن حجر این قول را ترجیح داده است که عدم اخذ از کوه طلا به خاطر فتنه و کشتار ناشی از هجوم مردم به آن است.^۳

۴۹- تکلم حیوانات (درنده) و جمادات با انسان

از جمله نشانه‌های قیامت تکلم حیوانات درنده و جمادات با انسان و اخبار جمادات درباره وقایعی است که در غیاب او رخ داده‌اند. و تکلم بعضی از اعضاء انسان مانند خبر دادن پای انسان درباره آنچه خانواده‌اش بعد از او انجام داده‌اند.

در حدیثی از ابوهریره آمده است: گرگی نزد چوپانی آمد از میان گوسفندان بره‌ای برداشت و چوپان دنبالش رفت تا بره را از او گرفت. گرگ به بالای تپه‌ای رفت و نشست و دمش را از پشت به شکمش چسپاند و به چوپان گفت: رزقی را که خداوند به من داده بود از من گرفتی. مرد گفت: قسم به خدا تا امروز ندیده بودم گرگی سخن بگوید. گرگ گفت: تعجب می‌کنم از این مرد که در بین این خرماها خبر از گذشته و آینده می‌دهد. مرد یهودی نزد پیامبر ﷺ آمد و ماجرا را تعریف کرد. پیامبر او را تصدیق کرد و گفت: «إنها أمانة من أمارات بین یدی الساعة وقد أوشك الرجل أن یخرج فلا

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۱۹/۱۸ با شرح نووی).

(۲) «اتحاف الجماعة» (۱/۴۸۹-۱۹۰).

(۳) «فتح الباری» (۸۱/۱۳).

یرجع حتی تحدّثه نعلاه وسوطه ما أحدث أهله بعده»^۱. «رواه احمد»^۱.
این یکی از نشانه‌های قبل از روز قیامت است. ممکن است مرد خارج شود و بر
نگردد تا اینکه کفش‌هایش و تازیانه‌اش به او بگویند آنچه را اهلش بعد از او انجام
دادند». در روایتی دیگر از او از ابو سعید خدری (در همین قصه) آمده است پیامبر
خدا فرمود: «صدق والذي نفسي بيده لا تقوم الساعة حتى يكلم السباع الإنس
ويكلم الرجل عذبة سوطه وشراك نعله ويخبره فخذة بما أحدث أهله بعده»^۲.
«راست می‌گوید قسم به کسی که جانم در دست اوست قیامت بر پا نمی‌شود تا اینکه
درندگان و (جمادات از جمله) تازیانه و بند کفش انسان با او سخن بگویند و ران پایش
به او خبر بدهد آنچه را که خانواده‌اش در غیاب او انجام داده‌اند».

۵۰- آرزوی مرگ از شدت بلا

ابوهریره می‌گوید: پیامبر خدا فرمودند: «لا تقوم الساعة حتى يمرّ الرجل بقبر
الرجل، فيقول ياليتني مكانه»^۳. «قیامت بر پا نمی‌شود تا اینکه مرد به قبر مرد دیگری
عبور کند و بگوید: ای کاش من به جای او بودم».
ابوهریره روایت می‌کند پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «والذي نفسي بيده لا تذهب الدنيا
حتى يمر الرجل على القبر فيتمرغ عليه ويقول ياليتني كنت مكان صاحب هذا القبر
وليس به الدّين إلا البلاء»^۴. «قسم به کسی که جانم در دست اوست دنیا تمام
نمی‌شود یا اینکه مرد بر قبری عبور کند و روی آن بغلطد و بگوید ای کاش من بجای

(۱) «مسند احمد» (۲۰۲/۱۵-۲۰۳) (حدیث ۸۰۴۹) تحقیق احمد شاکر او حدیث را صحیح الاسناد
می‌داند.

(۲) «مسند احمد» (۸۳/۳-۸۴) با حاشیه منتخب کنز العمال) آلبانی می‌گوید: صحیح الاسناد است
«سلسلة احاديث الصحيحة» (م ۳۱/۱) (حدیث ۱۲۲).

ترمذی در ابواب الفتن باب ما جاء في كلام السباع آن را روایت کرده است و می‌گوید: حدیث
حسن و صحیح است (۴۰۹/۶).

(۳) «صحیح بخاری» کتاب الفتن» (۸۱/۱۳-۸۲) با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب الفتن و
أشراط الساعة (۳۴/۱۸) با شرح نووی).

(۴) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراط الساعة (۱۸۳۴) با شرح نووی).

صاحب این قبر بودم در حالی که او بدهکار کسی نیست بلکه از شدت بلا این کار را می‌کند».

آرزوی مرگ هنگام افزایش فتنه، تغییر احوال و آداب و رسوم شریعت است و این امر اگر تاکنون اتفاق نیفتاده است حتماً اتفاق خواهد افتاد.

عبدالله بن مسعود^{رضی الله عنه} می‌گوید: «زمانی پیش می‌آید اگر مرگ فروخته شود شما آن را می‌خرید. همانطور که شاعر می‌گوید:

وهذا العیش ما لا خیر فیہ
ألا موت یباع فاشتریه^۱

این زندگی خیر را در بر نمی‌گیرد آگاه باش اگر مرگ را فروختند آن را خریداری کن حافظ عراقی^۲ می‌گوید: لازم نیست این امر در تمام زمان‌ها و مکان‌ها و در میان همه مردم اتفاق بیافتد بلکه کافی است در برخی جاها میان تعدادی از مردم رخ بدهد و اینکه آرزوی مرگ را تعلیق به گذر بر قبرستان کرده است به خاطر نشان دادن شدت بلا در میان مردم است چون انسان ذاتاً با دیدن قبر یا مرده از مرگ می‌هراسد اما در آن زمان به قدری فتنه و بلا وجود دارد که حتی دیدن مرده و قبر نیز باعث وحشت از مرگ و آرزوی حیات نمی‌شود.

این حدیث منافی حرمت تمنی مرگ نیست بلکه تنها اخبار وقایعی است که قبل از روز قیامت حادث خواهد شد. لذا متعرض هیچ حکم شرعی نشده است.^۳ (یعنی نمی‌توان جواز تمنی مرگ را از آن استنباط کرد).

پیامبر خدا^{صلی الله علیه و آله} خبر داده است زمانی می‌آید مردم از شدت بلا و سختی آرزوی دجال را می‌کنند در حدیثی حذیفه^{رضی الله عنه} می‌گوید پیامبر خدا^{صلی الله علیه و آله} فرمودند: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَتَمَنُونَ فِيهِ الدَّجَالَ» «زمانی خواهد آمد مردم آرزوی آمدن دجال را می‌کنند» گفتم: ای پیامبر خدا، پدر و مادرم فدایت به چه دلیل؟ پیامبر فرمود: «مَمَّا يَلْقَوْنَ مِنْ

(۱) «فیض القدر» (۴۱۸/۶).

(۲) زین الدین عبدالرحیم بن الحسین بن عبدالرحمن از عالمان کردستان عراق است او در سال (۷۲۵ هـ) متولد شد و علم را در دمشق حلب حجاز و اسکندریه و از علماء بزرگ کسب کرد. او صاحب تالیفات زیادی در حدیث است. و در سال (۸۰۶ هـ) وفات یافت «شذرات الذهب» (۷/۵۵-۵۶).

(۳) «فیض القدر» (۴۱۸/۶) و «فتح الباری» (۷۵/۱۳-۷۶).

العناء والعناء»^۱ «به خاطر شدت رنج و زحمت زیاد».

۵۱- افزایش رومیان و جنگ با مسلمین

مستورد قریشی به عمرو بن عاص رضی الله عنه گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم فرمودند: «تقوم الساعة والروم أكثر الناس» «قیامت بر پا می‌شود در حالی که تعداد رومیان از همه بیشتر است» عمرو گفت: چه می‌گویی؟ او جواب داد: آنچه را که از پیامبر خدا شنیده‌ام می‌گویم.^۲

در حدیثی عوف بن مالک اشجعی رضی الله عنه می‌گوید: از پیامبر خدا شنیدم فرمودند: «اعدد ستاً بین یدی الساعة... ثم هدنة تكون بینکم بین بنی الأصفر، فیغدرون فیأتونکم تحت ثمانین غایة تحت کل غایة اثنا عشر ألفاً»^۳. «شش نشانه را قبل از روز قیامت بر شمار..... (از جمله آن‌ها) جنگی که بین شما و رومیان ایجاد می‌شود و آنان به شما خیانت می‌کنند و با هشت لشکر که تعداد هر یک از آن‌ها دوازده هزار نفر است به جنگ شما می‌آیند».

جابر بن سمره از نافع بن عثبه روایت می‌کند، می‌گوید: ما با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم از ایشان چهار جمله به یاد دارم. فرمودند: «تغزون جزيرة العرب فیفتحها الله، ثم فارس فیفتحها الله، ثم تغزون الروم فیفتحها الله، ثم تغزون الدجال فیفتحها الله» «در جزيرة العرب جهاد می‌کنید و خداوند آن را برایتان فتح می‌کند، سپس با فارس جهاد می‌کنید خداوند آن را برایتان فتح می‌کند سپس با روم جهاد می‌کنید خداوند آن را برایتان فتح می‌کند و سپس با دجال جهاد می‌کنید و خداوند آن را نیز برایتان فتح می‌کند نافع گفت: ای جابر دجال را نمی‌بینیم تا اینکه روم را فتح کنیم.^۴

در توصیف قتال بین مسلمانان و روم احادیثی روایت شده‌اند و در حدیثی از سیرین جابر آمده است. او گفت: باد سرخی در کوفه وزید مردی آمد ظاهراً او جز

(۱) رواه الطبرانی فی الاوسط والبخاری و رجالهما ثقات «مجمع الزوائد» (۲۸۴/۷-۲۸۵).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۲۲/۱۸) با شرح نووی.

(۳) «رواه البخاری» تخریج حدیث در ص ۶۰ گذشت.

(۴) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۲۶/۱۸) با شرح نووی.

عبدالله بن مسعود نبود. ای عبدالله قیامت آمد او نشست، تکیه زد و گفت همانا قیامت نمی‌آید تا میراث تقسیم نشود و غنیمت شادی بخش بدست نیاید و سپس دستش را به سمت شام دراز کرد و گفت آن دشمنی که علیه مسلمانان جمع می‌شوند و مسلمین هم برای جهاد با آنان آماده می‌شوند گفتم منظور شما روم است؟

گفت: بلی در آنجا جنگ سختی در می‌گیرد، مسلمانان گروهی پیش مرگ را به خط مقدم می‌فرستند تا حتماً با پیروزی برگردند پس تا شب با دشمن می‌جنگند در این هنگام هر کدام از دو طرف به جای خودشان بر می‌گردند. در حالی که گروه پیش مرگان نمانده‌اند مسلمانان گروه پیش مرگ دیگری را به میدان می‌فرستند تا جز با پیروزی بر نگردند آنان می‌جنگند تا اینکه شب مانع می‌شود و دوباره هر کدام از دو طرف بدون پیروزی به عقب بر می‌گردند در حالی که گروه پیش مرگ دوم هم از هم پاشیده است این روند به همین ترتیب در روز سوم هم ادامه دارد.

در روز چهارم بقیه سپاهیان مسلمان نیز به خط مقدم می‌روند خداوند شکست را بر لشکر روم وارد می‌کند و تعداد زیادی از آن‌ها به قتل می‌رسند که نظیر آن تاکنون دیده نشده است. حتی پرنده هم در جانب آنان نمی‌ماند و هر کس جای آنان را می‌گرفت فوراً از بین می‌رفت. اگر تعداد فرزندان بدر به صد نفر می‌رسید جز یک نفر باقی نمی‌ماند.

پس آنان به چه غنائمی دل خوش می‌شوند و کدام میراث را تقسیم می‌کنند. آنان در این فکر بسر می‌برند که ناگهان با بلائی بزرگ‌تر از آن مواجه می‌شوند. صدایی به آن‌ها می‌رسد: دجال به میان زن و بچه آن‌ها رفته و جای آن‌ها را گرفته است پس هر چه در دست دارند رها می‌کنند و به سمت همدیگر می‌آیند و ده لشکر را آماده می‌کنند.

پیامبر خدا می‌فرماید: «همانا من اسم آن‌ها و اسم پدرانشان و رنگ اسبانشان را می‌شناسم آنان در آن روز بهترین سواران روی زمین هستند»^۱.

همانطور که احادیث بیان کرده‌اند این جنگ در آخر الزمان در شام قبل از ظهور دجال اتفاق می‌افتد و پیروزی مسلمانان بر روم مقدمه فتح قسطنطنیه می‌شود در حدیثی از ابوهیره پیامبر اسلام می‌فرماید: «قیامت بر پا نمی‌شود تا سپاه روم در دابق

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۲۴/۱۸-۲۵ با شرح نووی).

(جای در شام بین حلب و انطاکیه) استقرار یابند و سپاهی از بهترین انسان‌های روی زمین در مدینه به سوی آن‌ها می‌رود. وقتی که صف می‌بندند. (سپاه) روم می‌گوید شما کنار بروید ما با شما قتال نمی‌کنیم آنان در جواب می‌گویند قسم به خدا ما برادران مسلمانان را تنها نمی‌گذاریم پس با آن‌ها جهاد می‌کنند ثلث آن‌ها شکست می‌خورند که خداوند آنان را هرگز نمی‌بخشد. یک سوم کشته می‌شوند که برترین شهیدان نزد خداوند هستند و یک سوم به نعمت فتح می‌رسند. آن‌ها قسطنطنیه را فتح می‌کنند. آن‌ها در حال تقسیم عنائم هستند و شمشیر خود را بر درخت زیتون آویزان کرده‌اند. ناگهان شیطان در میان آنان صدا می‌زند مسیح در میان خانواده‌های شما قرار گرفته است پس خارج می‌شوند می‌بینند خبر باطل است. وقتی دوباره به شام می‌آیند او خارج شده است پس آنان خود را برای قتال آماده می‌کنند و صف‌ها را راست می‌کنند تا نماز بخوانند در همین موقع عیسی ابن مریم نازل می‌شود»^۱.

ابو درداء رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر اسلام فرمودند: «إن فسطاط المسلمين يوم الملحمة في أرض بالغوطة في مدينة يقال لها دمشق من خير مدائن الشام»^۲. «تجمع مسلمانان در روز قتال (با روم) در سرزمینی بنام غوطه و در شهری به نام دمشق که از بهترین شهرهای شام است، خواهد بود».

ابن المنیر^۳ می‌گوید: «اما قصه روم تاکنون آنان بدین صورت جمع نکرده‌اند و ما مطلع نشده‌ایم که آن‌ها با این تعداد در خشکی جنگ کرده باشند پس این خبر از جمله اموری است که تاکنون رخ نداده است و در آن انذار و تبشیر وجود دارد و دلالت دارد بر اینکه عاقبت در دست مسلمانان است گرچه لشکر روم زیاد است ولی بشارت می‌دهد که تعداد مسلمانان برابر خواهد بود»^۴.

۵۲- فتح قسطنطنیه

یکی از نشانه‌های قیامت فتح قسطنطنیه - قبل از خروج دجال - توسط مسلمانان

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۲۱/۱۸-۲۲ با شرح نووی).

(۲) «سنن ابو داود» کتاب الملاحم باب فی العقل من الملاحم (۴۰۶/۱۱) با شرح عون المعبود.

(۳) حافظ زین الدین عبداللطیف بن تقی الدین محمد بن منیر الحلبي در سال (۸۰۴ هـ) در گذشت «شذرات الذهب» (۴۴/۷).

(۴) «فتح الباری» (۲۷۸/۶).

است. براساس احادیث وارده مسلمان‌ها بعد از جنگ بزرگ با روم و پیروزی بر آنان به سوی شهر قسطنطنیه می‌روند و خداوند بدون کشتار و در حالی که سلاح مسلمان‌ها تهلیل و تکبیر است آنجا را برایشان فتح می‌کند.

در حدیث از ابوهریره روایت شده است، پیامبر اسلام فرمودند: «سمعتم بمدينة جانب منها في البر وجانب منها في البحر؟» «شهری را می‌شناسید قسمتی از آن در خشکی و قسمت دیگر آن در دریا است». گفتند: بلی فرمود: «قیامت بر پا نمی‌شود تا اینکه هفتاد هزار از نوادگان اسحاق در آن غزا کنند وقتی به آنجا می‌رسند نه تیری پرتاب می‌کنند و نه با اسلحه جنگ می‌کنند. گفتند لا إله إلا الله و الله اکبر یک قسمت از شهر سقوط می‌کند ثور (یکی از راویان حدیث) می‌گوید نمی‌دانم فکر کنم گفت قسمتی که در دریاست سپس (حاضرین) گفتند لا إله إلا الله و الله اکبر و قسمت دیگر آن سقوط می‌کند سپس گفتند: لا إله إلا الله و الله اکبر سپس برای آنان فرج می‌آید و وارد آن می‌شوند و غنائم زیادی بدست می‌آورند. آنان در حال تقسیم غنائم هستند ناگهان صدایی به آنان می‌رسد. دجال آمده است پس آنان همه چیز را رها می‌کنند و بر می‌گردند»^۱.

به قسمتی از حدیث که می‌فرماید: «یغزوها سبعون ألفاً من بني إسحاق» اشکال وارد کرده‌اند چون رومی‌ها از نوادگان اسحاق بن ابراهیم خلیل^۲ هستند پس چگونه فتح قسطنطنیه بدست آنان صورت می‌گیرد.

قاضی عیاض می‌گوید: در تمام روایت‌های صحیح مسلم لفظ بنی اسحاق آمده است اما بعضی گفته‌اند. بنی اسماعیل معروفتر است زیرا سیاق حدیث دلالت بر آن دارد و منظور حدیث اعراب است^۳.

حافظ ابن کثیر می‌گوید: این حدیث دلالت می‌کند بر اینکه رومیان در آخر الزمان مسلمان می‌شوند. بنابراین شاید فتح قسطنطنیه بدست آن‌ها صورت گیرد و همانطور که حدیث متقدم بیان کرد هفتاد هزار نفر از نوادگان اسحاق به جنگ قسطنطنیه می‌روند. و به عنوان شاهد بر این استنباط حدیث مستورد قرشی را بیان می‌کند که در

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۴۳/۱۸-۴۴ با شرح نووی).

(۲) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۵۸/۱) تحقیق د. طه زینی.

(۳) «شرح نووی بر مسلم» (۴۳/۱۸-۴۴).

آن رومی‌ها مدح شده‌اند می‌گوید از پیامبر خدا شنیدم گفت: قیامت بر پا می‌شود و رومیان بیشتر مردم هستند. عمرو بن عاص به او گفت: متوجه هستی چه می‌گویی. گفت چیزی را می‌گویم که از پیامبر خدا ﷺ شنیده‌ام در ادامه گفت و در آنان چهار خصلت وجود دارد.

۱- آنان هنگام فتنه حلیمترین مردمند. و بعد از فتنه و بلا سریعتر از دیگران بهبودی می‌یابند و بعد از شکست فوراً جمع می‌شوند و دوباره حمله می‌کنند. و بهترین انسان نسبت به مسکین، یتیم و ضعیف هستند و بزرگانشان بیشتر از دیگران از ظلم و ستم دوری می‌کنند.^۱

به نظر من دلیل دیگر بر مسلمانان شدن رومیان در آخر الزمان حدیث سابق ابوهیریه دربارهٔ قتال با روم است. در آن آمده رومیان به مسلمانان می‌گویند: «راه باز کنید تا با آنان که از ما جدا شده‌اند بجنگیم، اما مسلمانان می‌گویند قسم به خدا ما برادرانمان را تنها نمی‌گذاریم^۲ رومی‌ها از مسلمانان می‌خواهند بگذارند تا با کسانی از خودشان که از دینشان برگشته و مسلمان شده‌اند قتال کنند. مسلمانان پیشنهاد آنان را نمی‌پذیرند هر کسی از آنان مسلمان شود برادرشان محسوب می‌گردد و آن را به کسی تحویل نمی‌دهند یعنی حتی بعید نیست که بیشتر سپاه اسلام رومی باشند. نووی می‌گوید: این امر امروز در زمان ما تحقق یافته است و بیشتر لشکریان اسلام در شام و مصر رومیان از دین برگشته هستند حتی در یک مرحله هزاران نفر از کفار را اسیر کردند الحمدلله.

پس اینکه سپاهیان فاتح قسطنطنیه از نوادگان حضرت اسحاق هستند تایید می‌شود و تعداد آن‌ها به یک میلیون نفر می‌رسد. تعدادی از آنان کشته می‌شوند و برخی اسلام می‌آورند که همراه با مسلمانان قسطنطنیه را فتح می‌کنند و الله اعلم. و فتح قسطنطنیه بدون قتال تاکنون رخ نداده است. ترمذی از انس بن مالک روایت می‌کند «فتح قسطنطنیه همراه با برپایی قیامت است». ترمذی می‌گوید: محمود بن غیلان می‌گوید: ابن حدیث غریب است. قسطنطنیه شهری در روم هنگام

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۲۲/۱۸) با شرح نووی.

(۲) «صحیح مسلم» (۲۱/۱۸) با شرح نووی.

خروج دجال فتح می‌شود. و قسطنطنیه در زمان اصحاب پیامبر ﷺ فتح شده است.^۱ ولی قسطنطنیه در عصر صحابه فتح نشده است، معاویه سپاهی به فرماندهی یزید که ابو ایوب انصاری هم جزو آنان بود به جنگ قسطنطنیه فرستاد ولی کلاً فتح نشد و بعداً مسلم بن عبدالملک آن را محاصره کرد و دوباره موفق به فتح آن نشدند اما با آنان صلح کردند به شرطی که در قسطنطنیه مسجدی بسازند.^۲ ترک‌ها قسطنطنیه را فتح کردند اما با جنگ و کشتار و امروز قسطنطنیه در دست کفار است و بنابر حدیث پیامبر ﷺ در آینده دوباره فتح می‌گردد. احمد شاکر می‌گوید: مژده‌ای که در حدیث به فتح قسطنطنیه داده شده است خدا بهتر می‌داند در آینده نزدیک یا دور اتفاق می‌افتد. این فتح زمانی تحقق می‌یابد. مسلمانان از اعراض از دین خود دست بر دارند و به حقیقت آن باز گردند. اما فتح قسطنطنیه توسط ترک‌ها قبل از عصر ما مقدمه فتح بزرگ آن به حساب می‌آید و در واقع زمانی که اعلام کرده‌اند حکومت آن لائیک و غیر دینی است از دست مسلمانها خارج شده است. کفار آنجا با دشمنان دین هم عهد شده‌اند، مردم براساس قوانین غیر دینی و احکام کفر زندگی می‌کنند و در آینده طبق بشارت نبی اکرم فتح آن توسط مسلمانان اعاده می‌گردد.^۳

۵۳- خروج قحطانی‌ها

در آخر الزمان مردی از قحطان خارج می‌شود، مردم به دین او در می‌آیند و از او پیروی می‌کنند. امام بخاری این موضوع را در باب تغییر زمان مطرح می‌کند امام احمد و شیخان از ابوهریره روایت کرده‌اند: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «لا تقوم الساعة حتی ینخرج رجل من قحطان یسوق الناس بعصاه»^۴. «قیامت نمی‌آید تا اینکه مردی از

(۱) «جامع الترمذی» باب ما جاء فی علامات خروج الدجال (۴۹۸/۶).

(۲) «النهاية فی الفتن و الملاحم» (۶۲/۱) تحقیق در طه زینی.

(۳) حاشیه «عمدة التفسیر عن ابن کثیر» (۲۵۶/۲) اختصار و تحقیق شیخ احمد شاکر.

(۴) «مسند امام احمد» (۱۰۳/۱۸) (حدیث ۹۳۹۵) شرح احمد شاکر و «صحیح بخاری» کتاب الفتن باب تغییر الزمان حتی تعبد الاوثان (۷۶/۱۳) با شرح فتح الباری و «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۳۶/۱۸) با شرح نووی.

قحطان خارج شود و مردم را به دنبال خود بکشد» قرطبی می‌گوید: «یسوق الناس بعصاه» کنایه از استقامت مردم در برابر او و اتفاقشان علیه اوست و منظور معنی حقیقی عصا نیست بلکه مثالی برای اطاعت مردم از او و تسلطش بر آنان است و ذکر واژه عصا دلیل خشونت و تندی او با مردم است.^۱

به نظر من: عبارت «یسوق الناس بعصاه» کنایه از پیروی مردم از دستورات اوست و وصف خشونت او (همانطور که قرطبی بیان می‌کند) تنها نسبت به کسانی است که از دستورات او سرپیچی می‌کنند. و او مرد نیکوکاریست و حکم به عدالت می‌کند. این موضوع را روایت ابن حجر از نعیم بن حماد تأیید می‌کند.

نعیم بن حماد در اسنادی قوی از عبدالله بن عمرو نقل می‌کند: در حالی که و نام خلفاء را بیان می‌کرد در ادامه گفت: «و مردی از قحطان» (یعنی او نیز جزو خلفاء عادل به حساب می‌آید). و همچنین با اسنادی قوی از عبدالله بن عباس نقل می‌کند. گفت: (و از جمله حاکمان عادل) مردی از قحطان است. همه (حاکمان نامبرده) صالح هستند»^۲.

وقتی عبدالله بن عمرو بن العاص گفت: ملکی از قحطان می‌آید. معاویه عصبانی شد بلند شد خدا را حمد و سپاس کرد و گفت: اما بعد به من خبر داده‌اند مردانی از شما سخنانی برایتان نقل می‌کنند نه در کتاب خداوند در سنت پیامبر ﷺ وجود ندارند. آنان بسیار نادانند مواظب باشید هوی و آرزوی نفسانی شما را گمراه نکند من از پیامبر خدا شنیدم گفت: «این امر تنها در قریش است و هر کس در برابر آن قرار گیرد خداوند صورتش را به زمین می‌مالد به شرطی که دین اسلام را اقامه کنند.» (رواه البخاری)^۳.

معاویه بدین خاطر انکار کرد مبدا کسی گمان کند خلافت در غیر قریش جائز است. با وجود این معاویه خروج مرد قحطانی را انکار نکرده است. و در حدیثش عبارت «ما اقاموا الدین» آمده است پس وقتی دین اسلام را اقامه نکنند امور از دستشان خارج می‌شود. و امروز چنین شده است. مردم پیرو و مطیع قریش بودند تا اینکه تمسکشان

(۱) «التذکره» (ص ۶۳۵).

(۲) «فتح الباری» (۵۳۵/۶).

(۳) «صحیح بخاری» کتاب المناقب باب مناقب قریش (۵۳۲/۶-۵۳۳).

به دین رو به ضعف گرایید و متلاشی شدند لذا ملک از دست آنان به دیگران رسید^۱. (بر خلاف تصور قرطبی)^۲ نام مرد قحطانی جهجاه نیست بلکه او مردی آزاده و منسوب به قحطان از نژاد اهل یمن به نام حمیر، کنده، همدان و غیره است^۳ اما جهجاه از مولاها است. روایت احمد از ابوهریره این امر را تأیید می‌کند، او می‌گوید: پیامبر خدا فرمودند: «لا یذهب اللیل والنهار حتی یملك رجل (من الموالی) یقال له جهجاه»^۴ «روز قیامت نمی‌آید تا مردی به نام جهجاه به امارت برسد».

۵۴- قتال یهود

یکی از نشانه‌های قیامت جهاد مسلمانان یا یهودی‌ها است زیرا یهود (پیروان دجال و مسلمانان سپاهیان حضرت عیسی علیه السلام هستند. حتی سنگ و درخت به مسلمانان می‌گوید ای مسلمان این یک یهودی است در پشت من مخفی شده است بیا و او را به قتل برسان.

در زمان پیامبر مسلمانان با یهودیان قتال کردند بر آنان پیروز شدند و از جزیره‌العرب آنان را راندند در این راستا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «لأُخْرِجَنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ حَتَّى لَا أَدْعَ إِلَّا مُسْلِمًا»^۵. «حتماً یهود و نصاری را از جزیره‌العرب خارج می‌کنم تا اینکه جز مسلمانان در آن نماند».

اما این قتال از جمله نشانه‌های قیامت نیست و احادیث صحیحی در این مورد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده‌اند وقتی که دجال می‌آید و عیسی نازل می‌شود مسلمانان با یهودیان جهاد می‌کنند.

امام احمد از سمره بن جنوب رضی الله عنه حدیثی طولانی از خطبه پیامبر خدا در روز خورشید گرفتگی نقل می‌کند که در آن نام دجال آمده است و در ادامه می‌فرماید:

(۱) «فتح الباری» (۱۱۵/۱۳).

(۲) «التذکره» امام قرطبی (ص ۶۳۶).

(۳) «فتح الباری» (۷۸/۱۳-۵۴۵/۶).

(۴) «مسند احمد» (۱۵۶/۱۶) (حدیث ۸۳۴۶) شرح احمد شاکر او می‌گوید: اسناد حدیث صحیح است» «صحیح مسلم» (۳۶/۱۸) بدون لفظ «من الموالی»

(۵) «صحیح مسلم» کتاب الجهاد و السیر باب اجلاء الیهود من الحجاز (۹۲/۱۲) با شرح نووی.

«مسلمانان در بیت المقدس در محاصره قرار می‌گیرند ناگهان زلزله شدیدی می‌آید و خداوند او (دجال) و سپاهیان را هلاک می‌سازد حتی دیوار - یا اصل دیوار - (حسن الاشیب^۱ می‌گوید) و اصل درخت، می‌گویند ای مؤمن - این یهودی و کافر است بیاو او را به قتل برسان.

او گفت: «این روایت تحقق نمی‌یابد مگر وقایع بزرگی را در میان خودتان ببینید و در بین خودتان سؤال کنید آیا پیامبرتان در این باره چیزی گفته است»^۲.

شیخان از ابوهریره روایت می‌کنند پیامبر خدا فرمودند: «لا تقوم الساعة حتی یقاتل المسلمون الیهود، فیقتلهم المسلمون حتی یختبئ الیهودی من وراء الحجر والشجر فیقول الحجر والشجر: یا مسلم! یا عبدالله! هذا یهودی خلفی فتعال فاقتله، إلا الغرقد فإنه من شجر الیهود»^۳. «رواه مسلم». «قیامت نمی‌آید تا مسلمانان با یهودیان جهاد کنند و آن‌ها را قتل و عام کنند و یهودی خود را پشت سنگ و درخت پنهان کند و بگویند ای مسلمان یا ای عبدالله! اینجا یک نفر یهودی پنهان شده است بیا و او را به قتل برسان جز درخت غرقد (نوعی درخت در بیت المقدس) که به درخت یهودی‌ها مشهور است.

از سیاق احادیث مشهود است منظور از تکلم سنگ و درخت معنی حقیقی آن است البته حدوث تکلم جمادات در احادیثی غیر از احادیث مربوط به قتال یهود مطرح شده و ثابت گردیده است. چون بحث مرتبط با نشانه‌های قیامت است ما بحث ویژه‌ای در این باره مطرح کردیم.

پس وقتی در آخر الزمان جمادات به سخن می‌آیند دلیلی برای حمل تکلم سنگ و درخت بر مجاز وجود ندارد. همانطور که برخی علماء^۴ بیان کرده‌اند دلیلی برای حمل

(۱) زندگی او در کتاب «تهذیب التهذیب» (۳۲۲/۲) آمده است.

(۲) «مسند امام احمد» (۱۶/۵) با حاشیه منتخب کنز العمال ابن حجر می‌گوید صحیح الاسناد است. «فتح الباری» (۶۱۰/۶).

(۳) «صحیح بخاری» کتاب الجهاد، باب قتال الیهود (۱۰۳/۶) با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۴۴/۱۸-۴۵) با شرح نوی.

(۴) «هدایة الباری الی ترتیب صحیح البخاری» (۳۱۷/۱) و «العقائد الإسلامیة» سید سابق (ص ۴۵) ابن حجر می‌گوید سخن گفتن سنگ و درخت حقیقت است.

معنی حقیقی بر مجاز (در اینجا) وجود ندارد.

در قرآن به تکلم جمادات شده است خداوند می‌فرماید:

﴿أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ [فصلت: ۲۱].

«ما را به سخن آورد کسی که نطق را به همه چیز عطا کرد».

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾ [الإسراء: ۴۴].

«همه چیز تسبیح و حمد خدای را به جای می‌آورد اما شما تسبیح آن‌ها را درک

نمی‌کنید».

ابو امامه باهلی در حدیثی می‌گوید: «پیامبر خدا ﷺ برای ما (درباره دجال طولانی‌ترین) خطبه خواند و ما را از او بر حذر داشت، ظهور دجال و سپس نزول عیسی علیه السلام برای قتل او را بیان کرد (در حدیث آمده است) «عیسی علیه السلام گفت: در را باز کنید پس در باز می‌شود در پشت دجال با هفتاد هزار یهودی سر تا پا مسلح قرار دارند وقتی دجال به او نظر کرد مانند نمک در آب ذوب شد و پا به فرار گذاشت.

حضرت عیسی علیه السلام می‌گوید: من باید چنان ضربه‌ای به تو وارد کنم کسی جز من آن را وارد نکرده باشد. او را نزد درب شرقی می‌یابد و به قتل می‌رساند. در آن روز یهودی هیچ چیز را مخفیگاه خود قرار نمی‌دهد مگر خداوند آن (سنگ، درخت، دیوار، حیوان) را به زبان می‌آورد. بجز درخت غرقد^۱.

بنابراین حدیث فوق تصریح به نطق جمادات در روز قیامت می‌کند. استثناء درخت غرقد از سایر جمادات در به سخن در آمدن علیه یهودی‌ها (چون از درختان خودشان است) دلالت دارد بر اینکه منظور از نطق معنی حقیقی آن است نه مجازی و الاستثناء درست نبود.

اگر تکلم جمادات را بر مجاز حمل کنیم کار خارق العاده‌ای در آخر الزمان در کشتار یهودیان تحقق نمی‌یابد و شکست آنان در مقابل مسلمانان مانند شکست سایر دشمنان عادی خواهد بود و در مورد شکست غیر یهودیان اشاره به نطق جمادات و اختفاء آنان وجود ندارد^۲. پس وقتی بپذیریم حدیث بحث خارق العاده‌ای را در آخر الزمان مطرح می‌کند در نتیجه نطق جمادات در جریان کشتار یهودیان حقیقی خواهد

(۱) «سنن ابن ماجه» (۱۳۵۹/۲-۱۳۶۳) حدیث (۴۰۷۷).

(۲) «اتحاف الجماعة» (۳۳۷/۱-۳۳۸).

بود نه اینکه آنان در برابر مسلمانان مکشوف شوند و قدرت دفاع از خود را نداشته باشند. (همانطور که برخی چنین نظر داده‌اند).

۵۵- بیرون رفتن اشرار از مدینه و تخریب آن در آخر الزمان

پیامبر خدا ﷺ مردم را به سکونت در مدینه تشویق می‌کند و می‌گوید هیچ کس از مدینه خارج نمی‌شود مگر خداوند جای آن را با افراد بهتر پر می‌کند. پیامبر خدا خبر داده است یکی از نشانه‌های روز قیامت این است که مدینه اشرار و خبیثان درونش را بیرون می‌اندازد همانطور که کوره آهنگری خرده آهن را بیرون می‌اندازد.

امام مسلم از ابوهریره نقل می‌کند. پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «زمانی می‌آید مرد پسر عمو و نزدیکانش را دعوت می‌کند تا از مدینه خارج شوند و به جای خوشتر بروند. اگر متوجه شوند ماندن در مدینه برای آنان بهتر است (ولی اگر خارج می‌شوند) قسم به کسی که جانم در دست اوست کسی از مدینه خارج نمی‌شود (به خاطر تنفر از آن) مگر خداوند انسان‌های بهتری را در آنجا جای می‌دهد. آگاه باشید مدینه مانند کوره آهنگری است حبیب را بیرون می‌اندازد، قیامت بر پا نمی‌شود تا مدینه شوره‌های خود را بیرون کند همانطور کوره (آهنگری) آهن‌های خبیث را بیرون می‌اندازد»^۱.

قاضی عیاض مضمون این حدیث را به زمان پیامبر بر می‌گرداند زیرا کسی نمی‌توانست در مدینه طاقت بیاورد. مگر کسی که ایمان استوار داشت اما منافقان و اعراب جاهلی توان ماندن در مدینه و تحمل آن را نداشتند و اجری را در این زمینه برای خود به حساب نمی‌آوردند امام نووی تحقق مضمون حدیث را در زمان دجال می‌داند و نظر قاضی عیاض را قبول ندارد او یادآور می‌شود این امر ممکن است در زمان‌های متفرقی صورت پذیرد.^۲

حافظ ابن حجر می‌گوید: ممکن است در هر دو زمان صورت پذیرد در زمان پیامبر به دلیل داستان اعرابی که بخاری از جابر رضی الله عنه روایت می‌کند. یک نفر اعرابی نزد پیامبر آمد و با او بر اسلام بیعت کرد فردای آن روز با وسائش وارد مدینه شد نزد پیامبر رفت تا بیعتش را بشکنند بعد از سه بار پیامبر (ناچار) از او پذیرفت (و از مدینه خارج شد)

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الحج، باب المدینه تنفی خبیثها وتسمی طابة وطیبة (۱۵۳/۹) با شرح نووی.

(۲) «صحیح مسلم» (۱۵۴/۱) با شرح امام نووی.

بعد فرمودند:

«المدينة کالكبير، تنفي خبثها وينصح طيبتها» «مدینه مانند کوره آهنگری است خبثت را دور می‌کند و بوییش خوش می‌شود»^۱.

زمان دوم زمان دجال است همانطور که در حدیث انس ابن مالک رضی الله عنه از پیامبر نقل شده است پیامبر نام دجال را بردند سپس فرمود: «ثم ترجف المدينة بأهلها ثلاث رجفات فيخرج الله إليه كل كافر ومنافق» «سپس مدینه سه بار ساکنینش را می‌لرزاند و خانه تکانی می‌کند و خداوند تمام کافرین و منافقین را بیرون می‌اندازد». «رواه البخاری»^۲.

ولی خارج شدن‌های ما بین این دو زمان جزو مصادیق حدیث به شمار نمی‌آیند زیرا بسیاری از فضلاء صحابه بعد از پیامبر از مدینه خارج شده‌اند مانند معاذ بن جبل ابو عبیده، عبدالله بن مسعود و... و علی، طلحه، زبیر و... این افراد از بهترین انسان‌های زمان خود بوده‌اند. بنابراین معنی حدیث به بعضی مردم و بعضی زمان‌های خاص تخصیص می‌یابد به دلیل آیه ۱۰۱ سوره توبه می‌فرماید:

﴿وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَىٰ النِّفَاقِ﴾ [التوبة: ۱۰۱].

«بدون شک منافق خبیث است^۳ برخی از اهل مدینه در نفاق تمرین کرده‌اند (و مهارت کامل دارند)».

اما خارج شدن کلی مردم از مدینه در آخر الزمان صورت می‌گیرد ابوهیره در حدیثی می‌گوید از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم فرمودند: «مدینه را در بهترین شرایط ترک می‌کنید و داخل آن نمی‌شوند جز پرندهگان و حیوانات وحشی و آخرین کسی که آنجا حشر می‌شود دو چوپان از مزینه هستند می‌خواهند وارد مدینه شوند گوسفندانشان را می‌رانند (یا صدا می‌زنند) متوجه می‌شوند مدینه خالی از سکنه شده است تا اینکه به تنیه الوداع می‌رسند و به صورت بر زمین می‌افتند»^۴.

(۱) «صحیح بخاری» کتاب فضائل المدینه باب المدینه تنفی الخبث (۹۶/۴) با شرح فتح الباری).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب فضائل المدینه، باب لا یدخل الدجال المدینه (۹۵/۴) با شرح فتح الباری).

(۳) «فتح الباری» (۸۸/۴).

(۴) «صحیح بخاری» کتاب فضائل المدینه باب من رغب عن المدینه (۸۹/۵-۹۰) با شرح فتح الباری).

امام مالک از ابوهریره روایت می‌کند پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «در بهترین شرائط مدینه را ترک می‌کنید تا سگ و گرگ وارد آن شوند و در مساجد آن ادرار کنند گفتند این پیامبر خدا ﷺ در این موقع چه کسی ثمر و میوه درختان مدینه را مصرف می‌کند. پیامبر فرمودند: حیوانات وحشی و پرندگان»^۱.

ابن کثیر می‌گوید: منظور این است مدینه در عصر دجال و بعد از آن تا زمان حضرت عیسیٰ علیه السلام آباد می‌ماند حتی وفات حضرت عیسی در آنجا اتفاق می‌افتد و در همانجا دفن می‌گردد ولی بعد از آن ویران می‌شود.^۲

سپس حدیث جابر رضی الله عنه را نقل می‌کند می‌گوید: عمر بن خطاب به من گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم فرمودند:

«لیسیرنّ الراكب بجنبات المدينة، ثم ليقولنّ لقد كان في هذا حاضر من المسلمين كثير». «رواه احمد»^۳.

«راکب در کنار مدینه سفر می‌کند، می‌گوید: زمانی در این مکان مسلمانان زندگی می‌کردند».

حافظ ابن حجر می‌گوید: عمر بن شَبّه با اسنادی صحیح از عوف بن مالک روایت می‌کند می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ وارد مسجد شد سپس به ما نگاه کرد و گفت (قسم به خدا اهل مدینه چهل سال آن را با خواری ترک می‌کنند و برای پرندگان و حیوانات وحشی رها می‌سازند. ابن حجر می‌گوید: این امر تاکنون به وقوع نپیوسته است.^۴

پس همه این موارد دلالت می‌کنند بر خروج کلی مردم از مدینه در آخر الزمان بعد از خروج دجال و نزول عیسی بن مریم اتفاق می‌افتد احتمال دارد این واقعه هنگام خروج آتشی باشد که مردم را حشر می‌کند و آن آخرین نشانه روز قیامت و اولین دلیل بر برپایی قیامت است، بعد از آن قیامت می‌آید.

وجود آخرین افراد محشور شده در مدینه همانطور که در حدیث ابوهریره آمده بود

(۱) «الموطأ» (۸۸۸/۲) امام مالک تصحیح و تخریج محمد فؤاد عبدالباقی دار احیاء الکتب العربیه.

(۲) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۵۸/۱) تحقیق د. طه زینی.

(۳) «مسند امام احمد» (۱۲۴/۱) حدیث ۱۲۴ شرح و تعلیق احمد شاکر او می‌گوید: اسناد حدیث صحیح است.

(۴) «فتح الباری» (۹۰/۴).

«وآخر من یحشر راعیان من مزینة یریدان المدینة ینعقان بغنمهما فیجدانها وحشاً»^۱.
توجیه مذکور را تأیید می‌کند. «فیجدانها و حشا» یعنی مدینه را خالی از سکنه یا
مسکون از حیوانات وحشی می‌بینند. والله اعلم

۵۶- وزیدن بادی ملایم برای قبض روح مؤمنان

از جمله نشانه‌های قیامت وزیدن باد ملایم برای قبض ارواح مؤمنان است پس بر
روی زمین کسی که اسم خدا بر زبان داشته باشد باقی نمی‌ماند بلکه این مفسدین و
انسان‌های شرورند که پایان دنیا با وقایع خاص خود بر روی آن‌ها حادث می‌شود.
در وصف این باد آمده است که از حریر نرمتر است و از جمله اکرام خداوند به
مؤمنین در چنان زمان پر از فتنه و بلا به حساب می‌آید.

در حدیث نواس بن سمعان در بحث دجال و نزول عیسی و خروج یاجوج و ماجوج
آمده است «در آن زمان خداوند باد ملایمی را برمی‌گزیند زیر بغل آنان را می‌گیرد و
روح هر مؤمنی را قبض می‌کند و تنها مفسدین و کفار می‌مانند که مانند حیوانات به
هر طرف می‌دوند و قیامت و حوادث خاص آن بر پا می‌شود»^۲.

امام مسلم از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت می‌کند گفت، پیامبر خدا فرمودند
«دجال خارج می‌شود و... (در ادامه می‌گوید) و خداوند عیسی بن مریم را مبعوث
می‌کند (او مانند عروه بن مسعود است) او دجال را فرا می‌خواند و او را از بین می‌برد
سپس مردم هفت سال در حالی که بین دو نفر دشمنی وجود ندارد زندگی می‌کنند
بعد خداوند باد خنکی از طرف شام می‌فرستد هیچ کس روی زمین نیست که مثقال
ذره‌ای ایمان در دلش باشد جز این که قبض روح می‌شود حتی اگر یکی از شما در
عمق کوهی باشد باد به آنجا می‌آید و قبض روحتان می‌کند»^۳.

این احادیث دلالت می‌کنند بر وزیدن این باد بعد از نزول عیسی علیه السلام، کشتن دجال،
نابودی یاجوج و ماجوج، طلوع خورشید از مغرب، خروج دابة الارض و سایر آیات دیگر
صورت می‌گیرد^۴.

(۱) «صحیح بخاری» کتاب فضائل المدینة، باب من رغب عن المدینة (۸۹/۴-۹۰ با شرح فتح الباری).

(۲) «صحیح مسلم» باب ذکر الدجال (۷۰/۱۸ با شرح نووی).

(۳) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرط الساعة، باب ذکر الدجال (۷۵/۱۸-۷۶ با شرح نووی).

(۴) «فیض القدر» (۴۱۷/۶).

بنابراین وزیدن این باد بسیار به قیامت نزدیک است.

احادیث دال بر وزیدن این باد تعارض با این حدیث «لا تزال طائفة من امتي يقاتلون على الحق ظاهرين إلى يوم القيامة»^۱ ندارند «طائفه‌ای از امتم بدون انفصال تا روز قیامت ظاهر هستند و در راه حق جهاد می‌کنند». در روایتی دیگر آمده است «ظاهرين على الحق لا يضرهم من خذلهم حتى يأتي أمر الله وهم كذلك»^۲ «آنان بر سر راه حقند دشمن به آنان زبانی نمی‌رساند تا اینکه در همان حال امر خدا می‌آید».

پس حدیث می‌گوید: آنان دائماً بر راه حق قرار دارند تا زمانی که این باد نرم در روز قیامت روح آنان را قبض کند و مراد از «امر الله» وزیدن آن باد است.^۳

در حدیث عبدالله بن عمرو آمده است وزیدن این باد از طرف شام است. در حدیث دیگری از ابوهریره رضی الله عنه آمده است پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إن الله يبعث ريحاً من اليمن ألين من الحرير فلا تدع أحداً في قلبه مثقال ذرة من إيمان إلا قبضته»^۴. «خداوند بادی از حریر نرمتر از طرف یمن می‌فرستد هر کس مثقال ذره‌ای ایمان در دل داشته باشد روحش را قبض می‌کند.

ممکن است دو باد باشند یکی از یمن و یکی از شام و یا ممکن است مبدأ باد در یکی از آن دو باشد سپس به دیگری برسد و در آنجا منتشر شود. والله اعلم.^۵

۵۷- استحلال بیت الحرام و انهدام کعبه

بیت الحرام را جز اهلش (مسلمان‌ها) حلال نمی‌کنند وقتی آن را حلال دانستند هلاک می‌شوند سپس مردی دارای ساق پای باریک از حبشه می‌آید کعبه را خراب

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الإیمان، باب نزول عیسی بن مریم حاکماً (۱۹۳/۲ با شرح نووی).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الإمارة، باب قوله صلی الله علیه و آله «لا تزال طائفة من امتي ظاهرين» (۶۵/۱۳ با شرح نووی).

(۳) «شرح نووی بر مسلم» (۱۳۲/۲) و «فتح الباری» (۱۹/۱۳-۸۵).

(۴) «صحیح مسلم» باب فی الريح التي تكون قرب الساعة (۱۳۲/۲ با شرح نووی).

(۵) «شرح نووی بر مسلم» (۱۳۲/۲) و «أشراط الساعة و اسرارها» (ص ۸۸-۸۹ شیخ محمد سلامه

جبر، طبع مطبعة التقدم، عام (۱۴۰۱ هـ) القاهرة.

می‌کند، سنگ‌هایش را از هم جدا می‌نماید و زینت‌ها را از او جدا می‌سازد^۱ و... این واقعه در آخر الزمان است وقتی که بر زمین کسی که نام خدا را بر زبان داشته باشد نمی‌ماند. بدین خاطر و بر اساس احادیث صحیح دیگر کعبه هرگز تعمیر نمی‌شود. امام احمد از سعید بن سمعان روایت می‌کند گفت: از ابوهریره شنیدم به ابا قتاده می‌گفت: پیامبر خدا فرمودند: «یبایع لرجل ما بین الرکن والمقام ولن یستحل البیت إلا أهله فإذا استحلوه، فلا یسأل عن هلكة العرب، ثم تأتي الحبشة، فیخرَّبون خراباً لا یعمر بعده أبداً وهم الذین یتخرجون کنزه»^۲. «بین رکن کعبه و مقام ابراهیم با مرد بیعت می‌شود. و کعبه را حلال نمی‌کنند جز اهلش. پس وقتی که آن را حلال کردند از هلاک شده‌های عرب سؤال نمی‌شود (اعراب زیادی کشته می‌شوند). سپس حبشی‌ها می‌آیند آن را طوری خراب می‌کنند که دیگر هرگز تعمیر نمی‌شود و آنان کنز آن را استخراج می‌کنند».

عبدالله بن عمر می‌گوید: از پیامبر خدا شنیدم فرمودند: «مردی دارای ساق پای باریک و کوچک از حبشه کعبه را خراب می‌کند و کسوت و زینت آلات را از آن جدا می‌سازد مثل اینکه اکنون من او را می‌بینم با سری طاس و مفاصل کج با بیل و کلنگش به کعبه می‌کوبد». «رواه احمد»^۳.

امام احمد و شیخان از ابوهریره روایت می‌کنند گفت پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «یخرَّب الکعبه ذو السویقتین من حبشة»^۴ «مردی دارای ساق پای کوچک و باریک از حبشه کعبه را خراب می‌کند». امام احمد و بخاری از ابن عباس از پیامبر خدا ﷺ

(۱) «فتح الباری» (۴۶۲/۳).

(۲) «مسند امام احمد» (۳۵/۱۵) شرح و تعلیق احمد شاکر می‌گوید: حدیث صحیح الاسناد است این کثیر آن را تصحیح می‌کند «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۵۶/۱) آلبنانی نیز این حدیث را تصحیح می‌کند «سلسلة الأحادیث الصحیحة» (م ۱۲۰/۲) (حدیث ۵۷۹).

(۳) «مسند احمد» (۱۴/۱۲-۱۵) (حدیث ۷۰۵۳) شرح و تعلیق احمد شاکر می‌گوید: حدیث صحیح الاسناد است.

(۴) «مسند احمد» (۱۰۳/۱۸) (حدیث ۹۳۹۴) شرح احمد شاکر و «صحیح بخاری» کتاب الحج، باب هدم الکعبه (۳/۴۶۰) با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرط الساعة (۳۵/۱۸) با شرح نووی).

روایت می‌کنند. فرمود: «کأني أنظر إليه: أسود، أفحج، ينقصها حجراً حجراً» (یعنی: الکعبه)^۱ «درست مثل اینکه به او می‌نگرم. سیاه پوست با پاهای باریک (بین دورانش باز است) سنگ‌های کعبه را یکی یکی از هم جدا می‌کند» امام احمد از ابوهیره روایت می‌کند گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم فرمودند: «في آخر الزمان يظهر ذو السويقتين على الكعبه - قال حسبُ أنه قال - في هدمها»^۲ «در آخر الزمان مردی دارای دو ساق پای باریک ظاهر می‌شود، بر کعبه مسلط می‌گردد - راوی می‌گوید گمان کنم پیامبر گفت - و آن را خراب می‌کند.

اگر گفته شود این احادیث مخالف آیه ۶۷ عنکبوت هستند که می‌فرماید:

﴿أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا﴾ [العنكبوت: ۶۷].

«آیا ندیدند که ما (مکه را) حرم امن و امانی قرار دادیم».

و همچنین خداوند اصحاب الفیل را نابود کرد تا کعبه قبله مسلمانان سالم بماند پس چگونه بعد از اینکه کعبه قبله مسلمانان شده است حبشی‌ها را بر آن مسلط می‌سازد در جواب آمده است: «خراب شدن کعبه در آخر الزمان در نزدیکی بر پای قیامت است زمانی که بر زمین هیچ مسلمانی زنده نیست و بدین خاطر در روایت امام احمد از سعید بن سمعان آمده است «لا يعمر بعده ابداً» یعنی بعد از آن دیگر (کعبه) تعمیر نمی‌شود پس کعبه حرم امن است به شرطی که اهلش حرمت آن را نشکنند.^۳ و در آیه چیزی دال بر استمرار و دوام امن در کعبه وجود ندارد. دفعات فراوانی در

(۱) «مسند امام احمد» (۳/۳۱۵-۳۱۶) (حدیث ۲۰۱۰) شرح احمد شاکر و «صحیح بخاری» کتاب الحج باب هدم الکعبه (۳/۴۶۰) با شرح فتح الباری.

(۲) «مسند احمد» (۱۵/۲۲۷) (۸۰۸۰) شرح احمد شاکر می‌گوید حدیث صحیح الاسناد است.

(۳) طائفه‌ای از باطنیه منسوب به مردی به نام حمدان قرمط از اهل کوفه بودند آنان کارهای بد بسیاری را در حیات خود انجام داده‌اند از جمله در سال (۳۱۷ هـ) در روز ترویه (هشتم ذی الحجه) به حجاج (در مکه) حمله کردند بسیاری را کشتند و اموالشان را غارت کردند لباس کعبه را پایین آوردند، درب آن را کردند، چاه زمزم را تخریب کردند و حجر الاسود را از جا کنده و با خود بردند و بعد از ۲۲ سال آن را به کعبه باز گرداندند. «فضائح الباطنیه» غزالی (ص ۱۲-۱۳) تحقیق عبدالرحمن بروی و «البدایة والنهایة» (۱۱/۱۶-۱۶۱) و رساله «القرامطه وآراءهم الاعتقادیه» (ص ۲۲۲-۲۲۳) سلیمان السلوی.

مکه قتال صورت گرفته است و بزرگ‌ترین آن هجوم قرامطه به مکه در قرن چهارم هجری است که مسلمان‌های زیادی را در حال طواف به قتل رساندند و حجر الاسود را به منطقه خودشان بردند و بعد از چندین سال آن را به کعبه باز گرداندند و با وجود این تمام این‌ها مضمون ایه را نقض نمی‌کند زیرا این وقایع بدست مسلمانان و منتسبین به آنان صورت گرفته است مطابق روایت امام احمد که می‌فرماید: «لا يستحل البيت الحرام إلا أهله» «حرمت بیت الحرام را جز مسلمانان نمی‌شکنند» پس طبق خبر پیامبر خدا ﷺ این امر واقع شد و در آخر الزمان نیز دوباره اتفاق می‌افتد اما در آن موقع دیگر تعمیر نمی‌شود زیرا دیگر هیچ مسلمانی روی زمین وجود ندارد»^۱.

(۱) «فتح الباری» (۴۶۱/۳-۴۶۲).

باب دوم:

نشانه‌های بزرگ قیامت

- مقدمه
- فصل اول: مهدی
- فصل دوم: مسیح دجال
- فصل سوم: نزول عیسی علیه السلام
- فصل چهارم: یاجوج و ماجوج
- فصل پنجم: خسوف‌های سه‌گانه
- فصل ششم: دود
- فصل هفتم: طلوع خورشید از مغرب
- فصل هشتم: خروج دابة الارض
- فصل نهم: آتشی که مردم را حشر می‌کند

مقدمه

الف - ترتیب نشانه‌های قیامت

نص صریحی در سبارة ترتیب وقوع نشانه‌های قیامت نداریم و نام آن‌ها در احادیث با هم و بدون ترتیب آمده است. هر چند ترتیب بیان آن‌ها مستلزم ترتیب در وقوع آن‌ها نیست. در احادیث نشانه‌های قیامت با حرف واو به همدیگر عطف شده‌اند که تنها دلالت بر جمع آن‌ها دارد نه ترتیب علاوه بر این ترتیب ذکر آن‌ها در نصوص متفاوت است.

در این رابطه نمونه‌ای از احادیث درباره‌ی برخی یا کل نشانه‌های بزرگ قیامت را یادآور می‌شویم.

۱- امام مسلم از حذیفه بن اسید غفاری رضی الله عنه روایت می‌کند. گفت: پیامبر خدا بر ما وارد شد در حالی که با همدیگر بحث می‌کردیم. فرمودند: درباره‌ی چه چیزی گفتگو می‌کنید. گفتند درباره‌ی قیامت. پیامبر فرمود:

«روز قیامت نمی‌آید تا زمانی که ده نشانه را ببینید، دود، دجال، دابه، طلوع خورشید از مغرب، نزول عیسی پسر مریم علیها السلام، یاجوج و ماجوج و سه خسوف در مشرق، مغرب و سومی در جزیره‌ی العرب و آخرین آن‌ها آتشی است که در یمن ظاهر می‌شود و همه مردم را در یک جا جمع می‌کند»^۱.

مسلم این حدیث را از حذیفه بن اسید بلفظ دیگری روایت می‌کند «قیامت نمی‌آید تا ده نشانه ظاهر شوند: خسوفی در مشرق، خسوفی در مغرب و خسوفی در جزیره‌ی العرب، دود، دجال، دابة الارض، یاجوج و ماجوج، طلوع خورشید از مغرب و آتشی که در عدن ظاهر می‌شود و مردم را به کوچ وامی‌دارد».

در روایت دیگری آمده است: دهمین آن‌ها نزول عیسی بن مریم است^۲ متوجه می‌شویم یک حدیث از یک صحابی با دو لفظ مختلف درباره‌ی ترتیب نشانه‌های قیامت

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۲۷/۱۸ - ۲۸ - با شرح نووی).

(۲) «صحیح مسلم» (۲۸/۱۸ - ۲۹ - با شرح نووی).

روایت شده است.

۲- مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«بادروا بالأعمال ستاً طلوع الشمس من مغربها أو الدخان أو الدجال أو الدابة أو خاصة أحدكم أو أمر العامة»^۱.

«قبل از آمدن شش چیز اعمال صالح انجام دهید. طلوع خورشید از مغرب، دود، دجال، دابة الارض، مرگ هر یک از شما یا قیامت که همه را در بر می‌گیرد».

مسلم این حدیث را از ابوهریر با لفظ دیگری روایت می‌کند.

«بادروا بالأعمال ستاً: الرجل والدخان ودابة الأرض وطلوع الشمس من مغربها وأمر العامة وخويصة أحدكم»^۲.

خويصة أحدكم: یعنی مرگ یکی از شما.

این حدیث نیز از یک صحابی با دو لفظ مختلف در ترتیب نشانه‌های قیامت و با دو حرف عطف متفاوت (واو، او) که هر دو بر ترتیب دلالت نمی‌کنند، روایت شده است.

اما می‌توان ترتیب بعضی از نشانه‌ها را در خلال وقوع برخی از آن‌ها و یا به دنبال برخی دیگر درک کرد. مثلاً حدیث نواس بن سمران که (ان شاء الله) بعداً خواهد آمد برخی از نشانه‌ها را به ترتیب وقوع ذکر کرده است مثلاً ابتدا خروج دجال سپس نزول عیسی برای قتل دجال و سپس خروج یاجوج و ماجوج در زمان حضرت عیسی و دعائش علیه آن‌ها بیان شده‌اند و همچنین در برخی روایات اولین و آخرین نشانه قیامت مشخص شده است. اما به رغم آن علماء از عهد صحابه رضی الله عنهم تاکنون در این زمینه اختلاف نظر دارند.

امام احمد و مسلم از ابوزرعه روایت می‌کند. گفت: سه نفر مسلمان در مدینه نزد مروان بن حکم نشستند و او به آنان گفت اولین نشانه قیامت خروج دجال است. عبدالله بن عمر گفت مروان چنین چیزی نگفته است من حدیثی از پیامبر خدا به یاد

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة، باب فی بقية من أحاديث الدجال (۸۷/۱۸) - با شرح نووی.

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة، باب فی بقية من أحاديث الدجال (۸۷/۱۸) - با شرح نووی.

دارم و هرگز آن را فراموش نمی‌کنم. ایشان فرمودند:

«إن أول الآيات خروجا طلوع الشمس من مغربها وخروج الدابة على الناس ضحى وأيهما ما كانت قبل صاحبته فالأخرى على أثرها قريباً».

«اولین نشانه روز قیامت طلوع خورشید از مغرب و خروج دابة الارض در چاشتگاه بر مردم است. هر کدام از این دو قبلاً ظاهر شد دومی با فاصله کمی بعد از آن می‌آید».

«این روایت مسلم است».

امام احمد در روایتش اضافه می‌کند: «قال عبد الله - وكان يقرأ الكتب - وأظن أولها خروجاً طلوع الشمس من مغربها»^۱.

«عبدالله بن عمر - در حال مطالعه کتاب - گفت: گمان می‌کنم اولین آن‌ها طلوع خورشید از مغرب است».

حافظ ابن حجر در تعیین اولین نشانه قیامت می‌گوید: از مجموع اخبار ترجیح داده می‌شود که اولین نشانه بزرگ تغییردهنده احوال عامه در زمین خروج دجال و آخرین آن مرگ حضرت عیسی عليه السلام است. و طلوع خورشید از مغرب اولین نشانه بزرگ تغییرات آسمانی است که با برپاشدن قیامت به پایان می‌رسد. و ممکن است خروج دابة الارض در همان روز طلوع خورشید از مغرب باشد».

سپس اضافه می‌کند «حکمت آن این است که هنگام طلوع خورشید از مغرب در توبه بسته می‌شود و دابة الارض خارج می‌شود تا مؤمن را از کافر تمییز دهد و اغلاق در توبه را تکمیل نماید. ولی اولین نشانه اعلام برپایی قیامت اتشی است که مردم را حشر می‌کند»^۲.

پس از دیدگاه ابن حجر خروج دابة الارض اولین نشانه زمینی غیر مألوف روز قیامت است که با مردم سخن می‌گوید:

و کافر و مؤمن را از هم جدا می‌کند و امری غیرعادی جلوه می‌نماید. اما طلوع خورشید از مغرب یک تغییر اساسی در عالم هستی و اولین نشانه آسمانی روز قیامت

(۱) «مسند احمد» (۱۰/۱۱-۱۱۱) (حدیث ۶۸۸۱) تحقیق احمد شاکر و «صحیح مسلم کتاب الفتن

و أشرط الساعة باب ذكر الدجال (۷۷/۱۸ - ۷۸ - با شرح نووی).

(۲) «فتح الباری» (۳۵۳/۱۱).

است.

ظهور دجال و نزول حضرت عیسی علیه السلام از آسمان و خروج یاجوج و ماجوج گرچه قبل از طلوع خورشید از مغرب و قبل از خروج دابة الارض واقع می‌شوند ولی چون همه آن‌ها بشر هستند برخلاف خروج دابة الارض و طلوع خورشید از مغرب ظهورشان از امور مأنوس به حساب می‌آید.^۱

مشخصاً منظور ابن حجر این است خروج دجال از بعد انسان بودنش یک نشانه به شمار نمی‌آید. بلکه ویژگیهای منحصر به فردش مانند نزول باران و سبز شدن نباتات از زمین به دستور او و... باعث می‌شود یکی از نشانه‌های قیامت به حساب آید. همانطور که بعداً در بحث دجال خواهد آمد.

اما در حقیقت دجال اولین نشانه غیرعادی زمینی در روز قیامت به شمار می‌آید. طیبی^۲ می‌گوید: نشانه‌ها یا دال بر نزدیکی قیامت و یا دال بر حصول آن هستند. از جمله نوع اول: دجال، نزول عیسی، ظهور یاجوج و ماجوج و خسوف است. و از جمله نوع دوم: دود، طلوع خورشید از مغرب خروج دابة الارض و آتشی که مردم را حشر می‌کند.^۳

این شیوه تقسیم نشانه‌های قیامت (به دو نوع) بدون تعیین ترتیب موارد آن‌ها – گرچه تصور می‌کنم به نظر طیبی ترتیب ظهور آن‌ها مطابق ترتیب ذکر نام آن‌ها است – از طرف طیبی تقسیمی زیبا و دقیق است زیرا وقتی قسم اول (دال بر نزدیکی بیش از حد قیامت) اتفاق افتادند فرصتی است برای مردم تا توبه کنند و به سوی خدا بازگردند اما تمییزی بین مؤمن و کافر صورت نمی‌گیرد.

نشانه‌های مذکور در قسم اول (که بعداً توضیح خواهم داد) به نظر من ذکر نامشان براساس ترتیب ظهور آن‌ها است. و طیبی تنها خسوف‌ها را به آن اضافه کرده است.

(۱) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۶۴/۱ – ۱۶۸) تحقیق د. طه زینی.

(۲) او شرف‌الدین حسن بن محمد بن عبدالله طیبی از علماء حدیث، تفسیر و بیان است. از جمله تألیفات او ۱- شرح مشکاة المصابیح ۲- شرح الکشاف ۳- خلاصة فی اصول الحدیث و... است او در سال (۷۴۳ هـ) دار فانی را وداع گفت.

«شذرات الذهب» (۱۳۷/۶ – ۱۳۸) و «کشف الظنون» (۷۲۰/۱) و «الاعلام» (۲۵۶/۲) زرکلی.

(۳) «فتح الباری» (۳۵۲/۱۱ – ۳۵۳).

اما وقتی نوع دوم از نشانه‌های (دال بر حصول قیامت) ظاهر شدند. مؤمن و کافر از هم تمییز داده می‌شوند. و هنگام ظهور دود به مؤمن حالتی مانند زکام و به کافر حالت نفخ دست می‌دهد سپس خورشید از مغرب طلوع می‌کند و در توبه و بازگشت به روی انسان بسته می‌شود. و ایمان و توبه سودی به کافر و عاصی نمی‌رساند. بعد از آن دابة الارض خارج می‌شود و کافر و مؤمن را هر یک با نشانه‌ای خاص از هم جدا می‌کند و در پایان آتش حشرکننده مردم ظاهر می‌شود. در بیان نشانه‌های بزرگ قیامت دیدگاه طبیعی را برگزیده‌ام چون آن را به حقیقت نزدیکتر می‌دانم. قبل از بیان نشانه‌های قیامت بحث مهدی را به میان آورده‌ام چون ظهور او مقدم بر این نشانه‌ها است. و مسلمانان برای جهاد با دجال ابتدا دور او جمع می‌شوند سپس عیسی بن مریم نازل می‌گردد. و در نماز جماعت به او اقتدا می‌کند (تمام این موضوعات مفصلاً خواهند آمد).

ب- تتابع ظهور نشانه‌های بزرگ

وقتی نخستین نشانه بزرگ روز قیامت ظاهر شود بقیه مانند مهره‌های تسبیح یکی پس از دیگری به دنبال آن می‌آیند.

طبرانی در «الاوسط» از ابوهریره روایت می‌کند. پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «خروج الآيات بعضها على إثر بعض يتتابعن كما تتابع الخرز في النظام»^۱.
«ظهور نشانه‌های قیامت پشت سر هم یکی پس از دیگر مانند مهره‌های تسبیح است».

امام احمد از عبدالله بن عمرو روایت می‌کند پیامبر خدا ﷺ فرمود:
«الآيات خرزات منظومات في سلك فإن يقطع السلك يتبع بعضها بعضا»^۲.
«نشانه‌های قیامت مانند مهره‌های منظم روی نخ هستند هرگاه نخ قطع شود همه

(۱) هیشمی می‌گوید: «این حدیث را طبرانی با رجال صحیح در «الاوسط» روایت کرده است جز عبدالله بن احمد بن حنبل و داود الزهرانی که هر دو ثقه هستند.
«مجمع الزوائد» (۳۳۱/۷).

آلبانی این حدیث را تصحیح می‌کند «صحیح الجامع الصغیر» (۱۱۰/۳) (حدیث ۳۲۲۲).
(۲) «مسند احمد» (۷-۶/۱۲) (حدیث ۷۰۴۰) شرح احمد شاکر. او می‌گوید حدیث صحیح الاسناد است. هیشمی نیز روایت احمد را تأیید می‌کند «مجمع الزوائد» (۳۲۱/۷).

آن‌ها به دنبال هم می‌آیند».

ظاهراً - والله اعلم - منظور حدیث نشانه‌های بزرگ قیامت است. و سیاق کلام احادیث دال بر نزدیکی شدید آن‌ها به همدیگر دارد.

این موضوع بحث گذشته درباره ترتیب نشانه‌های بزرگ قیامت را نیز تأیید می‌کند و تعدادی از احادیث دلالت دارند بر اینکه برخی از این نشانه‌ها در فاصله زمان نزدیک به هم اتفاق می‌افتند. و اولین نشانه بزرگ بعد از مهدی ظهور دجال است. سپس نزول عیسی برای قتل دجال و بعد ظهور یاجوج و ماجوج و دعای عیسی علیه السلام علیه آنان و نابودشدنشان توسط خداوند متعال.

سپس عیسی علیه السلام می‌گوید:

«ففيما عهد إليّ ربّي عز وجل أن ذلك إذا كان كذلك، فإن الساعة كالحامل المتّم التي لا يدري أهلها متى تفجّؤهم بولادها ليلاً أو نهاراً»^۱.

«آنچه در عهد پروردگار عزوجل وجود دارد مبین این است هرگاه این نشانه‌ها ظاهر شدند (قیامت) مانند جنینی است که مدت خود را به پایان رسانده است و اهل او منتظرند تا هر لحظه از شب یا روز ناگهان متولد شود».

این (قول حضرت عیسی) دلیل بر نزدیک شدن جدی قیامت است و بین فوت حضرت عیسی علیه السلام و برپایی قیامت تنها چند نشانه باقی می‌ماند مانند: طلوع خورشید از مغرب، ظهور دابة الارض، دود و خروج آتشی که مردم را حشر می‌کند و این نشانه‌ها در وقت بسیار کوتاهی قبل از برپایی قیامت مانند مدت زمان قطع شدن بند مهره‌های یک تسبیح اتفاق می‌افتند.

در تأیید مطالب فوق حافظ این حجر می‌گوید: «ثابت شده است نشانه‌های بزرگ قیامت مانند بند مهره‌های تسبیح‌اند هرگاه بند قطع شود به سرعت دانه‌ها پایین می‌ریزند، این نظریه را امام احمد نیز قبول دارد»^۲.

(۱) «مسند امام احمد» از حدیث عبدالله بن مسعود رضی الله عنه (۱۸۹/۵ - ۱۹۰) (حدیث ۳۵۵۶) تحقیق احمد شاکر می‌گوید: حدیث صحیح الاسناد است.

(۲) «فتح الباری» (۷۷/۱۳).

فصل اول:

مهدی

در آخرالزمان مردی از اهل بیت پیامبر خدا ﷺ ظاهر می‌شود و باعث تقویت دین می‌گردد اوهفت سال حکومت رابدست می‌گیرد و زمین را به جای ظلم و ستم پر از عدل و داد می‌کند در این مدت مردم به نعمت‌های بی‌سابقه می‌رسند. زمین سرسبز و پربرکت و نزولات آسمانی فراوان می‌گردند. و مال و نعمت فراوانی در اختیار مردم قرار می‌گیرد.

ابن کثیر می‌گوید: «در زمان او میوه‌ها و محصولات زراعتی زیاد می‌شوند. و همچنین مال وافر، سلطان قاهر، دین استوار، دشمن ذلیل و خیر و برکت در ایام او مداوم می‌گردد»^۱.

- اسم و صفات او

این مرد اسم خود و پدرش مانند پیامبر خدا و پدر گرامیشان است پس او احمد یا محمد بن عبدالله و از نوادگان فاطمه و از فرزندان حسن بن علی خواهد بود.

در این زمینه ابن کثیر می‌گوید: او محمد بن عبدالله علوی، فاطمی و حسنی رضی الله عنه^۲ است.

و دربارهٔ صفت چهره او گفته‌اند دارای پیشانی عریض بینی کشیده و محدب است.

- مکان خروج او

مهدی از طرف مشرق ظهور خواهد کرد. در حدیثی از ثوبان آمده است پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«یقتل عند کنزکم ثلاثة کلهم ابن خلیفة، ثم لا یصیر الی واحد منهم ثم تطلع

(۱) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۳۱/۱) تحقیق د. طه زینی.

(۲) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۲۹/۱).

رایات السود من قبل المشرق فيقتلونكم قتلاً لم يقتله قوم.... (ثم ذكر شيئاً لا أحفظه فقال:) فإذا رأيتموه فبايعوه ولو حبواً على الثلج فإنه خليفة الله المهدي.»

«در کنار کنزتان سه (نفر) با هم قتال می‌کنند که همه پسر خلیفه هستند و کنز به هیچکدام از آنان نمی‌رسد سپس دسته‌ای با پرچم‌های سیاه از طرف مشرق می‌آیند و با شما جنگی شدید می‌کنند (سپس چیزی گفت که آن را بیاد ندارم و بعد گفت:) وقتی آنان را دیدید با آنان بیعت کنید. اگرچه با دست و پا از روی برف بگذرید همانا او خلیفه الله مهدی است.^۱

ابن کثیر می‌گوید: منظور از کنز (مذکور در حدیث) کنز کعبه است که در آخرالزمان سه نفر از اولاد خلفا بر سر آن قتال می‌کنند و بعد از آنان مهدی ظاهر می‌شود و او از طرف شرق ظهور می‌کند نه از شهر سامرا همانطور که روافض گمان می‌برند اکنون او در آنجا است و انتظار ظهورش را (در آخر الزمان) می‌کشند این نظریه نوعی هذیان و عقیده‌ای باطل و شیطانی است زیرا دلیلی از قرآن و سنت و یا برهانی عقلی دال بر آن وجود ندارد.

ابن کثیر اضافه می‌کند او از طرف مردم بلاد شرق نصرت داده می‌شود یعنی سلطانش را پایدار و ارکان قدرتش را استوار می‌سازند و پرچم آن‌ها مشکی مطرز است زیرا پرچم پیامبر خدا مشکی و به نام عقاب بود. خلاصه اینکه مهدی فردی ممدوح و پسندیده و وعده داده شده در آخرالزمان در بلاد شرق ظهور خواهد کرد و طبق مفهوم

(۱) «سنن ابن ماجه» كتاب الفتن باب خروج المهدي (۱۳۶۷/۲) و «مستدرک حاکم» (۴/۴۶۳ - - ۴۶۴) او می‌گوید: این حدیث صحیح و مطابق شرط شیخین است. ذهبی نیز این قول را تأیید می‌نماید.

ابن کثیر می‌گوید: «این اسناد قوی و صحیح است» «النهاية / الفتن والملاحم» (۲۹/۱) آلبانی می‌گوید: «این حدیث صحیح المعنی است نه صحیح القول زیرا در روایات مرفوع دیگر لفظ «خليفة الله» وجود ندارد پس این لفظ طریق ثابتی ندارد.

و از «فتاوی» ابن تیمیه قولی در ردّ کسانی که می‌گویند خلیفه همان خلیفه الله است نقل شده است زیرا خداوند خلیفه نمی‌خواهد و خود حی و قیوم، شهید، مهیمن، رقیب و حفیظ و بی‌نیاز از جهانیان است بلکه اطلاق خلیفه زمانی جائز است که مستخلف بمیرد و یا غائب باشد و خداوند از این‌ها منزّه است. «سلسلة الأحاديث الضعيفة و الموضوعة» جلد اول (ص ۱۱۹ - ۱۲۱) حدیث (۸۵).

برخی احادیث در کنار کعبه با او بیعت می‌شود»^۱.

- دلیل‌هایی از سنت بر ظهور مهدی

احادیث صحیحی دال بر ظهور مهدی وارد شده‌اند. برخی از آن‌ها صراحتاً نام مهدی را می‌برند. و برخی دیگر تنها اوصاف او را ذکر می‌کنند.^۲ در حد کفایت تعدادی از این احادیث را به عنوان دلیل ظهور او در آخرالزمان نقل می‌کنیم.

۱- از ابوسعید خدری روایت شده است پیامبر خدا ﷺ فرمودند:

«يُخْرَج فِي آخِرِ أُمَّتِي الْمَهْدِي، يُسْقِيهِ اللَّهُ الْغَيْثَ وَتُخْرَجُ الْأَرْضُ نَبَاتَهَا وَيُعْطَى الْمَالَ صَحَاحاً وَتَكْثُرُ الْمَاشِيَةُ، وَتَعْظُمُ الْأُمَّةُ، يَعِيشُ سَبْعاً أَوْ ثَمَانِيًا» (يعني: حججاً).^۳
 «در پایان عمر امت مهدی ظهور می‌کند، خدا به او باران فراوان و زمین حاصلخیز می‌بخشد. ثروت زیاد می‌شود. حیوانات اهلی افزایش می‌یابند و امت اسلامی بزرگ می‌گردد. او هفت یا هشت سال بعد از ظهور زندگی می‌کند».

۲- ابوسعید خدری می‌گوید پیامبر خدا ﷺ فرمودند:

«أَبْشُرُكُمْ بِالْمَهْدِيِّ يَبْعَثُ عَلَى اخْتِلافِ مِنَ النَّاسِ وَزَلْزَلِ، فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً

(۱) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۲۹/۱ - ۳۰).

(۲) شیخ عبدالعلیم رساله پایان‌نامه فوق لیسانس خود را در مورد «الأحاديث الواردة في المهدي في ميزان الجرح والتعديل» نوشته است در این رساله مجموعاً ۳۳۶ خبر و روایت درباره مهدی ذکر شده است از این مجموعه ۳۲ حدیث و ۱۱ اثر بین صحیح و حسن هستند. ۹ حدیث و ۶ اثر از آن‌ها صراحتاً و بقیه با قرائن و اوصاف در مورد ظهور مهدی بحث می‌کنند.
 تعدادی از علماء از جمله ابن تیمیة در «منهاج السنة في نقض كلام الشيعة والقدرية» (۲۱۱/۴) و ابن قیم در کتاب «المنار المنيف في الصحيح والضعيف» (ص ۱۴۲ به بعد) و حافظ ابن کثیر در کتاب «النهاية / الفتن و الملاحم» احادیث مهدی را تصحیح کرده‌اند.

(۳) «مستدرک حاکم» (۵۵۷/۴ - ۵۵۸) حاکم می‌گوید: این حدیث صحیح الإسناد است و شیخین آن را روایت نکرده‌اند. ذهبی نیز موافق اوست. و آلبانی آن را تصحیح کرده است «سلسلة الأحاديث الصحيحة» (م ۲ / ص ۳۳۶) (حدیث ۷۱۱).

وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً يرضي عنه ساكن السماء وساكن الأرض يقسم المال صحاحاً».

«شما را به مهدی مژده می‌دهم در زمانی که مردم با هم اختلاف دارند و زلزله‌های زیادی روی می‌دهد مهدی مبعوث می‌شود. او زمین را به جای ظلم و ستم پر از عدل و داد می‌کند. ساکنان آسمان و زمین از (عملکرد) او راضی هستند و اموال را بطور درست و عادلانه بین مردم تقسیم می‌کند» مردی گفت معنی صحاحاً چیست؟ پیامبر فرمودند: «تقسیم عادلانه» در ادامه می‌فرماید: «خداوند غنی و بی‌نیازی را در جامعه پدید می‌آورد و عدل و مساوات او همه را در برمی‌گیرد. تا جایی که ندادهنده ندا می‌دهد چه کسی نیاز مالی دارد جز یک نفر هیچ کس جواب نمی‌دهد. او می‌گوید به طرف انباردار برو و به او بگو مهدی به تو دستور داده است به من مال عطا کنی. انباردار به او می‌گوید: هرچه مال می‌خواهی بردار وقتی مال را برداشت و به منزل برد با خود می‌گویی من حریصترین و آزمندترین فرد امت محمد ﷺ بودم. آیا فضل و احسان آنان مرا کفایت نکرد.

راوی می‌گوید: مال را بر می‌دارد و به جای خود بازمی‌گرداند اما آن را از او دریافت نمی‌کنند و می‌گویند ما چیزی را بخشیدیم دوباره پس نمی‌گیریم. ابن روند ۷، ۸ و یا ۹ سال ادامه دارد و بعد حیات رو به سختی و تلخی می‌رود یا خیر و خوشی از زندگی قطع می‌گردد»^۱.

این روایت دلالت می‌کند بر اینکه بعد از مهدی شر و فتنه بزرگی رخ می‌دهد.

۳- از علی رضی الله عنه روایت شده است گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «المهدي منا أهل

البيت يصلحه الله في ليلة»^۲.

(۱) «مسند امام احمد» (۳/۳۷ - با منتخب کنز) هیشمی می‌گوید: ترمذی و دیگران از جمله ابویعلی با اختصار زیاد آن را روایت کرده‌اند و امام احمد در چند سند آن را نقل نموده است که رجال هر دو موثوق به هستند. «مجمع الزوائد» (۷/۳۱۳ - ۳۱۴) و «عقیده أهل السنة والائثر فی المهدی المنتظر» (ص ۱۷۷) شیخ عبدالمحسن عباد.

(۲) «مسند احمد» (۲/۵۸) (حدیث ۶۴۵) تحقیق احمد شاکر می‌گوید اسناد حدیث صحیح است. و «سنن ابن ماجه» (۲/۱۳۶۷).

آلبانی حدیث را تصحیح کرده است «صحیح جامع الصغیر» (۶/۲۲) (حدیث (۶۶۱۱)).

«مهدی از اهل بیت است خداوند او را در یک شب اصلاح می‌کند». ابن کثیر می‌گوید: یعنی: توبه او را می‌پذیرد، توفیق و رشدش می‌دهد و به او الهام می‌کند.^۱

۴- ابوسعید خدری می‌گوید پیامبر خدا ﷺ فرمودند:

«المهدي مني أجلى الجبهة، أقى الأنف، يملأ الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت ظلماً وجوراً، يملك سبع سنين»^۲.

«مهدی از من است. او دارای پیشانی وسیع و بینی باریک محدب شکل است به جای ظلما و ستم زمین را پر از عدل و داد می‌کند و هفت سال حکومت رابه دست می‌گیرد».

۵- ام سلمه رضی الله عنها می‌گوید: «از پیامبر خدا ﷺ شنیدم فرمودند: «المهدي من عترتي، من ولد فاطمة»^۳.

«مهدی از اهل من واز اولاد فاطمه است».

۶- جابر رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر خدا فرمودند: «ينزل عيسى بن مريم فيقول أميرهم المهدي: تعال صل بنا فيقول: لا، إن بعضهم أمير بعض تكرمه الله لهذه الأمة»^۴.

«حضرت عیسی بن مریم نازل می‌شود. امیر مسلمانان مهدی می‌گوید بیا برای ما نماز بخوان او می‌گوید: خیر به خاطر احترام خداوند به این امت باید امیرشان از خودشان باشد».

(۱) «النهاية في الفتن والملاحم» (۲۹/۱) تحقیق د. طه زینی.

(۲) «سنن ابوداود» کتاب المهدی (۳۷۵/۱۱) (حدیث ۴۲۶۵) و «مستدرک حاکم» (۵۵۷/۴) می‌گوید: حدیث صحیح طبق شرط مسلم است و شیخین آن را روایت نکرده‌اند ذهبی می‌گوید: یکی از روایان آن (عمران) ضعیف است و مسلم از او روایت نکرده است آلبنانی می‌گوید: حدیث حسن است «صحیح الجامع» (۲۲/۶ - ۲۳) (۶۶۱۲).

(۳) «سنن ابوداود» (۳۷۳/۱۱) و «سنن ابن ماجه» (۱۳۶۸/۲).

البانی در «صحیح الجامع» آن را تصحیح کرده است (۲۲/۶) (حدیث ۶۶۱۰) «رساله عبدالعلیم فی المهدی» (ص ۱۶۰).

(۴) حارث بن ابواسامه در «مسند» و در «المنار المنیف» ابن قیم (ص ۱۴۷ - ۱۴۸) و «الحاوی فی الفتاوی» سیوطی (۶۴/۲).

۷- ابوسعید خدری می‌گوید پیامبر خدا فرمودند:

«من الذي يصلي عيسى بن مريم خلفه»^۱.

«کسی که نماز می‌خواند و عیسی پسر مریم به او اقتدا می‌کند از ماست».

۸- عبدالله بن مسعود می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمودند:

«لا تذهب أو لا تنقضي الدنيا حتى يملك العرب رجل من أهل بيتي يواطئ اسمه اسمي»^۲.

در روایت دیگر آمده است: «یواطئ اسمه اسمي واسم أبيه اسم أبي»^۳.

«دنیا به پایان نمی‌رسد تا اینکه مردی از اهل بیتم که هم اسم من است حکومت

عرب را بدست گیرد».

یا «اسم او و پدرش مثل اسم من و پدرم است».

احادیث مسلم و بخاری متعلق به مهدی

۱- ابوهزیره می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «كيف أنتم إذا نزل ابن مريم فيكم

وإمامكم منكم»^۴. «حال شما چگونه خواهد بود وقتی که عیسی ابن مریم

نازل شود و امام و رهبر شما از خودتان باشد».

۲- جابر بن عبدالله می‌گوید: از پیامبر خدا شنیدم فرمودند «لا نزال طائفة من

أمتي يقاتلون على الحق ظاهرين إلى يوم القيامة» قال: «فينزل عيسى بن مريم

(۱) ابونعیم در «اخبار المهدی» آن را روایت کرده است و سیوطی در «الحوای» (۶۴/۲) به ضعف آن اشاره می‌کند و همچنین المناوی در «فیض القدر» (۱۷/۶) آن را ضعیف می‌داند.

آلبانی می‌گوید حدیث صحیح است «صحیح جامع الصغیر» (۲۱۹/۵) (حدیث ۵۷۹۶).

(۲) «مسند احمد» (۱۹۹/۵) (حدیث ۳۵۷۳) بتحقیق احمد شاکره او می‌گوید: اسناد حدیث صحیح

است. ترمذی می‌گوید (۴۸۵/۶) حدیث حسن و صحیح است. و «سنن ابوداود» (۳۷۱/۱۱).

(۳) «سنن ابوداود» (۳۷۰/۱۱) آلبانی می‌گوید حدیث صحیح است «صحیح جامع الصغیر» (۷۰/۵) -

(۷۱) (حدیث ۵۱۸۰)

«رساله عبدالعلیم فی المهدی» (ص ۲۰۲).

(۴) «صحیح بخاری» کتاب احادیث الانبیاء باب نزول عیسی بن مریم (۴۹۱/۶) - با شرح فتح الباری

و «صحیح مسلم» کتاب الإیمان باب نزول عیسی بن مریم حاکماً (۱۹۳/۲) - با شرح نووی).

فبقول أميرهم: تعال صل بنا فيقول: لا، إن بعضكم على بعض أمراء تكريمة الله لهذه الأمة^۱. «همیشه طائفه‌ای از امتم در راه حق جهاد می‌کنند و این روند تا قیامت ادامه دارد». فرمودند: «و عیسی بن مریم نازل می‌شود و امیر شما به او می‌گویید بیا برایمان نماز بخوان او می‌گوید: نه خداوند به خاطر احترام به این امت امیر را از خودتان قرار داده است».

۳- جابر بن عبدالله می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «يكون في آخر أمتي خليفة يجيئ المال حثياً لا يعده عدد». «در آخرین انسان‌های امتم خلیفه‌ای می‌آید که مال بی‌شماری (بر اثر فتوحات و غنائم) بدست می‌آورد».

یکی از روایان حدیث به نام جریری می‌گوید: به ابونضرة و ابوالعلاء گفتیم:

به نظر شما این شخص عمر بن عبدالعزیز نیست؟ گفتند: خیر^۲.

احادیث روایت شده در صحیحین بر دو امر دلالت می‌کنند.

۱- هنگام نزول عیسی بن مریم عليه السلام یک نفر از مسلمانان متولی امرشان است.

۲- حضور امیر مسلمانان هنگام اقامه نماز و درخواست او از حضرت عیسی عليه السلام برای امامت در نماز دلالت بر صلاحیت و هدایت آن امیر دارد گرچه در این روایات صراحتاً نام مهدی برده نشده است. اما صفات مردی صالح را بیان می‌کنند که در آن زمان مردم به او اقتدا می‌نمایند.

احادیث دیگری در تفسیر این حدیث‌ها در کتب مسانید و سنن نقل شده‌اند و نام او را محمد بن عبدالله که به او مهدی گفته می‌شود معرفی کرده‌اند. و یقیناً می‌دانید که احادیث تفسیرکننده همدیگر هستند.

یکی از این احادیث را حارث بن اسامه در مسند خود از جابر بن عبدالله روایت می‌کند. جابر می‌گوید پیامبر خدا ﷺ فرمود:

«ينزل عيسى بن مريم عليه السلام فيقول أميرهم المهدى»^۳.

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الإیمان باب نزول عیسی بن مریم (علیهما السلام) حاکماً (۱۹۳/۲ - ۱۹۴ - با شرح نووی).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۳۸/۱۸ - ۳۹ - با شرح نووی) و «شرح السنة» بغوی باب المهدی (۸۶/۱۵ - ۸۷) تحقیق شعیب الارناؤوط، بغوی می‌گوید حدیث صحیح است.

(۳) تخریج آن گذشت.

«حضرت عیسی بن مریم نازل می‌شود و می‌گوید: امیرشان مهدی است».

این حدیث دلالت دارد بر اینکه امیر مسلمانان در آخرالزمان که از عیسی علیه السلام می‌خواهد تا امامت نماز را بپذیرد (طبق حدیث صحیح مسلم) مردی به نام مهدی است. شیخ صدیق حسن در کتابش «الاذاعه» احادیث زیادی درباره مهدی آورده است. آخرین آن‌ها حدیث مذکور در «صحیح مسلم» است و بعد از این حدیث می‌گوید: «این حدیث و امثال آن را نمی‌توان به شخصی جز مهدی منتظر حمل کرد همانطور که آثار و اخبار دیگر بیان کرده‌اند»^۱.

تواتر احادیث مهدی

احادیث ذکر شده و احادیث دیگری در این زمینه که به خاطر عدم اطاله کلام آن‌ها را بیان نکردم همه دال بر تواتر معنوی احادیث مربوط به مهدی دارند و برخی از علماء بر این موضوع صحه گذاشته‌اند از جمله:

۱- حافظ ابالحسن الآبری^۲ می‌گوید: «اخبار مربوط به مهدی از پیامبر خدا مشهور و متواتر بوده و تبیین می‌کنند که مهدی از اهل بیت پیامبر علیه السلام است و مدت حکومتش هفت سال می‌باشد. او زمین را پر از عدل و داد می‌کند. حضرت عیسی در عهد او نازل می‌شود و در قتل دجال او را یاری می‌دهد. او امامت امت را در دست دارد و عیسی علیه السلام به او اقتدا می‌نماید»^۳.

۲- محمد برزنجی^۴ در کتابش «الإشاعة لا شراط الساعة» باب سوم درباره

(۱) «عقیده اهل السنة والاثار فی المهدی المنتظر» (۱۷۵ - ۱۷۶) شیخ عبدالمحسن بن حمد العباد المدرس بالجامعة الإسلامية بالمدينة المنورة چاپ اول سال (۱۴۱۲ هـ) چاپ الرشید، المدينة، و «الإذاعة» (ص ۱۴۴).

(۲) متوفی سال (۳۶۳ هـ).

(۳) «تهذیب الکمال فی اسماء الرجال» (۱۱۹۴/۳) ابی الحجاج یوسف المزی و «المنار المنیف» (ص ۱۴۲) و «فتح الباری» (۴۹۳/۶ - ۴۹۴) و «الحاوی للفتاوی» در جزء «العرف الوردی فی اخبار المهدی» (۸۵/۲ - ۸۶) و «عقیده اهل السنة و الاثر فی المهدی المنتظر» (ص ۱۷۱ - ۱۷۲) عبدالمحسن العباد.

(۴) او از فقهاء شافعیه است او به بغداد، دمشق و مصر سفر کرده و نهایتاً در مدینه سکنی گزیده است و در سال (۱۱۰۳ هـ) در آنجا وفات یافت.

نشانه‌های بزرگ قیامت و علامت‌های نزدیک به وقوع قیامت می‌گوید این نشانه‌ها زیاد هستند اولین آن‌ها مهدی است و اذعان دارم که احادیث روایت شده در این زمینه علی‌رغم اختلاف روایاتشان بی‌شمارند^۱. او در ادامه می‌گوید: «شما می‌دانید احادیث مربوط به خروج مهدی در آخرالزمان و اینکه او از اهل پیامبر خدا ﷺ و از اولاد فاطمه است به حد تواتر معنوی رسیده‌اند و جایی برای انکار آن‌ها وجود ندارد»^۲.

۳- علامه محمد السفارینی می‌گوید: «روایات زیاد در حد تواتر معنوی درباره خروج مهدی در بین علماء اهل سنت رایج است به حدی که این موضوع جزو اعتقادات آن‌ها گشته است». سپس احادیث و آثار روایت شده درباره خروج مهدی و اسم برخی از اصحاب راوی آن احادیث را ذکر کرده و می‌گوید: «از اصحاب نامبرده و از سایرین و همچنین از تابعین روایات متعددی درباره خروج مهدی نقل شده‌اند که مجموعاً مفید علم قطعی هستند پس بنا بر رأی علماء ایمان به خروج مهدی واجب و جزو عقائد اهل سنت و جماعت است»^۳.

۴- شوکانی می‌گوید: «احادیثی که خروج مهدی را به تواتر می‌رسانند پنجاه حدیث شامل صحیح، حسن و ضعیف می‌باشند. پس بدون شک این موضوع به تواتر رسیده است بلکه در تمام اصطلاحات علم اصول وصف تواتر به کمتر از آن تعداد نیز اطلاق گشته است بعلاوه آثار منقول تصریح شده به خروج مهدی از اصحاب (که حکم مرفوع را دارند) نیز زیادند. بنابراین مجالی برای اجتهاد در این زمینه باقی نمی‌ماند»^۴.

(۱) «الإشاعة» (ص ۸۷).

(۲) «الإشاعة» (ص ۱۱۲).

(۳) «لوامع الانوار البهیه» (۸۴/۲) و «عقیده اهل السنة و الاثر» (ص ۱۷۳).

(۴) از رساله شوکانی به نام «التوضیح فی تواتر ما جاء فی المهدی المنتظر و الدجال و المسیح» صدیق حسن در کتابش الإذاعة» (ص ۱۱۳ - ۱۱۴) آن را ذکر کرده است. «نظم المتناثر من الحدیث المتواتر» (ص ۱۴۵ - ۱۴۶) کتانی و «عقیده اهل السنة و الاثر فی المهدی المنتظر» (ص ۱۷۳ - ۱۷۴).

- ۵- صدیق حسن^۱ می‌گوید: احادیث وارده درباره مهدی علی‌رغم اختلاف روایات آن‌ها بسیار زیادند و به حد تواتر معنوی می‌رسند که بیشتر در کتب سنن مسانید و امثال آن‌ها یافت می‌شوند»^۲.
- ۶- شیخ محمد بن جعفر الکتانی^۳ می‌گوید: «احادیث وارده درباره مهدی منتظر و دجال و نزول عیسی علیه السلام به حد تواتر رسیده‌اند»^۴.

علمائی که درباره مهدی کتاب نوشته‌اند

علاوه بر کتب حدیث مشهور مانند سنن اربعه (نسائی، ابن ماجه، ترمذی و ابوداود) و کتب مسند مانند «مسند امام احمد»، «مسند بزار»، «مسند ابویعلی»، «مسند الحارث بن ابی اسامه»، «مستدرک حاکم»، «مصنّف ابن ابی شیبه» و «صحیح ابن خزیمه» و چند تصنیف دیگر که احادیث مهدی را ذکر کرده‌اند عده‌ای از علمای دیگر تصنیفاتی^۵ خاص درباره خروج مهدی منتظر تألیف کرده‌اند که تعداد زیادی از احادیث وارده را در آن آورده‌اند. از جمله:

- ۱- حافظ ابوبکر ابن ابی خثیمه^۶ تمام احادیث وارده درباره مهدی را گردآوری کرده است. همانطور که ابن خلدون به نقل از سهیلی در مقدمه‌اش ذکر کرده است.^۷

(۱) علامه محمد صدیق خان بن حسن بخاری قریخی صاحب مصنفاتی در تفسیر، حدیث، فقه و اصول متوفی سال (۱۳۰۷ هـ).

(۲) «الإذاعة لما كان وما يكون بين يدي الساعة» (ص ۱۱۲).

(۳) ابوعبدالله محمد بن جعفر بن ادريس كتابي مورخ و محدثي که در شهر فای در کشور مغرب متولد شد و در سال (۱۳۴۵ هـ) در آنجا وفات یافت. «الاعلام» (۷۲/۶ - ۷۳).

(۴) «نظم المتناثر من الحديث المتواتر» (ص ۱۴۷) شیخ محمد بن جعفر کتانی.

(۵) «عقیده اهل السنة و الاثر فی المهدی المنتظر» (ص ۱۶۶ - ۱۶۸) عبدالمحسن عباد تعدادی کتاب درباره مهدی نام برده است.

(۶) او از شیوخ امام مسلم بوده است و علم را از احمد بن حنبل و ابن معین کسب کرد کتاب «التاریخ الکبیر از اوست. او در سال (۲۷۹ هـ) درگذشت.

(۷) «سیر اعلام النبلا» (۴۹۲/۱۱ - ۴۹۳) و «تذکره الحفاظ» (۵۹۶/۲) و «طبقات الحنابله» (۴۴/۱).

(۷) «تاریخ ابن خلدون» مقدمه (ص ۵۵۶).

- ۲- سیوطی رساله‌ای به نام «العرف الوردی فی اخبار المهدی» تألیف کرده که در ضمن کتاب «الحاوی للفتاوی»^۱ به چاپ رسیده است.
- ۳- حافظ ابن کثیر در کتابش «النهایه / الفتن و الملاحم» فصلی درباره مهدی آورده است.^۲
- ۴- علی متقی هندی^۳ رساله‌ای در شأن مهدی نوشته است.^۴
- ۵- ابن حجر مکی^۵ تألیفی به اسم «القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر» نوشته است.
- ۶- ملاعلی قاری^۷ کتابی به نام «الشرب الوردی فی مذهب المهدی» دارد.^۸
- ۷- مرعی بن یوسف حنبلی^۹ «فوائد الفکر فی ظهور المنتظر»^{۱۰} را تألیف کرده است.
- ۸- «التوضیح فی تواتر ماجاء فی المهدی المنتظر و الدجال و المسیح»^{۱۱} شوکانی.
- ۹- صدیق حسن می‌گوید: علامه بدر المله المنیر محمد بن اسماعیل الامیر

(۱) «الحاوی للفتاوی» (۵۷/۲).

(۲) «النهایه / الفتن و الملاحم» (۳۰/۱).

(۳) علی بن حسام الدین هنری مشغول به حدیث او مجاور مکه بود و در همانجا فوت کرد (۹۷۵ هـ). «شذرات الذهب» (۳۷۹/۸) و «الاعلام» (۲۷۱/۴).

(۴) «الإشاعة لأشراط الساعة» (ص ۱۲۱).

(۵) شهاب الدین احمد بن محمد بن علی بن حجر الهیثمی، فقیه شافعی متوفای سال (۹۷۳ هـ) یا (۹۸۴ هـ) در مکه.

«شذرات الذهب» (۳۷۰/۸) و «الاعلام» (۲۳۴/۱).

(۶) «الإشاعة» (۱۰۵) و «لوامع الانوار» (۷۲/۲) و رساله عبدالعلیم فی المهدی (ص ۴۳).

(۷) علی بن سلطان محمد نورالدین الهروی فقیه حنفی ساکن مکه و متوفای همانجا در سال (۱۰۱۴) «الاعلام» (۱۲/۵).

(۸) «الإشاعة» (ص ۱۳).

(۹) مرعی بن یوسف الکریمی المقدسی مؤرخ، ادیب و از فقهای بزرگ متوفی سال (۱۰۳۳ هـ) در قاهره «الاعلام» (۲۰۳/۷).

(۱۰) «لوامع الانوار» (۷۶/۲) و «الإذاعة» (ص ۱۴۷ - ۱۴۸).

(۱۱) «الإذاعة» (ص ۱۱۳).

ایمانی^۱ احادیث وارده را دربارهٔ ظهور مهدی (از نوادگان آل محمد ﷺ) در آخرالزمان جمع‌آوری کرده است»^۲.

منکرین احادیث مهدی ورد بر آنها

احادیث صحیح قاطع دال بر ظهور مهدی در آخرالزمان به عنوان حاکمی عادل و امامی مقسط در ابتدای بحث بیان شدند. و همچنین قول برخی از علماء را که به تواتر این احادیث ادعان داشتند و تعدادی از مصنفات آنها را یادآوری نمودیم. متأسفانه امروز کتاب‌هایی^۳ در زمینه ردّ بر خروج مهدی ظاهر شده‌اند که احادیث وارد شده در این زمینه را متناقض و باطل می‌دانند و معتقدند مهدی اسطوره‌ایست که شیعه آن را اختراع کرده و سپس به کتب اهل سنت سرایت کرده است. برخی از این کتاب‌ها به رأی مشهور ابن خلدون^۴ دربارهٔ تضعیف احادیث مهدی

(۱) محمد بن اسماعیل صنعانی صاحب کتاب «سبل السلام شرح بلوغ المرام» در صنعاء سال (۱۱۸۲ هـ) در گذشت. «الاعلام» (۳۸/۶).

(۲) «الإذاعة» (ص ۱۱۴).

(۳) از بارزترین آنان محمد رشیدرضا در «تفسیر المنار» (۴۹۹/۹ - ۵۰۴) و محمد فرید وجدی در «دائرة المعارف القرن العشرين» (۴۸۰/۱۰) و احمد امین در «ضحی الإسلام» (۲۳۷/۳ - ۲۴۱) و عبدالرحمن محمد عثمان در تعلیق بر «تحفة الاحوذی» (۴۷۴/۶) و محمد عبدالله عتّان در کتاب «مواقف حاسمة فی تاریخ الإسلام» (ص ۳۵۹ - ۳۶۴) و محمد فهیم ابوعبیه در تعلیقش بر «النهاية / الفتن و الملاحم» ابن کثیر (۳۷/۱) و عبدالکریم خطیب در کتابش «المسیح فی القرآن والتوراة والانجیل» (ص ۵۳۹) اخیراً شیخ عبدالله بن زید آل محمود در کتابش «لا مهدی یتظر بعد الرسول ﷺ خیر البشر» را می‌توان نام برد. البته عبدالمحسن بن محمدالعباد در کتابش «الردّ علی من کذب بالأحادیث الصحیحة الواردة فی المهدی» جواب همه آنها را داده است.

(۴) عبدالرحمن بن محمد بن محمد بن خلدون ابوزید مشهور به کتابش «العبر و دیوان المبتدأ و الخیر فی تاریخ العرب والعجم و البربر» در هفت جلد که جلد نخست آنها مقدمه است او در تونس بزرگ شد و به مصر رفت و در آنجا قاضی مالکیها شد. او در قاهره سال (۸۰۸ هـ) درگذشت.

«شذرات الذهب» (۷۶/۷ - ۷۷) و «الاعلام» (۳۳۰/۳).

متأثر شده‌اند در حالی که ابن خلدون از علمای این میدان نیست تا قولش در تصحیح و تضعیف احادیث معتمد باشد. با وجود این ابن خلدون (بعد از اینکه بسیاری از احادیث مهدی را ذکر می‌کند و به سند آن‌ها ایراد می‌گیرد) می‌گوید: این‌ها مجموعه احادیثی بود که ائمه درباره مهدی تخریح کرده‌اند و خروج او در آخرالزمان - همانطور که مشاهده کردی - خالی از نقد نیست جز تعداد قلیل یا اقل از آن‌ها^۱.
عبارت ابن خلدون می‌رساند که تعداد کمی از این احادیث از نقد جان سالم بدر برده‌اند.

ما می‌گوئیم: اگر یکی از این احادیث صحیح باشد. برای تأیید ظهور مهدی کافی است در صورتی که احادیث مربوط به آن صحیح و متواتر هستند.
شیخ احمد شاکر در جواب ابن خلدون می‌گوید: او قول محدثین را که می‌گویند «جرح مقدم بر تعدیل است» خوب اجرا نکرده است. اگر او اطلاع بر اقوال محدثین و فقه آنان داشت در این رابطه چیزی نمی‌گفت. او عالم و عارف بوده است اما براساس رأی سیاسی عصرش احادیث مهدی را تضعیف کرده است^۲.

سپس بیان می‌کند آنچه ابن خلدون در این باره نوشته است غلط‌های زیادی درباره اسماء رجال و نقل علل دارد و از او معذرت‌خواهی می‌کند زیرا کار او جزو نسخ و یا اهمال مصححین حدیث به شمار می‌آید.

اختصاراً قول رشید رضا را به عنوان نمونه در مورد مهدی بیان می‌کنم.

او می‌گوید: «تعارض در احادیث مهدی قوی و ظاهر است و جمع بین روایات آن مشکل است. منکرین آن زیادند و ایراد و شبهه در آن خیلی آشکار است. بدین دلیل مسلم و بخاری به هیچکدام از این روایات که باعث بزرگ‌ترین فسادها و فتنه‌ها در شعوب اسلامی شده‌اند اعتماد نکرده و آن‌ها را در صحیحین ذکر نکرده‌اند»^۳.

سپس نمونه‌ای از تعارض احادیث و بی‌اساسی آن‌ها (به زعم او) را یادآوری می‌کند. و می‌گوید: «مشهورترین روایات درباره اسم او و پدرش نزد اهل سنت محمد بن عبدالله و در روایتی احمد بن عبدالله است اما شیعه امامیه متفقند او محمد بن حسن عسکری (یعنی امام یازدهم و دوازدهم از امامان معصوم) و ملقب به حجه، قائم، منتظر

(۱) «مقدمه تاریخ ابن خلدون» جلد اول (ص ۵۷۴).

(۲) از تعلیق احمد شاکر بر «مسند امام احمد» (۱۹۷/۵ - ۱۹۸).

(۳) «تفسیر المنار» (۴۹۹/۹).

و... است و کیسانیه^۱ گمان می‌کنند مهدی محمد بن حنفیه حی و قیوم در کوه رضوی است»^۲.

او می‌گوید: «دربارهٔ نسبش مشهور است او علوی، فاطمی و از اولاد حسن است ولی در برخی روایات از اولاد حسین معرفی شده است. این قول موافق نظریه شیعه است و همچنین روایات صریحی بیان می‌کنند که او از پسران عباس است»^۳.

سپس او یادآور می‌شود بسیاری از اسرائیلیات به کتب احادیث وارد شده‌اند او می‌گوید: «بی‌شک متعصبین علوی، عباسی و فارسی نقش اساسی در وضع بسیاری از احادیثی مهدی داشته‌اند و هر کدام مدعی است که مهدی از آنان است. یهودیان و فارسها این روایات را به خاطر تخدیر افکار مسلمانان ترویج دادند تا به اتکاء به ظهور مهدی (ناصر دین خدا و توسعه‌دهندهٔ عدل در جهان) سست و کم فعالیت شوند»^۴.

در جواب قول رشیدرضا باید گفت: روایات وارده دربارهٔ ظهور مهدی صحیح و در حد تواتر معنوی هستند همانطور که تعدادی از این روایات و همچنین قول علماء دربارهٔ صحت و تواتر آن‌ها را توضیح دادیم.

و اما اینکه شیخین به هیچکدام از احادیث مهدی اعتماد نکرده‌اند. می‌گوئیم تمام سنت پیامبر گرامی تنها در صحیحین تدوین نشده است بلکه بسیاری از احادیث صحیح در دیگر کتب سنن، مسانید، معاجم و سایر کتب حدیث روایت شده‌اند.

ابن کثیر می‌گوید: «بخاری و مسلم تمام احادیث صحیح را روایت نکرده‌اند. آن‌ها گاهی احادیثی را که در کتاب‌هایشان روایت نشده است تصحیح کرده‌اند. همانطور که ترمذی و امثال او از بخاری تصحیح برخی احادیث را که در کتابش روایت نشده بلکه در سنن دیگر آمده‌اند. نقل می‌کند»^۵.

اما اینکه بسیاری از اسرائیلیات وارد احادیث شده‌اند و برخی از آن‌ها را شیعه وضع

(۱) کیسانیه پیروان مختار ثقفی هستند قولی گفته است کیسان لقب محمد بن حنفیه است «الفرق بین الفرق» (ص ۳۸) تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید.

(۲) «تفسیر المنار» (۵۰/۱/۹).

(۳) «تفسیر المنار» (۵۰/۲/۹).

(۴) «تفسیر المنار» (۵۰/۱/۹ - ۵۰/۴).

(۵) «الباعث الحثیث / شرح اختصار علوم الحدیث لابن کثیر» (ص ۲۵) تألیف احمد شاکر چاپ دارالکتب العلمیه.

کرده‌اند. درست است ولی امامان محدث، صحیح را از غیر آن تشخیص داده و کتب متعددی را در تبیین احادیث موضوع و ضعیف تألیف کرده‌اند و قواعد دقیقی را برای جرح و تعدیل رجال وضع نموده‌اند و هیچ فرد بدعت‌گزار یا کاذبی نیست مگر کارش را فاش کرده‌اند. پس خداوند سنت را از عبث عابثین و تحریف محرفین و سرقت ابطال‌کنندگان محفوظ داشته است چراکه خداوند حافظ دین خود است.

اما اگر متعصبین روایات موضوعی درباره مهدی جعل کرده‌اند. این امر دلیل نمی‌شود بر اینکه ما روایات صحیح را نیز ترک کنیم. چون در روایات صحیح صفت و اسم خود و پدرش آمده است پس اگر فردی انسانی را تعیین کند و گمان برد او مهدی است بدون اینکه روایات صحیح او را تأیید کنند. این امر نباید منجر به انکار مهدی توصیف شده در احادیث شود.

بعلاوه مهدی حقیقی نیازمند معرفی کسی نیست بلکه خداوند هرگاه بخواهد او را به مردم نشان می‌دهد و مردم با علامات خاصش او را می‌شناسد. پس در واقع تعارض از روایات غیر صحیح نشأت گرفته است و در احادیث صحیح تعارض وجود ندارد. ولله الحمد.

و همچنین اختلاف شیعه با اهل سنت مطرح نیست چون حکم عادلانه در قرآن و احادیث صحیح آمده است. لذا خرافات و اقوال باطل شیعه نباید اساسی برای رد احادیث صحیح و ثابت پیامبر خدا ﷺ گردد.

علامه ابن قیم درباره مهدی می‌گوید: «شیعه امامیه قول چهارمی درباره مهدی دارند که می‌گویند او محمد بن حسن عسکری^۱ منتظر از اولاد حسین بن علی است نه از اولاد حسن و او غائب از ابصار و حاضر در میان مردم است.

و او بیش از پانصد سال پیش به صورت طفلی صغیر در سرداب سامرا است واز آن وقت تاکنون چشمی او را ندیده و هیچ خبر و اثری از او نیست و آنان هر روز انتظار او را می‌کشند و با اسب‌هایشان مقابل درب سرداب می‌ایستند و ندا می‌زنند ای مولای ما خارج شو و در نهایت با دست خالی برمی‌گردند بدین ترتیب این عادتشان است. به قول شاعر:

(۱) او در سال (۲۵۶ هـ) متولد و در سال (۲۷۵ هـ) متوفی گشت (اگر موجود بوده باشد) زیرا ابن تیمیه می‌گوید او اصلاً وجود خارجی نداشته است.

ما آن للسرّاداب ان یلد الذی کلمتموه بجهلکم ما أنا؟
وقت آن نرسیده است سرداب خارج کند کسی را که جاهلانه با او سخن می‌گوئید.
وقت آن نرسیده است.

فعلي عقولکم العفاء فانکم ثلثتم العنقاء والغیلانا
عقل شما از بین رفته است و شما می‌خواهید یک موجود افسانه‌ای و نایاب دیگر
مانند عنقاء و غول اضافه کنید.
این‌ها لکه ننگ بر بنی‌آدم و مضحکه‌ای هستند که هر عاقلی آن‌ها را به تمسخر
می‌گیرد^۱.

جواب حدیث «لا مهدی إلا عیسی ابن مریم علیهما السلام»

منکرین احادیث مهدی استناد به حدیثی می‌کنند که ابن ماجه و حاکم از انس بن
مالک رضی الله عنه روایت کرده‌اند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لا یزداد الأمر إلا شدة ولا دنیا إلا
ادباراً ولا أناس إلا شحاً ولا تقوم الساعة إلا علی شرار الناس ولا المهدی إلا عیسی
ابن مریم»^۲.

«امور به سوی سختی می‌روند و دنیا به پایان می‌رسد. مردم حریصتر می‌شوند و
روز قیامت جز بر بدترین انسان‌ها برپا نمی‌گردد و مهدیی جز عیسی بن مریم وجود
ندارد». در جواب آن‌ها گفته شده است که این حدیث ضعیف است زیرا محور آن
محمد بن خالد الجندی است که ذهبی درباره او می‌گوید: «ازدی گفته است: منکر
الحدیث است. و ابو عبدالله حاکم می‌گوید: شخص مجهول است. ذهبی می‌گوید:

حدیث او «لا مهدی الا عیسی بن مریم» حدیث منکری است»^۳.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «این حدیث ضعیف است گرچه ابومحمد بن
الولید بغداد و غیره بر آن اعتماد کرده‌اند. اما این حدیث قابل اعتماد نیست. چون ابن
ماجه از یونس از شافعی و شافعی نیز از مردی یمنی به نام محمد بن خالد جندی
روایت کرده است که او (محمد بن خالد جندی) قابل احتجاج نیست و این حدیث در

(۱) «المنار المنیف» (ص ۱۵۲ - ۱۵۳).

(۲) «سنن ابن ماجه» (۱۳۴۰/۲ - ۱۳۴۱) و «مستدرک حاکم» (۴۴۱/۴ - ۴۴۲).

(۳) «میزان الاعتدال» (۵۳۵/۳).

مسند امام شافعی وجود ندارد.

برخی می‌گویند: شافعی از جندی نشنیده است و یونس نیز از شافعی این حدیث را استماع نکرده است»^۱.

حافظ ابن حجر می‌گوید: محمد بن خالد الجندی فردی مجهول است.^۲

حافظ ابن کثیر مخالف ابن حجر است او می‌گوید: «این حدیث مشهور به محمد بن خالد جندی صنعانی مؤذن است. او شیخ شافعی بوده و چندین نفر از او حدیث روایت کرده‌اند. برخلاف تصور حاکم او فرد مجهولی نیست بلکه از ابن معین روایت شده است که او موثوق به است اما برخی از راویان این حدیث را از او (محمد بن خالد الجندی) از ابان بن ابی‌عیاش از حسن بصری به صورت مرسل روایت کرده‌اند. این موضوع را شیخ ما در «التهدیب»^۳ از برخی از راویان ذکر کرده که شافعی را در خواب دیدند می‌گفت: یونس بن عبد‌الاعلی‌الصدفی بر من دروغ بسته است و این حدیث از احادیث من نیست. گفتم یونس بن عبدالاعلی‌الصدفی از افراد ثقه است. و تنها با یک خواب شخصیتش مخدوش نمی‌گردد.

این حدیث به طور واضح مخالف احادیث دیگری است که مهدی را جدا از عیسی بن مریم و ظهور او را یا قبل از نزول عیسی (رای ظاهرتر و مشهورتر) و یا بعد از نزول او می‌دانند. ولی اگر در این روایات تأمل کنیم آن‌ها با هم منافات ندارند. یعنی اینکه مهدی حقیقی عیسی بن مریم است اما منافی این نیست که مهدی دیگری غیر از او وجود داشته باشد. والله اعلم»^۴.

ابوعبدالله قرطبی می‌گوید: «احتمال دارد منظور پیامبر خدا ﷺ از عبارات «ولا مهدی إلا عیسی» این است که هیچ مهدی کامل و معصومی جز عیسی صلی الله علیه و آله وجود ندارد بنابراین تعارض بین احادیث منتفی می‌گردد»^۵.

می‌گوییم: حتی در صورت اثبات، این حدیث در همه احادیث ثابت شده درباره مهدی

(۱) «منهاج السنة النبویة» (۲۱۱/۴).

(۲) «تقریب التهدیب» (۱۵۷/۲).

(۳) «تهدیب الکمال فی اسماء الرجال» (۱۱۹۳/۳ - ۱۱۹۴) ابی‌الحجاج المزنی.

(۴) «النهاية / الفتن والملاحم» (۳۲/۱) تحقیق د. طه زینی.

(۵) «التذكرة فی احوال الموتی وأمور الآخرة» (ص ۶۱۷).

خللی ایجاد نمی‌کند. و سند آن‌ها صحیحتر از سند این حدیث است که علماء هنوز در ثبوت و عدم ثبوت آن با هم اختلاف دارند. والله اعلم.

فصل دوم: مسیح دجال

معنی مسیح

ابوعبدالله قرطبی بیست و سه^۱ واژه و صاحب قاموس پنجاه^۲ واژه از مشتقات آن را بیان کرده‌اند.

این لفظ بر صدیق (بسیار راستگو) و ضلیل کذاب (بسیار گمراه) و (بسیار دروغگو) اطلاق می‌گردد.

مسیح عیسی بن مریم علیه السلام نمونه صدیق و مسیح دجال نمونه ضلیل کذاب است. پس خداوند دو مسیح ضد هم خلق کرده است.

عیسی علیه السلام مسیح هدایت، معالجه‌کننده بیماری پیسی و کوری و زنده‌کننده مردگان است.

و دجال مسیح ضلالت و گمراه‌کننده مردم به وسیله آیاتی است که خداوند به او عطا کرده است مانند: انزال باران، احیاء و سرسبز گرداندن زمین و چندین امر خارق العاده دیگر.

دجال مسیح نامیده شده است زیرا یکی از چشم‌هایش کور است یا اینکه کل زمین را در مدت چهل روز طی می‌کند^۳.

قول اول راجحتر است زیرا در حدیث آمده است «ان الرجال ممسوح العين» «دجال یک چشمش کور است»^۴.

(۱) «التذكرة» (ص ۶۷۹).

(۲) «ترتیب القاموس (۲۳۹/۴) و صاحب قاموس می‌گوید: این اقوال را در کتابش «شرق مشارق الانوار» و غیره آورده است.

(۳) «النهاية في غريب الحديث» (۳۲۶/۴ - ۳۲۷) و «لسان العرب» (۵۹۴/۲ - ۵۹۵).

(۴) «صحيح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة باب ذکر الدجال (۶۱/۱۸ - با شرح نووی).

معنی دجال

لفظ دجال از قول عرب که می‌گویند: دجل البعیر گرفته شده است یعنی با قطران پوستش را مالیدند و چرب کردند^۱.

الدجل: یعنی مخلوط‌شدن دجل: یعنی مشتبه و پوشیده ماند.

دجال: یعنی بسیار وارونه جلوه‌دهنده و کذاب، صیغه مبالغه بر وزن فَعَال است یعنی دروغ و تقلب از او بسیار سرمی‌زند^۲ دجالون جمع دجال و امام مالک آن را بر صیغه جمع مکسر دجاله نیز جمع کرده است^۳.

قرطبی می‌گوید دجال برده و جه آمده است^۴. و لفظ «الدجال» اسم شده است برای مسیح کذاب یک چشم پس وقتی گفته می‌شود دجال غیر از او کسی دیگر به ذهن نمی‌آید.

به او دجال گفته می‌شود زیرا حق را با باطل می‌پوشاند و یا کفرش را با کذب و تقلب و ظاهرسازی از مردم پنهان می‌کند.

برخی گفته‌اند به دلیل اینکه به وسیله پیروانش امور را بر دیگران مشتبه می‌گرداند.

صفات دجال براساس احادیث وارد شده

دجال انسانی است که احادیث با بیان برخی از صفاتش او را به مردم معرفی می‌کنند. تا هنگام خارج‌شدن مردم او را بشناسند و خود را از شرّ او برحذر دارند و گمراه نشوند. این صفات او را از سایر مردم متمایز می‌سازد به طوریکه با علم به آن‌ها او شناسایی می‌شود و جز جاهل و شقی کسی مفتون او نمی‌گردد.

صفات مذکور عبارتند از: او مردی جوان، قرمز رنگ، کوتاه قدف سینه پاهایش به هم نزدیک و پاشنه‌هایش از هم دور است، موی سر او فردار است پیشانی او باز و گودی زیر گلویش عریض است، چشم راستش کور و خاموش مانند دانه انگور برجسته است. روی پلک چشم چپش تکه گوشتی بیرون آمده است.

۱) «لسان العرب» (۲۳۶/۱۱) و «ترتیب القاموس» (۱۵۲/۲).

۲) «النهاية في غريب الحديث» (۱۰۲/۲۰).

۳) «لسان العرب» (۲۳۶/۱۱).

۴) «التذكرة» (ص ۶۵۸).

و بین دو چشمش با حروف مقطعه کلمه کفر (کفر) یا کافر نوشته شده است و هر مسلمان با سواد و بی‌سوادی می‌تواند آن را بخواند. او عقیم است و بچه‌دار نمی‌شود.

تعدادی از احادیث دال بر صفات فوق را توضیح می‌دهیم.

۱- ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «بینا أنا نائم أطوف بالبيت... (یادآوری کرد او عیسی بن مریم و دجال را دیده است پس اوصافش را چنین بیان کرد) فإذا رجل جسیم، أحمر، جعد الرأس، أعور العين، كأن عینه عنبة طافئة قالوا: هذا الدجال أقرب الناس به شبهاً ابن قطن رجل من خزاعة^۱. «من در خواب دیدم کعبه را طواف می‌کنم ناگهان مردی درشت‌اندام، قرمز رنگ با موی فر، یک چشم که چشم کورش بیرون آمده بود را دیدم. گفتند: این دجال است. شبیه‌ترین شخص به او ابن قطن خزاعی است.

۲- ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: پیامبر خدا در بین مردم بحث دجال را کرد و گفت: «إن الله تعالى ليس بأعور، ألا وإن المسيح الدجال أعور العين اليمنى، كأن عینه عنبة طافئة^۲. «خداوند متعال کور نیست بلکه مسیح دجال چشم راستش کور و مانند دانه انگور برجسته و از حدقه جدا شده است».

۳- در حدیث نواس بن سمعان آمده است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصف دجال فرمودند: «إنه شاب قطط عینه طافية كأني أشبهه بعبد العزی بن قطن^۳. «او جوانی دارای موی فر و یک چشم کور است من او را مانند عبدالعزی بن قطن می‌بینم».

۴- در حدیث عباده بن صامت آمده است. پیامبر خدا فرمودند: «إن مسیح الدجال،

(۱) «صحیح بخاری» کتاب الفتن باب ذکر الدجال (۹۰/۱۳- با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب الإیمان باب ذکر المسیح بن مریم (علیهما السلام) و المسیح الدجال (۲۳۷/۲- با شرح نووی).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب الفتن باب ذکر الدجال (۹۰/۱۳- با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة باب ذکر الدجال (۵۹/۱۸- با شرح نووی).

(۳) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة، باب ذکر الدجال (۶۵/۱۸- با شرح نووی).

رجل قصیر، أفحج، جعد، أعور، مطموس العین، لیس بناتئة ولا حجرا، فإن ألبس علیکم فاعلموا أن ربکم لیس بأعور»^۱. «مسیح دجال مردی کوتاه، مصیبت زده، دارای موی فر و یک چشم است و چشم کورش بارز و برجسته است اگر در شناخت او اشتباه کردید بدانید پروردگار شما کور نیست.

۵- در حدیث ابوهریره آمده است پیامبر خدا فرمودند: «و أما مسیح الضلالة فإنه أعور العین، أجلی الجبهة، عریض النحر، فیه دفا»^۲. «اما مسیح گمراه، او یک چشم است و پیشانی باز دارد و گودی زیر گلویش عریض و دارای انحنا است.

۶- و در حدیث حذیفه رضی الله عنه آمده است پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند «الدجال أعور العین الیسری، جفال الشعر»^۳. «دجال چشم چپش کور است و موی زیاد دارد».

۷- در حدیث انس رضی الله عنه آمده است پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «و إن بین عینیه مکتوب کافر»^۴. «همانا بین دو چشمش کلمه کافر نوشته شده است و در روایتی دیگر می‌گوید کلمه کافر به صورت مقطع (کفر) نوشته شده است»^۵.

و در روایتی از حذیفه آمده است «هر مؤمن با سواد و بی‌سوادی آن را می‌خواند»^۶. این کلمه درست و بطور آشکار نوشته شده است و اینکه برخی آن را رؤیت کنند و تعدادی دیگر آن را رؤیت نکنند و یا چگونه بی‌سوادی آن را می‌خواند و... اشکالی وارد نمی‌کند «زیرا خداوند قوه ادراک را در بصر انسان طبق مشیئت خود خلق می‌کند پس مؤمن با چشم آن را می‌بیند گرچه امی باشد و کافر آن را نمی‌بیند گرچه با سواد باشد.

(۱) «سنن ابوداود» (۴۴۳/۱۱ - با شرح عون المعبود).

حدیث صحیح است «صحیح جامع الصغیر» (۳۱۷/۲ - ۳۱۸) (حدیث ۲۴۵۵).

(۲) «مسند احمد» (۲۸/۱۵ - ۳۰) شرح احمد شاکر او می‌گوید اسنادش صحیح است و ابن کثیر آن را حسن دانسته است «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۳۰/۱) د. طه زینی.

(۳) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرط الساعة باب ذکر الدجال (۶۰/۱۸ - ۶۱ - با شرح نووی).

(۴) «صحیح بخاری» کتاب الفتن با ذکر الدجال (۹۱/۱۳ - با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرط الساعة باب ذکر الدجال (۵۹/۱۸ - با شرح نووی).

(۵) «صحیح مسلم» کتاب الفتن باب ذکر الدجال (۵۹/۱۸ - با شرح نووی).

(۶) «صحیح مسلم» (۶۱/۱۸ - با شرح نووی).

همانطور که مؤمن آیات و ادله را با عین بصیرتش می‌بیند ولی کافر نمی‌بیند. پس خداوند قوهٔ ادراک را بدون تعلم به مؤمن می‌دهد ویا واقعاً در آن زمان عادات خرق می‌گردند»^۱.

نووی می‌گوید: «رأی صحیح محققین بر این است که کلمه (کفر) حقیقی است و مجازی در آن نیست و خداوند مانند دیگر آیات و نشانه‌ها آن را علامت کذب و کفر و باطل‌بودنش قرار داده است و خداوند آن را به هر مؤمن با سواد یا بی‌سواد نشان می‌دهد. و بدون مانع آن را بر کافر و فاجر پوشیده می‌کند تا به فتنه و شقاوت دچار گردند»^۲.

۸- یکی دیگر از صفات او در حدیث فاطمه بنت قیس در قصه جساسه آمده است. در آن تمیم رضی الله عنه می‌گوید: «به سرعت رفتیم تا به دیری رسیدیم. در آن دیر بزرگ‌ترین و محکم‌ترین انسان را دیدم. (منظور دجال است)»^۳.

۹- در حدیثی عمران بن حصین رضی الله عنه می‌گوید از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم فرمودند: «ما بین خلق آدم إلى قیام الساعة خلق أكبر من دجال»^۴ «ما بین خلق آدم تا برپایی قیامت مخلوقی بزرگ‌تر از دجال (از نظر فتنه و قدرت) آفریده نشده است».

۱۰- و اما در مورد عقیم‌بودن دجال، در حدیث ابوسعید خدری رضی الله عنه در داستانش با ابن صیاد چنین آمده است. او به ابوسعید گفت: «آیا از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ای فرمودند: او (دجال) بچه‌دار نمی‌شود ابوسعید گفت، گفتم: بلی»^۵. برخی از روایات چشم راست و برخی دیگر چشم چپش را کور دانسته‌اند در عین حال همه روایات صحیح و بدون اشکال هستند بدین‌ترتیب در این زمینه ایراد وارد است.

حافظ ابن حجر می‌گوید: حدیث عبدالله بن عمر مذکور در صحیحین که می‌گوید

(۱) «فتح الباری» (۱۰۰/۱۳).

(۲) «شرح نووی بر مسلم» (۶۰/۱۸).

(۳) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة باب قصة الجساسة (۸۱/۱۸ - با شرح نووی).

(۴) «صحیح مسلم کتاب الفتن باب فی بقية من أحادیث الدجال (۸۶/۱۸ - ۸۷ - با شرح نووی).

(۵) «صحیح مسلم» کتاب الفتن باب ذکر ابن صیاد (۵۰/۱۸ - با شرح نووی).

چشم راستش کور است راجحتر از روایت مسلم است که چشم چپش را کور می‌داند. زیرا حدیث متفق‌علیه بوده و از روایات دیگر قویتر است.^۱

قاضی عیاض می‌گوید براساس روایات صحیح دو چشم دجال عیبدارند ولی چشمی که روشنایش را از دست داده است چشم راست اوست.

به نحوی که در حدیث ابن عمر نقل شده است و چشم چپ او نیز که تکه گوشتی اضافه دارد عیبدار است پس هر دو چشم دجال معیوب هستند چون صفت اعور در هر چیزی دلالت بر نقص آن چیز دارد. بویژه در چشم، بنابراین هر دو چشم دجال اعور یعنی معیوب هستند اما یکی از آن‌ها کاملاً نمی‌بیند و دیگری گرچه بینایش را از دست نداده ولی معیوب است.

نووی درباره جمع و اتفاق بین احادیث می‌گوید کاملاً زیبا و متین است^۲ و ابو عبدالله قرطبی نیز آن را ترجیح داده است.^۳

آیا دجال زنده است و یا در زمان پیامبر خدا ﷺ زنده بوده است؟

قبل از جواب‌دادن به این دو سؤال لازم است درباره ابن صیاد شناخت حاصل نمائیم و بدانیم آیا او دجال است یا دجال شخص دیگری است. و اگر دجال غیر از ابن صیاد است آیا او قبل از ظهور فتنه‌اش در آخرالزمان پدید آمده است؟

قبل از هر چیز ابن صیاد را تعریف می‌کنیم.

اسم اوصافی و برخی گفته‌اند او عبدالله – بن صیاد یا صائر است.^۴ او از یهودیان مدینه بود. برخی گفته‌اند او از خود مردم مدینه (انصار) بود. و قبل از هجرت پیامبر خدا به مدینه بدنیا آمده بود.

(۱) «فتح الباری» (۹۷/۱۳).

(۲) «شرح نووی بر مسلم» (۲۳۵/۲).

(۳) «التذکره» (ص ۶۶۳).

(۴) «فتح الباری» (۲۲۰/۳ و ۱۶۴/۶) و «عمدة القاری شرح صحیح البخاری» (۱۷۰/۸ و ۲۷۸/۱۴ –

۳۳۰) بدرالدین العینی چاپ دارالفکر و «النهاية / الفتن والملاحم» (۱۲۸/۱) و «شرح نووی

لمسلم» (۴۶/۱۸) و «عون المعبود» (۴۷۸/۱۱) و «اتحاف الجماعة» (۶۳/۲ – ۶۴) و «التصريح

بما تواتر فی نزول المسيح (ص ۱۸۳ – ۱۸۵) از تعلیق شیخ عبدالفتاح ابوغده.

ابن کثیر می‌گوید: او مسلمان شد و عماره از بزرگان تابعین پسر اوست که امام مالک و غیره از او حدیث نقل کرده‌اند.^۱

ذهبی در کتابش «تجرید اسماء الصحابه» دربارهٔ او می‌گوید: «ابن شاهین^۲ نام عبدالله بن صیاد را آورده و می‌گوید: او ابن صائد و پدرش یهودی است. عبدالله یک چشم و ختنه‌شده بدنیا آمد او کسی است که گفته‌اند دجال است اما بعداً مسلمان شد او یک تابعی است که پیامبر را قبل از بلوغ رؤیت کرده است.^۳

حافظ ابن حجر در «الاصابه» در این زمینه کلام ذهبی را تکرار می‌کند و می‌گوید: یکی از فرزندانش عماره بن عبدالله بن صیاد از بهترین مسلمانان و از اصحاب سعید بن المسیب است که امام مالک و غیره از او روایت کرده‌اند».

سپس چند حدیث دربارهٔ ابن صیاد ذکر می‌کند که بعداً به آن‌ها اشاره می‌شود. و در ادامه می‌گوید: جائز نیست ابن صیاد را صحابه بدانیم. چون اگر او دجال بوده باشد پس قطعاً صحابه نیست و او با کفر می‌میرد و اگر دجال نبوده است وقتی پیامبر خدا ﷺ را ملاقات کرد مسلمان نبود».^۴

و اگر بعداً مسلمان شده است پس او جزو تابعینی به شمار می‌آید که پیامبر را رؤیت کرده است.

ابن حجر در کتابش «تهذیب التهذیب» دربارهٔ زندگی عمارهٔ ابن صیاد می‌گوید: «عماره بن عبدالله بن صیاد الانصاری، ابویوب مدنی او از جابر بن عبدالله، سعید بن مسیب و عطاء بن یسار حدیث روایت کرده است. و همچنین ضحاک بن عثمان الخُزّامی و مالک بن انس و غیر آن‌ها از او حدیث روایت کرده‌اند.

ابن معین و نسائی دربارهٔ او می‌گویند موثوق به است. ابوحاتم او را صالح الحدیث می‌نامد. ابن سعد می‌گوید موثوق به و کم حدیث است. مالک بن انس کسی را از او

(۱) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۲۸/۱) تحقیق د. طه زینی.

(۲) یکی از مفسرین و حفاظ حدیث بغداد است او تصنیفات زیادی دارد. بیشتر آن‌ها درباره، تفسیر و تاریخ است متوفای سال (۳۸۵ هـ) است.

«شذرات الذهب» (۱۱۷/۳) و «الاعلام» (۴۰/۵) زرکلی.

(۳) «تجرید اسماء الصحابه» (۳۱۹/۱) (شماره ۳۳۶۶) ذهبی چاپ دارالمعرفه بیروت.

(۴) «الإصابة فی تمییز الصحابه» القسم الرابع، ممن اسمه عبدالله (۱۳۳/۳) (شماره ۶۶۰۹) ابن حجر

عسقلانی چاپ سعادت مصر چاپ اول ۱۳۷۸ هـ.

فاضلتر نمی‌دانست. آنان می‌گفتند ما فرزندان شیربچه بن نجار هستیم ولی بنونجار آنان را نپذیرفتند. آنان امروز حلیفان فرزندان مالک بن نجارند. در واقع معلوم نیست آنان از چه کسانی هستند»^۱.

احوال ابن صیاد

ابن صیاد دجال بود (یعنی کارهای عجیب انجام می‌داد) او بعضی اوقات (درست یا نادرست) کهانت انجام می‌داد لذا خبرش بین مردم منتشر شد و به دجال مشهور گشت. بدین خاطر مورد آزمایش پیامبر ﷺ قرار گرفت.

پیامبر ابن صیاد را امتحان می‌کند

پس از انتشار دجال بودن ابن صیاد بین مردم پیامبر خواست از او مطلع شود و حالش را بداند لذا بطور مخفیانه نزد او می‌رفت تا سخنی از او بشنود و با مطرح نمودن برخی سؤالات حقیقتش را کشف نماید.

در حدیثی از عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است عمر و چند نفر دیگر در معیت پیامبر خدا دنبال ابن صیاد رفتند و او را در حال بازی کردن با بچه‌ها در نزدیکی ساختمان ابن مقاله یافتند. ابن صیاد در آن وقت نزدیک سن بلوغ رسیده بود ابن صیاد متوجه آمدن آنان نشد تا اینکه پیامبر دستش را به سر ابن صیاد زد. آنگاه فرمود: «آیا شهادت می‌دهی من پیامبر خدا هستم» ابن صیاد به او نگاه کرد و گفت: من شهادت می‌دهم تو رسول امیین (اعراب) هستی. او به پیامبر ﷺ گفت: آیا گواهی می‌دهی من پیامبر خدا هستم؟ پیامبر رهایش کرد و گفت: من به خدا و پیامبرانش ایمان دارم. پیامبر ﷺ گفت: چه چیزهایی را می‌بینی؟ ابن صیاد گفت: پیامهای راست و دروغ را از غیب برایم می‌آورند. پیامبر فرمودند: آیا راست و دروغ را از هم تشخیص نمی‌دهی (آنها را با هم مخلوط کرده‌ای) پیامبر گفت: آیه‌ای را در نظر گرفته‌ام. ابن صیاد گفت: آن آیه دخان است. پیامبر به او گفت: ساکت شو تو از حد یک کاهن نمی‌توانی تجاوز کنی.

حضرت عمر رضی الله عنه گفت: ای پیامبر خدا آیا گردنش را بزخم. پیامبر فرمودند:

«إن یکنه فلن تسلط علیه وإن لم یکنه فلا خیر لك فی قتله».

(۱) «تهذب التهذیب» (۴۱۸/۷) (شماره ۶۸۱).

«اگر او دجال باشد تو نمی‌توانی او را بکشی و اگر او نباشد قتل او برای تو خیری ندارد»^۱.

در روایتی دیگر آمده است پیامبر به او گفت: چه چیزهایی را می‌بینی؟ او گفت: عرشی را روی آب می‌بینم. پیامبر فرمودند: عرش ابلیس را روی دریا می‌بینی دیگر چه می‌بینی؟ او گفت: خبرهای راست و دروغ را برایم می‌آورند. پیامبر ﷺ فرمودند: همه چیز را با هم مخلوط کرده است، ره‌ایش کنید»^۲.

عبدالله بن عمر می‌گوید: بعد از آن پیامبر ﷺ و ابی بن کعب به داخل باغ خرمایی رفتند که این صیاد آنجا بود. پیامبر ﷺ خودش را مخفی می‌کرد تا قبل از اینکه ابن صیاد او را ببیند سخنانش را بشنود. ابن صیاد دراز کشیده بود و حرفهایی را زمزمه می‌کرد که قابل فهم نبودند مادر ابن صیاد پیامبر ﷺ را دید که خود را در پشت تنه درختی پنهان کرده است پسرش را صدا کرد و گفت: ای صاف - اسم ابن صیاد بود - این محمد ﷺ است. ابن صیاد به سرعت از جایش بلند شد. پیامبر ﷺ فرمودند: اگر مادرش او را صدا نمی‌زد ما از اوضاع او آگاه می‌شدیم»^۳.

ابوذر غفاری رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ مرا به سوی مادرش فرستاد و گفت: از او سؤال کن چند ماه به ابن صیاد حامله بوده‌ای؟ نزد او آمدم و از او سؤال کردم او گفت: دوازده ماه. ابوذر می‌گوید: دوباره مرا نزد او فرستاد و گفت: درباره صدای هنگام تولدش سؤال کن بار دیگر نزد او بازگشتم و از او سؤال کردم. او گفت صدای او مانند صدای بچه یک‌ماهه بود.

سپس پیامبر ﷺ به او گفت: من آیه‌ای را برایت در نظر گرفته‌ام. ابن صیاد گفت: هوای بینی گوسفند یادخان را در نظر گرفته‌ای. گفت: ابن صیاد می‌خواست بگوید دخان اما نمی‌توانست و می‌گفت: الدخ، الدخ. پیامبر بدین خاطر او را با دخان امتحان کرد تا او را بشناسد.

(۱) «صحیح بخاری» کتاب الجنائز باب اذا اسلم الصبی فمات هل یصلی علیه وهل یرض علی الصبی الإسلام؟ (۳/۳۱۸ با شرح فتح الباری).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراط الساعة، باب ذکر ابن صیاد (۴۹/۱۸ - ۵۰ - با شرح نووی).

(۳) «صحیح بخاری» کتاب الجنائز، باب اذا اسلم الصبی فمات هل یصلی علیه؟ (۳/۳۱۸ - با شرح فتح الباری).

منظور از دخان در اینجا آیه ۱۰ سوره دخان است

﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ﴾ [الدخان: ۱۰].

«منتظر باش روزی در آسمان دودی آشکار پدید می‌آید».

در روایت امام احمد از عبدالله بن عمر آمده است «إني قد خبأت لك خبيثاً» «من

چیزی را برایت در نظر گرفته‌ام» و پیامبر خدا این آیه را ﴿يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ﴾

[الدخان: ۱۰]. در نظر گرفته بود.

ابن کثیر می‌گوید: ابن صیاد از طریق کهنانت و با زبان جنیان مسائل را کشف می‌کند و جنی‌ها عبارت‌ها را قطع می‌کنند بدین دلیل گفته است الدّخ یعنی دخان (دود) در همین حال پیامبر خدا متوجه شد الفاظ او شیطانی هستند پس به او گفت: خفه شو تو از حد یک کاهن نمی‌توانی تجاوز کنی»^۱.

- وفات ابن صیاد

جابر بن عبدالله می‌گوید ابن صیاد را در روز واقعه حره گم کردیم»^۲.

ابن حجر این روایت را تصحیح می‌کند و قول کسانی را که می‌گویند ابن صیاد در مدینه مرده است و آنان صورتش را نگاه کردند و بر روی او نماز خوانده‌اند ضعیف می‌داند.^۳

- آیا ابن صیاد دجال اکبر است

آنچه درباره احوال ابن صیاد و امتحانش توسط پیامبر خدا ﷺ گذشت دلالت می‌کند بر اینکه پیامبر درباره ابن صیاد توقف نمود زیرا وحی دجال بودن او را تأیید نکرد.

ولی عمر بن خطاب نزد پیامبر ﷺ سوگند خورد که ابن صیاد دجال است و پیامبر خدا حرف او را انکار نمود.

بعضی از اصحاب رأی عمر را داشتند که سوگند می‌خورد ابن صیاد دجال است.

(۱) «تفسیر ابن کثیر» (۲۳۴/۷).

(۲) «سنن ابوداود» (۴۷۶/۱۱ - با شرح عون المعبود).

(۳) «فتح الباری» (۳۲۸/۱۳).

این روایت را جابر، ابن عمر و ابوذر نقل کرده‌اند در حدیثی محمد بن منکدر^۱ می‌گوید: جابر را دیدم به خدا سوگند می‌خورد که ابن صیاد دجال است به او گفتم به خدا سوگند می‌خوری او گفت من از عمر شنیدم نزد پیامبر بر این امر سوگند خورد و پیامبر ﷺ او را انکار نکرد.^۲

در روایتی نافع^۳ می‌گوید: «ابن عمر می‌گفت قسم به خدا شک ندارم ابن صیاد دجال است»^۴.

در روایتی زید بن وهب^۵ می‌گوید: «ابوذر^۶ گفت اگر ده بار سوگند بخورم ابن صائد دجال است نزد من بهتر است از اینکه یک بار سوگند بخورم که او دجال نیست»^۶.

از نافع روایت شده است می‌گوید: «عبدالله بن عمر در بعضی راه‌های مدینه به ابن صائد رسید سخنی به او گفت که او را عصبانی کرد و پر از باد شد و تمام راه را سد کرد. ابن عمر نزد حفصه رفت و جریان را برای حفصه تعریف کرد حفصه به او گفت: رحمک الله از ابن صائد چه می‌خواهی آیا نمی‌دانی پیامبر فرمود: «إنما یخرج من

(۱) عبدالله محمد بن مکندر بن عبدالله بن الهدیر بن عبدالعزی التیمی، او تابعی است و از برخی از صحابه حدیث روایت کرده است و در سال (۱۳۱ هـ) فوت کرد. «تهذیب التهذیب» (۹/۴۷۳ - ۴۷۵).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب الاعتصام بالکتاب و السنة باب من رای ترک النکیر من النبی ﷺ حجة لامن غیرالرسول» (۱۳/۲۲۳ - با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب الفتن وأشراف الساعة باب ذکر ابن صیاد (۵۲/۱۸ - ۵۳ - با شرح نووی).

(۳) ابوعبدالله فقیه مدینه و مولای ابن عمر بود او از برخی اصحاب حدیث روایت کرده است در سال (۱۱۹ هـ) فوت کرد «تهذیب التهذیب» (۱۰/۴۱۲ - ۴۱۴).

(۴) «سنن ابوداود» (۱۱/۴۸۳).

ابن حجر می‌گوید: سند حدیث صحیح است «فتح الباری» (۱۳/۳۲۵).

(۵) زید بن وهب جهنی اهل کوفه او از بسیاری از اصحاب حدیث روایت کرده است مانند: عمر، عثمان، علی، ابوذر و... او شخص موثوق به است او در سال (۹۶ هـ) وفات یافت «تهذیب التهذیب» (۳/۴۲۷).

(۶) رواه امام احمد (تخریجی حدیث در ص ۲۶۸) گذشت.

غضبة يغضبها)؟!^۱

«دجال به سبب خشمی ظاهر می‌شود که در او ایجاد شده است».

در روایتی از نافع آمده است. می‌گوید: ابن عمر گفت: دوبار به او رسیدم او را ملاقات کردم و به برخی از آن‌ها گفتم آیا شما می‌گوئید او دجال است گفتند: نه قسم به خدا (ابن عمر می‌گوید) گفتم شما به من دروغ گفتید. قسم به خدا بعضی از شما گفتند: دجال نمی‌میرد تا وقتی که اموال و اولادش از شما بیشتر شود لذا امروز گمان می‌کنند او دجال است. با او گفتگو کردیم سپس از او جدا شدم. بار دوم به او رسیدم که چشمش ورم کرده بود به او گفتم: کی چشمت اینگونه شده است؟ او گفت: نمی‌دانم. گفتم چگونه از چشمت خبر نداری. گفت: شاید خداوند به وسیله عصای تو آن را اصلاح کند. (عصایم به چشمش خورد) چنان صدای بلندی از او صادر شد که تا آن وقت آن را نشنیده بودم. ابن عمر می‌گوید: بعضی از همراهان گمان کردند با عصایم آنقدر به او زدم تا عصا شکسته شد. ولی من چیزی احساس نکردم. راوی می‌گوید. سپس ابن عمر نزد ام‌المؤمنین رفت و او به ابن عمر گفت: از ابن صیاد چه می‌خواهی مگر نمی‌دانی پیامبر ﷺ فرمود: «اولین چیزی که دجال را ظاهر می‌کند. خشمی است که در او ایجاد می‌شود».^۲

ابن صیاد آنچه را مردم درباره او می‌گفتند، می‌شنید، و از آن بسیار آزرده می‌شد، او خودش را دجال نمی‌دانست و برای دفاع از خود به صفات بیان‌شده در مورد دجال توسط پیامبر ﷺ احتجاج می‌کرد و مدعی بود آن صفات بر او منطبق نیستند.

در حدیثی از ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است، می‌گوید: «برای حج تمتع یا عمره همراه ابن صیاد خارج شدیم. در جایی برای استراحت نشستیم همه مردم متفرق شدند جز من و ابن صیاد من نیز از او به شدت احساس وحشت کردم به خاطر اقوالی که درباره او گفته می‌شد. او می‌گوید: ابن صیاد وسائش را نزد وسائل من گذاشت من گفتم هوا خیلی گرم است اگر وسائلت را زیر آن درخت بگذاری بهتر است. او سخن مرا قبول کرد. گوسفندانی به سمت ما آمدند او رفت یک لیوان بزرگ شیر آورد و به من گفت: ابوسعید شیر بنوش. گفتم: نه گرما شدید است و شیر گرم ولی من حقیقتاً

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة باب ذکر ابن صیاد (۵۷/۱۸) - با شرح نووی.

(۲) «صحیح مسلم» (۵۷/۱۸ - ۵۸) - با شرح نووی.

دوست نداشتیم چیزی از دستش بخورم یا بگیرم. او گفت: ابوسعید می‌خواهم طنابی بیاورم بر درختی آویزان کنم و از دست آنچه مردم می‌گویند خودکشی کنم. ای ابوسعید» هر کس دیگر غیر از شما از سخن پیامبر خدا بی‌اطلاع باشد شما (اهل مدینه) باید باخبر باشید مگر پیامبر ﷺ نگفته است دجال کافر است، اما من مسلمان هستم. مگر پیامبر نگفته است او عقیم است اما من پسرم را در مدینه جا گذاشته‌ام. مگر پیامبر ﷺ نگفته است دجال داخل مکه و مدینه نمی‌شود ولی من از مدینه آمده‌ام و به مکه می‌روم. ابوسعید می‌گوید: نزدیک بود عذرش را بپذیرم سپس گفت: قسم به خدا من او را می‌شناسم و می‌دانم در کجا به دنیا آمده است و او اکنون کجاست. به او گفتم: خداوند تو را هلاک کند»^۱.

ابن صیاد در روایتی می‌گوید: «قسم به خدا می‌دانم اکنون او کجا است و والدینش را می‌شناسم به او گفته شد آیا اگر تو آن مرد باشی خوشحال می‌شوی. گفت: اگر به من بگویند ناپسند نمی‌دانم»^۲.

بعضی روایات دیگر دربارهٔ ابن صیاد در کتب احادیث وجود دارند ولی من به خاطر پرهیز از اطاله کلام و به خاطر اینکه برخی از محققین مانند ابن کثیر و ابن حجر و... آن‌ها را تضعیف کرده‌اند آن‌ها را بیان نکردم^۳.

بدین ترتیب روایات وارده دربارهٔ ابن صیاد بر علما ملتبس گشته و مسئله ابن صیاد مشکل شده است.

برخی می‌گویند او دجال است و در این راستا به احادیث مذکور دربارهٔ ابن صیاد که شامل سوگند تعدادی از اصحاب و دو حدیث این عمر و ابوسعید است استناد می‌کنند. بعضی دیگر از علما معتقدند ابن صیاد دجال نیست و برای اثبات مدعای خود به حدیث تمیم‌داری رضی الله عنه استناد می‌کنند. قبل از اینکه اقوال دو گروه را توضیح دهیم. حدیث طولانی تمیم را ذکر می‌کنم.

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة باب ذکر ابن صیاد (۵۱/۱۸ - ۵۲ - با شرح نووی).

(۲) «صحیح مسلم» (۵۱/۱۸ - با شرح نووی).

(۳) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۲۷/۱) د. طه زینی و «فتح الباری» (۳۲۶/۱۳).

اما مسلم از عامر بن شراحیل الشعبی^۱ روایت می‌کند او از فاطمه بنت قیس که جزو اولین زنان مهاجر است خواهر ضحاک بن قیس سؤال کرد. و به او گفت: حدیثی برایم بگو که خودت از پیامبر خدا شنیده‌ای و آن را به کسی دیگری جز پیامبر خدا ﷺ نسبت نده. فاطمه گفت اگر می‌خواهی برایت می‌گویم او گفت: پس بگو او داستان بیوه‌شدن از همسرش و گذراندن عده نزد ام‌مکتوم را ذکر کرد و سپس گفت: پس از اینکه عده‌ام تمام شد صدای منادی پیامبر ﷺ را شنیدم که می‌گفت الصلاه جامعه، به مسجد رفتیم در صف زنان پشت سر مردان به امامت پیامبر ﷺ نماز جماعت خواندیم بعد از اتمام نماز، پیامبر در حالی که تبسم بر لب داشت روی منبر رفت و فرمود هر کس در جای خودش بماند آیا می‌دانید چرا شما را جمع کرده‌ام؟ گفتند خدا و پیامبرش دانانترند قسم به خدا شما را به خاطر رغبت و یا رهبیتی جمع ننموده‌ام بلکه شما را جمع کرده‌ام تا به شما خبر دهم که تمیم‌داری^۲ نصرانی مسلمان شد و بیعت کرد و سخنی به من گفت مطابق همان حدیثی که دربارهٔ مسیح دجال به شما گفتیم. او گفت تمیم همراه سی نفر از لخم و جزام (مکانهایی در یمن) در یک کشتی سوار می‌شوند. موج دریا یک ماه آنان را روی آب معلق ساخت تا هنگام مغرب به جزیره‌ای در دریا رسیدند. آن‌ها روی قایق‌های کوچکی سوار شدند و در جزیره پیاده شدند به حیوانی پرپشم رسیدند که جلو و عقبش را به علت موی زیاد تشخیص نمی‌دادند گفتند تو کی هستی. گفت من جساسه هستم، گفتند جساسه چیست. گفت ای قوم نزد آن مرد در عبادتکده بروید او مشتاق دیدار شما است بعد از اینکه آن مرد را به ما نشان داد فوری از او جدا شدیم و ترسیدیم که او شیطان باشد. ما

(۱) عامر بن عبدالله بن شراحیل الشعبی الحمیری در سال ششم خلافت عمر بن خطاب متولد شد. و از بسیاری از اصحاب حدیث روایت کرده است. او می‌گوید هیچ مطلبی را ننوشتیم و هیچ مردی حدیثی برایم نقل نکرد مگر آن‌ها را حفظ می‌کردم. او بعد از نود سال دار فانی را وداع گفت.

«تهذیب الکمال» للمزی (۶۴۳/۲) و «تهذیب التهذیب» (۶۵/۵ - ۶۹).

(۲) ابورقیه تمیم بن اوس بن خارجه داری از علمای نصرانی بود او به مدینه آمد و در سال ۹ هجری مسلمان شد. از پیامبر اُحادیثی روایت کرده و اصحاب زیادی از او نیز حدیث روایت کرده‌اند بعد از وفات عثمان رضی الله عنه به شام رفت و در بیت المقدس سکنی گزید. او در سال (۴۰ هـ) جان به جان آفرین بخشید.

«تهذیب التهذیب» (۵۱۱/۱ - ۵۱۲).

به سرعت رفتیم تا داخل عبادتکده شدیم. او بزرگ‌ترین و قویترین انسانی بود که تا به حال دیده بودیم. دو دستش روی گردنش بود و بین زانو تا مچ پایش با آهن بسته شده بود گفتیم شما چه کسی هستی گفت شما از من خبر دارید. اکنون بگوئید شما چه کسانی هستید. گفتیم ما مردمانی غرب‌زبانیم سوار یک کشتی بزرگ شدیم یک ماه تمام موج دریا ما را روی آب معلق ساخت تا در نهایت به جزیره شما رسیدیم و با قایق‌های کوچک وارد جزیره شدیم به حیوانی پریشم و مو رسیدیم که اول و آخرش به علت پشم زیاد مشخص نبود به او گفتیم چه کسی هستی او گفت من جاساه‌ام. و به ما گفت نزد آن مرد در دیر بروید مشتاق شنیدن اخبار شما است.

و ما از او ترسیدیم که مبادا شیطان باشد لذا به سرعت نزد تو آمدیم. مرد گفت از درخت خرما ی بیان (شهری در اردن) برایم بگوئید. گفتیم از چه چیز آن به شما بگوئیم. گفت از درختهای خرما آیا ثمر می‌دهند. گفتیم: بلی گفت ممکن است دیگر ثمر ندهند. گفت از دریاچه طبریه برایم بگوئید. گفتیم از چه چیزش به تو خبر دهیم. گفت آیا آب دارد گفتیم: آب زیاد دارد. گفت ممکن است آبش تمام شود. گفت از چشمه زغز (بین بیت‌المقدس و حجاز) چه خبر. از چه چیزش سؤال می‌کنی گفت آیا چشمه آب دارد و ساکنان آنجا با آن زراعت می‌کنند. گفتیم بله آب دارد و مردم با آب آن زراعت می‌کنند. گفت از پیامبر امین بگوئید چه کار می‌کند گفتیم از مکه به مدینه هجرت کرده است. گفت آیا اعراب با او جنگیدند. گفتیم بلکه گفت با آنان چه کار کرد. با خبر شده‌ایم بر اعراب پیروز شده و آنان از او پیروی می‌کنند. آیا درست است گفتیم بله گفت برای آنان بهتر است از او اطاعت کنند و من به شما خبر می‌دهم که مسیح دجال هستم. امیدوارم اجازه خروج به من داده شود و روی زمین سفر کنم هیچ شهر و روستایی نباشد مگر آن را در چهل روز نابود کنم جز مکه و مدینه چون آن دو بر من حرامند. هرگاه می‌خواهم به یکی از آنجا وارد شوم ملائکه‌ای شمشیر بدست مانع من می‌شود و در هر سوراخی از آن‌ها ملائکه‌ای نگهبان وجود دارد».

فاطمه گفت: پیامبر خدا با چوب (شمشیر) دستش بر منبر کوبید و گفت: این (مدینه طیبه است. این طیبه است... آیا من این حدیث را به شما گفتم. مردم گفتند بله «همانا حدیث تمیم مرا متعجب کرد چون موافق است با آنچه که من درباره او و درباره مکه و مدینه به شما گفتم. پس بدانید او در دریای شام یا دریای یمن است. نه بلکه از طرف مشرق ظاهر می‌شود. از طرف مشرق، از طرف مشرق (و با دستش به

سمت مشرق اشاره کرد).

فاطمه گفت: این حدیث را از پیامبر خدا بیاد دارم.^۱

ابن حجر می‌گوید: «بعضی تصور کرده‌اند حدیث فاطمه بنت قیس غریب و فرد است اما چنین نیست. غیر از فاطمه، ابوهریره، عائشه و جابر نیز این حدیث را روایت کرده‌اند».^۲

اقوال علماء دربارهٔ ابن صیاد

ابوعبدالله قرطبی می‌گوید: «رأی صحیح این است که ابن صیاد همان دجال است (به دلائلی که ذکر شد) و بعید نیست در آن زمان در جزیره و در وقت دیگر بین اصحاب بوده باشد».^۳

نووی می‌گوید: «علماء گفته‌اند داستانش مبهم است و مشکل است تشخیص داده شود که او مسیح دجال مشهور است یا نه اما شکی نیست که او یکی از دجال‌ها بوده است».

علماء گفته‌اند: ظاهر احادیث نشان می‌دهد برای پیامبر وحی نیامده است که چه کسی مسیح دجال است بلکه صفات دجال به او وحی شده است. و احتمال دجال بودن ابن صیاد منتفی نیست. لذا پیامبر خدا ﷺ بر دجال بودن او و یا غیر او صحه نگذاشته‌اند و بدین علت به عمر بن خطاب گفت: اگر او دجال باشد نمی‌توانی او را به قتل برسانی».

اما استدلال ابن صیاد بر اینکه او مسلمان است و دجال کافر و او بچه‌دار است و دجال عقیم و دجال داخل مکه و مدینه نمی‌شود، اما او داخل مدینه شده و در حال رفتن به مکه است، همه این‌ها دلیل تبرئه او نمی‌شوند زیرا این صفات متعلق به هنگام خروج او در آخرالزمان است.

یکی از مسائل مورد اشکال داستان ابن صیاد و اینکه او یکی از دجال‌های روی زمین است یا نه این است که به پیامبر خدا ﷺ گفت: آیا گواهی می‌دهی من پیامبر خدا هستم و ادعا کرد اخبار صدق و کذب از غیب به او می‌رسد و عرشی را روی آب می‌بیند

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة باب ذکر ابن صیاد (۷۸/۱۸ - ۸۳ - با شرح نووی).

(۲) «فتح الباری» (۳۲۸/۱۳).

(۳) «التذکره» (ص ۷۰۲).

و اگر دجال شود ناراضی نیست و او اکنون جای دجال و محل تولدش را می‌داند و او را می‌شناسد و می‌داند اکنون کجا است و همچنین (هنگام ملاقات با ابن عمر) پرباد شد تا جایی که راه را مسدود کرد.

اما اینکه او اسلامش را آشکار کرد و به حج رفت و جهاد کرد و از عقائد و اخلاق گذشته‌اش جدا شد همه این‌ها ادله قاطعی بر دجال نبودنش نیستند^۱.

ولی از مفهوم کلام نووی چنین برمی‌آید که او دجال بودنش را ترجیح می‌دهد. شوکانی می‌گوید: «مردم در مورد ابن صیاد اختلاف شدید پیدا کرده و دچار مشکل شده‌اند و سخنان مختلفی درباره او گفته‌اند و ظاهر حدیث پیامبر ﷺ چنین می‌رساند که خود پیامبر نیز در مورد دجال بودنش مردد بود. در مورد تردید پیامبر دوجواب بیان شده است.

۱- پیامبر قبل از اینکه خداوند به او اعلام کند ابن صیاد دجال است مردد بود اما بعد از آن سوگند عمر را انکار نکرد.

۲- گاهی اوقات اعراب کلام را به صورت شک بیان می‌کنند. اگرچه در اصل خبر شک نداشته باشند.

بعلاوه دلیل دجال بودنش روایتی است از عبدالرزاق^۲ (با اسنادی صحیح) از ابن عمر، او گفت: «روزی ابن صیاد را همراه مردی یهودی ملاقات کردم. چشم او کور و مانند چشم الاغ بیرون آمده بود وقتی چشم او را دیدم به ابن صیاد گفتم: شما را به خدا سوگند می‌دهم چشمت کی کور شده است؟ گفت: قسم به خدای رحمان نمی‌دانم. گفتم: دروغ می‌گویی چگونه از چشم خودت خبر نداری. گفت: چشمش را مسح کرد و سه بار خرخر کرد»^۳.

مانند این قصه از روایت مسلم نیز آمده بود^۴.

من از کلام شوکانی چنین استنباط می‌کنم او هم رأی کسانی است که بن صیاد را دجال بزرگ می‌دانند.

بیهقی^۱ در شرح حدیث تمیم می‌گوید: «از این حدیث نتیجه می‌گیریم دجال بزرگی

(۱) «شرح نووی بر مسلم» (۴۶/۱۸ - ۴۷).

(۲) «المصنف» (۳۹۶/۱۱) تحقیق حبیب الرحمن اعظمی.

(۳) «نیل الاوطار شرح منتفی الاخبار» (۲۳۰/۷ - ۲۳۱) شوکانی چاپ مصطفی الحلبي مصر.

(۴) (ص ۲۷۰ - ۲۷۱).

که آخرالزمان می‌آید غیر از ابن صیاد است. و ابن صیاد یکی از دجال‌های بزرگی است که پیامبر ﷺ به خروج آن‌ها خبر داده است که بیشتر آنان خارج شده‌اند به نظر می‌رسد کسانی که قاطعانه می‌گویند ابن صیاد دجال است قصه تمیم را نشنیده‌اند والا نمی‌توانند نظریه خود را با آن جمع کنند زیرا چگونه ممکن است کسی در زمان پیامبر ﷺ در سنین قبل از بلوغ باشد، و پیامبر با او سخن بگوید و از او سؤال کند در اواخر حیات پیامبر ﷺ پیرمردی زندانی در جزیره‌ای از جزایر دوردست دریا زندانی و به زنجیر بسته شده باشد. آیا می‌توان از کلام پیامبر ﷺ چنین استنباط کرد که او خارج شده است یا نه؟!

بهترین جواب این است که کلام پیامبر ﷺ را حمل بر بی‌اطلاعی ایشان از دجال بودن یا نبودن ابن صیاد کنیم.

ولی احتمال دارد سوگند عمر قبل از شنیدن قصه تمیم بوده باشد. ولی بعد از اینکه آن را شنید، سوگند یاد شده را تکرار نکرد.

اما جابر که شاهد سوگند عمر نزد پیامبر ﷺ بود در حضور ایشان اطلاعات خود را از عمر کسب کرد^۲.

می‌گوییم: بنابر روایت ابوداود جابر از راویان حدیث تمیم است آنجا که ابوداود قصه جساسه و دجال را مانند قصه تمیم ذکر می‌کند. و در آن ابن ابوسلمه^۳ می‌گوید: «در این حدیث چیزی هست من آن را بیاد ندارم ابوسلمه گفت: جابر گواهی داد که دجال این صائر است. گفتم او مرده است گفت اگرچه مرده باشد. گفتم او اسلام آورد گفت اگرچه اسلام آورده باشد. گفتم او وارد مدینه شد گفت اگرچه وارد مدینه شده باشد»^۴.

جابر^۵ مصرّ بود بر اینکه ابن صیاد دجال است. گرچه گفته شود او اسلام آورد و

(۱) حافظ ابوبکر احمد بن الحسین بن علی الشافعی. تألیفات او: «سنن الکبری» و «الصغری» و

«دلائل النبوة» و «المبسوط» و... او در سال (۴۵۸ هـ) در نیشابور درگذشت.

«شذرات الذهب» (۳۰۴/۳ - ۳۰۵) و «الاعلام» (۱۱۶/۱).

(۲) «فتح الباری» (۳۲۶/۱۳ - ۳۲۷).

(۳) عمر بن ابی سلمه بن عبدالرحمن بن عوف الزهری قاضی مدینه در سال (۱۳۲ هـ) در شام به قتل رسید.

(۴) «سنن ابوداود» کتاب الملاحم باب فی خبر الجساسة (۴۷۶/۱۱ - با شرح عون المعبود).

داخل مدینه شد و یا او مرده است. و همچنین در حدیث صحیحی از جابر بیان کردیم که او گفت: «ابن صیاد را در روز واقعه حرّه گم کردیم»^۱.
ابن حجر می‌گوید: «ابونعیم اصبهانی^۲ در «تاریخ اصبهان»^۳ روایتی دارد دال بر اینکه ابن صیاد دجال است او از طریق شبیل بن عرزه از حسان بن عبدالرحمن از پدرش، نقل می‌کند و می‌گوید: بعد از اینکه اصبهان را فتح کردیم بین سپاه ما و سپاه یهود یک فرسخ فاصله بود. ما میان آنان می‌آمدیم و چیزهایی را از آنان می‌گرفتیم. روزی نزد آنان آمدم دیدم آنان رقص و پایکوبی می‌کنند. آشنایی در میان آنان داشتم درباره آن (رقص و شادی) از او سؤال کردم گفت: ما امروز چیزی را بدست آوردیم که با آن اعراب را فتح می‌کنیم او اکنون داخل می‌شود. شب با او روی بام ماندم و نماز صبح را خواندم بعد از اینکه خورشید طلوع کرد. ناگهان از سمت لشکر صدا بلند شد نگاه کردم مردی را دیدم که شالی سبزرنگ برگردن داشت و یهودیان شادی و رقص می‌کردند. دقت کردم دیدم آن مرد ابن صیاد است. او وارد شهر شد و تاکنون برنگشته است»^۴.

ابن حجر می‌گوید: «خبر جابر گم‌شدن ابن صیاد در روز واقعه حرّه) با خبر حسان بن عبدالرحمن قابل جمع نیستند. چون فتح اصبهان (طبق قول ابونعیم در تاریخش) در خلافت عمر بوده است و قتل عمر و واقعه حرّه حدود چهل سال با هم فاصله دارند. شاید اینطور بوده است که پدر حسان بعد از فتح اصبهان در این مدت شاهد قصه بوده است و آنجا که می‌گوید: «لما افتتحننا اصبهان» «بعد از اینکه اصبهان را فتح کردیم محذوف باشد و تقدیر آن چنین است بعد از فتح اصبهان من با آنجا رفت و آمد داشتم و بعد جریان ابن صیاد اتفاق افتاده است یعنی زمان فتح اصبهان و زمان دخول ابن صیاد به آنجا یکی نبوده است»^۵.
ابن تیمیه می‌گوید: جریان ابن صیاد برای برخی از اصحاب اشکال ایجاد کرده

(۱) تخریج آن گذشت.

(۲) حافظ احمد بن عبدالله اصفهانی فوت او در اصفهان در سال (۴۳۰ هـ) بود.

«شذرات الذهب» (۲۴۵/۳) و «الاعلام» (۱۵۷/۱).

(۳) «ذکر اخبار اصبهان» (ص ۲۸۷ - ۲۸۸) ابونعیم چاپ = شهر لیدن، چاپخانه بویل (۱۹۳۴ م).

(۴) «فتح الباری» (۳۲۷/۳ - ۳۲۸).

(۵) «فتح الباری» (۳۲۸/۱۳).

است. آن‌ها گمان کرده‌اند دجال است اما پیامبر دجال بودنش را تأیید و یا ردّ نکرده است تا اینکه بعداً معلوم شد او دجال نیست بلکه او از کاهنان و اصحاب احوال شیطانیه بوده است به همین خاطر پیامبر می‌خواست از او با خبر شود»^۱.

ابن کثیر می‌گوید: حرف آخر این است که با استناد به حدیث فاطمه بنت قیس ابن صیاد دجالی نیست که در آخرالزمان خارج می‌شود، این حدیث در این زمینه قول فصل است.^۲

مطالب فوق چند قول از علماء همراه با استدلال آن‌ها دربارهٔ ابن صیاد بود. گرچه با هم اختلاف دارند.

در عین حال حافظ ابن حجر تلاش زیادی برای توفیق بین احادیث انجام داده است. او می‌گوید: «نزدیکترین راه برای جمع بین حدیث تمیم و دجال بودن ابن صیاد این است که دجال واقعی همان کسی است که تمیم او را دیده است و ابن صیاد شیطانی بوده که در این مدت به صورت دجال ظاهر شده است. و او به اصفهان می‌رود و با قرینش مستتر می‌شوند تا وقتی که خداوند مقدر کرده باشد خارج شود. و به دلیل شدت التباس دو موضوع با هم دیگر. بخاری حدیث جابر از عمر دربارهٔ ابن صیاد را ترجیح داده و حدیث فاطمه بنت قیس دربارهٔ قصه تمیم را در کتابش ذکر نکرده است»^۳.

- ابن صیاد حقیقت است نه خرافات

ابوعبیه گمان می‌کند شخصیت ابن صیاد خرافه‌ای است که به برخی از عقول نفوذ کرده و داستان آن در برخی از کتب به پیامبر ﷺ نسبت داده شده است. زیرا پیامبر ﷺ قول و فعل حق و درست از خود صادر می‌کند (نه خرافات) پس لازم است با دید اعتبار و جدیت به روح حدیث، معنی، مدلول و سند آن بنگریم تا مدارک اسلامی را از اغلاط و خرافات پاک کنیم»^۴.

این تعلیقی است که ابوعبیه بر احادیث وارده دربارهٔ ابن صیاد نوشته است.

(۱) «الفرقان بین اولیاء الرحمن و اولیاء الشیطان» (ص ۷۷) چاپ دوم سال ۱۳۷۵ هـ. چاپ ریاض.

(۲) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۷۰/۱) تحقیق د. طه زینی.

(۳) «فتح الباری» (۳۲۸/۱۳).

(۴) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۰۴/۱) تحقیق محمد ابوعبیه.

ولی دیدگاه او مردود است، چون تمام احادیث وارد شده دربارهٔ ابن صیاد صحیح هستند و در کتب سنت مانند صحیحین و غیره نقل شده‌اند. و در این احادیث چیزی مخالف روح حدیث و حق خالص نیست. همانطور که بیان شد حل مسئله ابن صیاد برای مسمانان مشکل شده بود. او یکی از دجال‌ها بود که خداوند ماهیتش را برای پیامبر ﷺ و مسلمانان روشن کرد. و در کلام ابو عبیده تناقض وجود دارد او در بعضی از تعلیقاتش بر احادیث ابن صیاد می‌گوید: «در حقیقت ابن صیاد سخن بی‌فایده و بدون معنی را مانند کاهنان دیگر گفته است لذا او مشعوذ (حقه‌باز) و بسیار دروغگو است»^۱.

پس او در اینجا اعتراف می‌کند که ابن صیاد دروغگو و حقه‌باز است پس چگونه در جایی دیگر می‌گوید ابن صیاد خرافات است. شکی نیست کلام ابو عبیده متناقض است.

اگر کسی تعلیقات شیخ ابو عبیده بر کتاب «النهایه / الفتن و الملاحم» (ابن کثیر) را مطالعه کند دچار تعجب می‌شود. او عنان عقلش را در مورد احادیثی که ابن کثیر نقل می‌کند رها ساخته، مطالبی را که او می‌پذیرد حق می‌داند و غیر آن را با ادله‌ای مخالف ظاهر احادیث تأویل می‌نماید. یا بعضی احادیث صحیح را بدون دلیل و برهان موضوع می‌داند.

ابو عبیده دربارهٔ احادیث ابن صیاد می‌گوید: «آیا طفل مکلف است و آیا اهتمام پیامبر به این نوجوان مزعوم بدانجا رسیده بود که روبروی او قرار می‌گیرد و این سؤال را از او بکند؟ و آنقدر بایستند تا جوابش را بگیرد و معقول است با این جواب او را کافر و مدعی نبوت و رسالت بدانند؟ و آیا خداوند اطفال را مبعوث می‌کند؟ همه این سؤال‌ها را از کسانی می‌پرسیم که عقل خود را از تفکر سدید و رشید باز می‌دارند.

در جواب ابو عبیده گفته می‌شود کسی نمی‌گوید طفل مکلف است و خداوند اطفال را (به پیامبری) مبعوث می‌کند. بلکه پیامبر خواست مطلع شود که ابن صیاد دجال حقیقی است یا نه چون در مدینه شایع شده بود او همان دجالی است که پیامبر مردم را از او برحذر داشته است. و دربارهٔ ابن صیاد به او وحی نشده بود. پس پیامبر ﷺ مصلحت دانست چیزی که دجال بودنش را کشف می‌کند - در حالی که او در سن

(۱) «النهایه / الفتن و الملاحم» (۸۸/۱).

تمییز است - از او بپرسد و به او بگوید: آیا گواهی می‌دهی من پیامبر خدا هستم؟... و در نهایت به او بگوید من چیزی را برایت در نظر گرفته‌ام (تا تو آن را حدس بزنی) و چندین سؤال دیگر.^۱

منظور پیامبر ﷺ این نبود او را به اسلام مکلف کند بلکه خواست حقیقت امر روشن شود. پس وقتی قصد پیامبر چنین است تعجب‌آور نیست در مقابل ابن صیاد بایستد تا جوابش را بگیرد. و اتفاقاً از جوابش مشخص شد او یکی از دجال‌ها است.

بعلاوه هیچ مانعی ندارد پیامبر اسلام را بر نوجوان عرضه کند. بخاری قصه ابن صیاد را در چنین بابی آورده است «باب کیف يعرض الإسلام على الصبي»^۲. اما اینکه چرا پیامبر ابن صیاد را که ادعای نبوت کرد معاقبه نمود شبهه‌ای است که عدم اطلاع ابو عبیده از اقوال علماء در این زمینه باعث اصلی آن است و آنان در این مورد چند جواب ارائه داده‌اند.

۱- ابن صیاد از یهودی‌های مدینه یا از حلفاء (هم‌پیمانان) مسلمانان بود که در این مدت پیامبر با آنان عهد و پیمان بسته بود. ایشان هنگام ورودشان به مدینه با یهود پیمان صلح بست تا هیچ یک از آن‌ها همدیگر را بدگویی نکنند و هر کدام بر دین خود باقی بمانند.

در تأیید این امر امام احمد از جابر بن عبدالله رضی الله عنه حدیثی را در مورد رفتن پیامبر نزد ابن صیاد و گفتارش با او و قول عمر رضی الله عنه «اجازه بده او را به قتل برسانم» روایت می‌کند. در آن پیامبر خدا می‌فرماید: «اگر او دجال باشد تو صاحب او نیستی بلکه صاحب او عیسی بن مریم است و اگر او دجال نباشد، تو نباید مردی را که اهل عهد است به قتل برسانی»^۳.

خطابی^۴، بغوی^۱ و ابن حجر^۲ این جواب را تأیید کرده‌اند.

(۱) «النهاية / الفتن والملاحم» (۱۰۴/۱).

(۲) «صحيح بخاری» كتاب الجهاد، باب كيف يعرض الإسلام على الصبي (۱۷۱/۶) - با شرح فتح الباری).

(۳) «فتح ربانی» (۶۴/۲۴ - ۶۵) هیثمی می‌گوید: «رجال حدیث صحیح هستند» «مجمع الزوائد» (۴-۳/۸).

(۴) «معالم السنن» (۱۸۲/۶).

۲- ابن صیاد در این موقع به سن بلوغ نرسیده بود.

در تأیید این جواب بخاری حدیثی از ابن عمر رضی الله عنهما در قصه رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ابن صیاد روایت می‌کند که در آن آمده است «او را در حال بازی با بچه‌ها در کنار خانه بنی مغاله یافتند او در این موقع سنش نزدیک بلوغ بود»^۳.
قاضی عیاض این جواب را اختیار کرده است^۴.

۳- جواب سوم را حافظ ابن حجر ذکر می‌کند او می‌گوید: ابن صیاد ادعای نبوت نکرد بلکه تصور می‌شود که ادعای رسالت کرده است و از ادعای رسالت ادعای نبوت استنباط نمی‌شود. خداوند می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيْطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تُوْزُّهُمْ أَزًّا﴾^۵ [مریم: ۸۳].
«آیا نمی‌بینی همانا ما شیاطین را بر کافرین فرستادیم».

مکان خروج دجال

دجال از سمت مشرق از خراسان واز میان یهودیان اصفهان خارج می‌شود سپس روی زمین سفر می‌کند و به همه شهرها جز مکه و مدینه وارد می‌شود. (چون ملائکه از آن‌ها حراست می‌کنند).

در حدیث فاطمه بنت قیس پیامبر صلی الله علیه و آله دربارهٔ دجال فرمود: «ألا إنه في بحر الشام أو بحر اليمن لا، بل من قبل المشرق ماهو من قبل المشرق ما هو (وَأَوْماً بِيَدِهِ إِلَى الْمَشْرِقِ)»^۶. (ترجمه آن گذشت).

ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر در حالی که برای ما حدیث می‌گفت فرمود:

(۱) «شرح السنة» (۸۰/۱۵) تحقیق شعيب الارناؤوط.

(۲) «فتح الباری» (۱۷۴/۶).

(۳) «صحیح بخاری» (۱۷۲/۶ - با شرح فتح الباری).

(۴) «شرح النووی لمسلم» (۴۸/۱۸).

(۵) «فتح الباری» (۱۷۴/۶).

(۶) «صحیح مسلم» (۸۳/۱۸ - با شرح نووی).

«الدجال يخرج من أرض بالمشرق يقال لها خراسان»^۱.

«دجال در سمت مشرق در جایی به نام خراسان ظاهر می‌شود».

انس رضی الله عنه می‌گوید پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «يخرج الدجال من يهودية أصفهان، معه سبعون ألفاً من اليهود»^۲.

«دجال از یهودی‌های اصفهان خارج می‌شود و هفتاد هزار نفر همراه او هستند».

ابن حجر می‌گوید: اما اینکه دجال از کجا می‌آید؟ قطعاً از سمت مشرق می‌آید»^۳.

ابن کثیر می‌گوید: ابتدای ظهورش از اصفهان در محله یهودی‌ها است^۴.

دجال وارد مکه و مدینه نمی‌شود

هنگام خروج دجال در آخرالزمان دخول به مکه و مدینه بر او حرام است. با استناد به احادیث صحیح این مطلب بیان شد. لذا او جز این دو شهر به همه شهرها یکی پس از دیگری وارد خواهد شد.

در حدیث فاطمه بنت قیس رضی الله عنها آمده است دجال گفت: من ظاهر می‌شوم و روی زمین سفر خواهم کرد و در مدت چهل روز جز مکه و مدینه هیچ شهری نمی‌ماند مگر اینکه داخل آن خواهم شد جز مکه و مدینه که بر من حرام شده‌اند و هرگاه می‌خواهم به یکی از آنها وارد شوم ملائکه‌ای شمشیر بدست روبروی من قرار می‌گیرد و هیچ روزنه‌ای نیست که ملائکه‌ها از آن حراست نکنند»^۵.

و در روایات صحیح آمده است که دجال وارد چهار مسجد نمی‌شود. مسجد حرام، مسجد مدینه، مسجد طور و مسجد الاقصی.

امام احمد از جناد بن ابی‌امیه از دری روایت می‌کند. او گفت: من با مردی از انصار

(۱) «جامع الترمذی» باب ما جاء من این یخرج دجال؟ (۴۹۵/۶ - با شرح تحفة الاحوذی) البانی

می‌گوید: حدیث صحیح است «صحیح الجامع الصغیر» (۱۵۰/۳) (حدیث ۳۳۹۸).

(۲) الفتح الربانی ترتیب مسند احمد» (۷۳/۲۴) ابن حجر حدیث را تصحیح می‌کند.

«فتح الربانی» (۳۲۸/۱۳).

(۳) «فتح الباری» (۹۱/۱۳).

(۴) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۲۸/۱) تحقیق د. طه زینی.

(۵) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرط الساعة، باب قصة الجساسة (۸۳/۱۸ - با شرح نووی).

نزد یکی از اصحاب پیامبر رفتیم و به او گفتیم حدیثی که از پیامبر ﷺ دربارهٔ دجال شنیده‌ای برایمان بازگو کن... او حدیث را ذکر کرد و گفت: «دجال چهل روز در زمین می‌ماند و به هر چشم‌های سر می‌زند اما به چهار مسجد نزدیک نمی‌شود: مسجد الحرام، مسجد طور، مسجد مدینه و مسجد الاقصی»^۱.

اما حدیثی در صحیحین آورده شده است که پیامبر مردی را دید موهای سرش جمع شده و به هم پیوسته و همچنین چشم راستش کور بود و دو دستش را روی شانه‌های مردی گذاشته و دور بیت طواف می‌کرد^۲. پیامبر دربارهٔ او سؤال کرد؟ گفتند او مسیح دجال است. در مورد آن جواب داده می‌شود منع دجال از مکه و مدینه در آخرالزمان است. والله اعلم^۳.

پیروان دجال

بیشتر پیروان دجال از اقوام یهود، عجم، ترک و همچنین از قومیت‌های مختلف دیگرند و غالب آنان را اعراب و زنان تشکیل می‌دهند.

مسلم از انس بن مالک رضی الله عنه روایت می‌کند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یتبع الدجال من یهود أصبهان سبعون ألفاً علیهم الطیالسة»^۴. «از دجال هفتاد هزار یهودی اصفهانی پیروی می‌کنند که عبایی مخصوص (ایرانیان) بر تن دارند.

و در روایت احمد آمده است «سبعون ألفاً علیهم التیجان»^۵.
«هفتاد هزار نفر که تاج بر سر دارند».

(۱) «الفتح الربانی» (۷۶/۲۴ - ترتیب الساعاتی).

هیثمی می‌گوید که احمد حدیث را روایت کرده و رجال آن صحیح هستند. «مجمع الزوائد» (۳۴۳/۷) ابن حجر می‌گوید: رجال حدیث ثقه هستند. «فتح الباری» (۱۰۵/۱۳).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب أحادیث الانبیاء، باب قوله تعالی (واذکر فی الکتاب مریم) (۴۷۷/۶) - با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب الإیمان، باب ذکر مسیح بن مریم (علیهما السلام) و المسیح الدجال (۲۳۳/۲ - ۲۳۵ - با شرح نووی).

(۳) «شرح نووی بر مسلم» (۲۳۴/۲) و «فتح الباری» (۴۸۸/۶ - ۴۸۹).

(۴) «شرح نووی بر مسلم» (۲۳۴/۲) و «فتح الباری» (۴۸۸/۶ - ۴۸۹).

(۵) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرط الساعة باب فی بقیة من أحادیث الدجال (۸۵/۱۸ - ۸۶ - با شرح نووی).

در حدیث ابوبکر آمد: «یتبعه أقوام كأنَّ وجههم المجان المطرقة»^۱. «اقوامی از او پیروی می‌کنند که صورتشان مانند سپر برجسته است»^۲.

ابن کثیر می‌گوید: «ظاهراً - والله اعلم - منظور این است که ترک‌ها یاوران دجال هستند»^۳.

به نظر من بعضی از عجم‌ها نیز از او پیروی می‌کنند همانگونه که صفات آن‌ها در حدیث ابوهیره بیان شد.

«لا تقوم الساعة حتى تقاتلوا خوزاً وكرمان من الأعاجم، حمر الوجوه فطس الأنوف، صغار العين، كأن وجوههم المجان المطرقة، نعالهم الشعر»^۴. (ترجمه آن گذشت).

و اما چرا اکثر پیروانش اعراب‌اند. زیرا جهل بر آنان غالب است. در بخشی از حدیث طولانی ابوامامه آمده است «یکی از فتنه‌های دجال این است که به اعرابی می‌گوید اگر من پدر و مادرت را زنده کنم. آیا گواهی می‌دهی من پروردگارت هستم. او می‌گوید: بلی، بعد شیطانی به صورت پدر و مادرش درمی‌آید و می‌گوید ای فرزندم از او پیروی کن. او پروردگار توست»^۵.

اما زنان حالشان از اعراب بدتر است چون جهل بر آنان حاکم است و زود متأثر می‌شوند و در حدیثی از ابن عمر رضی الله عنهما آمده است پیامبر فرمود: «ینزل الدجال فی هذه السبخة بمرقناة فیکون اکثر من ینخرج إلیه النساء حتی إن الرجل یرجع إلی حمیمه و إلی أمه و ابنته و أخته و عمته فیوثقها رباطاً مخافة أن تخرج إلیه»^۶.

«دجال وارد زمین شوره‌زار مرقناه (جایی بین مدینه و طائف) می‌شود بیشتر

(۱) «الفتح الربانی ترتیب المسند» (۷۳/۲۴) حدیث صحیح است «فتح الباری» (۲۳۸/۱۳).

(۲) روایت از ترمذی تخریج آن گذشت (ص ۲۹۱).

(۳) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۱۷/۱) تحقیق د. طه زینی.

(۴) «صحیح بخاری» کتاب المناقب، باب علامات النبوة (۶۰۴/۶ - با شرح فتح الباری).

(۵) «سنن ابن ماجه» کتاب الفتن، باب فتنة الدجال و خروج عیسی بن مریم و خروج یاجوج و مأجوج (۱۳۵۹/۲ - ۱۳۶۳) حدیث صحیح است «صحیح الجامع الصغیر» (۲۷۳/۶ - ۲۷۷) (حدیث ۷۷۵۲).

(۶) «مسند احمد» (۱۹۰/۷) (حدیث ۵۳۵۳) تحقیق احمد شاکر می‌گوید: اسناد حدیث صحیح است.

آنانیکه نزد او می‌آیند زنان هستند حتی مرد، زن، مادر، دختر، خواهر و عمه‌اش را در خانه می‌بندد مبادا نزد دجال بروند».

فتنه دجال

از ابتدای خلق آدم تا برپایی قیامت فتنه دجال بزرگ‌ترین فتنه روی زمین است. آن هم به علت قدرت خارق‌العاده‌ای که خداوند در اختیار او قرار می‌دهد بدانگونه که عقل‌ها را حیران و مبهوت می‌سازد.

در روایات آمده است دجال بهشت و جهنم را به همراه دارد. بهشتش آتش و جهنمش بهشت است او رودهای آب و کوه‌های نان به همراه خود دارد. او به آسمان امر می‌کند باران نازل کند و به زمین دستور می‌دهد گیاه برویاند. کنزهای زمین در اختیار اوست و با سرعت زیادی مانند سرعت نزول قطرات باران در یک روز طوفانی، زمین را طی می‌کند. و چندین قدرت خارق‌العاده دیگر... احادیث مربوط به موارد ذکر شده در ذیل آورده می‌شود.

مسلم از حدیفه نقل می‌کند. او گفت پیامبر ﷺ فرمودند: «الدجال أعور العين اليسرى، جفال الشعر، معه جنة ونار، فئارة جنة وجنته نار»^۱.
«چشم چپ دجال کور و مویش زیاد است، با خود بهشت و جهنم به همراه دارد که جهنمش بهشت و بهشتش جهنم است».

مسلم از حدیفه روایتی نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «لأننا أعلم بما مع الدجال منه، معه نهران يجريان، أحدهما رأي العين ماء أبيض والآخر رأي العين نار تأجج فأما أدركن أحد فليأت النهر الذي يراه ناراً وليغمض ثم ليطاطئ رأسه فيشرب منه، فإنه ماء بارد»^۲.

«من خوب می‌دانم همراه دجال چیست. او دو رود جاری به همراه دارد یکی از آنها آب سفید و دیگری آتش فروزان به نظر می‌رسند. اگر هر یک از شما به او رسید. رودی را که آتش به نظر می‌رسد، اختیار کند، و چشمانش را ببندد و سرش را پایین

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراط الساعة باب ذکر الدجال (۶۰/۱۸ - ۶۱ - با شرح نووی).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراط الساعة باب ذکر الدجال (۶۱/۱۸ - با شرح نووی).

بیاورد واز آن بنوشد چون درواقع آن آب گوارا است».

در حدیث نواس بن سمعان رضی الله عنه در مورد ذکر دجال آمده است. اصحاب گفتند ای پیامبر صلی الله علیه و آله چقدر در زمین می‌ماند؟ فرمود چهل روز: یک روز آن به اندازه یک سال و روزی دیگر به اندازه یک ماه و روزی دیگر نیز به اندازه یک هفته و بقیه روزها مانند روزهای عادی شما است. گفتند سرعت سیر او بر زمین چقدر است. فرمود مانند نزول باران در روز طوفانی، او نزد قومی می‌آید آن‌ها را دعوت می‌کند و به او ایمان می‌آورند و نیازهایشان را از او مطالبه می‌کنند. پس به آسمان دستور می‌دهد تا باران نازل کند و به زمین امر می‌کند تا گیاه برویاند تا حیواناتشان در آن بچرند و چاق، پرشیر و بزرگ شوند.

سپس نزد قوم دیگری می‌آید و آنان را دعوت می‌کند ولی آنان دعوتش را رد می‌کنند و به او ایمان نمی‌آورند. دجال آنان را رها می‌کند. نزولات آسمانی کم می‌شود. اموالی در دستشان نمی‌ماند و وضعشان رو به خرابی می‌رود به زمین آنجا می‌گویند کنزهایت را خارج کن پس کنزها مانند دسته زنبور عسل به طرف او می‌آیند سپس مرد جوانی را صدا می‌زند، او را با شمشیر به دو نصف تبدیل می‌کند. و او را دوباره صدا می‌زند او در حالی که تبسم بر لب دارد بار دیگر زنده می‌شود»^۱.

در روایت بخاری از ابوسعید خدری آمده است. مردی که دجال او را می‌کشد از بهترین انسان‌ها است او از مدینه به طرف دجال می‌رود. و به دجال می‌گوید: «گواهی می‌دهم تو دجالی هستی که پیامبر صلی الله علیه و آله به ما خبر داده بود. دجال به مردم گفت نظر شما چیست آیا اگر او را بکشم و دوباره زنده کنم دیگر در کار من شک می‌کنید مردم می‌گویند: خیر لذا دجال او را می‌کشد و سپس زنده می‌گرداند. پس مرد می‌گوید: قسم به خداوند حالا من تو را بهتر از گذشته می‌شناسم دجال می‌خواهد دوباره او را به قتل برساند ولی بر او مسلط نمی‌گردد»^۲.

و روایت ابن ماجه از ابی امامه باهلی را ذکر کردیم که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره دجال گفته بود. یکی از فتنه‌هایش این است که به اعرابی می‌گوید آیا اگر پدر و مادرت را برایت زنده کنم به من ایمان می‌آوری. او می‌گوید بله پس دجال شیطانی را به صورت پدر و

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة، باب ذکر الدجال (۶۵/۱۸ - ۶۶ - با شرح نووی).

(۲) «صحیح بخاری: کتاب الفتن، باب لایدخل الدجال المدینة (۱۰۱/۱۳ - با شرح فتح الباری).

مادرش درمی‌آورد آنان می‌گویند ای فرزندم از او پیروی کن. او پروردگار تو است»^۱.
از فتنه دجال به خدا پناه می‌بریم.

ابطال رأی منکرین دجال

احادیث متواتر بر ظهور دجال به عنوان فردی حقیقی که خداوند قدرت خارق‌العاده به او عطا می‌کند در آخرالزمان دلالت می‌کنند.

شیخ محمد عبده معتقد است دجال اشاره به خرافات، کذب و فساد است. ابوعبیه نیز از او پیروی می‌کند و به نظر او دجال اشاره به اخذ باطل و اصرار بر آن است^۲. لذا دجال مردی از بنی‌آدم نیست. این تأویل حمل الفاظ احادیث از معنی ظاهری آن‌ها بدون قرینه است.

ابوعبیه در تعلیق بر احادیث دجال

می‌گوید: «اختلاف احادیث در مورد مکان و زمان ظهور دجال و آیا او ابن صیاد است یا نه اشاره دارد به اینکه دجال قدرت و تسلط شر و منکر و جدی بودن خطر و ضرر آن در یک زمان مشخص است و اذیت و آزار آن براساس وجود امکانات و اسباب به جاهای دیگر نیز سرایت می‌کند تا اینکه بعد از مدتی سلطان و چیرگی آن با قدرت و پایداری حق از بین می‌رود.

﴿إِنَّ الْبَطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾^۳ [الإسراء: ۸۱].

او دوباره می‌گوید: آیا بهتر نیست از کلمه دجال معنی شر و بهتان وافک فهمیده شود...»^۴.

در ردّ این عبارات گفته می‌شود احادیث صراحتاً اعلام کرده‌اند که دجال یک انسان حقیقی است لفظ دجال اشاره به خرافات و دروغ و باطل نیست و در روایات اختلاف و تعارض وجود ندارد و مشاهده شد بین آن‌ها اتفاق معنی وجود دارد. یعنی اولین مکانی که دجال ظهور می‌کند اصفهان یکی از شهرهای نزدیک خراسان است که هر دو در

(۱) تخریب آن گذشت.

(۲) «تفسیر المنار» (۳/۳۱۷).

(۳) «النهاية / الفتن و الملاحم (۱/۱۱۸ - ۱۱۹) تحقیق محمد فهیم ابوعبیه.

(۴) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱/۱۵۲).

سمت مشرق قرار دارند. و اقوال علما را دربارهٔ اینکه آیا دجال ابن صیاد است یا نه بیان کردیم.

پس وقتی این امر روشن شد و عدم اضطراب روایات در مورد مکان و زمان خروج او آشکار گشت دیگر دلیلی برای معنایی که آن‌ها از واژه دجال داده‌اند وجود ندارد مخصوصاً با توجه به احادیثی که اشاره به صفات شخص او کرده‌اند، پس بدون شک او یک شخص حقیقی است.

بعلاوه ابوعبیه در تعلیقه‌اش بر احادیث وارده دربارهٔ دجال در کتاب «الفتن و الملاحم» ابن کثیر، دچار تناقض‌گویی شده است او دربارهٔ قول پیامبر که می‌فرماید «إنه مكتوب بين عينيه (کافر) یقرؤه من کره عمله أو یقرؤه کل مؤمن» و «تعلموا أنه لن ير أحد منكم ربه حتى يموت» «بدانید هیچ یک از شما پروردگارش رانمی‌بیند تا اینکه بمیرد».

ابوعبیه می‌گوید: این سخن پیامبر کذب دجال را در ادعای ربوبیت مشخص می‌سازد. خداوند غصب و لعنت خود را شامل او گرداند.^۱

ابوعبیه در اینجا اذعان دارد که دجال انسانی حقیقی است و ادعای ربوبیت می‌نماید. و دعای غصب و لعنت خدا را بر او می‌کند و در جایی دیگر وجود دجال را منکر می‌شود و می‌گوید دجال اشاره به شرّ و فتنه است مشخصاً این یک تناقض است.

امیدوارم این قول پیامبر ﷺ «إنه سيكون من بعدكم قوم يكذبون بالرحم وبالدجال وبالشفاعة وبعذاب القبر ويقوم يخرجون من النار بعد ما امتحشوا»^۲ «بعد از شما قومی می‌آیند که رجم، دجال، شفاعت، عذاب قبر را انکار می‌کنند و همچنین خروج قومی را بعد از سوخته‌شدن از آتش منکر می‌شوند.

بعداً خواهد آمد که در کارهای خارق‌العادهٔ دجال و امر به پناه‌بردن به خداوند از فتنه او و هلاک‌شدنش دلائل قاطعی دال بر اینکه دجال یک انسان حقیقی است وجود دارند.

کارهای خارق‌العاده دجال حقیقت دارند

(۱) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۸۹/۱).

(۲) «مسند احمد» (۲۲۳/۱) (حدیث ۱۵۷) تحقیق احمد شاکر می‌گوید: اسناد حدیث صحیح است.

در بحث فتنه دجال بعضی از امور خارق‌العاده دجال را توضیح دادیم. این امور حقیقت دارند و برخلاف تصور برخی از علماء خیالات نیستند. ابن کثیر از ابن حزم و طحاوی نقل می‌کند که گفته‌اند کارهای خارق‌العاده دجال حقیقت ندارند.

و همچنین از ابوعلی جبائی^۱ شیخ معتزله نیز قول زیر نقل شده است: «جائز نیست این‌ها حقیقت داشته باشند برای اینکه امور خارق‌العاده ساحر با امور خارق‌العاده پیامبر تشبیه نشوند»^۲.

و بعد از آن‌ها رشیدرضا نیز امور خارق‌العاده دجال را انکار می‌کند و به گمان او این کارها مخالف سنت‌های خداوند در خلق است. او در شرح احادیث دجال می‌گوید: «در این احادیث امور خارق‌العاده‌ای بحث شده شبیه بزرگ‌ترین آیاتی هستند که خداوند بوسیله آن‌ها پیامبران اولوالعزم را تأیید کرده است بلکه شاید بالاتر از آن‌ها باشند و براساس قول علماء کلام این موضوع شبهه‌ای علیه این روایات به شمار می‌آید اما برخی از محدثین این شبهه را از بدعت‌های متکلمین دانسته‌اند. واضح است خداوند این آیات را تنها بخاطر هدایت مردم به انبیاء عطاء کرده است تا رحمتش بر غضبش تفوق یابد. پس چگونه چنین امور خارق‌العاده‌ای در اختیار دجال قرار می‌گیرد تا بیشتر بندگان را گمراه کند برخی از این روایات می‌گویند او در مدت ۴۰ روز به تمام شهرهای زمین جز مکه و مدینه می‌رود.

در ادامه می‌گوید: «امور خارق‌العاده‌ای که به دجال نسبت داده شده‌اند مخالف سنت خدا در خلق اند. سنتی که براساس نص قرآن قابل تحویل و تبدیل نیست. لذا این روایات مضطرب و متعارض صلاحیت تخصیص نصوص قطعی قرآن و تعارض با آن‌ها را ندارند»^۳.

او در تبیین تعارض بین احادیث می‌گوید: در برخی روایات آمده است دجال کوه‌های نان و رودهای آب و غسل و بهشت و جهنم و... را به همراه دارد این موضوع با حدیث مغیره بن شعبه مذکور در صحیحین تعارض دارد. از مغیره بن شعبه مروی

۱) محمد بن عبدالوهاب بن سلام البصری، متوفای سال (۳۰۳ هـ).

«شذرات الذهب» (۲۴۱/۲) و «الاعلام» (۲۵۶/۶).

۲) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۲۰/۱) تحقیق د. طه زینی.

۳) «در تفسیر المناوی» (۴۹۰/۹).

است او گفت: کسی سؤالی را که من دربارهٔ دجال از پیامبر ﷺ کردم نپرسید و ایشان به من گفت «چه چیز او به تو ضرر می‌رساند؟» گفتم: می‌گویند کوه نان و رود آب را همراه دارد پیامبر گفت: خداوند آن‌ها را سبب زیان بر مؤمنین قرار نمی‌دهد.^۱

یکی دیگر از منکرین امور خارق‌العاده دجال ابوعبیه است او در تعلیقش بر این احادیث می‌گوید: «آیا در برابر این فتنه بزرگ آن همه مردم قرار می‌گیرند و دجال در برابر آنان انسانی را به قتل می‌رساند و زنده می‌کند سپس خداوند آن بندگان را به جهنم می‌برد چون دچار فتنه دجال شده‌اند ولی خداوند نسبت به بندگان رحیم‌تر و لطیف‌تر از این است که این چنین بلایی را بر آنان مسلط گرداند که جز افراد محدودی از مؤمنین تاب مقاومت در برابر آن را ندارند. و دجال نزد خدا ضعیف‌تر از آن است که او را بر خلقش مسلط کند و با اسلحه‌های کشنده و سست‌کننده ایمان و عقیده او را علیه مسلمانان مسلح کند.

خلاصه ردّ بر منکرین

۱- احادیث وارده درباره امور خارق‌العادهٔ دجال ثابت و صحیح هستند به نحوی که ردّ یا تأویل آن‌ها (به خاطر شبهه وارده) درست نیست و در آن‌ها هیچ گونه اضطراب و تعارضی وجود ندارد. و اما اینکه رشیدرضا حدیث مغیره موجود در صحیحین را معارض دیگر احادیث می‌داند. در جواب او گفته می‌شود. معنی قول پیامبر که می‌فرماید: «هُوَ أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ» یعنی: بسیار آسان است خداوند امور خارق‌العادهٔ دجال را گمراه‌کننده مؤمنین و موجب شک در دل آنان قرار دهد (اما خداوند چنین نمی‌کند) بلکه آن را سبب ازدیاد ایمان مؤمنین و ایجاد ریب در قلوب بیمار دلان قرار می‌دهد درست مانند قول کسی که دجال او را به قتل می‌رساند او می‌گوید: «ما كنت أشد بصيرة مني فيك اليوم» «امروز دیدگاه من نسبت به تو قویتر و تندتر از گذشته شده است». پس منظور از قول «هو أهون على الله من ذلك» این نیست که چیزی از امور خارق‌العاده همراه او نیست بلکه می‌گوید این امور سست‌تر از آنند که نشانه

(۱) «صحیح بخاری» کتاب الفتن باب ذکر الدجال (۸۹/۱۳) - با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرط الساعة باب ذکر الدجال (۷۴/۱۸) - با شرح نووی).

صدق او واقع شوند. بخصوص از آنجا که خداوند آیه‌ای ظاهری دال بر کذب و کفر او قرار داده که هر مسلمان باسواد و بی‌سواد آن را مشاهده می‌کند بعلاوه شواهد دیگر نقص او و مخلوق بودنش نیز او را تکذیب می‌کنند^۱. قبلاً در بحث صفات دجال این امور توضیح داده شد.

۲- اگر معنی ظاهری حدیث مغیره را بپذیریم این حدیث قبل از اطلاع پیامبر (از طریق وحی) بر امور خارق‌العاده دجال بوده است چون مغیره به پیامبر می‌گوید «بقولون ان معه...» و به پیامبر نگفته است شما این چنین گفته‌ای ولی بعداً امور خارق‌العاده دجال از طریق وحی به پیامبر می‌رسد. پس منافاتی بین حدیث مغیره و احادیث دیگر وجود ندارد.

۳- امور خارق‌العاده دجال حقیقت دارند و خیالات و خرافات نیستند بلکه از اموری به حساب می‌آیند که خداوند بوسیله آن‌ها بندگان را ابتلاء می‌کند پس دجال را نباید مانند انبیاء قلمداد کرد زیرا ادعای نبوت او هنگام انجام امور خارق‌العاده ثابت نشده است بلکه او در این هنگام ادعای ربوبیت می‌کند.

۴- اینکه رشیدرضا بعید می‌داند دجال در مدت چهل روز تمام زمین را شهر به شهر جز مکه و مدینه سفر کند در واقع خلاف ادله نظر داده است. زیرا در روایت مسلم آمده بود بعضی از ایام دجال به اندازه یک سال، بعضی به اندازه یک ماه و بعضی دیگر به اندازه یک هفته هستند.... (قبلاً توضیح داده شد).

۵- امور خارق‌العاده دجال مخالف سنت‌های خداوند در جهان هستی نیستند اگر کلام رشیدرضا درست باشد باید معجزات انبیاء را باطل بدانیم چون خلاف سنت‌های خداوندند پس همانطور که امور خارق‌العاده انبیاء خلاف سنت‌های خدا در جهان به شمار نمی‌آیند امور خارق‌العاده‌ای که به دجال عطا شده‌اند تا امتحان و ابتلاء انسان باشند نیز چنین هستند^۲.

۶- اگر بپذیریم امور خارق‌العاده دجال مخالف سنت‌های خدا در جهان هستند. می‌گوییم ممکن است در زمان دجال عادت‌ها خرق شوند^۳.

و تغییرات بزرگی به عنوان مقدمه تخریب جهان هستی و برپایی قیامت رخ دهند.

(۱) شرح صحیح مسلم «نوی (۷۴/۱۸) و «فتح الباری» (۸۳/۱۳).

(۲) «فتح الباری» (۱۰۵/۱۳).

(۳) (ص ۲۹۸).

لذا خروج دجال در زمان تحقق فتنه‌ایست که خداوند آن را اراده کرده است پس نمی‌توان گفت ابتلاء بندگان با امور خارق‌العاده مخالف صفات لطف و رحمت خدا است. او همیشه لطیف و خبیر است و حکمت او اقتضاء می‌کند تا بندگان را با دجال و امور خارق‌العاده‌اش آزمایش و امتحان کند و قبلاً آنان را انداز دهد و از او بر حذر دارد.

لازم است کلام تعدادی از علماء را در اثبات حقیقی بودن امور خارق‌العاده دجال و ابتلاء بندگان بوسیله آن‌ها نقل کنم.

قاضی عیاض رحمته می‌گوید: احادیث روایت شده درباره دجال دلیل قاطعی بر اثبات او به صورت شخص حقیقی هستند که خداوند قدرتی فوق‌العاده به او می‌بخشد و بندگان را با آن آزمایش می‌کند. مانند: زنده کردن میتی که خودش او را به قتل رسانده است. سرسبزی و حاصلخیزی زمین، بهشت و جهنم، نهرهای آب و عسل، پیروی کنزهای زمین از اوامر او، دستور او به آسمان برای بارش باران و به زمین برای سبز کردن گیاهان و درختان، همه این امور بوسیله قدرت خداوند و مشیئت او در اختیار دجال قرار گرفته است. سپس خداوند او را عاجز و حجتش را ابطال می‌گرداند عیسی را نازل می‌کند تا توسط او دجال را از بین ببرد و مؤمنین را ثابت قدم گرداند.

این مذهب اهل سنت و جمیع محدثین، فقهاء و صاحب‌نظران است در مقابل منکرین آن از جمله خوارج، جهمیه و بعضی از معتزله و... دجال و امور خارق‌العاده‌اش را حقیقی نمی‌دانند و آن را جزو خیالات و خرافات به حساب می‌آورند. و به گمان آن‌ها اگر دجال حق باشد بوسیله معجزات انبیاء تثبیت نمی‌شود.

این یک غلط آشکار از جانب آن‌ها است زیرا او ادعای نبوت نمی‌کند تا آن امور به منزله تصدیق او به حساب آیند. بلکه او ادعای الوهیت می‌کند اما وضع ظاهر و باطن او از جمله نشانه‌هایی که در او حادث گشته‌اند و نواقصی که بر جسم او وجود دارند و عجزش در علاج کوری چشمش و ازاله کلمه کفر نوشته شده بر پیشانی‌اش همه این علائم تکذیب‌کننده ادعای او هستند.

بدین دلائل و چندین دلیل دیگر مردم پیرو دجال نمی‌شوند جز مردمان کم‌ایمان و ضعیف‌النفس که به خاطر سدرمق، رفع نیاز، تقیه و یا ترس از او پیروی می‌کنند چون او فتنه عظیمی است که عقل‌ها را جبران و مدهوش می‌کند و به علت سرعت زیادش چندان درنگ نمی‌کند تا ضعفاء در او تأمل کنند و دلائل و نشانه‌های موجود بر او را

تشخیص دهند لذا در این حال عده‌ای او را تصدیق می‌کنند. بدین خاطر انبیاء مردم را از فتنه او برحذر می‌دارند و دلائل نقص و ابطال او را یادآور می‌شوند.

اما بندگان موفق خداوند به خاطر نشانه‌های ذکر شده و تکذیب‌کننده‌اش با ادعاهای او منحرف نمی‌شوند. بدین خاطر کسی که توسط دجال کشته می‌شود و دوباره زنده می‌گردد می‌گوید اکنون من بهتر از گذشته تو را شناخته‌ام»^۱.

حافظ ابن کثیر می‌گوید: «خداوند بوسیله امور خارق‌العاده‌ای که به دجال عطا کرده است بندگان را امتحان می‌کند. هرکس امر او را قبول کند دجال به آسمان دستور می‌دهد تا بر آنان باران نازل کند و زمین گیاه و درخت برویاند تا خود و حیواناتشان از آن بهره‌مند شوند و از گوشت و شیر حیواناتشان استفاده نمایند. و هر کس به او جواب مثبت ندهد قحطی و خشکسالی و تلفات دام و نقص اموال و انفس و ثمرات آن‌ها در برمی‌گیرد و مانند گروه زنبور عسل کنزهای زمین تحت‌الامر او در می‌آیند. و آن جوان را نیز به قتل می‌رساند و سپس او را زنده می‌گرداند. این‌ها همه خرافات نیستند بلکه حقایقی هستند که خداوند بوسیله آن‌ها در آخرالزمان بندگان را آزمایش می‌کند و عده زیادی را گمراه و عده دیگری را هدایت می‌دهد. بیمار دلان کافر می‌شوند و ایمان مؤمنین از دیداد می‌یابد»^۲.

ابن حجر می‌گوید: «با وجود این دجال تشکیل شده از اجزاء مختلف است و نواقصی مانند کوری چشم و تأثیر موجودات دیگر بر او دلیلی آشکار بر تکذیب او توسط مسلمانان است.

پس وقتی در میان مردم ادعا می‌کند پروردگارشان است. عقلاء بسیار تعجب می‌کنند چون او را می‌بینند که نمی‌تواند هیچ چیز غیر خودش را خلق کند و یا متعادل و هماهنگ سازد و یا حتی نواقص خودش را رفع کند پس کمترین جواب این است که به او گفته شود: ای کسی که خود را خالق آسمان و زمین می‌دانی ابتدا نواقصت را برطرف کن و خودت را متعادل گردان و اگر تصور می‌کنی ربّ چیزی در خودش ایجاد نمی‌کند پس آنچه را که در بین دو چشمت نوشته شده است برطرف کن»^۳.

(۱) «شرح نووی بر مسلم» (۵۸/۱۸ - ۹) و «فتح الباری» (۱۰۵/۱۳).

(۲) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۲۱/۱) تحقیق د. طه زینی.

(۳) «فتح الباری» (۱۰۳/۱۳).

ابن العربی می‌گوید: «آنچه از دست دجال صادر می‌شود از جمله نازل کردن باران و رویاندن گیاه و درختان و... برای کسی که او را تصدیق می‌کند و ایجاد قحطی بر مردمی که او را تکذیب می‌کنند. و تبعیت کنزهای زمین از او و... همه این‌ها محنت و ابتلائی است از طرف خداوند تا متقین نجات یابند و بیماردلان هلاک گردند و همه این‌ها فتنه دردناکی هستند که پیامبر ﷺ درباره آن می‌فرماید:

«لا فتنه أعظم من فتنه الدجال» «هیچ فتنه‌ای بزرگ‌تر از فتنه دجال نیست»^۲.

پرهیز از فتنه دجال

پیامبر امتش را به اموری که آنان را از فتنه دجال حفظ می‌کند ارشاد کرد و امت را بر قانونی واضح و بدون ابهام ترک کرد. کسی از آن منحرف نمی‌شود جز اینکه هلاک می‌گردد. هیچ راه خیری نبود مگر امتش را به آن راهنمایی کرد و هیچ شری نبود مگر امتش را از آن برحذر داشت.

یکی از مواردی که پیامبر ﷺ امتش را از آن برحذر داشت فتنه مسیح دجال است زیرا بزرگ‌ترین فتنه‌ای است که امت اسلامی با آن مواجه می‌شوند و البته هر پیامبری امتش را از فتنه مسیح دجال یک چشم برحذر داشته ولی حضرت محمد بیشتر از سایر انبیاء امتش را از آن برحذر داشته است چون خداوند بسیاری از صفات دجال را به پیامبرش گفت تا امتش را بترساند چراکه دجال از همین امت خارج خواهد شد. و محمد خاتم انبیاء است.

بعضی از ارشادات نبوی در زمینه تحذیر امت از فتنه دجال در ذیل آورده می‌شود. از خداوند بزرگ خواستاریم ما را از آن حفظ کند.

۱- تمسک به اسلام و مسلح شدن به اسلحه ایمان و شناخت اسماء الله الحسنی که خداوند در آن‌ها شریکی ندارد و همچنین معلوم است. دجال انسانی است که می‌خورد و می‌آشامد. ولی خداوند از آن منزّه است. دجال کور است ولی خداوند چنین نیست. کسی خداوند را نمی‌بیند تا پس از مرگ ولی دجال را همه انسان‌های مؤمن و کافر می‌بینند.

(۱) ابوبکر محمد بن عبدالله مالکی اهل کشور مغرب و شهرستان فاس او در سال (۵۴۳ هـ) در فاس فوت کرد. «الاعلام» (۶/۲۳۰).

(۲) «فتح الباری» (۱۰۳/۱۳).

۲- پناه‌بردن به خدا از شر فتنه دجال خصوصاً در نماز به استناد احادیث صحیح پیامبر ﷺ از جمله حدیثی که شیخان و نسایی از عائشه رضی الله عنها روایت می‌کنند. او می‌گوید: پیامبر ﷺ در نماز این دعا را می‌خواند. «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ... الْحَدِيثُ»^۱.

«پروردگارا از عذاب قبر و از فتنه مسیح دجال به تو پناه می‌برم».
بخاری از مصعب^۲ نقل می‌کند. او گفت سعد دیگران را به پنج چیز امر می‌کرد که همه آن‌ها را از پیامبر ﷺ آموخته بود... (از جمله آن‌ها) «وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا (یعنی: فتنه الدجال)»^۳.

«پروردگار از فتنه دنیا (یعنی فتنه دجال) به تو پناه می‌برم».
«اطلاق دنیا به جای دجال اشاره دارد به اینکه فتنه دجال بزرگ‌ترین فتنه دنیا است»^۴.

مسلم از ابوهریره روایت می‌کند گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمود:
«إِذَا تَشَهَّدَ أَحَدُكُمْ فَلْيَسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْ أَرْبَعٍ، يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَمِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ»^۵.
«هرگاه یکی از شما در نماز تشهد خواند از چهار چیز به خدا پناه ببرد و بگوید: پروردگارا از عذاب جهنم، عذاب قبر و از فتنه زندگی و مرگ و از شر فتنه دجال مسیح به تو پناه می‌برم».

(۱) «صحیح بخاری» کتاب الاذان، باب الدعاء قبل السلام (۳۱۷/۲ - با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب التعوذ من عذاب القبر و عذاب جهنم (۸۷/۵ - با شرح نووی).

(۲) مصعب بن سعد ابی وقاص «فتح الباری» (۱۷۵/۱۱).

(۳) «صحیح بخاری» کتاب الدعوات، باب التعوذ من عذاب القبر (۱۷۴/۱۱ - با شرح فتح الباری).

(۴) «فتح الباری» (۱۷۹/۱۱).

(۵) «صحیح مسلم» کتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب التعوذ من عذاب القبر و عذاب جهنم (۸۷/۵ - با شرح نووی).

امام طاوس^۱ فرزندش را به اعاده نمازی سفارش می‌کرد که این دعا را در آن نخوانده باشد»^۲.

بدین دلیل سلف صالح فرزنداناش را بر این دعا تعلیم می‌دادند. سفارینی می‌گوید: «هر عالمی لازم است احادیث مربوط به دجال را بین مردان، زنان و فرزندان منتشر کند... روایت شده است یکی از علامت‌های خروج دجال فراموش شدن نام او بر منابر است»^۳.

او در ادامه می‌گوید: خصوصاً در زمان ما که فتنه به اوج رسیده است، محنت‌ها زیاد شده‌اند، آموزه‌های نبوی مندرس شده‌اند، سنت‌ها به بدعت تبدیل شده و بدعت‌ها به شریعت مبدل گشته‌اند»^۴.

«لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم»^۵.

۳- حفظ آیاتی از سوره کهف: پیامبر خدا فرمودند آیات اول سوره کهف بر دجال خوانده شود. در برخی روایات به جای اول سوره کهف، آیات آخر سوره کهف وارد شده است (ده آیه از اول یا ده آیه از آخر).

مسلم از نواس بن سمعان (در حدیث طولانی) روایت کرده است پیامبر ﷺ فرمود: «... من أدركه منكم فليقرأ عليه فواتح سورة كهف»^۶.

«... هر یک از شما به دجال رسید آیات اول سوره کهف را بر او بخواند».

مسلم از ابودرداء^۷ نقل می‌کند پیامبر فرمود:

«من حفظ عشر آيات من أول سورة الكهف، عصم من الدجال» أي: من فتنته.

(۱) یکی از تابعین بزرگ که حدود پنجاه صحابه را ملاقات کرده و چهل بار حج تمتع به جای آورده است. ابن عینی می‌گوید: اجتناب‌کننده‌ها از دربار سلاطین سه نفر یعنی ابودر طاووس و سفیان ثوری بودند او در سال (۱۰۶ هـ) وفات کرد. «تهذیب التهذیب» (۸/۵-۱۰).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب المساجد باب التعوذ من عذاب القبر (۸۹/۵ - با شرح نووی).

(۳) در این زمینه هیشمی حدیث صحیحی را از صعب بن جثامه روایت کرده است او می‌گوید از پیامبر خدا شنید می‌فرمود: «لا يخرج الدجال حتى يذهل الناس عن ذكره وحتى تترك الائمة ذكره على

المنابر» «مجمع الزوائد و منبع الفوائد» (۳۳۵/۷).

(۴) «لوامع الانوار البهيمه» (۱۰۶/۲ - ۱۰۷).

(۵) «لوامع الانوار البهيمه» (۱۰۶/۲ - ۱۰۷).

(۶) «صحیح مسلم» کتاب الفتن باب ذکر الدجال (۶۵/۱۸ - با شرح نووی).

«هر کس ده آیه اول سوره کهف را حفظ داشته باشد از فتنه دجال محفوظ می‌شود». مسلم می‌گوید: «شعبه گفت: آخر کهف و همام گفت: اول کهف»^۱.
 نووی می‌گوید: «چون در اول سوره کهف درباره وقایع عجیب و برخی از آیات خداوند بحث می‌شود هر کس در آن‌ها تدبر کند به فتنه دجال گرفتار نمی‌گردد و چون در آخر آن آیه ﴿أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا﴾ [الکهف: ۱۰۲]. وجود دارد»^۲. لذا این از خصوصیات سوره کهف است. احادیث وارده تشویق به قرائت آن می‌کنند خصوصاً در روز جمعه.

حاکم از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت می‌کند پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنْ مِنْ قَرَأَ سُورَةَ الْكَهْفِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، أَضَاءَ لَهُ مِنَ النُّورِ مَا بَيْنَ الْجَمْعَتَيْنِ»^۳.
 «هر کس سوره کهف را در روز جمعه قرائت کند بین دو جمعه نور بر او نازل می‌شود».

شکی نیست سوره کهف شأن عظیمی دارد و در آن آیات بدیعی مانند: قصه اصحاب الکهف، قصه موسی و خضر، قصه ذی‌القرنین و بنای سد بزرگ توسط او در برابر یاجوج و ماجوج، اثبات دوباره زنده‌شدن بعد از مرگ و حشر و نشر، نفخ در صور و بیان حال زیانبارترین عاملان کسانی که گمان می‌کنند بر سر راه هدایتند اما در ضلالت و کوری بسر می‌برند، وجود دارند. لذا بر هر مسلمانی لازم است در قرائت این سوره و حفظ و تکرار آن خصوصاً در بهترین روز هفته یعنی روز جمعه توانا باشد.

۴- فرار از دجال و دوری از او: در این راستا بهترین راه ساکن‌شدن در مکه و مدینه است چون دجال وارد مکه و مدینه نمی‌شود. پس لازم است هنگام ظهور دجال از او دور شویم چون با قدرت فراوانش امور خارق‌العاده انجام می‌دهد. و هر لحظه ممکن است انسان از او متأثر شود و پیرو او گردد. لذا از

(۱) «صحیح مسلم» = صلاة المسافرين باب فضل سوره کهف و آیه الكرسي.

(۲) (۹۲/۶ - ۶۳ - با شرح نووی).

(۳) «شرح نووی بر مسلم» (۹۳/۶).

(۳) «مستدرک حاکم» (۳۶۸/۲) او می‌گوید: این حدیث صحیح الاسناد است که شیخان آن را استخراج نکرده‌اند.

آلبانی این حدیث را تصحیح کرده است. «صحیح الجامع الصغیر».

(۳۴۰/۵) (حدیث ۶۳۴۶).

خداوند می‌خواهیم ما و جمیع مسلمانان را از فتنه او نجات دهند.
 امام احمد و ابوداود و حاکم از ابوالدهماء روایت می‌کنند که می‌گوید از عمران بن
 حصین حدیثی شنیدم گفت پیامبر ﷺ فرمود:
 «من سمع بالرجال فليناً عنه، فوالله إن الرجل ليأتيه وهو يحسب أنه مؤمن فیتبعه
 مما یبعث به من الشبهات، أو لما یبعث به من الشبهات»^۱.
 «هر کس اسم دجال (ظهور دجال) را شنید از او دور شود، سوگند به خدا مرد نزد
 او می‌رود گمان می‌کند مؤمن است و بر اثر شبهاتش از او پیروی می‌کند.

نام دجال در قرآن

علماء درباره علت عدم ذکر نام دجال در قرآن با وجود بزرگی فتنه او و درباره
 تحذیر انبیاء از او و پناه‌بردن به خدا از شر فتنه او در نماز و... زیاد پرسش کرده‌اند و
 در این زمینه چند جواب ذکر شده است.

۱- بحث دجال در ضمن برخی آیات بیان شده است از جمله:

﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ
 كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا﴾ [الأنعام: ۱۵۸].

«روزی که پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت فرا می‌رسد ایمان آوردن کسانی که قبلاً
 ایمان نداشتند یا اینکه از ایمانشان خیری (اجری) کسب نکرده‌اند سودی ندارد».
 براساس قول مفسرین این آیات عبارتند از: دود، طلوع خورشید از مغرب و
 دابة الارض.

مسلم و ترمذی از ابوهریره روایت می‌کنند او گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «ثلاث إذا
 أخرجن لا ینفع نفساً إیمانها لم تکن آمن من قبل أو کسبت فی إیمانها خیراً: طلوع

(۱) «الفتح الربانی» (۷۴/۲۴) و «سنن ابوداود» (۲۴۲/۱۱) - با شرح عون المعبود) و «مستدرک
 حاکم» (۳۵۱/۴) حاکم می‌گوید: این حدیث صحیح الاسناد مطابق شرط مسلم است و در
 صحیحین نیامده است» ذهبی درباره آن چیزی نگفته است.
 آلبانی این حدیث را تصحیح کرده است «صحیح الجامع الصغیر» (۳۰۳/۵) (حدیث ۶۱۷۷).

الشمس من مغربها والدجال ودابة الأرض»^۱.

«سه چیز اگر ظاهر شدند ایمان آوردن کسی که قبلاً ایمان نداشته است یا از ایمانش اجری کسب نکرده است دیگر سودی ندارد: طلوع خورشید از مغرب، دجال، دابة الارض».

۲- در قرآن بحث نزول عیسی علیه السلام آمده است و عیسی کسی است که دجال را از پای درمی آورد. پس قرآن با ذکر مسیح هدایت از ذکر مسیح ضلالت دوری کرده است و همچنین عادت عرب این است به ذکر یکی از دو ضد و حذف دیگری اکتفا می‌کنند.

۳- در این آیه آمده است:

﴿خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ﴾ [المؤمن: ۵۷].

«قطعاً آفرینش آسمان‌ها و زمین بسی دشوارتر از آفرینش مردم است».

منظور از واژه «الناس» در این آیه دجال است (اطلاق اسم کل بر جزء).

ابوالعالیه می‌گوید: «یعنی خلق آسمان‌ها و زمین بزرگ‌تر از خلق دجالی است که باعث عظمت یهود می‌شود»^۲.

ابن حجر می‌گوید: «اگر این جواب ثابت شده باشد بهترین جواب است و جزو چیزهایی به شمار می‌آید که خدا عالم به آن است و پیامبر متکفل بیان آن شده است»^۳.

۴- خداوند اسم دجال را به خاطر احتقار شأنش در قرآن نیاورده است چون او یک بشر است و ذاتاً منافی عظمت، جلال، کبریاء و بی‌عیبی ربّ است لذا او نزد خدا کوچکتر از آن است نامش برده شود. اما انبیاء را از او بر حذر داشته و فتنه او را متذکر شده است. همانطور که قبلاً به آن اشاره شد.

اگر اعتراض شود چرا قرآن نام فرعون را که ادعای ربوبیت و الوهیت می‌کرد ذکر کرده است. در جواب گفته می‌شود حیات فرعون به پایان رسیده است. و نام او تنها به خاطر عبرت مردم ذکر شده است اما دجال چون در آینده می‌آید به خاطر امتحان

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الإیمان باب زمن الذی لایقبل فیہ الإیمان (۱۹۵/۲ - با شرح نووی) و

(جامع ترمذی) (۴۴۹/۸ - با شرح تحفة الاحودنی).

(۲) «تفسیر القرطبی» (۳۲۵/۱۵).

(۳) «فتح الباری» (۹۲/۱۳).

مردم نام او ترک شده ولی بطلان ادعای ربوبیت او واضح و آشکار است و نیازی به ابطال ندارد و نقص و کمبود در ظاهر و باطن او هویدا است و بسیار حقیقتر و ضعیفتر از مقامی است که ادعای آن را دارد. پس خداوند نامش را ترک کرد چون می‌داند او مؤمنین را تضعیف نمی‌کند و آنان در مقابل او جز ازدیاد ایمان و تسلیم به خدا و رسولش چیز دیگری حاصل نمی‌نمایند. همانطور که جوان در برابر دجال (بعد از زنده‌شدنش توسط او) می‌گوید: «والله ما كنت أشد بصيرة مني اليوم»^۱.

گاهی اوقات ذکر چیزی به خاطر آشکاربودنش ترک می‌شود همانطور که پیامبر هنگام مریضی قبل از مرگش نوشتن نام‌های برای خلافت ابوبکر را به خاطر واضح‌بودن مقام و منزلت بالای ابوبکر نزد اصحاب ترک کرد. به همین خاطر پیامبر گفت: «يأبي الله والمؤمنون إلا أبا بكر»^۲.

«خداوند و مؤمنان از هر کس جز ابوبکر امتناع می‌کنند».

ابن حجر می‌گوید: سؤال در مورد علت عدم ذکر دجال در قرآن وارد است چون خداوند فتنه یأجوج و مأجوج را که از نظر زمانی نزدیک به فتنه دجال است در قرآن ذکر نموده است»^۳.

شاید جواب اولی مناسب باشد (والله اعلم) که بحث دجال ضمن آیات آمده و پیامبر متکفل بیان آن بوده است.

هلاک دجال

بنابر مفاد احادیث صحیح هلاک و نابودی دجال توسط عیسی بن مریم صورت می‌گیرد. چون دجال در تمام نقاط زمین اتباع و انصار دارد (جز مکه و مدینه) و فتنه او بسیار وسیع و خطرناک است و جز عده کمی از مسلمانان از آن نجات نمی‌یابند. و در این هنگام عیسی عليه السلام بر مناره شرقی در دمشق نازل می‌شود و بندگان مؤمن خدا را دور خودش جمع می‌کند و به سمت دجال می‌روند که در این هنگام دجال نیز به سوی بیت المقدس می‌رود و در نزدیکی «لد» (شهری در فلسطین نزدیک

(۱) «صحیح بخاری» کتاب الفتن، باب لایدخل الدجال المدينة (۱۰۱/۱۳) - با شرح فتح الباری).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الفضائل، باب فضائل ابی بکر الصدیق رضی الله عنه (۱۵/۱۵۵) - با شرح نووی).

(۳) «فتح الباری» (۹۱/۱۳ - ۹۲) - با شرح فتح الباری).

بیت المقدس» به هم می‌رسند. وقتی دجال عیسی را می‌بیند مانند نمک ذوب می‌شود. عیسی علیه السلام به او می‌گوید: «من باید ضربه‌ای به تو بزنم پس راه فرار نداری» عیسی به او می‌رسد و او را به قتل می‌رساند و سایر مؤمنین سپاهیان شکست خورده و فراری دجال را تعقیب می‌کنند و درخت و سنگ می‌گویند ای مسلمان این یهودی پشت من مخفی شده است. بیا او را به قتل برسان جز درخت غرقد که جزو درخت یهودیان است (و به سخن نمی‌آید).^۱

احادیث وارد شده در مورد قتل دجال و پیروانش

مسلم از عبدالله بن عمر روایت می‌کند گفت پیامبر خدا فرمود: «يُخْرَج الدَّجَالُ فِي أُمَّتِي... (وفیه) فَيَبْعَثُ اللَّهُ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ كَأَنَّهُ عُرْوَةُ بْنُ مَسْعُودٍ، فَيَطْلُبُهُ فِيهِلْكُهُ»^۲. «دجال در امت من خارج می‌شود... (در ادامه گفت) خداوند عیسی بن مریم (که هم شکل عروه بن مسعود است) را نازل می‌کند. او را صدا می‌زند و هلاکش می‌گرداند».

احمد و ترمذی از مجمع بن جاریه انصاری رضی الله عنه روایت می‌کنند او گفت: از پیامبر شنیدم فرمود: «يَقْتُلُ ابْنُ مَرْيَمَ الدَّجَالَ بِبَابِ لُدٍّ»^۳. «عیسی ابن مریم دجال را نزد باب لد (شهری در فلسطین نزدیک بیت المقدس) می‌کشد».

مسلم از نواس بن سمعان حدیث طولانی را درباره دجال نقل می‌کند (که در آن قصه نزول عیسی و کشته شدن دجال بدست او آمده است) و در آن این جمله ذکر شده است: «فَلَا يَجِلُّ لِكَافِرٍ يَجِدُ رِيحَ نَفْسِهِ إِلَّا مَاتَ وَنَفْسُهُ يَنْتَهِي حَيْثُ يَنْتَهِي طَرَفُهُ، فَيَطْلُبُهُ، حَتَّى يَدْرِكَهُ بِبَابِ لُدٍّ فَيَقْتُلُهُ»^۴.

(۱) «النهاية / الفتن والملاحم» (۱۲۸/۱ - ۱۲۹) تحقیق د. طه زینی.

(۲) «صحيح مسلم» كتاب الفتن و أشراف الساعة، باب ذكر الدجال (۷۵/۱۸ - ۷۶ - با شرح نووی).

(۳) «الفتح الرباني ترتيب مسند احمد» (۸۳/۲۴)، و الترمذی (۵۱۳/۶ - ۵۱۴ - با شرح تحفه الاحوذی).

(۴) «صحيح مسلم» كتاب الفتن و أشراف الساعة، باب ذكر الدجال (۶۷/۱۸ - ۶۸ - با شرح نووی).

«کافر نمی‌تواند هوای نفس عیسی عليه السلام را دریابد والا می‌میرد و هوای نفس او تا جایی که چشمش کار کند می‌رود پس او دجال را جستجو می‌کند تا زمانیکه در باب له او را می‌یابد و هلاک می‌سازد».

امام احمد از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت می‌کند گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دجال زمان ضعف دین و اعراض مردم از علم خارج می‌شود... (در ادامه حدیث می‌آید) سپس عیسی نازل می‌شود. هنگام سحر ندا می‌دهد و می‌گوید: ای مردم، چه چیز مانع شده است تا علیه (دجال) کذاب خبیث قیام کنید. مردم می‌گویند: او گناهکار است و به سوی او حرکت می‌کنند متوجه می‌شوند او عیسی بن مریم است. وقت نماز فرا می‌رسد به عیسی گفته می‌شود ای روح الله جلو برو (و به امامت نماز را بیادار) عیسی می‌گوید: امام خودتان پیش برو و نماز را بپا دارد، وقتی نماز صبح را خواندند به سوی او می‌روند وقتی دجال کذاب، عیسی عليه السلام را می‌بیند ذوب می‌شود همانطور که نمک در آب حل می‌شود. عیسی به سمت او می‌رود و او را به قتل می‌رساند تا اینکه سنگ و درخت می‌گویند ای روح الله این یهودی اینجاست پس همه پیروانش را از بین می‌برد حتی یک نفر هم باقی نمی‌ماند»^۱.

و با قتل دجال فتنه به پایان می‌رسد و خداوند مؤمنین را از شرّ او و پیروانش به دست عیسی بن مریم نجات می‌دهد. والله الحمد والمنة.

(۱) «الفتح الربانی ترتیب مسند احمد» (۸۵/۲۴ - ۸۶).

هیثمی می‌گوید: احمد این حدیث را با دو سند روایت کرده است رجال یکی از آن دو رجال صحیح هستند «مجمع الزوائد» (۳۴۴/۷).

فصل سوم:

نزول عیسی بن مریم

ابتدا بحث صفات عیسی علیه السلام را براساس نصوص شرعی بیان می‌کنیم:

صفات عیسی بن مریم (علیهما السلام)

صفات حضرت عیسی علیه السلام براساس روایات صحیح، او مردی است دارای قدی متوسط، قرمز رنگ، چهارشانه، دارای موی زیاد، بلند و لخت (مانند کسی که از حمام بیرون آمده باشد) موی سرش بین دو شانه‌اش را پر کرده است.

احادیث وارده در این زمینه

شیخان در حدیثی از ابوهریره روایت کرده‌اند او می‌گوید پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «ليلة أسري بي لقيت موسى... (فَنَعْتَهُ إِلَى أَنْ قَالَ:) ولقيت عيسى... (فَنَعْتَهُ فَقَالَ:) ربعة، أحمر، كأنما خرج من ديماس (يعني: الحمام)»^۱.

«در شب اسرا (و معراج) موسی را دیدم... (موسی را توصیف کرد) و عیسی را دیدم (سپس پیامبر او را توصیف کرده گفت:) مردی متوسط القامه، قرمز رنگ مثل اینکه تازه از حمام بیرون آمده بود».

بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما نقل می‌کند گفت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«رأيت عيسى وموسى وإبراهيم فأما عيسى فأحمر جعد عريض الصدر»^۲.
«عیسی، موسی، و ابراهیم را دیدم، عیسی مردی قرمز رنگ دارای موی زیاد و

(۱) «صحیح بخاری» کتاب احادیث الانبیاء باب قوله تعالى: ﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ﴾ [مریم: ۱۶] (۴۷۶/۶ - با شرح فتح الباری) و صحیح مسلم باب الاسراء برسول الله صلی الله علیه و آله و فرض الصلوات (۲۳۲/۲) - با شرح نووی.

(۲) «صحیح بخاری» کتاب احادیث الانبیاء باب قوله تعالى: ﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ﴾ [مریم: ۱۶] (۴۷۷/۶ - با شرح فتح الباری).

سینه‌ای پهن بود.

مسلم از ابوهریره روایت می‌کند او گفت پیامبر ﷺ فرمود:

«لقد رأيتني في الحجر وقریش تسألني... (فذكر الحديث وفيه:) وإذا عيسى بن مريم عليه السلام قائم يصلي، أقرب الناس به شبها عروه ابن مسعود ثقفی^۱». ۲.

«شما مرا در خانه دیدی در حالی که قریش از من سؤال می‌کردند... (در ادامه حدیث گفت) ناگهان عیسی ابن مریم ایستاده بود و نماز می‌خواند او درست مانند عروه ابن مسعود ثقفی بود».

در صحیحین از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما نقل شده است. پیامبر خدا ﷺ فرمود: «أراني ليلة عند الكعبة فرأيت رجلاً آدم كأحسن ما أنت راء من آدم الرجال له لمة كأحسن ما أنت راء من اللّمم، قد رجّلها فهي تقطر ماء، متكئاً على رجلين أو على عواتق رجلين، يطوف بالبيت، فسألت من هذا؟ فقليل هذا المسيح بن مريم»^۳.

«شبی در کنار کعبه یک مرد گندم‌گون را در خواب دیدم که از زیباترین انسان‌ها در نوع خود بود. موهای سرش بلند و در نوع خود زیباترین بودند او موهایش را شانه کرده بود و از آن‌ها قطرات آب می‌چکید. به دو مرد تکیه زده بود یا روی شانه‌های دو مرد بود و کعبه را طواف می‌کرد. پرسیدم این چه کسی است؟ گفته شد مسیح بن مریم است».

در روایت بخاری از ابن عمر چنین آمده است. او گفت: «نه به خدا سوگند پیامبر

(۱) صحابی جلیل ابومسعود عروه ابن مسعود بن معتب ابن مالک الثقفی رضی الله عنه بعد از بازگشت پیامبر از طائف مسلمان شد. او در صلح حدیبیه بسیار مؤثر بود. پس از اینکه قومش را به اسلام دعوت کرد او را کشتند. پیامبر درباره او گفت: «عروه مانند صاحب یا سین بود قومش را به سوی خدا دعوت کرد پس آنان او را کشتند».

«الاستيعاب في معرفة الاصحاب» ابن عبدالبزّ (۱۰۶۶/۳ - ۱۰۶۷) تحقیق علی البحاوی و «الإصابة في تمييز الصحابة» (۴۷۷/۲ - ۴۷۸) ابن حجر و «تجريد اسماء الصحابة» (۳۸۰/۱) ذهبی.

(۲) «صحیح مسلم» باب ذکر المسیح ابن مریم رضی الله عنه (۲/۲۳۷ - ۲۳۸ با شرح نووی).

(۳) «صحیح بخاری» کتاب أحاديث الانبياء (۶/۴۷۷ - با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» باب ذکر المسیح ابن مریم رضی الله عنه (۲/۲۳۳ - با شرح نووی).

نگفت عیسی قرمز رنگ است بلکه گفت... (حدیث فوق را ذکر کرد^۱) و در روایت مسلم از ابن عمر رضی الله عنهما آمده است پیامبر فرمود: مردی گندم‌گون... (و در نهایت گفت دارای موی شانه شده بود)^۲.

در جمع این روایات که در جائی آمده است قرمز رنگ و در جایی دیگر گندم‌گون و در جائی آمده است دارای موهای لخت و بلند و در جایی دیگر می‌گوید دارای موی جمع‌شده و به هم پیوسته بود. می‌توان چنین گفت منافاتی بین رنگ قرمز و گندمگون نیست چون رنگ مو می‌تواند گندمگون صاف و روشن باشد^۳.

و اینک ابن عمر روایت قرمزبودن رنگ حضرت عیسی را انکار می‌کند خلاف محفوظات دیگران است. چون ابوهریره و ابن عباس روایت می‌کنند حضرت عیسی قرمز رنگ است.

و اما در روایتی می‌گوید دارای موهای لخت و بلند و در جایی دیگر می‌گوید: دارای موهای جمع‌شده است. یعنی دو وصف جعد و سبط متضاد هستند. می‌توان گفت وصف سبط مربوط به موهای اوست و وصف جعد متعلق به جسم او یعنی دارای جسمی جمع‌شده و یک دست است^۴.

چگونگی نزول عیسی علیه السلام

بعد از خروج دجال و افساد در زمین خداوند حضرت عیسی علیه السلام را به زمین نازل می‌کند و نزول او در شرق دمشق کنار «منارة البیضاء» است که بر آن دو پارچه مزین و ملون به ورس (قرمز رنگ) و زعفران وجود دارد.

عیسی علیه السلام دو کف دستش را روی بال‌های دو ملائکه گذاشته است وقتی سرش را فرود می‌آورد از آن قطره‌های آب می‌ریزد. وهنگامی که سرش را بالا می‌برد قطرات آبی مانند مروارید و لؤلؤ از او پایین می‌افتد هیچ کافری نمی‌تواند هوای نفس او را درک کند جز اینکه می‌میرد.

نزول او در میان افرادی صورت می‌گیرد که در راه حق قتال می‌کنند و همه جمع

(۱) «صحیح بخاری» (۴۷۷/۶).

(۲) «صحیح مسلم» (۲۳۶/۲).

(۳) «الإشاعة» (ص ۱۴۳).

(۴) «فتح الباری» (۴۸۶/۶).

شده‌اند تا به جنگ دجال بروند پس ناگهان عیسی در هنگام اقامه نماز نازل می‌شود و امیر آنان را امام قرار می‌دهد و خود همراه دیگران به او اقتداء می‌کند.

ابن کثیر می‌گوید: «این قول مشهورتر است که عیسی در منارة البیضاء شرقی در دمشق نازل می‌شود. در برخی کتب دیده‌ام که او بر منارة البیضاء جامع دمشق فرود می‌آید شاید این صحیح‌تر باشد چون در دمشق چیزی به نام مناره شرقیه وجود ندارد جز مناره‌ای که در کنار مسجد جامع اموی در مشرق دمشق است ظاهراً این قول مناسبتر است چون در هنگام اقامه نماز نازل می‌شود و امام مسلمانان به او می‌گوید ای روح الله امامت نماز جماعت را بپذیر عیسی می‌گوید شما امام بشو چون برای شما قامت گفته‌اند. و در روایتی می‌گوید: بخاطر احترامی که این امت نزد خدا دارد امام را از خودتان قرار داده است»^۱.

ابن کثیر می‌گوید: در زمان او سال (۷۴۱ هـ) مسلمانان مناره را دوباره از سنگ سفید ساختند و هزینه آن را از اموال نصاری تأمین نمودند که منارة قبلی را آتش زده بودند. شاید این یکی از دلائل نبوت ظاهری او است که خداوند اموال نصاری را جهت بناء این مناره مهیا می‌سازد تا عیسی علیه السلام روی آن نازل شود. خوک را بکشد، صلیب را بشکند و جزیه را از آنان نپذیرد. یعنی باید اسلام بیاورند والا کشته می‌شوند. البته با کفار دیگر نیز مانند آنان عمل می‌شود^۳.

در حدیث طولانی نواس بن سمعان در زمینه خروج دجال و نزول عیسی علیه السلام چنین آمده است: «وقتی خداوند مسیح بن مریم را برانگیخت کنار منارة البیضاء شرقی دمشق بین دو پارچه رنگی (مصبوغ باورس و زعفران) در حالی که کف دستش روی بال‌های ملائکه امت نازل می‌شود. او هرگاه سرش را پایین می‌آورد قطره‌های آب از آن می‌ریزد و هرگاه سرش را بالا می‌گیرد دانه‌های لؤلؤ و مروارید از آن جدا می‌شود. هیچ کافری نمی‌تواند هوای نفس او را درک کند والا می‌میرد. هوای نفسش تا آنجا چشمش کار کند برد دارد. پس به تعقیب دجال می‌پردازد تا اینکه در کنار در «لد» او

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الإیمان باب بیان نزول عیسی ابن مریم حاکماً بشریعة نبینا محمد صلی الله علیه و آله (۱۹۳/۲-۱۹۴ با شرح نووی).

(۲) «النهاية الفتن و الملاحم» (۱-۱۴۴-۱۴۵) تحقیق در طه زینی.

(۳) «النهاية الفتن و الملاحم» (۱/۱۴۵).

را می‌یابد و به قتل می‌رساند. سپس قومی که خداوند آن‌ها را از دجال حفظ کرده است نزد عیسی می‌آیند. او صورتشان را مسح می‌کند و دربارهٔ درجاتشان در بهشت با آن‌ها سخن می‌گوید»^۱.

ادله نزول عیسی بن مریم

نزول عیسی علیه السلام در آخر الزمان در قرآن و سنت صحیح و متواتر به عنوان یکی از نشانه‌های بزرگ قیامت ثابت شده است.

۱- خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُونَ ﴿٥٧﴾ وَقَالُوا ءَأَلَهْتَنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ ﴿٥٨﴾ إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٥٩﴾ وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ ﴿٦٠﴾ وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمَرَّنْ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾﴾ [الزخرف: ۵۷-۶۱].

«وقتی که فرزند مریم به عنوان مثال ذکر شد قوم تو از آن خندیدند و سر و صدا براه انداختند».... قطعاً او خبر از قیامت است».

این آیات دربارهٔ عیسی علیه السلام نازل شده‌اند و در آخر آن‌ها این کلام خداوند آمده است ﴿وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ﴾ یعنی نزول عیسی علیه السلام قبل از روز قیامت علامت نزدیک شدن آن است چون در قرائت دیگری چنین آمده است ﴿وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ﴾ با فتح عین و لام یعنی نشانه و علامت بر پا شدن قیامت است این قرائت از ابن عباس، مجاهد و غیر آن‌ها از ائمه تفسیر نقل شده است»^۲.

امام احمد در تفسیر این آیه از ابن عباس نقل می‌کند ﴿وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ﴾ یعنی خروج عیسی علیه السلام قبل از روز قیامت^۳ حافظ ابن کثیر می‌گوید: «رای صحیح این است

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة باب ذکر الدجال (۶۷/۱۸-۶۸ با شرح نووی).

(۲) «تفسیر قرطبی» (۱۰۵/۱۶) و «تفسیر طبری» (۹۰/۲۵-۹۱).

(۳) «مسند احمد» (۳۲۹/۴) (حدیث ۲۹۲۱) تحقیق احمد شاکر او می‌گوید: اسناد حدیث صحیح است.

که ضمیر «انه» به عیسی بر می‌گردد زیرا سیاق آیات بحث از اوست»^۱ و ابن کثیر بعید دانسته است معنی آیه معجزات حضرت عیسی علیه السلام باشد. مانند زنده کردن مردگان، معالجه نابینایان، بیماری‌های پوستی و غیره
بعیدتر از آن تفسیر منقول از برخی علماء است که ضمیر «انه» را به قرآن ارجاع می‌دهند.^۲

۲- خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿١٥٧﴾ بَل رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٥٨﴾ وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِدًا ﴿١٥٩﴾﴾ [النساء: ۱۵۷-۱۵۹].

«و قول آن‌ها که ما عیسی پسر مریم پیامبر خدا را کشتیم در حالی که نه او را کشتند و نه به دار آویختند ولیکن کار بر آنان مشتبه گشت» تا آنجا که می‌فرماید: «و کسی از اهل کتاب نیست مگر قبل از مرگ خود به عیسی ایمان می‌آورد و روز رستاخیز علیه آنان گواهی خواهد داد».

این آیات دلالت می‌کنند بر اینکه یهودیان عیسی علیه السلام را نکشتند و او را به صلیب نکشیدند. بلکه خداوند او را به آسمان برد. خداوند می‌فرماید:

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَعْيسَى ابْنِي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعَكَ إِلَيَّ﴾ [آل عمران: ۵۵].

«بیاد بیاورید هنگامی را که خداوند به عیسی گفت: من تو را می‌میرانم و به سوی خویش فرا می‌برم».

این آیه دلالت می‌کند بر اینکه برخی از اهل کتاب در آخر الزمان هنگام نزول^۳ عیسی علیه السلام به او ایمان می‌آورند. همانطور که احادیث صحیح و متواتر به آن اشاره

(۱) «تفسیر ابن کثیر» (۲۲۲/۷).

(۲) «تفسیر ابن کثیر» (۲۲۳/۷).

(۳) منظور نزول حقیقی عیسی علیه السلام است نه کنایه از غلبه روح و محتوای رسالتش بر مردم که غالباً امر به رحمت، محبت، سلامت و اخذ به مقاصد شریعت است زیرا این برداشت خلاف مضمون احادیث متواتری است که بیان می‌کند او با روح و جسدش نازل می‌شود همانگونه که با روح و جسدش به آسمان برده شد.

کرده‌اند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه در جواب سؤالی که دربارهٔ وفات عیسی علیه السلام و صعودش به آسمان از او می‌پرسند می‌گوید: «الحمد لله عیسی علیه السلام زنده است و در حدیث صحیح از پیامبر آمده است فرمودند: «ینزل فیکم ابن مریم حکماً عدلاً وإماماً مقسطاً فیکسر الصلیب ویقتل الخنزیر ویضع الجزیه»^۱. «عیسی علیه السلام به عنوان حاکمی عادل و امامی دادگر در میان شما نازل می‌شود. صلیب را می‌شکنند و خود را می‌کشند و جزیه را بر می‌دارد». و در حدیث صحیح از او علیه السلام آمده است او بر منارهٔ البیضاء شرقی دمشق نازل می‌شود و دجال را به قتل می‌رساند. کسی که روحش از جسدش جدا شود جسدش از آسمان پایین نمی‌آید و هرگاه زنده شود از درون قبرش بپا می‌خیزد.

و اما قول خداوند که می‌فرماید: ﴿إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَىٰ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ [آل عمران: ۵۵]. این آیه دلیل است بر اینکه منظور مرگ عیسی علیه السلام نیست چون اگر منظور مرگ بود. عیسی نیز باید مانند سایر مؤمنین خداوند روحش را قبض می‌کرد و به آسمان می‌برد و در این صورت مزیتی برای حضرت عیسی وجود ندارد. و همین‌طور قول خداوند ﴿وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ اگر روح عیسی علیه السلام از جسدش جدا شده است. باید بدنش مانند بدن سایر انبیاء در زمین باشد. خداوند متعال در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿۱۵۷﴾ بَل رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ﴾ [النساء: ۱۵۷-۱۵۸]. «... او را نکشتند و به دار نیاویختند لکن کار بر آنان مشتبه گشت و کسانی که دربارهٔ او اختلاف پیدا کردند راجع به او در شک و گمانند و آگاهی بدان ندارند و جز از ظن و گمان پیروی نمی‌کنند یقیناً او را نکشته‌اند بلکه خداوند او را نزد خود به مرتبه والایی رساند».

عبارت «بل رفعه الله» بیان می‌کند بدن و روح عیسی علیه السلام با هم مرفوع گشته است چون اگر منظور موت او بود می‌گفت: «وما قتلوه وما صلبوه بل مات...».

بدین خاطر برخی از علماء گفته‌اند: انی متوفیک یعنی: قابض روح و بدن تو

(۱) «تفسیر المنار» (۳/۳۱۷).

هستیم. در اصطلاح گفته می‌شود: «توفیت الحساب واستوفیته». و لفظ توفی تنها مقتضی توفی روح بدون جسد نیست و یا مقتضی روح و بدن با هم نیست جز با قرینه‌ای مجزا.

بعضی اوقات منظور از توفی خواب است. خداوند می‌فرماید:

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾ [الزمر: ۴۲].

«خداوند ارواح را به هنگام مرگ انسان‌ها و در وقت خواب انسان‌ها بر می‌گیرد».

﴿وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ﴾ [الأنعام: ۶۰].

«خدا است که در شب شما را می‌میراند و می‌داند آنچه را که در روز انجام می‌دهید».

تا اینکه در آیه ۶۱ می‌فرماید:

﴿حَقِّي إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا﴾^۱ [الأنعام: ۶۱].

«چون مرگ یکی از شما فرا رسد، فرستادگان ما جان او را می‌گیرند».

در اینجا بحث رفع روح عیسی علیه السلام مطرح نیست بلکه منظور رفع روح و بدن با هم است. و او هم اکنون در آسمان زنده است و در آخر الزمان پایین می‌آید و کسانی از اهل کتاب در آن هنگام باشند به او ایمان می‌آورند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ﴾ [النساء: ۱۵۹]. (ترجمه آن گذشت).

ابن جریر می‌گوید: ابن بشیر از سفیان از ابی حصین از سعید ابن جبیر به ترتیب از ابن عباس برای ما نقل کرده‌اند او در تفسیر آیه ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ﴾ قبل مَوْتِهِ^۲ گفته است منظور قبل از مرگ عیسی بن مریم است^۲ ابن کثیر می‌گوید: «سند این روایت صحیح است»^۳.

سپس ابن جریر طبری بعد از بیان اقوال علماء در تفسیر این آیه می‌گوید و نزدیکترین قول به صحت آن قول است که می‌گوید: هیچ اهل کتابی نیست مگر قبل از

(۱) «مجموع فتاوی» ابن تیمیه (۳۲۲/۴-۳۲۳).

(۲) «تفسیر طبری» (۱۸/۶).

(۳) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۳۱/۱) قول ابن عباس را ابن حجر در «فتح الباری» تأیید کرده

است. (۴۹۲/۶).

مرگ عیسی به او ایمان می‌آورد»^۱.

ابن جریر با سند خودش از حسن بصری روایت می‌کند او گفت: «قبل از مرگ عیسی به او ایمان می‌آورند و قسم به خدا او اکنون نزد خدا زنده است اما وقتی نازل شد همه به او ایمان می‌آورند»^۲.

ابن کثیر می‌گوید: «بی‌شک تفسیر ابن جریر صحیح‌تر است زیرا آیه در صدد بیان بطلان قول یهود در مورد قتل عیسی ﷺ و به صلیب کشیدن او و تسلیم برخی از مسیحیان جاهل در مقابل قول آنان است. خداوند خبر می‌دهد حقیقت امر چنین نیست بلکه او بر آنان مشتبه گشت و آن‌ها شبیه عیسی را کشتند و حقیقت را برای مردم تبیین نکردند. ولی عیسی به آسمان برده شده است و او اکنون زنده است و بنا بر احادیث متواتر قبل از بر پا شدن قیامت پایین می‌آید»^۳.

و او ذکر می‌کند که از ابن عباس و غیر او روایت شده است مرجع ضمیر در «قبل موته» اهل کتاب است او (دوباره) می‌گوید: «اگر این روایت صحیح باشد منافی قول ما نیست اما قول صحیح از نظر متن و سند قولی است که ما ذکر کردیم»^۴.

ب- دلایل نزول عیسی ﷺ در احادیث

ادله نزول عیسی در احادیث پیامبر ﷺ فراوان و متواتر است. بعضی از آن‌ها را ذکر کردیم در اینجا تنها تعدادی از آن‌ها را به خاطر اجتناب از اطاله کلام بیان می‌کنیم.

۱- شیخان از ابوهریره روایت می‌کنند. گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «و الذي نفسي بيده ليوشكن أن ينزل فيكم ابن مريم حكما عدلاً فيكسر الصليب ويقتل الخنزير ويضع الجزية ويفيض المال حتى لا يقبله أحد حتى تكون السجدة الواحدة خيراً من الدنيا وما فيها» سپس ابوهریره می‌گوید: این آیه را بخوانید: ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ

(۱) «تفسیر طبری» (۲۱/۶).

(۲) «تفسیر طبری» (۱۸/۱).

(۳) «تفسیر ابن کثیر» (۴۱۵/۲).

(۴) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۳۷/۱).

يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا ﴿١﴾ [النساء: ۱۵۹]. ترجمه حدیث: «قسم به کسی که جانم در دست اوست بزودی عیسی پسر مریم در بین شما فرود می‌آید و به عنوان حاکم به عدالت حکم می‌کند، (علامت) صلیب را می‌شکند، خوک را می‌کشد و جزیه را (مبلغی که کافران در حکومت اسلامی به دولت می‌پردازند) بر می‌دارد (یعنی کفر را از کسی نمی‌پذیرد و همه باید ایمان بیاورند والا کشته می‌شوند) و مال و ثروت به حدی فراوان می‌گردد که کسی به عنوان صدقه آن را نمی‌پذیرد. تا اینکه یک سجده از دنیا و هرچه در آن است بهتر می‌شود». (ترجمه آیه ذکر شد) منظور ابوهیریه از ذکر آیه این است که برخی از اهل کتاب قبل از مرگ عیسی هنگام نزولش در آخر الزمان به او ایمان می‌آورند.

۲- شیخان دوباره از ابوهیریه رضی الله عنه روایت می‌کنند او گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کیف أنتم إذا أنزل ابن مریم فیکم وإمامکم منکم؟!»^۲ «شما چه موقعیت خوبی خواهید داشت وقتی که عیسی صلی الله علیه و آله در میان شما نازل می‌شود در حالی که شما از خودتان امام دارید».

۳- مسلم از جابر رضی الله عنه روایت می‌کند گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود: «لا تزال طائفة من أمتی یقاتلون علی الحق ظاهرين إلى یوم القیامة قال: فینزل عیسی بن مریم علیه السلام فیقول أمیرهم: صل لنا. فیقول: لا، إن بعضکم علی بعض أمراء تکرمة الله هذه الأمة»^۳ ترجمه آن گذشت.

۴- و حدیث حذیفه بن اسید در بحث نشانه‌های بزرگ روز قیامت گذشت که در آن آمده بود «و نزول عیسی بن مریم صلی الله علیه و آله»^۴.

۵- امام احمد از ابوهیریه روایت می‌کند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الأنبیاء إخوة لعلات،

(۱) «صحیح بخاری» کتاب احادیث انبیاء، باب نزول عیسی بن مریم صلی الله علیه و آله (۴۹۰/۶-۴۹۱ با شرح فتح الباری و «صحیح مسلم» باب نزول عیسی بن مریم صلی الله علیه و آله حاکما (۱۸۹/۲-۱۹۱ با شرح نووی).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب احادیث الانبیاء، باب نزول عیسی بن مریم صلی الله علیه و آله (۴۹۱/۶ با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» باب نزول عیسی بن مریم حاکماً (۱۹۳/۲ با شرح نووی).

(۳) «صحیح مسلم» باب نزول عیسی بن مریم صلی الله علیه و آله حاکماً (۱۹۳/۲-۱۹۴ با شرح نووی).

(۴) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراط الساعة (۲۷/۱۸-۲۸ با شرح نووی).

أمهاتهم شتی و دینهم واحد و اِنی اُولی الناس بعیسی بن مریم لآنه لم یکن بیینی و بینة نبی و أنه نازل، فإذا رأیتموه، فاعرفوه»^۱. «پیامبران برادران پدری همدیگرند (یعنی مادرشان یکی نیست) اما دینشان یکی است و من نزدیک‌ترین پیامبر به عیسی علیه السلام هستم زیرا بین من و او پیامبر دیگری نیست و او (در آخر الزمان) نازل می‌شود پس اگر او را دیدید او را بشناسید».

احادیث متواتر دربارهٔ نزول عیسی علیه السلام

در اینجا تنها تعدادی از احادیث مربوط به نزول عیسی علیه السلام را ذکر کردم (از ذکر تمام آن‌ها به خاطر عدم اطاله کلام اجتناب ورزیدم) اما تمام این احادیث در کتاب‌های صحیح، سنن و مسانید و سایر کتب معتبر نقل احادیث بیان شده‌اند و همه آن‌ها دلالت بر ثبوت نزول عیسی علیه السلام در آخر الزمان دارند. و منکر آن هیچ دلیلی در دست ندارد جز اینکه بگوید این احادیث آحاد هستند و به عنوان حجه پذیرفته نمی‌شوند یا نزول عیسی عقیده‌ای از عقائد مسلمانان نیست که باید به آن ایمان داشته باشند^۲ زیرا وقتی حدیثی ثابت شد واجب است به آن ایمان آورده شود و مضمون آن تصدیق گردد. و رد آن تنها به خاطر اینکه حدیث آحاد است جائز نیست. در فصل اول بیان کردم حدیث آحاد اگر صحیح باشد باید مضمون آن را تصدیق کرد. و اگر گفته شود حدیث

(۱) «مسند احمد (۴۰۶/۲) با حاشیه منتخب الکنز) حدیث صحیح است. مراجعه شود به حاشیه «عمدة التفسیر» (۳۶/۴) تحقیق احمد شاکر. و ابتدای این حدیث را بخاری در (۴۷۸/۶) با شرح فتح الباری) روایت کرده است. حاکم در «المستدرک» (۵۹۵/۲) آن را روایت کرده است و می‌گوید این حدیث صحیح الاسناد است که مسلم و بخاری آن را روایت نکرده‌اند. و ذهبی نیز موافق او است.

(۲) مراجعه شود به کتاب «الفتاوی» (ص ۵۹-۸۲) محمود شلتوت چاپ دارالشروق باب هشتم سال ۱۳۹۵ هـ. بیروت. او رفع بدن عیسی به آسمان و نزولش در آخر الزمان را انکار می‌کند. و احادیث وارد شده را رد می‌کند چون احادیث آحاد هستند.

و مسئله رفع عیسی که آیا بدن بوده است یا روح مسئله خلافی علماء است ولی حق این است که او با روح و بدنش به آسمان مرفوع گشته است همانگونه که جمهور مفسرین مانند طبری، قرطبی، ابن تیمیه، ابن کثیر و غیر آن‌ها از علماء به آن اذعان داشته‌اند مراجعه شود به «تفسیر الطبری» (۱۰۰/۴) و «مجموع الفتاوی» ابن تیمیه (۳۲۲/۴-۳۲۳) و «نفس ابن کثیر» (۴۰۵/۲).

آحاد حجت نیست باید بسیاری از احادیث پیامبر خدا ﷺ را رد کنیم در حالی که علماء احادیث مربوط به نزول او را متواتر می‌دانند.

در این راستا پاره‌ای از اقوال علماء را متذکر می‌شویم.

ابن جریر طبری (بعد از ذکر اختلاف در معنی وفات عیسی علیه السلام) می‌گوید: «نزدیکترین آن‌ها به صحت نزد ما این قول است که می‌گوید: «یعنی: إني قابضك من الأرض و رافعك إلی» «همانا من تو را از زمین جدا می‌کنم و نزد خود می‌برم. (این ترجیح به خاطر تواتر احادیث پیامبر ﷺ است که می‌فرماید: عیسی علیه السلام نازل می‌شود و دجال را به قتل می‌رساند»^۱.

سپس احادیث وارده در زمینه نزول عیسی علیه السلام را بیان می‌کند. ابن کثیر می‌گوید: «تواتر احادیث از پیامبر ﷺ بیان می‌کنند که پیامبر ﷺ می‌گوید: عیسی علیه السلام در روز قیامت به عنوان امام عادل و حاکم دادگر نازل می‌شود»^۲.

ابن کثیر در این زمینه بیشتر از هجده حدیث ذکر می‌کند.

صدیق حسن می‌گوید: «احادیث درباره نزول عیسی علیه السلام زیادند. شوکانی بیست و نه حدیث بین صحیح، حسن و ضعیف تقویت شده، از آن‌ها را ذکر کرده است. برخی از آن‌ها در احادیث مربوط به دجال و برخی دیگر در احادیث مربوط به مهدی منتظر قرار دارند. و به این مجموعه احادیث آثار وارد شده از اصحاب که حکم مرفوع را دارند نیز به آن‌ها اضافه می‌گردند و مجالی برای اجتهاد باقی نمی‌ماند» سپس آن‌ها را ذکر می‌کند و می‌گوید: «همه روایات مذکور همانگونه که از اهل علم پنهان نیست به حد تواتر رسیده‌اند»^۳.

غماری می‌گوید: «قول به نزول عیسی از چندین صحابه، تابعین و اتباع تابعین ائمه و علماء سایر مذاهب تاکنون نقل و ثبت شده است»^۴.

او دوباره می‌گوید: «در تواتر این احادیث شکی نیست به نحوی که درست نیست کسی آن‌ها را انکار کند جز جاهلان و بی‌خبران مانند قادیانی‌ها و امثال آنان چون این

(۱) «تفسیر طبری» (۳/۲۹۱).

(۲) «تفسیر ابن کثیر» (۷/۲۲۳).

(۳) «الإذاعة» (ص ۱۶۰).

(۴) «عقیده اهل الإسلام فی نزول عیسی» (ص ۱۲).

احادیث را گروهی از گروه دیگر به ترتیب نقل کرده‌اند و در کتب احادیث معتبر که بصورت تواتر نسل به نسل به ما رسیده‌اند مذکور می‌باشند»^۱.

او بیشتر از بیست و پنج نفر از راویان صحابی این احادیث را بر می‌شمارد که حدود سی تابعی و بیشتر از این تعداد تابع تابعی به ترتیب این احادیث را از همدیگر روایت کرده‌اند و به همین صورت تا اینکه امامان حدیث در کتب خود آن‌ها را ثبت کرده‌اند از جمله این کتب مسانید هستند مانند: مسند طیالسی، اسحاق بن راهویه، احمد بن حنبل، عثمان بن ابی شیبه، ابی یعلی، بزار، دیلمی و صاحبان کتب صحاح مانند: صحیح بخاری، مسلم، ابن خزیمه ابن حبان، حاکم، ابو عوانه، اسماعیلی، ضیاء مقدسی، و صاحبان کتب جوامع، مصنفات، سنن، تفسیر بالمأثور، معاجم، اجزاء، غرائب، معجزات، طبقات و ملاحم و از جمله کسانی که احادیث مربوط به نزول عیسی علیه السلام را جمع‌آوری کرده‌اند محمد انور شاه کشمیری^۲ است که در کتابش «التصریح بما تواتر فی نزول المسیح» بیشتر از هفتاد حدیث ذکر کرده است.

صاحب عون المعبود شرح سنن ابو داود می‌گوید: «احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله درباره نزول عیسی (با جسم) آخر الزمان به تواتر رسیده‌اند، این مذهب اهل سنت است»^۳. احمد شاکر می‌گوید: «نزول عیسی علیه السلام در آخر الزمان چیزی است که مسلمانان در آن اختلاف ندارند و به خاطر روایت اخبار صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله در این زمینه این امر جزو ضروریات دین شده است و منکر آن ایمان ندارد»^۴.

او در تعلیق خود بر «مسند احمد» می‌گوید: «متجددین و روشنفکران دینی در عصری که ما در آن زندگی می‌کنیم احادیث صریح دال بر نزول عیسی علیه السلام در آخر الزمان را به بازی گرفته‌اند و آن‌ها را تأویل و با انکار آمیخته می‌کنند و یا صراحتاً انکار می‌نمایند زیرا آنان در واقع ایمان به غیب ندارند و از آن بسیار دورند این احادیث

۱) «عقیده اهل الإسلام فی نزول عیسی علیه السلام» (ص ۵).

۲) محمد انور - شاه کشمیری مصنفات زیادی دارد از جمله «فیض الباری علی صحیح البخاری» در چهار جلد «العرف الشذی علی جامع الترمذی» و... او در سال (۱۳۵۲ هـ) در گذشت.

مقدمه کتاب «التصریح» شیخ عبدالفتاح ابو غزه.

۳) «عون المعبود» (۴۵۷/۱۱) ابو طیب محمد شمس الحق عظیم آبادی.

۴) حاشیه «تفسیر طبری» (۴۶۰/۶) تخریح احمد شاکر و تحقیق محمود شاکر چاپ دارالمعارف

مجموعاً متواتر المعنی هستند و مضمون آن‌ها ضرورتاً جزو دین به حساب می‌آید. پس انکار و تاویل سودی به آنان نمی‌رساند»^۱.

شیخ ناصر الدین آلبانی می‌گوید: «بدان که احادیث دجال و نزول عیسی متواترند و ایمان به آن‌ها واجب است پس فریب آنان را مخور که مدعیند این احادیث آحاد هستند زیرا آنان نسبت به این علم (علوم الحدیث) بسیار نادانند و در میان آنان کسی یافت نمی‌شود که طرق سند این احادیث را پیگیری کرده باشد. اگر کسی چنین کاری را بکند متوجه متواتر بودن این احادیث خواهد شد همانطور که امامان این علم مانند حافظ ابن حجر به این امر گواهی داده‌اند. حقیقتاً تأسف بار است بعضی جرأت می‌کنند در موضوعی سخن بگویند که جزو تخصص آن‌ها نیست بویژه امر مهمی مانند: دین و عقیده»^۲.

عده‌ای از علماء نزول عیسی علیه السلام را جزو عقیده اهل سنت و جماعت به حساب آورده‌اند و می‌گویند او به خاطر قتل دجال نازل می‌شود.

احمد بن حنبل می‌گوید: «اصول سنت نزد ما تمسک به رفتار و گفتار اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و ترک بدعت است چون تمام بدعت‌ها ضلالت هستند» سپس مقداری از عقاید اهل سنت را چنین بیان می‌کند: و ایمان به اینکه مسیح دجال که در بین دو چشم او لفظ (کافر) نوشته شده است ظاهر می‌شود. ایمان به احادیثی که در این زمینه وارد شده‌اند و ایمان به اینکه عیسی صلی الله علیه و آله نازل می‌شود و در باب «لد» او را به قتل می‌رساند»^۳.

ابو الحسن اشعری^۴ در سرد عقیده اهل حدیث و اهل سنت می‌گوید: «اقرار به خدا

(۱) «حاشیه مسند الامام الاحمد» (۲۵۷/۱۲).

(۲) «حاشیه شرح العقیده الطحاویه» (ص ۵۶۵) تخریج محمد ناصر الدین آلبانی محدث شام.

(۳) «طبقات الحنابله» (۲۴۱/۱-۲۴۳) قاضی حسن بن محمد چاپ دارالمعرفه للنشر بیروت.

(۴) ابو الحسن علی بن اسماعیل از نوادگان ابو موسی اشعری در منزل ناپدریش ابو علی جبایی شیخ معتزلی‌ها بزرگ شد. نزد او به تعلم مشغول شد و حدود چهل سال مذهب معتزلی داشت. سپس اعلام کرد که بر مذهب احمد بن حنبل است. او حدود پنجاه و پنج تالیف دارد. مشهورترین آن‌ها «مقالات الإسلامیین» و «كتاب اللمع» «الوجیز» و آخرین تالیف او «الابانه عن اصول الدیانه» است او در سال (۳۲۴ هـ) فوت کرد «البدایة و النهایة» (۱۸۶/۱۱) «شذرات الذهب» (۳۰۳/۲-۳۰۵).

و ملائکه و کتب خدا و پیامبران و آنچه که از طرف خدا وحی شود و آنچه راویان ثقه از پیامبر ﷺ نقل کنند و هیچ کدام از آن احادیث را ردّ نکنند و... خروج دجال و کشته شدنش بوسیله عیسی علیه السلام را تصدیق نمایند» سپس در آخر کلامش می‌گوید: «و آنچه از قول آنان ذکر کردیم ما نیز تکرار می‌نمائیم و بر آن حرکت می‌کنیم»^۱.
 طحاوی^۲ می‌گوید: «ما به نشانه‌های قیامت، خروج دجال و نزول عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان ایمن داریم»^۳.

قاضی عیاض می‌گوید: «نزول عیسی و کشتن دجال به خاطر احادیث صحیح روایت شده در این زمینه، نزد اهل سنت حق است. و نه دلیل عقلی و نه نقلی بر ابطال آن وجود ندارد و به اثبات رسیده است»^۴.

ابن تیمیه می‌گوید: «برخلاف انبیاء دیگر عیسی مسیح علیه السلام باید به زمین نازل شود... همانگونه که در احادیث صحیح ثابت شده است. لذا او با وجود فضلش بر یوسف، ادريس و هارون در آسمان دوم قرار دارد چون او می‌خواهد قبل از روز قیامت به زمین نازل شود. و همچنین آدم در آسمان دنیا بسر می‌برد چون بنی آدم بر او عرضه می‌گردند»^۵.

حکمت از نزول عیسی علیه السلام جدا از سایر انبیاء

علما درباره حکمت نزول عیسی علیه السلام در آخر الزمان جدا از سایر انبیاء تحقیق

(۱) «مقالات الإسلامیین و اختلاف المصلین» (۳۴۵/۱-۳۴۸) تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید، چاپ دوم (۱۳۸۹ هـ) چاپ مکتبه النهضة المصریه، قاهره.

(۲) حافظ، فقیه، محدث احمد بن محمد بن سلامه الطحاوی مصری در عصر خودش شیخ حنفی‌ها در مصر بوده است «طحا» نام روستایی است در بالای مصر. او تالیفات زیادی دارد از جمله «العقیده الطحاویه» و کتاب «معانی الآثار» و کتاب «مشکل الآثار» او در سال (۳۲۱ هـ) در مصر در گذشت. «البدایة والنهاية» (۱۷۴/۱۱) «شذرات الذهب» (۲۸۸/۲) و مقدمه «شرح العقیده الطحاویه» (ص ۹-۱۱) تحقیق و تخریج آلبانی.

(۳) «شرح العقیده الطحاویه» (ص ۵۶۴) تحقیق آلبانی.

(۴) «شرح صحیح مسلم» (۷۵/۱۸).

(۵) «مجموع الفتاوی» (۳۲۹/۴) ابن تیمیه.

کرده‌اند و به نتایج رسیده‌اند از جمله:

۱- ردّ بر یهود که می‌گویند عیسی علیه السلام را کشته‌اند. خداوند بدین طریق کذب آن‌ها را آشکار می‌کند و حضرت عیسی علیه السلام رئیس آنان دجال و یهودیان تابعش را به قتل می‌رساند همانگونه که در بحث قتال یهود توضیح دادیم^۱. حافظ ابن حجر این قول را بر دیگر اقوال ترجیح می‌دهد^۲.

۲- حضرت عیسی در انجیل فضل امت محمد صلی الله علیه و آله را دیده است همانطور که خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ كَرَزَّعٍ أُخْرِجَ شَطْرُهُ فَكَازَرَهُ وَفَأَسْتَعْلَظَ فَأَسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوْقِهِ﴾

[الفتح: ۲۹].

«توصیف ایشان (اصحاب) در انجیل این است که همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های خود را بیرون زده و آن‌ها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های خویش راست ایستاده باشد».

لذا عیسی از خداوند خواست او را جزو امت محمد صلی الله علیه و آله قرار دهد پس خداوند دعایش را استجاب کرد و او را ماندگار کرد تا مجدداً بخاطر دین خدا در آخر الزمان نازل شود. امام مالک رحمته الله می‌گوید: «به من خبر داده‌اند نصاری وقتی در شام هنگام فتوحات اسلامی اصحاب را دیدند می‌گفتند قسم به خدا مطابق اخباری که به ما رسیده است این‌ها از حواریین بهترند»^۳.

ابن کثیر می‌گوید: «آنان راست گفتند عظمت این امت در کتب متقدم و اخبار متداول مذکور است»^۴.

امام ذهبی درباره عیسی علیه السلام در کتابش «تجريد اسماء الصحابه» می‌گوید «عیسی بن مریم علیه السلام هم صحابه است و هم پیامبر زیرا او در شب اسراء پیامبر را ملاقات کرده است پس او آخرین صحابه‌ای است که می‌میرد»^۵.

(۱) (ص ۳۰۳).

(۲) «فتح الباری» (۴۹۳/۶).

(۳) «تفسیر ابن کثیر» (۳۴۲/۷).

(۴) «تفسیر ابن کثیر» (۳۴۲/۷).

(۵) «تجريد اسماء الصحابه» (۴۳۲/۱).

۳- نزول عیسی علیه السلام به خاطر نزدیک شدن اجلش است تا در زمین دفن گردد چون نباید مخلوقات خاکی خارج از زمین بمیرند پس نزول او بعد از خروج دجال است تا او را هلاک گردانند. (سپس فوت کند)

۴- عیسی نازل می‌شود تا آنان را تکذیب کند و دعوای ساختگی‌شان را ابطال نماید. و در آن زمان همه ملت‌ها را جز امت اسلامی نابود می‌کند. او صلیب را می‌شکند و خوک را می‌کشد و جزیه را بر می‌دارد.

۵- اختصاص نزول در آخر الزمان به عیسی بن مریم به خاطر این است که پیامبر فرمود: «من از همه مردم به عیسی نزدیکترم و بین من و او هیچ پیامبری وجود ندارد»^۱.

پس پیامبر خدا خصوصی‌ترین و نزدیکترین فرد به اوست و عیسی علیه السلام مژده داده است که پیامبری بعد از او خواهد آمد لذا مردم را به تصدیق و ایمان به او دعوت کرد^۲. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ﴾ [الصف: ۶].

«و من مژده‌دهنده هستم به پیامبری که بعد از من می‌آید و اسمش احمد است».

در حدیث آمده است «گفتند ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد نفس خودت برایمان سخن بگو؟ پیامبر فرمود: من (نتیجه) دعای پدرم ابراهیم و مژده عیسی (علیهما السلام) هستم»^۳.

حکم عیسی براساس چیست؟

(۱) «صحیح بخاری» (۴۷۷/۶-۴۷۸ با شرح فتح الباری) کتاب احادیث الانبیاء باب قال الله ﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا﴾ [مریم: ۱۶] و «صحیح مسلم» (۱۱۹/۱۵) با شرح نووی) کتاب الفضائل باب فضائل عیسی علیه السلام.

(۲) «المنهاج فی شعب الإیمان» (۴۲۴/۱-۴۲۵) حلیمی و «التذکرة» قرطبی (ص ۶۷۹) و «فتح الباری» (۴۹۳/۶) و کتاب التصریح بما تواتر فی نزول المسیح» (ص ۹۴) تعلیق عبدالفتاح ابی غده.

(۳) ابن اسحاق آن را در «السیره» روایت کرده است «تهذیب سیره ابن هشام» (ص ۴۵) عبدالسلام هارون. ابن کثیر می‌گوید: «اسناد آن خوب است».

«تفسیر ابن کثیر» (۱۳۶/۸) و «مسند امام احمد» (۱۲۷/۴) و (۲۶۲/۵) با حاشیه منتخب الکنز).

حضرت عیسیٰ علیه السلام با شریعت حضرت محمد صلی الله علیه و آله حکم می‌کند و از پیروان او است یعنی او هنگام نزول دین جدیدی را همراه خود نمی‌آورد چون دین اسلام خاتم ادیان دیگر است و تا روز قیامت باقی می‌ماند و نسخ نمی‌گردد پس عیسیٰ علیه السلام حاکمی از حاکمان این امت و مجدد دین اسلام است چرا که پیامبری بعد از محمد صلی الله علیه و آله وجود ندارد.

امام مسلم از ابوهریره روایت می‌کند پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«کیف أنتم إذا نزل فيكم بن مریم وإمامکم منکم»؟! (ترجمه آن گذشت) ولید بن مسلم^۱ می‌گوید به ابن ابی ذئب^۲ گفتم: اوزاعی به نقل از زهری و او نیز از نافع و نافع از ابوهریره رضی الله عنه برایمان حدیث نقل کرد «و امامکم منکم» ابن ابی ذئب گفت: می‌دانم چه چیزی از شما را امام قرار می‌دهد؟ گفتم آیا به من می‌گویی؟ گفت: کتاب پروردگارتان و سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را امام قرار می‌دهد^۳.

جابر بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود: «لا تزال طائفة من أمتی یقاتلون علی الحق، ظاهرين إلى یوم القیامة» قال: «فینزل عیسی بن مریم علیه السلام فیقول أمیرهم: تعال صل بنا فیقول: لا، إن بعضکم علی بعض أمراء تکرمة الله هذه الأمة»^۴. (ترجمه آن گذشت).

قرطبی می‌گوید: «بعضی می‌گویند با نازل شدن حضرت عیسی علیه السلام تکلیف مرتفع می‌گردد. تا او به منزله پیامبر آن زمان به حساب نیاید و از طرف خداوند به آنان امر نکند چون با این آیه

﴿وَحَاتَمَ التَّيِّبِينَ﴾ [الأحزاب: ۴۰].

(۱) ولید بن مسلم قرشی یکی از علمای شام متوفای سال (۱۹۵ هـ) «تهذیب التهذیب» (۱۱/۱۵۱-۱۵۲).

(۲) محمد بن عبدالرحمن بن المغیره بن الحارث بن ابی ذئب قریشی متوفای سال (۱۵۹ هـ) «تهذیب التهذیب» (۳۰۳/۹-۳۰۷).

(۳) «صحیح مسلم» کتاب الإیمان باب بیان نزول عیسی بن مریم حاکماً (۲/۱۹۳ با شرح نووی).

(۴) «صحیح مسلم» (۳/۱۹۳-۱۹۴ با شرح نووی).

منافات پیدا می‌کند. و همچنین با اقوال پیامبر ﷺ: «لا نبی بعدی»^۱. «پیامبری بعد از من وجود ندارد» و «أنا العاقب»^۲ «من آخرین پیامبر هستم» منافات دارد. پس وقتی چنین است نباید این توهم وجود داشته باشد که عیسی علیه السلام به عنوان پیامبر نازل می‌شود و شریعتی جدید جدا از شریعت محمدی به همراه دارد بلکه او هنگام نزول از پیروان محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود. همانطور که پیامبر صلی الله علیه و آله به عمر فرمود: «لو كان موسى حياً ما وسعه إلا اتباعي»^۳. «اگر موسی نیز زنده بود جز پیروی از من کار دیگری نمی‌کرد».

پس عیسی علیه السلام نازل می‌شود در حالی که به دستور خدا قبل از نزول آنچه لازم باشد از شریعت حضرت محمد صلی الله علیه و آله برای حکم به آن در بین مردم، و تطبیق اعمال خود با آن به او آموخته می‌شود. پس مؤمنان دور او جمع می‌شوند و او را حاکم خود می‌گردانند. زیرا حکم نباید تعطیل گردد.

و همچنین بقای دنیا تنها به خاطر تکلیف است تا اینکه روی زمین نام خدا برده نشود و کسی نگوید: «الله الله»^۴.

دلیل بقای تکلیف بعد از نزول عیسی علیه السلام اقامه نماز با مسلمانان و حج و جهاد او با کفار است.

در احادیث گذشته درباره نماز و قتال عیسی علیه السلام با دجال و لشکریانش توضیح داده شد.

در مورد بحث حج عیسی علیه السلام در «صحیح مسلم» از حنظله اسلمی آمده است می‌گوید: از ابوهریره شنیدم حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرد او گفت پیامبر فرمودند:

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفضائل باب فی اسمائه (۱۰۴/۱۵ با شرح نووی).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب التفسیر باب (یاتی من بعدی اسم احمد) (۶۴۰/۸-۶۴۱ با شرح فتح الباری).

(۳) «مسند امام احمد» (۳۸۷/۳ با حاشیه منتخب الکنز) ابن حجر می‌گوید: رجال آن موثق به هستند جز یکی از راویان (مجالد) که در او ضعف وجود دارد «فتح الباری (۳۳۴/۱۳) عبدالرزاق این حدیث را در «المصنف» روایت کرده است (۳۱۳/۱۰-۳۱۴) تحقیق حبیب الرحمن اعظمی.

(۴) «التذکره» (ص ۶۷۷-۶۷۸).

«والذي نفسي بيده، ليهلنَّ ابن مريم بفتح الروحاء حاجاً أو معتمراً أو ليثنيَّئهما»^۱. «قسم به کسی که جانم در دست اوست عیسی بن مریم در فح روحاء (جایی بین مکه و مدینه) به عنوان حاج یا عمره و یا هر دو با هم به تهلیل و تلبیه خواهد پرداخت».

اما اینکه عیسی علیه السلام جزیه را از کفار قبول نمی‌کند - در حالی که قبل از نزول او در اسلام مشروع بوده است - این به منزله نسخ جزیه و شرع جدید از طرف عیسی علیه السلام به حساب نمی‌آید چون مشروعیت اخذ جزیه به استناد حدیث حضرت محمد صلی الله علیه و آله مقید به نزول عیسی علیه السلام است. زیرا او مبین نسخ است^۲. پیامبر صلی الله علیه و آله در این زمینه می‌فرماید: «و الله لينزلن ابن مريم حكماً عدلاً فليكسرن الصليب وليقتلن الحنزيرو ليعضن الجزية»^۳. «ترجمه آن گذشت».

انتشار امن و ظهور خیر و برکت در عهد عیسی علیه السلام

زمان عیسی علیه السلام زمان امنیت، سلامت و خوشی است. خداوند در آن باران فراوان نازل می‌کند و زمین حاصلخیز و پر برکت می‌شود و آب فوران می‌کند و حقد و کینه و بغض و حسد نمی‌ماند.

در حدیث طولانی نواس بن سمعان دربارهٔ دجال، نزول عیسی علیه السلام، خروج یاجوج و ماجوج در زمان عیسی و دعاء عیسی علیه السلام علیه آنان و هلاک شدنشان توضیح داده شده است. این حدیث در ادامه می‌گوید: «ثم يرسل الله مطراً لا يكن منه بيت مدر ولا وبر فيغسل الأرض حتى يتركها كالزلفة ثم يقال الأرض انبتي ثمرتك وردّي بركتك، فيومئذ تأكل العصابة من الرمانة، ويستظلون بقحفها، ويبارك في الرسل، حتى إن اللقمة من الإبل لتكفي الفئام من الناس، اللقمة من البقر لتكفي القبيلة من الناس، واللقمة من الغنم لتكفي الفخذ من الناس»^۴.

«سپس خداوند بارانی را می‌فرستند نه خانه گلی کفایت می‌کند و نه خانه پشمی

(۱) «صحيح مسلم» كتاب الحج، باب جواز التمتع في الحج و القرآن (۲۳۴/۸) با شرح نووی.

(۲) «فتح الباری» (۴۹۲/۶).

(۳) «صحيح مسلم» باب نزول عیسی علیه السلام حاکماً، (۲۹۲/۲) با شرح نووی.

(۴) «صحيح مسلم» كتاب الفتن باب ذكر الدجال (۶۳/۱۸-۷۰) با شرح نووی.

زمین را می‌شوید و آن را مثل آینه می‌کند سپس به زمین گفته می‌شود ثمرات و نباتات خود را برویان و برکت را برگردان در این هنگام یک جماعت بزرگ از خوردن یک انار سیر می‌شوند و پوستش را سایه خود قرار می‌دهند. و شیر حیوانات افزایش می‌یابد حتی شیر یک شتر نو رسیده برای جمع زیادی از مردم کافی است. و شیر یک گاو نو رسیده برای یک قبیله کافیست و شیر یک گوسفند نو رسیده برای یک خانواده بزرگ کافی است».

امام احمد از ابوهریره روایت می‌کند پیامبر ﷺ فرمود: «والأنبياء إخوة لعلات أمهاتهم شتى ودينهم واحد وأنا أولى الناس بعيسى ابن مريم لأنه لم يكن بيني وبينه نبي وأنه نازل... فيهلك الله في زمانه المسيح الدجال وتقع الأمانة على الأرض حتى ترتع الأسود مع الإبل والنمار مع البقر والذئب مع الغنم ويلعب الصبيان بالحياة لا تضرهم»^۱. «پیامبران برادران پدری همدیگرند یعنی مادرانشان متفاوت است. دین همه انبیاء یکی است، من نزدیکتر آنان به عیسی هستم چون بین من و او پیامبر دیگری وجود ندارد. او از آسمان فرود می‌آید... و خداوند در عهد او مسیح دجال را از بین می‌برد و امنیت کامل در زمین برقرار می‌شود و شیرها با شتران و پلنگ با گاو و گرگ با گوسفند در یک جا می‌چرند و بچه‌ها با مارها بازی می‌کنند بدون اینکه ضرری ببینند».

امام مسلم از ابوهریره روایت می‌کند گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «والله لينزلن عيسى بن مريم حكماً عادلاً... وليضعن الجزية ولتركن القلاص فلا يسعى عليها ولتذهبن الشحناء والتباغض والتحاسد وليدعون إلى المال فلا يقبله أحد»^۲. «قسم به خدا عیسی بن مریم به عنوان حاکم عادل نازل می‌شود... جزیه را بر می‌دارد شتر جوان رها می‌شود و کسی به آن آزار نمی‌رساند (امنیت کامل وجود دارد) بغض، کینه، حسادت از بین می‌رود و مردم برای دریافت مال دعوت می‌شوند ولی کسی اجابت نمی‌کند».

نووی می‌گوید: «معنی این حدیث این است که مردم از اموال همدیگر دوری

(۱) «مسند احمد» (۴۰۶/۲) با حاشیه منتخب الکنز.

(۲) «صحیح مسلم» باب نزول عیسی ﷺ (۱۹۲/۲) با شرح نووی.

می‌کنند. کسی سعی نمی‌کند شتر دیگری را مالک شود چون مال زیاد است و نیازمندی کم و قیامت هم نزدیک شده است».

فلاص بهترین نوع شتران و با ارزشترین آن‌ها است این حدیث شبیه این آیه

﴿وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ﴾ [التکویر: ۴].

«لا یسعی علیها»: «یعنی کسی به آن اعتنا نمی‌کند»^۱.

قاضی عیاض می‌گوید: کسی زکات آن را نمی‌خواهد چون کسی یافت نمی‌شود آن را دریافت کند. اما نووی مخالف این قول است^۲.

مدت عمر عیسی علیه السلام بعد از نزول

در برخی روایات آمده است عیسی علیه السلام بعد از نزول هفت سال و در برخی دیگر چهار سال در زمین باقی می‌ماند.

مسلم از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت می‌کند: «خداوند عیسی بن مریم را نازل می‌کند... سپس مردم هفت سال در زمین می‌مانند. در این مدت بین دو نفر دشمنی وجود ندارد سپس خداوند باد خنکی را از طرف شام می‌فرستد کسانی که مثقال ذره‌ای ایمان در دل دارند این باد روحشان را قبض می‌کند»^۳.
و در روایت امام احمد و ابو داود آمده است.

«فیمکث فی الأرض أربعین سنة، ثم یتوفی ویصلي علیها المسلمون»^۴.

«او در زمین چهل سال می‌ماند سپس می‌میرد و مسلمانان بر او نماز می‌خوانند».
هر دو روایت صحیح هستند و جمع آن‌ها مشکل است مگر اینکه روایت هفت سال را بر مدت اقامتش بعد از نزول در آخر الزمان حمل کنیم و آن را به مدت ماندنش در زمین قبل از بالا رفتنش اضافه نمائیم (یعنی زمانی که پیامبر بود) بنابراین عمر عیسی علیه السلام در آن زمان سی و سه سال بوده است (و بعد از نزول در آخر الزمان هفت

(۱) «شرح نووی بر مسلم» (۱۹۲/۲).

(۲) «شرح نووی بر مسلم» (۱۹۲/۲).

(۳) «صحیح مسلم» باب ذکر الدجال (۷۵/۱۸-۷۶ با شرح نووی).

(۴) «مسند احمد» (۴۰۶/۲) - با حاشیه منتخب الکنز) ابن حجر می‌گوید: «این حدیث صحیح است.

(۴۹۳/۶) و «سنن ابوداود» کتاب الملاحم، باب خروج الدجال (۴۵۶/۱۱) - با شرح عون العبود).

سال خواهد ماند پس جمعاً چهل سال روی زمین خواهد بود)^۱.

(۱) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۴۶/۱) تحقیق د. طه زینی.

فصل چهارم: یاجوج و ماجوج

اصل یاجوج و ماجوج

قبل از بحث خروج یاجوج و ماجوج مناسب دیدم ابتدا اصل آن‌ها و سپس معنی لغوی (یاجوج) و (ماجوج) را بدانیم.

یاجوج و ماجوج دو اسم عجمی و یا به گفته برخی عربی هستند بنابراین از «اجت النار أجيحا» مشتق شده‌اند یعنی شعله آتش ملتهب شد. یا از اجاج: یعنی آب بسیار شور که از شدت شوری سوزنده باشد. یا برخی گفته‌اند از (اَجَّ): یعنی سرعت دویدن و ماجوج از (ماج) یعنی اضطراب است. پس یاجوج بر وزن یفعول و ماجوج بر وزن مفعول یا هر دو بر وزن فاعل هستند.

اما اگر دو اسم عجمی باشند اشتقاق ندارند چون الفاظ عجمی از عربی مشتق نمی‌شوند.

جمهور علماء یاجوج و ماجوج (بدون همزه) نیر خوانده‌اند پس الف زائد است و اصل آن (یجج و مجج) خواهد بود. اما عاصم آن‌ها را با همزه خوانده است. تمام اشتقاق‌های مذکور مناسب حال آن‌ها است اما اشتقاق از (ماج) به معنی اضطراب با این آیه مناسبتر است خداوند می‌فرماید:

﴿وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا﴾

[الکھف: ۹۹].

«ما آنان را رها می‌سازیم تا برخی در برخی موج زنند(و آن هنگام خارج شدن آنان از سدّ است)»^۱ و آنگاه در صور دمیده میشود و ما همه آن‌ها را جمع می‌کنیم. در اصل یاجوج و ماجوج از بنی آدم هستند برخی از علماء گفته‌اند آن‌ها ذریه آدم

۱) «لسان العرب» (۲۰۶/۲-۲۰۷) و «ترتیب القاموس المحيط» (۱۱۵/۱-۱۱۶) و «فتح الباری» (۱۰۶/۱۳) و «شرح نووی بر مسلم» (۳/۱۸).

هستند نه حوا^۱. یعنی آدم محتلم شد و منیش با خاک مخلوط گشت و خدا از آن یاجوج و ماجوج را آفرید. این قول دلیلی ندارد و از افراد معتمد صادر نشده است^۲. ابن حجر می‌گوید: «این قول را از هیچ یک از سلف ندیده‌ام جز از کعب الاحبار و برخلاف حدیث مرفوع است که می‌فرماید: آن‌ها از ذریه نوح هستند. و قطعاً نوح از ذریه آدم است»^۳.

یاجوج و ماجوج از نوادگان یافث و یافث از اولاد نوح علیه السلام است^۴. آنچه دلالت می‌کند آنان از ذریه آدم هستند حدیثی است که بخاری آن را از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت می‌کند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «يقول الله تعالى: يا آدم! فيقول: لبيك وسعديك، والخير في يديك، فيقول: أخرج بعث النار. قال: وما بعث النار؟ قال: من كل ألف تسعمائة وتسعة وتسعين. قال: فعنده يشيب الصغير، وتضع كل ذات حمل حملها، وترى الناس سكارى وما هم بسكارى، ولكن عذاب الله شديد». قالوا: يا رسول الله وأينا ذلك الواحد؟ قال: «أبشروا فإن منكم رجلاً ومن يأجوج ومأجوج ألفاً»^۵.

«خداوند متعال می‌فرماید ای آدم! آدم می‌گوید: گوش به فرمان و خدمتگذارم پروردگارا خیر در دست تو است. خداوند می‌فرماید: از بعث النار خارج بشو. گفت بعث النار چیست؟ فرمود از هر هزار نفر نه صد و نود و نه نفر (در آن واقع می‌شوند). پس در آنجا بچه پیر می‌شود، و هر زن حامله‌ای وضع حمل می‌کند، و مردم را مست می‌بینی در حالی که مست نیستند، بلکه عذاب خدا شدید است. گفتند این یک نفر کدامیک از ماست؟ فرمود: «مژده بدهید از شما یک نفر و از یاجوج و ماجوج هزار نفر است».

عبدالله بن عمر می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إن يأجوج ومأجوج من ولد آدم وإنهم

(۱) «فتاوی الامام نووی» به نام «المسائل المنشوره» (ص ۱۱۶-۱۱۷) ترتیب دهنده آن شاگردش به نام علاء الدین عطار است. و «فتح الباری» (۱۰۷/۱۳) به نقل از نووی).

(۲) النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۵۲/۱-۱۵۳) تحقیق در طه زینی.

(۳) «فتح الباری» (۱۰۷/۱۳).

(۴) «النهاية / الفتن الملاحم» (۱۵۳/۱).

(۵) «صحیح بخاری» کتاب الانبیاء، باب قصة یاجوج و ماجوج (۳۸۲/۶) با شرح فتح الباری).

لو أرسلوا إلى الناس لأفسدوا عليهم معاشهم ولن يموت منهم أحد إلا ترك من ذرّيته ألفاً فصاعداً^۱!

«یاجوج و مأجوج از بنی آدمند. آن‌ها به هر کجا فرستاده شوند زندگی مردم آنجا را به فساد می‌کشند و هیچ کدام از آنان نمی‌میرد مگر هزار فرزند یا بیشتر به جا بگذارد».

صفات یاجوج و مأجوج

صفتی که احادیث به آن‌ها اشاره کرده‌اند حاکی است آنان شبیه هم‌جنسان خودشان (مغول) هستند یعنی دارای چشمانی کوچک بینی کوچک که انتهای آن فرو رفته است، موهای زرد مایل به قرمز، صورت پهن مانند سپر برجسته و شکل و رنگ آن‌ها مانند ترک‌ها است^۲.

امام احمد از ابو حرملة و او نیز از خاله‌اش روایت کرد و گفت: پیامبر ﷺ در حالی که انگشتش را به خاطر عقرب گزیدگی بسته بود، سخنرانی کرد و فرمود: «إنکم تقولون لا عدوّ وإنکم لا تزالون تقاتلون عدوّاً حتی یأتی یاجوج و مأجوج، عراض الوجوه، صغار العیون، شهب الشعاف، من کل حدب ینسلون، کأنّ وجههم المجان المطرقة»^۳. «شما می‌گویید دشمن نیست. همانا شما دائماً با دشمنان قتال می‌کنید تا

(۱) «منحة المعبود فی ترتیب مسند الطیالسی» کتاب الفتن و علامات الساعة باب ذکر یاجوج و مأجوج (۲/۲۱۹ ترتیب الشیخ احمد عبدالرحمن البنا) چاپ دوم سال (۱۴۰۰ هـ) المكتبة الإسلامية، بیروت.

حاکم قسمتی از آن را در «مستدرک» (۴/۴۹۰) روایت کرده و می‌گوید: این حدیث صحیح است و مطابق شرط شیخین است.

هیثمی می‌گوید: طبرانی در «الکبیر» و «الاوسط» آن را روایت کرده و می‌گوید رجال آن ثقة هستند، «مجمع الزوائد» (۶/۸) ابن کثیر درباره روایت طبرنی می‌گوید: این حدیث غریب است «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱/۱۵۴) تحقیق د. طه زینی.

(۲) «النهاية / الفتن الملاحم» (۱/۱۵۳) تحقیق د. طه زینی.

(۳) «مسند احمد» (۵/۲۷۱ - با حاشیه منتخب الکنز) هیثمی می‌گوید: «این حدیث را احمد و طبرانی روایت کرده‌اند و رجال آن صحیح‌اند» «مجمع الزوائد» (۶/۸)

اینکه یاجوج و ماجوج می‌آیند آن‌ها دارای صورت‌های پهن، چشمانی کوچک، موهای زرد مایل به قرمز هستند آن‌ها از هر زمین مرتفعی بالا می‌روند، صورت آنان مانند سپرهای برجسته است».

ابن حجر بعضی اقوال گذشتگان را دربارهٔ اوصاف یاجوج و ماجوج ذکر کرده است ولی روایات ضعیف‌اند و نمی‌توان به آن‌ها اعتماد کرد در این اوصاف آمده است آن‌ها به سه صنف تقسیم می‌شوند.

- ۱- عده‌ای از آن‌ها اجسادشان مانند ارز (درختی بسیار بزرگ)
- ۲- عده‌ای از آن‌ها طول و عرض آن‌ها هر یک چهار زراع است.
- ۳- عده‌ای از آن‌ها روی یکی از گوش‌هایشان می‌خوابند و یکی دیگر را پتوی خود می‌کنند.

برخی گفته‌اند طولشان یک یا دو وجب است و بزرگ‌ترینشان سه وجب طول دارد^۱. آنچه روایات صحیح بیان می‌کنند این است که آن‌ها مردانی نیرومند هستند و هیچ کس تاب مبارزه با آن‌ها را ندارد لذا بعید است طول آن‌ها یک و یا دو وجب باشد. در حدیث طولانی نواس بن سمران آمده است خداوند خروج یاجوج و ماجوج را به عیسی علیه السلام وحی می‌کند و برای او بیان می‌کند که هیچ کس توان مبارزه با آن‌ها را ندارد بنابراین به او دستور می‌دهد مؤمنان را از سر راهشان دور کند و به او امر می‌کند «حرز عبادی إلى الطور» «بندگانم را در کوه طور پناه بده» در بحث خروج آن‌ها این موضوع را بیشتر شرح خواهیم داد.

ادله خروج یاجوج و ماجوج

خروج یاجوج و ماجوج در آخر الزمان یکی از نشانه‌های بزرگ قیامت است و در این راستا دلیل‌هایی در قرآن و سنت وجود دارند.

الف - ادله قرآنی

- ۱- ﴿حَقِّقْ إِذَا فَتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِّنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ ﴿۱۱۷﴾ وَأَقْتَرَبَ

(۱) «فتح الباری» (۱۰۷/۱۳).

ابن کثیر این صفات را نفی می‌کند و می‌گوید: هیچ دلیلی بر این ادعا وجود ندارد «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۵۳/۱).

الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَخِصَةٌ أَبْصَرُ الَّذِينَ كَفَرُوا يُؤْيَلْنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٩٧﴾ [الأنبياء: ۹۶-۹۷].

«تا زمانی که یاجوج و ماجوج رها می‌گردند و آنان از هر بلندی و ارتفاعی می‌گذرند. (در این هنگام) وعده راستین (روز قیامت) نزدیک است پس ناگهان چشمان کفار خیره می‌شوند (و از حرکت باز می‌ایستند) و (می‌گویند) ای وای بر ما، ما از این (واقعه) غافل بودیم بلکه ما ستمگر بودیم».

۲- خداوند در سیاق داستان ذی القرنین می‌گوید:

﴿ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا ﴿٩٢﴾ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا ﴿٩٣﴾ قَالُوا يَا بَنِي آدَمَ الْفِرْيَاقُ إِنَّ يُاجُوجَ وَمَاجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا ﴿٩٤﴾ قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا ﴿٩٥﴾ ءَأَتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ أَنفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ ءَأَتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا ﴿٩٦﴾ فَمَا اسْطَعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَعُوا لَهُ نُقَبًا ﴿٩٧﴾ قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِّنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا ﴿٩٨﴾ وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا ﴿٩٩﴾﴾ [الكهف: ۹۲-۹۹].

«سپس او از وسیله و ابزار ممکن سود برد. تا آنگاه که به میان دو سر (کوه) رسید و در فراسوی آن دو کوه گروهی را یافت که هیچ سخنی را نمی‌فهمیدند. گفتند ای ذی القرنین یاجوج و ماجوج در این سرزمین تبه‌کارند آیا برای تو هزینه معینی قرار دهیم تا میان ما و ایشان سد بزرگ و محکمی بسازی. (ذوالقرنین) گفت: آنچه پروردگارم از ثروت و قدرت در اختیار من نهاده است بهتر است پس مرا با نیرو یاری کنید، تا میان شما و ایشان سد بزرگ و محکمی بسازم. قطعات بزرگ آهن را برای من بیاورید تا کاملاً میان دو طرف دو کوه برابر شد (آنگاه) گفت: به آن (آتش) بدمید تا (وقتی که) قطعات آهن را سرخ و گداخته کرد سپس گفت: مس ذوب شده برایم بیاورید تا آن را روی سد بریزیم. (یاجوج و ماجوج) اصلاً نتوانستند از آن بالا روند و نتوانستند در آن سوراخ ایجاد کنند. (در پایان) گفت: این سد از مرحمت پروردگار من است و هرگاه وعده خدا فرا رسد آن را ویران و با خاک یکسان می‌کند. و وعده پروردگار من حق

است. و در آن روز ما آنان را رها می‌سازیم تا برخی در برخی موج زنند و (هنگامی که) در صور دمیده می‌شود ما آن‌ها را (به شیوه‌ای خاص) جمع می‌کنیم». این آیات دلالت می‌کنند بر اینکه خداوند متعال ذوالقرنین را توفیق داد تا آن سد عظیم را بنا کند و مانع هجوم قوم یاجوج و ماجوج بر مردم گردد. و هرگاه وعده خدا فرا رسد (قیامت نزدیک شود) این سد از بین می‌رود. یاجوج و ماجوج خارج می‌شوند و با سرعتی زیاد و جمعی وافر در بین مردم موج می‌زنند و فساد برپا می‌کنند. و این امر نشانه نزدیکی نوح صور اول و خراب شدن دنیا و برپایی قیامت است^۱ به نحوی که در احادیث صحیح خواهد آمد.

ب- دلیل‌هایی از سنت

احادیث دال بر ظهور یاجوج و ماجوج زیادند و به حد تواتر معنوی رسیده‌اند ما قبلاً برخی از آن‌ها را ذکر کردیم اکنون در اینجا تعدادی از این احادیث را بیان می‌کنیم.

۱- در صحیحین از ام‌حبیبه دختر ابوسفیان و او نیز از زینب بنت جحش روایت شده است که روزی پیامبر ﷺ با فرزند او وارد شد و می‌گفت «لا إله إلا الله ويل للعرب من شر قد اقترب، فتح اليوم من ردم يأجوج ومأجوج مثل هذه (وحلق بإصبعيه الإبهام والتي تليها)». «لا إله إلا الله» وای بر اعراب از شری که نزدیک شد. امروز سد یاجوج و ماجوج اینطور (دو انگشت ابهام و مجاورش را حلقه کرد) باز شد. زینب بنت جحش می‌گوید: گفتم: یا رسول الله! آیا ما در حالی که افراد صالح در میانمان هستند نابود می‌شویم! پیامبر فرمود: «نعم، إذا كثر الخبث»^۲. «بلی زمانی که خبثت زیاد شود».

۲- در حدیث نواس بن سمعان چنین آمده است «وقتی خدا به عیسی عليه السلام وحی کرد که من بندگانی را خلق کرده‌ام که هیچ کس توان قتال با آنان را ندارد

(۱) «الطبری» (۲۸-۱۵/۱۶) و (۹۲-۸۷/۱۷) و «تفسیر ابن کثیر» (۱۹۶-۱۹۱/۵) و (۳۶۶/۵-۳۷۲) و «تفسیر قرطبی» (۳۴۲-۳۴۱/۱۱).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب الانبیاء، باب قصة یاجوج و ماجوج (۳۸۱/۶) با شرح فتح الباری) و کتاب الفتن (۱۰۶/۱۳) با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرط الساعة (۲/۸-۴) با شرح نووی).

پس بندگانم را در کوه طور پناه بده. خداوند یاجوج و ماجوج را مبعوث می‌کند آنان از هر فراز و نشیبی می‌گذرند و از دریاچه طبرستان نیز گذر می‌کنند و همه آب آن را می‌نوشند. آخرین دسته از آنها می‌خواهد بگذرد می‌گویند آیا قبلا در اینجا آب نبوده است؟! حضرت عیسی علیه السلام و اصحابش در محاصره قرار می‌گیرند تا اینکه یک روزنه کوچک برای هر یک از آنان بهتر از صد دینار کنونی هر یک از شما می‌گردد. عیسی و اصحابش به سوی خدا دست به دعا می‌شوند پس خداوند دودی بر آنان می‌فرستد و مانند یک نفس همه به مرده تبدیل می‌شوند سپس عیسی و اصحابش به زمین برده می‌شوند در زمین یک وجب جا را نمی‌یابند جز اینکه بوی بد آنها به مشام می‌رسد. عیسی و اصحابش به سوی خدا دست به دعا می‌شوند پس خداوند پرندگانی را مانند گردن شتر می‌فرستد. آنها را حمل می‌کنند و به هر جا بخواهند می‌برند»^۱.

این حدیث را مسلم روایت کرده است و در روایتی بعد از عبارت «لقد كان بهذه مرّة ماء» چند جمله زیر را اضافه می‌کند.

«ثم يسيرون حتى ينتهوا إلى جبل الخمر وهو جبل بيت المقدس فيقولون: لقد قتلنا من في الأرض، هلمّ نقتل من في السماء فيرمون بنشابهم إلى السماء فيردّ الله عليهم نشابهم مخضوبة دماً»^۲.

«سپس حرکت می‌کنند تا به کوه خمر (کوه بیت المقدس) می‌رسند. در آنجا می‌گویند ما همه کس را روی زمین کشتیم اکنون بیایید موجودات آسمانی را نیز بکشم پس تیرهایشان را به سوی آسمان شلیک می‌کنند و خداوند تیرهایشان را خونین می‌کند و به آنها باز می‌گرداند».

۳- در حدیث حذیفه بن اسید رضی الله عنه درباره نشانه‌های قیامت نام یاجوج و ماجوج نیز آمده بود^۳.

۴- عبدالله بن مسعود می‌گوید در شب معراج پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت ابراهیم، موسی و

(۱) «صحیح مسلم» باب ذکر الدجال (۶۸/۱۸-۶۹ با شرح نووی).

(۲) «صحیح مسلم» باب ذکر الدجال (۷۰/۱۸-۷۱ با شرح نووی).

(۳) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۲۷/۱۸ با شرح نووی).

عیسی عليه السلام را ملاقات کرد و از قیامت یادآوری کردند... تا اینکه گفت: «رشته سخن را به عیسی عليه السلام دادند او قتل دجال را بحث کرد و در ادامه گفت: سپس مردم به شهرهای خودشان بر می‌گردند و یاجوج و ماجوج به استقبال آنان می‌آیند در حالی که از هر زمین مرتفعی بالا می‌روند بر هیچ آبی عبور نمی‌کنند مگر آن را بنوشند و بر هر چیزی بگذرند آن را به فساد می‌کشند. مردم به من پناه می‌برند تا از خدا بخواهم آن‌ها را نابود کند. زمین مملو از بوی آن‌هاست پس به من پناه می‌برند تا از خدا هلاکت آن‌ها را بخواهم و خدا از آسمان آب زیاد نازل می‌کند و آن‌ها را به دریا می‌ریزد.^۱

۵- ابوهیره رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند (در آن چنین آمده است): «و یخرجون علی الناس، فیستقون المیاء ویفرّ الناس منهم، ویرمون سهامهم فی السماء، فترجع محضبةً بالدماء فیقولون: قهرنا أهل الارض وغلبنا من فی السماء قوّةً وعلواً» قال: «فیبعث الله عز وجل علیهم نغفاً فی أقفائهم» قال: «فیهلکهم، والذی نفس محمد بیده، إن دواب الأرض لتسمن وتبطر وتشکر شکراً وتسکر سکرًا من لحومهم».^۲

«(یاجوج و ماجوج) ظاهر می‌شوند، آنها را می‌نوشند، مردم از آن‌ها می‌گریزند به سوی آسمان تیراندازی می‌کنند، تیرهایشان آغشته به خون بر می‌گردند آن‌ها می‌گویند ساکنان زمین را شکست دادیم و با نیرو و قدرتمان بر اهل آسمان هم غلبه

(۱) «مستدرک حاکم» (۴۸۸/۴-۴۸۹) حاکم می‌گوید حدیث صحیح الاسناد است و «مسند احمد» (۱۸۹/۴-۱۹۰) (حدیث ۳۵۵۶) احمد شاکر می‌گوید صحیح الاسناد است.

آلبانی این حدیث را تضعیف کرده است «ضعیف جامع الصغیر» (۲۰/۵-۲۱) (حدیث ۴۷۱۲).

(۲) «سنن ترمذی» ابواب التفسیر سورة الکهف (۵۹۷/۸-۵۹۹) ترمذی می‌گوید: این حدیث «حسن غریب است و «سنن ابن ماجه» کتاب الفتن (۱۳۶۵/۲-۱۳۶۵) (حدیث ۴۰۸۰) تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی و «المستدرک» حاکم (۴۸۸/۴) او می‌گوید: این حدیث مطابق شرط شیخین است ولی در صحیحین نیست.

ابن حجر در «فتح الباری» (۱۰۹/۱۳) می‌گوید: رجال حدیث صحیح هستند جز قتاده که مدلس است.

آلبانی این حدیث را تصحیح می‌کند «صحیح الجامع الصغیر» (۲۶۵/۲-۲۶۶) (حدیث ۲۲۷۲).

کردیم» گفت «خداوند دودی را به میان آنان می‌فرستد». گفت «و آن‌ها را هلاک می‌گرداند، قسم به کسی که نفس محمد در دست اوست جانداران زمین همه فربه، شاداب و پر شیر و پر گوشت می‌شوند» ذوالقرنین سد یاجوج و ماجوج را بنا به درخواست همسایگانشان بنا کرد تا آن‌ها را در برابر تجاوز یاجوج و ماجوج حفظ کند. بطوری که خداوند در قرآن به آن اشاره کرده است.

﴿قَالُوا يَبْنَؤُا الْقَرْيَتَيْنِ إِنَّ يَا جُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَيَّ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا ﴿٩٤﴾ قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا ﴿٩٥﴾﴾ [الكهف: ۹۴-۹۵].

این آیات در مورد بناء سد یاجوج و ماجوج بحث می‌کند که در سمت مشرق است.^۱ چون خداوند می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلَعِ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطَّلُعُ عَلَيَّ قَوْمٍ لَّمْ يَجْعَلْ لَهُم مِّن دُونِهَا سِتْرًا ﴿٩٠﴾﴾ [الكهف: ۹۰].

«تا وقتی که به جای طلوع خورشید رسید».

بطور مشخص جای سد معلوم نیست برخی از پادشاهان و مؤرخین کوشیده‌اند مکان آن را پیدا کنند. مانند خلیفه واثق عباسی: «خلیفه واثق^۲ برخی از امیران خود را همراه سپاهی فرستاد تا سد را پیدا کنند و هنگام بازگشت آن را برای خلیفه توصیف نمایند. آنان شهرها و مناطق را یکی پس از دیگری سپری کردند تا به آنجا رسیدند و بنای ساخته شده از آهن و مس آن را مشاهده کردند. آن‌ها بعداً گفتند در بزرگی را دیده‌اند که با قفل‌های بزرگی بسته شده بود و مانده شیر و عسل را در یکی از برج‌های آنجا دیدند که توسط نگهبانان هم مرز حراست می‌شد. آن برج بسیار بلند و مستحکم بود به نحوی که از کوه‌های اطراف آن بلندتر بود سپس بعد از دو سال بلکه بیشتر پس از مشاهده مسائل سخت و عجائب فراوان به دیار خود باز گشتند^۳.

این قصه را ابن کثیر در تفسیرش بدون سند ذکر کرده است که خداوند به صحت

(۱) «تفسیر ابن کثیر» (۱۹۱/۵).

(۲) خلیفه عباسی هارون پسر محمد معتصم پسر هارون الرشید او در ۳۶ سالگی در سال (۲۳۲ هـ) در راه مکه در گذشت «البدایة والنهائة» (۳۰۸/۱۰).

(۳) «تفسیر ابن کثیر» (۱۹۳/۵).

آن آگاهتر است.

مدلول آیات گذشته مبین این است که این سد بین دو کوه بنا شده است. خداوند می‌فرماید: ﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ﴾ [الکھف: ۹۳]. واژه سدین یعنی دو کوه متقابل سپس می‌فرماید: ﴿حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ﴾ [الکھف: ۹۶]. یعنی قله دو کوه^۱ را با تکه‌های آهن به هم وصل کرد سپس مس مذاب بر آنها ریخت و سد محکمی از آن درست کرد.

امام بخاری می‌گوید: «مردی به پیامبر گفت: سدی از جنس فولاد و بسیار محکم است پیامبر فرمود: آن را دیده‌ام»^۲.

سید قطب می‌گوید: «سدی در نزدیک شهر (ترمذ)^۳ کشف شده است که به (باب الحدید) یعنی در آهنی مشهور است. در اوایل قرن پانزدهم میلادی دانشمند آلمانی (سیلد یرجو) بر آن عبور کرده و در کتابش آن را ثبت نموده است. همچنین مؤرخ اسپانیایی (کلافیجو) در سفرش در سال (۱۴۰۳ م) آن را ذکر کرده است. و می‌گوید: سد شهر باب الحدید بین سمرقند و هندوستان قرار دارد... و احتمال دارد همان سدی باشد که ذی القرنین آن را ساخته است»^۴.

شاید این سد همان دیوار دور شهر (ترمذ) باشد که یاقوت حموی در معجم البلدان آن را ذکر کرده است و سد ذی القرنین نیست.

این بحث در مشخص کردن محدوده مکان سد ما را یاری نمی‌دهد بلکه به مضمون آیات و مفاد احادیث صحیح برمی‌گردیم. یعنی سد یاجوج و ماجوج ماندگار است تا زمانی که وقت مشخص تخریب آن فرا رسد یاجوج و ماجوج در آخر الزمان خارج شوند. همانطور که خداوند می‌فرماید:

(۱) «تفسیر ابن کثیر» (۱۹۱/۵-۱۹۲).

(۲) بخاری آن را در «صحیح خود» بطور معلق در باب یاجوج و ماجوج روایت کرده است «فتح الباری» (۳۸۱/۶).

(۳) یاقوت می‌گوید: ترمذ شهری مشهور و بزرگ در قسمت شرقی رود جیحون است. که دور آن دیوار کشیده شده است و بازار آن مفروش به آجر است و امام ابو عیسی ترمذی محدث مشهور و صاحب «الجامع الصحیح» و «العلل» اهل آنجا است «معجم البلدان» (۲۶/۲-۲۷).

(۴) «تفسیر فی ظلال» (۲۲۹۳/۴) و کتاب «أشراط الساعة وأسرارها» (ص ۷۵) محمد سلامه جبر چاپ شرکت الشعاع کویت چاپ اول (۱۴۰۱ هـ).

﴿قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا﴾^۱
 ﴿وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا﴾^۲ [الکہف: ۹۸-۹۹].

(ترجمه آن گذشت).

دلیل اینکه این سد هنوز موجود است حدیثی است که ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر روز آن را حفر می‌کنند تا اینکه می‌خواهند آن را خراب کنند. رئیسشان می‌گوید: برگردید فردا آن را خراب می‌کنیم. گفت: ولی خداوند آن را به محکمترین حالت اولیه خود بر می‌گرداند این روند ادامه دارد تا زمانی که وقت خروج آن‌ها فرا می‌رسد (نزدیک به روز قیامت) رئیسشان می‌گوید: برگردید ان‌شاءالله فردا آن را تخریب می‌کنیم. گفت: آن‌ها بر می‌گردند و سد به حالت خود باقی می‌ماند. پس فردا می‌آیند سد را تخریب می‌کنند و بر مردم ظاهر می‌گردند آب‌ها را می‌نوشند و مردم از آنان فرار می‌کنند»^۱.

در حدیث صحیحین آمده بود که جزء کوچکی از سد باز شده است لذا پیامبر از آن ترسید.

استاد سید قطب این نظریه را ترجیح می‌دهد که سد تخریب شده است و یاجوج و ماجوج خارج شده‌اند. او می‌گوید: آنان قوم تاتار بودند که در قرن هفتم ظاهر شدند و ممالک اسلامی را نابود کردند و در زمین فساد برپا نمودند^۲.

قرطبی درباره تاتار می‌گوید: «در این هنگام عدۀ زیادی از آن‌ها خارج شدند که جز خداوند کسی تعداد آن‌ها را نمی‌داند و جز او کسی آن‌ها را از جامعه اسلامی دور نمی‌کند آن‌ها درست مانند یاجوج و ماجوج و یا مقدمه ظهور آن‌ها هستند»^۳.

ظهور قوم تاتار مقارن عصر قرطبی بود، خبر فساد و کشتار آن‌ها به همه جا رسیده لذا قرطبی می‌گوید احتمال دارد آنان همان یاجوج و ماجوج یا مقدمه آن‌ها باشند.

اما یکی از نشانه‌ای بزرگ قیامت خروج یاجوج و ماجوج در آخر الزمان است و تاکنون این واقعه رخ نداده است زیرا احادیث صحیح دال بر آن هستند که خروج آن‌ها

(۱) روایت از ترمذی، ابن ماجه و حاکم است و تخریب آن در صفحه ۳۵۹ گذشت.

(۲) «فی ظلال القرآن» (۲۲۹۳/۴-۲۲۹۴).

(۳) «تفسیر قرطبی» (۵۸/۱۱).

بعد از نزول عیسی علیه السلام اتفاق خواهد افتاد و اوست که علیه آنان دست به دعا می‌شود خداوند دعای او را استجابت کرده و آنان را به دریا می‌ریزد و تمام بندگان خدا از شرشان راحت می‌شوند.

فصل پنجم: خسوف‌های سه گانه

معنی خسف:

خسف المكان یخسف خسوفاً یعنی در زمین فرو رفت و در آن غائب شد^۱. خداوند می‌فرماید:

﴿فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ﴾ [القصص: ۸۱].

«خود و خانه‌اش را در زمین فرو بردیم».

خسوف‌های سه گانه که از نشانه‌های بزرگ قیامت هستند در احادیث بیان شده‌اند.

دلیل‌هایی از سنت بر خسف‌های سه گانه

۱- حذیفه بن اسید^{رضی الله عنه} می‌گوید: پیامبر^{صلی الله علیه و آله} فرمود: «إن الساعة لن تقوم حتى تروا عشر آیات... (فذكر منها) وثلاثة خسوف: خسف بالمشرق وخسف بالمغرب، وخسف بجزيرة العرب»^۲. «قیامت بر پا نمی‌شود تا ده نشانه آن رخ دهد... (از جمله آن‌ها) سه خسوف اتفاق بیافتد، خسوفی در مشرق، و دوتای دیگر در مغرب و در جزیره العرب».

۲- ام سلمه می‌گوید: از پیامبر^{صلی الله علیه و آله} شنیدم فرمود: «سيكون بعدي خسف بالمشرق، وخسف بالمغرب وخسف في جزيرة العرب». «بعد از من خسوفی در مشرق، خسوفی در مغرب و یکی نیز در جزیره العرب اتفاق می‌افتد».

گفتم (ام سلمه): ای پیامبر خدا، در زمین خسوف رخ می‌دهد در حالی که انسان‌های صالح در آن هستند؟ پیامبر خدا به او گفت: «إذا أكثر أهلها الخبث»^۳ «وقتی که بیشتر مردم آن خبیث شوند».

(۱) «ترتیب القاموس المحيط» (۵۵/۲) و «لسان العرب» (۶۷/۹).

(۲) «صحيح مسلم» كتاب الفتن و أشراف الساعة (۲۷/۱۸-۲۸ با شرح نووی).

(۳) طبرانی در «اللاوسط» آن را روایت کرده است «مجمع الزوائد» هیثمی (۱۱/۸).

آیا این خسوف‌ها اتفاق افتاده‌اند

این خسوف‌ها مانند دیگر نشانه‌های بزرگ قیامت تاکنون اتفاق نیافتاده‌اند گرچه برخی از علماء مانند شریف برزنجی^۱ بر این باورند اتفاق افتاده‌اند اما رأی صحیح این است که تاکنون حادث نشده‌اند. تنها برخی خسوف‌ها جاهای مختلف بطور پراکنده حادث شده‌اند که از نشانه‌های کوچک قیامت به شمار می‌آیند.

اما این خسوف‌های سه گانه بزرگ و شامل بیشتر مناطق زمین در شرق غرب و جزیره العرب هستند.

ابن حجر می‌گوید: خسوف در برخی اماکن حادث شده است ولی احتمال دارد. خسوف‌های سه گانه مقداری عامتر و بزرگ‌تر از آن‌ها باشند^۲.

عبارات: «إذا كثر الخبث، و فشت فيهم المعاصي» در حدیث قول ابن حجر را تایید می‌کند.

(۱) «الإشاعة» (ص ۴۹).

(۲) «فتح الباری» (۸۴/۱۳).

فصل ششم:

دود

براساس ادله‌ای از قرآن و سنت ظاهر شدن دود در آخر الزمان یکی از نشانه‌های بزرگ روز قیامت است.

الف - دلیل‌های قرآنی

خداوند می‌فرماید:

﴿فَأَرْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ ﴿١٠﴾ يَعْثَى النَّاسُ هَذَا عَذَابَ آلِيمٍ ﴿١١﴾﴾^۱

[الدخان: ۱۰-۱۱].

«ای محمد منتظر باش تا روزی آسمان دودی واضح و آشکار ظاهر کند و همه مردم را در بر گیرد در این هنگام به عنوان توییح و سرزنش به آنان گفته می‌شود یا بعضی از آنان به بعضی دیگر می‌گویند این عذاب دردناکی است».

درباره اینکه منظور از این دود چیست؟ و آیا واقع شده است یا اینکه از آیاتی است که باید منتظر آن‌ها بود چند رأی وجود دارد.

رای اول: منظور از این دخان همان است که پیامبر خدا بعد از تحمل سختی و گرسنگی و عدم استجاب به دعوت از طرف قریش پیامبر ﷺ آنان را دعا کرد و آنان متوجه دودی در آسمان شدند.

عبدالله بن مسعود و عده‌ای از علماء سلف این رأی را داده‌اند.^۲

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «پنج واقعه اتفاق افتاده‌اند، لزام،^۳ روم، بطشه، قمر و

۱) «تفسیر قرطبی» (۱۳۰/۱۶) و «تفسیر ابن کثیر» (۲۳۵/۷-۲۳۶).

۲) «تفسیر طبری» (۱۱۳-۱۱/۱۵) و «تفسیر قرطبی» (۱۳۱/۱۶) و «تفسیر ابن کثیر» (۲۳۳/۷).

۳) منظور از لزام این آیه است ﴿قُلْ مَا يَعْجَبُوكُمْ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِرِزَامًا ﴿٧٧﴾﴾ [الفرقان: ۷۷] «به علت تکذیبشان عذابی هلاک‌کننده بر آنان لازم می‌گردد و منظور از آن شکستی است که خداوند در روز جنگ بدر بر آنان وارد کرد»، «تفسیر ابن کثیر» (۱۴۳/۶-).

دخان»^۱.

وقتی مردی از کنده دربارهٔ دخان سخن گفت و بیان کرد در روز قیامت دودی خواهد آمد که گوش و چشم منافقین را می‌گیرد. عبدالله بن مسعود عصبانی شد و گفت: «هر کس چیزی می‌داند بگوید و هر کس دربارهٔ چیزی علم ندارد بگوید» «الله اعلم»

زیرا این قول بخشی از علم است که (اگر در زمینه‌ای علم نداری بگویی نمی‌دانم) زیرا خداوند به پیامبرش می‌فرماید:

﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾ [ص: ۸۶].

«بگو من در مقابل دعوت و ابلاغ دین خدا هیچ پاداشی نمی‌خواهم و از زمره متکلفین (یعنی کسی که چیزی را دارا نیست اما به دروغ خود را به آن نسبت می‌دهد) نیستم».

قریش در پذیرش اسلام تأخیر کردند و پیامبر ﷺ آنان را دعا کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَيْهِمْ بِسَبْعِ كَسْبِ يَوْسُفَ» «پروردگارا مرا در برابر آنان (مشرکین) بوسیله هفت سال مثل هفت سال (قحطی زمان) یوسف یاری بده».

لذا قحطی آنان را در برگرفت و بسیاری از بین رفتند تا آنجا که زنده‌ها گوشت مرده و استخوان می‌خوردند آنان بین زمین و آسمان را مملو از دود می‌دیدند^۲.

ابن جریر طبری این قول را ترجیح داده و می‌گوید: چون خداوند وعده دخان را به مشرکین قریش داده است. و قول خداوند به پیامبرش که می‌گوید:

﴿فَأَرْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ﴾ [الدخان: ۱۰].

در ضمن خطاب خداوند به کفار قریش و سرزنش آنان به خاطر شرکشان است. آنجا

۳۰۵) و «شرح نووی لمسلم» (۱۴۳/۱۷). بقیه موارد نیز هر یک در آیه‌ای از قرآن به آن اشاره شده است.

(۱) «صحیح بخاری» کتاب التفسیر باب (فارتقب یوم یاتی السماء بدخان مبین) (۵۷۱/۸) با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب صفة القيامة و الجنة و النار باب الدخان (۱۴۳/۱۷) با شرح نووی).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب التفسیر سوره روم (۵۱۱/۸) با شرح فتح الباری) و باب ﴿يَعْتَشَى النَّاسُ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (۵۷۱/۸) با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب صفة القيامة و الجنة و النار، باب الدخان (۱۴۰/۱۷-۱۴۱) با شرح نووی).

که می‌فرماید:

﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿۸﴾ بَلْ هُمْ فِي شَكِّ يَلْعَبُونَ ﴿۹﴾﴾ [الدخان: ۸-۹].

«هیچ معبودی جز او نیست. (او) زنده می‌کند و می‌میراند. (او) پروردگار شما و پروردگار اجداد اولین شما است. لکن آنان در (عالم) شک و گمان مشغول و سرگرمند».

و بعد از این آیه به پیامبرش می‌فرماید: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ ﴿۱۰﴾﴾ [الدخان: ۱۰]. این آیه پیامبر را به صبر و تحمل در برابر آنان سفارش می‌کند... تا هنگامی که عذابش نازل شود و همچنین تهدیدی برای مشرکین است پس این آیه به وعید مشرکین زمان پیامبر و تحققش در آن زمان نزدیکتر است تا اینکه آن وعید را از آن‌ها تأخیر بیاندازد و بر غیر آنان محقق سازد^۱.

* رأی دوم: این دخان (دود) از آیاتی است که تاکنون رخ نداده و نزدیک روز قیامت حادث می‌شود.

عبدالله بن عباس و بعضی از اصحاب و تابعین این رأی را پذیرفته‌اند ابن جریر طبری و ابن ابی حاتم از عبدالله بن ابی ملیکه روایت می‌کند گفت: بامداد روزی نزد ابن عباس رفتم. گفت امشب تا صبح نخواهی دیدم گفتم: چرا گفت: (مردم) گفتند ستاره دنباله‌دار طلوع کرده است ترسیدم مبدا دخان آمده باشد بدین خاطر تا صبح نخواهید دیدم.

ابن کثیر می‌گوید: این روایت صحیح الاسناد است که به ابن عباس دانشمند امت و مفسر قرآن نسبت داده شده است. و اصحاب و تابعین موافق او آن را تأیید کرده‌اند و همچنین احادیث موضوع صحیح و حسن و... روایت شده‌اند که در آن‌ها دلائل قانع‌کننده وجود دارد مبنی بر اینکه دخان از آیاتی است که در آینده حادث خواهد شد. با این وجود ظاهر قول خداوند که می‌فرماید: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ ﴿۱۰﴾﴾ [الدخان: ۱۰]. یعنی دخان واضح و آشکار است و هر کس آن را می‌بیند اما آنچه ابن مسعود^۲ تفسیر کرده است یعنی آنان در اثر شدت گرسنگی خیال می‌کنند

(۱) «تفسیر طبری» (۱۱۴/۲۵).

بین آسمان و زمین دود وجود دارد^۱.

و همچنین عبارت «یغشی الناس» یعنی دود مردم را بطور عموم در بر می‌گیرد اما اگر امری خیالی بود تنها شامل مشرکین مکه می‌گردید و خداوند نمی‌فرمود: ﴿يَغْشَى النَّاسَ﴾ [الدخان: ۱۱]^۲.

در صحیحین آمده است پیامبر خدا به این صیاد گفت «إني خبأتُ لك خبأً» او گفت: (که چیزی را که در نظر گرفته‌ای) دخان است پیامبر فرمود: «خفه شو و از حد خود (کهانت) تجاوز نکن و پیامبر خدا ﷺ آیه ۱۰ سوره دخان را در نظر گرفته بود^۳. این دلیل است بر اینکه دخان هنوز ظاهر نشده و در آینده حادث خواهد شد این صیاد جزو یهودیان مدینه بود و این قصه بعد از هجرت پیامبر به مدینه منوره اتفاق افتاد.

بعلاوه احادیث صحیح بیان کرده‌اند دخان جزو نشانه‌های بزرگ قیامت است (بعداً این احادیث ذکر می‌شوند).

آنچه ابن مسعود گفته است جزو کلام خود اوست و قانوناً احادیث مرفوع بر احادیث موقوف (حدیثی که به پیامبر ﷺ نرسیده باشد و صحابی آن را بگوید) مقدم هستند^۴.

و منعی وجود ندارد برای اینکه اگر این علامت ظاهر شد بگویند (ربنا اکشف عنا العذاب انا مؤمنون): «پروردگارا عذاب را از ما برطرف کن ما جزو ایمانداران هستیم» پس خداوند عذاب (دود) را از آنان بر دارد ولی دوباره کافر شوند و این موقع آخر الزمان است.

البته بعضی از علما این روایت‌ها را با هم جمع کرده‌اند^۵ و می‌گویند: در واقع دو

(۱) «تفسیر طبری» (۱۱۳/۲۵) و «تفسیر ابن کثیر» (۲۳۵/۷).

(۲) «تفسیر ابن کثیر» (۲۳۵/۷).

(۳) «صحیح بخاری» کتاب الجنائز باب اذا أسلم الصبی (۲۱۸/۳) با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» باب ذکر ابن صیاد (۴۷/۱۸-۴۹) با شرح نووی) و «جامع ترمذی» باب ما جاء فی ذکر ابن صیاد (۵۱۸/۶-۵۲۰) و «مسند احمد» (۱۳۶/۹-۱۳۹) (دیت ۶۳۶۰) تحقیق احمد شاکر.

(۴) «النهاية / الفتن الملاحم» (۱۷۲/۱) تحقیق د. طه زینی.

(۵) «التذكرة» (ص ۶۵۵) و «شرح نووی لمسلم» (۲۷/۱۸).

دخان ظاهر می‌شوند. یکی از آن‌ها در زمان پیامبر ﷺ بر مشرکین قریش ظاهر شده است و دیگر همان است که در آخر الزمان ظاهر می‌شود. ولی دخان حقیقی همان است که یکی از نشانه‌های بزرگ قیامت است و در آخر الزمان حادث می‌شود.

قرطبی نقل می‌کند: «مجاهد گفت^۱: عبدالله بن مسعود می‌گوید: دو دود وجود دارند یکی از آن‌ها گذشت و دیگری که هنوز ظاهر نشده است بین آسمان و زمین را پر می‌کند مؤمن از آن متأثر نمی‌شود و جز باندازه بیماری زکام اما کافر گوش‌هایش سوراخ می‌شوند»^۲

ابن جریر طبری می‌گوید: «اینکه وعده دخانی که به مشرکین داده شده است بر آن‌ها واقع شده انکارناپذیر است و همچنین وقوع دخانی دیگر در آینده بر مردمی دیگر انکار نمی‌شود. زیرا احادیث پیامبر ﷺ به ما چنین خبر داده‌اند پس آنچه که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید واقع شده است. و هر دو نوع خبر که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده‌اند صحیح هستند»^۳.

ب- دلیل‌هایی از سنت

برخی احادیث دال بر ظهور دخان (دود) در آخر الزمان ذکر شدند اکنون چند حدیث دیگر را به آن‌ها اضافه می‌کنیم.

۱- مسلم از ابوهریره روایت می‌کند پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بادروا بالأعمال ستاً: الدجال، والدخان»^۴. «به انجام اعمال صالح مبادرت ورزید قبل از اینکه شش حادثه پیش آیند.... (از جمله) دخان و دجال و....»

(۱) مجاهد: امام و حافظ مجاهد ابن جبر مکی ابو الحجاج است او بیشتر با عبدالله بن عباس بود و تفسیر را از او می‌آموخت مجاهد می‌گوید: «فقیه کسی است که از خدا بترسد گرچه علمش کم باشد و جاهل کسی است که خدا را نافرمانی کند گرچه علمش زیاد باشد. او در سال (۱۰۲) یا (۱۰۳ هـ) در گذشت «تذکره الحفاظ» (۱۹۲/۱-۹۳) و «البدایة والنهایة» (۲۲۴/۹-۲۲۹) و «تهذیب التهذیب» (۴۲/۱۰-۴۴)

(۲) «التذکره» (ص ۶۵۵).

(۳) «تفسیر طبری» (۱۱۴/۲۵-۱۱۵).

(۴) «صحیح مسلم» باب فی بقیة أحادیث الدجال (۸۷/۱۸ با شرح نووی).

۲- در حدیث حدیفه درباره نشانه‌های بزرگ قیامت از «دخان»^۱ نیز نامبرده شده است.

۳- ابن جریر و طبرانی از ابو مالک اشعری روایت کرده‌اند. او گفت پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ رَبِّكُمْ ثَلَاثًا: الدخان يأخذ المؤمن كالزكمة ويأخذ الكافر فينتفخ حتى يخرج من مسمع منه»^۲. «خداوند شما را از سه چیز می‌ترساند: دودی که مانند زکام در مؤمن اثر می‌کند و کافر آن را استشمام می‌کند و از آن منتفخ می‌گردد تا اینکه از هر دو گوشش خارج می‌شود».

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۲۷/۱۸-۲۸ با شرح نووی).

(۲) «تفسیر طبری» (۱۱۴/۲۰) و «تفسیر ابن کثیر» (۲۳۵/۷) ابن کثیر می‌گوید: اسناد حدیث خوب است. ابن حجر روایت ابن جریر طبری را از ابو مالک و ابن عمر نقل می‌کند و می‌گوید: «سند هر دو روایت ضعیف است» اما تعدد این احادیث همدیگر را تقویت می‌کنند و دال هستند به اینکه این خبر اصلی داشته است» «فتح الباری» (۵۷۳/۸).

فصل هفتم:

طلوع خورشید از مغرب

طلوع خورشید از مغرب یکی از نشانه‌های بزرگ قیامت است که با آیات و احادیث ثابت می‌شود.

الف - دلیل‌های قرآنی

خداوند می‌فرماید:

﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا﴾ [الأنعام: ۱۵۸].

«روزی که بعضی از آیات پروردگارت ظاهر می‌شوند کسی که قبلاً ایمان نداشته باشد یا از ایمانش خیری کسب نکرده باشد ایمان آوردنش به او سودی نمی‌رساند». احادیث صحیح دلالت می‌کنند بر اینکه منظور از «بعضی آیات» مذکور در آیه طلوع خورشید از مغرب است (بنا به قول اکثر مفسرین)^۱.

طبری بعد از اینکه اقوال مفسرین را در تفسیر این آیه ذکر می‌کند - می‌گوید: «نزدیکترین قول به صحت در تفسیر این آیه چیزی است که احادیث منقول از پیامبر ﷺ به آنان اشاره کرده‌اند و آن زمان طلوع خورشید از مغرب است»^۲. شوکانی می‌گوید: «اگر این خبر (تفسیر پیامبر از آیه فوق) بر وجه صحیحی روایت شده باشد و بدون ایراد و مرفوع باشد. پس اخذ به آن واجب و تقدیمش بر سایر روایات ضروری است»^۳.

۱) «تفسیر طبری» (۹۶/۸-۱۰۲) و «تفسیر ابن کثیر» (۳۶۶/۳-۳۷۱) و «تفسیر قرطبی» (۱۴۵/۷) و «اتحاف الجماعه» (۳۱۵/۲-۳۱۶).

۲) «تفسیر طبری» (۱۰۳/۸).

۳) «تفسیر شوکانی» (۱۸۲/۲).

ب- دلیل‌هایی از سنت پاک نبوی

احادیث دال بر طلوع خورشید از مغرب زیادند از جمله:

۱- شیخان از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لا تقوم الساعة حتى تطلع الشمس من مغربها، فإذا طلعت، فرآها الناس، آمنوا أجمعون، فذاك حين لا ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيراً»^۱. «در قیامت بر پا نمی‌شود تا اینکه خورشید از مغرب طلوع کند. پس وقتی خورشید طلوع کرد و مردم آن را دیدند، همه ایمان می‌آورند. در این هنگام کسی که قبلاً ایمان نداشته است یا از ایمانش خیری کسب نکرده است. ایمان آوردنش سودی به او نمی‌رساند».

۲- بخاری از ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لا تقوم الساعة حتى تقتتل فئتان... (فذكر الحديث وفيه) وحتى تطلع الشمس من مغربها، فإذا طلعت، فرآها الناس، آمنوا أجمعون، فذاك حين لا ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيراً»^۲. «قیامت برپا نمی‌شود تا دو گروه با هم قتال کنند... (در ادامه حدیث آمده است) و تا اینکه خورشید از مغرب طلوع کند وقتی طلوع کرد. همه ایمان می‌آورند. در این هنگام نفسی که قبلاً ایمان نداشته است یا از ایمانش خیری کسب نکرده است ایمان آوردنش سودی به او نمی‌رساند».

۳- مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بادروا بالأعمال ستاً: طلوع الشمس من مغربها»^۳. «قبل از شش چیز مبادرت به اعمال صالح کنید: (یکی از آنها) طلوع خورشید از مغرب است».

۴- حدیث حذیفه بن اسید درباره نشانه‌های بزرگ قیامت گذشت که یکی از آنها

(۱) «صحيح بخاری» كتاب الرقاق (۳۵۲/۱۱) با شرح فتح الباری) و «صحيح مسلم» كتاب الإيمان، باب الزمن الذي لا يقبل فيه الإيمان، (۱۹۴/۲) با شرح نووی).

(۲) «صحيح بخاری» كتاب الفتن (۸۱/۱۳-۸۲) با شرح فتح الباری).

(۳) «صحيح مسلم» باب في بقية من أحاديث الدجال (۸۷/۱۸) با شرح نووی).

را طلوع خورشید از مغرب معرفی کرده بود.^۱

۵- امام احمد و مسلم از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت می‌کنند او می‌گوید: «از پیامبر خدا حدیثی را حفظ کرده‌ام که هرگز آن را فراموش نمی‌کنم از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود: «إن أول الآيات خروجا طلوع الشمس من مغربها»^۲. «اولین نشانه‌ای که (در آخر الزمان) اتفاق می‌افتد طلوع خورشید از مغرب است».

۶- ابوذر می‌گوید روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا می‌دانید این خورشید به کجا می‌رود؟ گفتند خدا و رسولش داناترند. گفت: این خورشید می‌رود تا به محل استقرار خودش در زیر عرش (خداوند) برسد. پس در آنجا به سجده می‌افتد، در این حالت می‌ماند تا به او گفته می‌شود بلند شو از مسیری که آمده‌ای برگرد پس خورشید برمی‌گردد و دوباره از جای خودش طلوع می‌کند سپس به محل استقرار خود در زیر عرش می‌رود و به سجده می‌افتد و به همین حال می‌ماند تا به او گفته می‌شود بلند شو از مسیری که آمده‌ای برگرد. خورشید می‌رود و دوباره در جای خودش طلوع می‌کند و به حرکت می‌افتد بطوری که مردم از تمام جزئیات با خبرند تا اینکه به محل استقرار خود در زیر عرش خدا می‌رود.

و به سجده می‌افتد سپس به او گفته می‌شود بلند شو و این بار از مغرب طلوع کن پیامبر فرمود: آیا می‌دانید در چه زمانی (چنین می‌شود) این واقعه در زمانی رخ می‌دهد که نفسی که قبلاً ایمان نیاورده است یا از ایمانش خیری کسب نکرده است ایمان آوردنش دیگر سودی به او نمی‌رساند.

مناقشه رشید رضا در ردّ حدیث ابوذر درباره سجود خورشید

رشید رضا حدیث گذشته ابوذر را نقل می‌کند و در شرح آن می‌گوید: متن این حدیث یکی از متن‌های پیر از اشکال است و در مورد سند حدیث می‌گوید: این حدیث را شیخان از طریق ابراهیم بن یزید بن شریک التیمی از ابوذر روایت کرده‌اند که علی‌رغم

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۲۷/۱۸-۲۸ با شرح نووی).

(۲) «مسند احمد» (۱۰/۱۱-۱۱۱) (حدیث ۶۸۸۱) تحقیق احمد شاکر و «صحیح مسلم» کتاب

الفتن، باب ذکر الدجال، (۷۷/۱۸-۷۸ با شرح نووی).

رأی اعتماد جماعت به او، مدلس است - امام احمد می‌گوید: این شخص به ابوذر نرسیده است همانگونه که دار قطنی می‌گوید: از حفصه و عائشه چیزی نشنیده است و اصلاً در زمان آن‌ها نبوده است. و ابن‌الدینی می‌گوید: او نه از علی و نه از ابن‌عباس چیزی نشنیده است. او این قول را در کتاب «تهذیب التهذیب» نقل می‌کند.^۱

غیر از این حدیث از آن‌ها بصورت «عننه» روایات وارد شده است پس احتمال دارد کسی که از آن‌ها روایت کرده است ثقة نبوده باشد.

پس وقتی در بعضی از روایات صحیحین و سنن این چنین علت‌هایی یافت می‌شوند. تازه این بعلاوه دخول اسرائیلیات، و خطای راوی در نقل به معنی است پس در حدیثی که شیخان و اصحاب سنن آن را ترک کرده‌اند چکار باید بکنیم؟!^۲

این قول محمد رشید رضا در این باره بود.

اما این سخن او جداً خطیر است و ایراد بر احادیث ثابت و صحیح پیامبر و تشکیک در آن‌ها به حساب می‌آید، خصوصاً احادیث «صحیح مسلم و بخاری» که امت اسلامی اجماعاً آن‌ها را قبول دارند.

ای کاش او در سند حدیث دقت بیشتری می‌کرد و متن آن را از اشکالاتی که ادعا می‌کند تبرئه می‌نمود. و در این زمینه خود را تابع قول علماء گذشته خود می‌کرد که به احادیث به اثبات رسیده پیامبر ایمان داشتند و در مواردی که اطلاع کافی نداشتند تکلف به خرج نمی‌دادند و کلام پیامبر را براساس معنی صحیح متبادر از آن اجرا می‌نمودند.

ابو سلیمان خطابی درباره این قول پیامبر که می‌فرماید: «مستقرها تحت العرش» می‌گوید: ما منکر نیستیم که خورشید جای استقرار در زیر عرش داشته باشد ولی ما آن را مشاهده و یا درک نمی‌کنیم و این خبر از غیب به ما رسیده است. پس آن را تکذیب نمی‌کنیم و در مورد کیفیت آن سخن بر زبان نمی‌آوریم زیرا بدان علم نداریم.

سپس درباره سجود خورشید در زیر عرش می‌گوید: «این حدیث از سجود خورشید

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن، باب بیان الزمن الذی لا یقبل فیہ الإیمان (۲/۱۹۵-۱۹۶) با شرح نووی) بخاری این حدیث را مختصراً در «صحیح بخاری» روایت کرده است. کتاب التفسیر، باب (و الشمس تجری لمستقرلها) (۵۴۱/۸) با شرح فتح الباری) و کتاب التوحید، باب وکان عرشه علی الماء و هو رب العرش العظیم» (۴۰۴/۱۳) با شرح فتح الباری).

(۲) «تفسیر المنار» (۲۱۱/۸-۲۱۲) محمد رشید رضا چاپ دوم دارالمعرفه بیروت، لبنان.

در زیر عرش خبر می‌دهد. ممکن است این امر هنگام در یک محور قرار گرفتن آن با عرش در مسیر حرکتش و هنگام تصرف عرش در مسخرات خودش صورت پذیرد. اما آیه ۸۶ سوره کهف که می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَرْبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ﴾ [الکھف: ۸۶].

«تا وقتی که به غروبگاه خورشید رسید به نظرش آمد که آفتاب (انگار) در چشمه گل آلود تیره رنگی فرو می‌رود...».

این آیه نهایت دید چشم را هنگام غروب آفتاب بیان می‌کند و سجود آن در زیر عرش بعد از غروب اتفاق می‌افتد»^۱.

نووی می‌گوید: «اما سجود خورشید ایجاد حالتی متمایز و بلوغی است که خداوند در آن ایجاد می‌نماید»^۲.

ابن کثیر می‌گوید: «تمام مخلوقات در برابر عظمت خداوند خواسته یا ناخواسته سجده می‌برند. این نوع سجود تنها خاص خداوند است»^۳.

ابن حجر می‌گوید: «ظاهراً منظور از استقرار، سجود خورشید در شب و روز است و در مقابل استقرار، مسیر دائم آن است که به لفظ «جریان» تعبیر داده شده است. و الله اعلم»^۴.

در هر صورت منظور استقرار خورشید و یا سجود آن نیست. فقط خواستم بیان کنم علی‌رغم برداشت رشید رضا، در متن حدیث ابوذر اشکالی وجود ندارد و علماء آن را پذیرفته‌اند و معنایش را نیز بیان کرده‌اند.

اما ایراد رشید رضا در سند حدیث ناشی از اشتباه اوست چون حدیث طبق روایت راویان موثق به متصل الاسناد است. و دربارهٔ تدلیس ابراهیم بن یزید التیمی و اینکه او ابوذر، خصه و عائشه را ملاقات نکرده و زمان آن‌ها را درک ننموده است در جواب گفته می‌شود.

۱- در سند آمده است ابراهیم بن یزید حدیث را از ابوذر نقل کرده است ولی در واقع پدرش از ابوذر روایت می‌کند و ابراهیم از پدرش حدیث را شنیده است

(۱) «شرح السنة» بغوی (۹۵/۱۵-۹۶) تحقیق شعیب الارناؤوط.

(۲) «شرح نووی لصحیح مسلم» (۱۹۷/۲).

(۳) «تفسیر ابن کثیر» (۳۹۸/۵).

(۴) «فتح الباری» (۵۴۲/۸).

سند حدیث را مسلم و بخاری این چنین ذکر کرده‌اند. و پدر ابراهیم یزید بن شریک تیمی است که از عمر، علی، ابن مسعود، ابوذر رضی الله عنه و غیره حدیث روایت کرده است و پسرش ابراهیم، ابراهیم نخعی و غیر آن‌ها از او حدیث روایت کرده‌اند و ابن معین ابن حبان، ابن سعد و ابن حجر او را مطمئن می‌دانند و از او حدیث نقل نموده‌اند. ابو موسی المدینی می‌گوید: «گفته‌اند او جاهلیت را نیز درک کرده است»^۱.

۲- براساس روایت مسلم ابراهیم بن یزید تصریح کرده است که حدیث را از پدرش شنیده است. مسلم سند حدیث را چنین نقل می‌کند: «... حدثنا یونس عن ابراهیم بن یزید التیمی سمعه فیما اعلم عن ابیه عن ابی ذر»^۲.
و فرد موثوق به وقتی اقرار می‌کند که شنیده است روایتش پذیرفته می‌شود همانگونه که علم «مصطلح الحدیث» بیان می‌کند.^۳

عدم پذیرش ایمان و توبه بعد از طلوع خورشید از مغرب

وقتی خورشید از مغرب طلوع کرد اگر کسی که قبلاً ایمان نداشته است در این هنگام ایمان بیاورد و یا عاصی توبه کند از آن‌ها پذیرفته نمی‌شود. چون طلوع خورشید از مغرب یکی از نشانه‌های بزرگ قیامت است و همه آن را مشاهده می‌کنند و حقایق برایشان کشف می‌گردد. و مردم چنان متأثر می‌شوند و ترس تمام وجود آن‌ها را بر می‌دارد که همه عالم پس از مرگ را تصدیق می‌کنند و به تمام حقایق آن اقرار می‌نمایند. لذا حکم آنان در چنین حالتی مانند حکم کسی است که باس خدا را عیناً مشاهده کرده باشد. همانطور که خداوند می‌فرماید:

﴿فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ

هُنَالِكَ الْكٰفِرُونَ ﴿۸۵﴾ [المؤمن: ۸۵].

«چنان نبود که ایمانشان هنگام مشاهده عذاب ما بدیشان سودی برساند. این سنت و شیوه همیشه‌گی خدا در مورد بندگان بوده است ولی کافران در آن هنگام زیانبار شده‌اند».

(۱) «تهذیب التهذیب» (۳۳۷/۱۱).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الفتن باب بیان زمن الذی لا یقبل فیہ الإیمان (۱۹۵/۲ با شرح نووی).

(۳) «تیسیر مصطلح الحدیث» (ص ۸۳).

قرطبی می‌گوید: «علماء گفته‌اند: عدم پذیرش ایمان انسان هنگام طلوع خورشید از مغرب تنها بدین خاطر است که چنان ترس و وحشتی به دل او وارد شده است که تمام شهوت‌های نفسانی او خاموش شده و قوای بدنش ضعیف گشته است. لذا مردم به خاطر یقینشان به حدوث قیامت مانند کسی شده‌اند که سكرات مرگ او را در بر گرفته است. زیرا جاذبه‌های معاصی در وجود آن‌ها قطع شده و باطل گشته‌اند پس هر کس در چنین حالی توبه کند از او پذیرفته نمی‌شود. همانگونه که توبه انسان در حال مرگ پذیرفته نخواهد شد»^۱.

ابن کثیر می‌گوید: «در این روز اگر کافر ایمان بیاورد از او پذیرفته نمی‌شود. ولی هر کس قبلاً ایمان داشته و عملاً مصلح بوده است او خیر بزرگی را بدست آورده است و اگر عمل صالح را با گناه آمیخته کرده باشد و در این هنگام توبه کند از او پذیرفته نمی‌شود»^۲.

این مضمون همان است که قرآن و احادیث صحیح بر آن دلالت می‌کنند. خداوند می‌فرماید:

﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا﴾ [الأنعام: ۱۵۸].

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لا تنقطع الهجرة ما تقبلت التوبة ولا تزال التوبة مقبولة حتى تطلع الشمس من المغرب، فإذا طلعت، طبع على كل قلب بما فيه، وكفى الناس العمل»^۳. «تا وقتی که توبه پذیرفته شود هجرت قطع نمی‌گردد. و توبه پذیرفته می‌شود تا وقتی که خورشید از مغرب طلوع کند، وقتی کرد، هر آنچه در قلب‌هاست مهر و موم می‌شود و تنها عمل ببرد انسان می‌خورد».

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «إن الله عز وجل جعل بالمغرب باباً عرضه مسيرة سبعين عاماً

(۱) «التذكرة» (ص ۷۰۶) و «تفسیر قرطبی» (۱۴۶/۷).

(۲) «تفسیر ابن کثیر» (۲۷۱/۳).

(۳) «مسند احمد» (۱۳۳/۳-۱۳۴) (حدیث ۱۶۷۱) تحقیق احمد شاکر او می‌گوید: اسناد حدیث صحیح است. ابن کثیر می‌گوید «اسناد حدیث خوب و قوی است» «النهاية / الفتن الملاحم» (۱۷۰/۱) هیثمی می‌گوید: «رجال روایت احمد موثوق به هستند» «مجمع الزوائد» (۲۵۱/۵).

للتوبة لا يغلق حتى تطلع الشمس من قبله وذلك قول الله تعالى: ﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِن قَبْلُ...﴾^۱.

«خداوند در مغرب درمی با عرض مسافت طی شده در هفتاد سال برای توبه قرار داده است. و بسته نمی‌شود تا زمانی که خورشید از مغرب طلوع کند. این همان مصداق قول خداوند است که می‌فرماید: ﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِن قَبْلُ...﴾^۲. برخی از علماء بر این باورند کسانی که ایمان آن‌ها پذیرفته نمی‌شود. کافرانی هستند که طلوع خورشید از مغرب را عیناً مشاهده کرده‌اند اما اگر زمان گذشت و مردم آن را فراموش کردند هم ایمان کافر و هم توبه عاصی پذیرفته می‌شود.

قرطبی می‌گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَقْبَلُ تَوْبَةَ الْعَبْدِ مَا لَمْ يَغْرُرْ»^۳. «خداوند توبه عبد را تا وقتی که غرر مرگ نکند می‌پذیرد». یعنی تا وقتی که روحش به حلق می‌رسد. در این هنگام انسان جای خودش را در جهنم و یا در بهشت می‌بیند پس کسی که طلوع خورشید از مغرب را عیناً مشاهده می‌کند مانند اوست. بنابراین توبه چنین شخصی تا وقتی که زنده است قابل قبول نیست. زیرا او ضرورهً به خدا، پیامبر و روز آخر (عالم پس از مرگ) علم پیدا کرده است. ولی اگر عمر دنیا طولانی گشت تا مردم آن (طلوع خورشید از مغرب) را فراموش کردند و از آن به ندرت بحث می‌کردند یعنی بحث آن واقعه اختصاصی شود و به حد تواتر نرسد. در این هنگام هر کس توبه کند از او پذیرفته می‌شود. والله اعلم»^۴.

در تایید مطالب فوق روایت شده است: «بعد از این روشنایی خورشید و ماه پوشیده می‌شوند سپس بر مردم طلوع و غروب می‌کنند».

(۱) رواه الترمذی فی باب ما جاء فی فضل التوبة و الاستغفار (۵۱۷/۹-۵۱۸ با شرح تحفة الاحوذی) ترمذی می‌گوید: این حدیث حسن و صحیح است. ابن کثیر می‌گوید: نسائی این حدیث را تصحیح کرده است. «تفسیر ابن کثیر» (۳/۳۶۹).

(۲) «التذکره» قرطبی (ص ۷۰۶) و «تفسیر آلوسی» (۸/۶۳).

(۳) «مسند احمد» (۱۷/۹-۱۸) (حدیث ۶۱۶۰) تحقیق احمد شاکر او می‌گوید اسناد حدیث صحیح است.

(۴) «تفسیر القرطبی» (۷/۱۴۶-۱۴۷) «التذکره» (ص ۷۰۶).

عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما از پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «یبقی الناس بعد طلوع الشمس من مغربها عشرين ومائة سنة». «بعد از طلوع خورشید از مغرب مردم صد و بیست سال می‌مانند».

از عمران بن حصین روایت شده است که می‌گوید: هر کس هنگام طلوع خورشید از مغرب تا هنگام صیحه که مردم زیادی در آن کشته می‌شوند. توبه کند یا اسلام بیاورد سپس بمیرد توبه یا اسلام او قابل قبول نیست. ولی هر کس بعد از آن توبه کند توبه‌اش پذیرفته می‌شود.^۱

جواب تمام موارد ذکر شده این است که تمام نصوص دلالت می‌کنند بر اینکه بعد از طلوع خورشید از مغرب توبه عاصی و ایمان کافر پذیرفته نمی‌شود. و تفاوتی بین کسی این واقعه را مشاهده کرده و یا آن را مشاهده نکرده است قائل نشده‌اند.

در تأیید این مقوله طبری از عائشه رضی الله عنها نقل می‌کند که: «وقتی اولین نشانه ظاهر شد قلم‌ها کنار گذاشته می‌شوند و ملائکه حافظ انسان محبوس می‌گردند و اجسام بر اعمال انسان شهادت می‌دهند».^۲

منظور حضرت عائشه از اولین نشانه طلوع خورشید از مغرب است. اما هنگام وقوع نشانه‌های دیگر قبل از آن براساس احادیث صحیح توبه و ایمان پذیرفته می‌شود.

ابن جریر طبری از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه نقل می‌کند «در توبه باز است تا زمانی که خورشید از مغرب طلوع نکرده است».^۳

امام مسلم از ابو موسی رضی الله عنه روایت می‌کند. او گفت، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «إن الله يبسط يده بالليل ليتوب مسيء النهار، ويبسط يده بالنهار ليتوب مسيء الليل، حتى تطلع الشمس من مغربها».^۴ «خداوند در شب دستش را باز می‌کند تا توبه گناهکار روز را بپذیرد و در روز دستش را باز می‌کند تا توبه گناهکار شب را بپذیرد. این روند تا هنگام طلوع خورشید از مغرب ادامه دارد».

(۱) «التذكرة» (ص ۷۰۵-۷۰۶).

(۲) «تفسیر الطبری» (۱۰۳/۸) ابن حجر می‌گوید: سندش خوب است «فتح الباری» (۳۵۵/۱۱).

(۳) «تفسیر طبری» (۱۰۱/۸) ابن حجر می‌گوید: سند حدیث خوب است «فتح الباری» (۳۵۵/۱۱).

(۴) «صحیح مسلم» کتاب التوبه، باب قبول التوبة من الذنوب و ان تكررت الذنوب و التوبة، (۷۶/۱۷) با

شرح نووی).

پیامبر ﷺ در این حدیث نقطه پایان پذیرش توبه را طلوع خورشید از مغرب بیان کرده است.

ابن حجر احادیث و آثار زیادی را دال بر استمرار عدم پذیرش توبه تا روز قیامت، روایت می‌کند سپس می‌گوید: «این آثار همه همدیگر را تقویت می‌کنند و اتفاق دارند بر اینکه وقتی خورشید از مغرب طلوع کرد. در توبه بسته می‌شود و دیگر باز نمی‌گردد. یعنی عدم پذیرش توبه تنها خاص طلوع خورشید از مغرب نیست بلکه تا روز قیامت ادامه دارد»^۱.

اما در جواب استدلال قرطبی می‌توان چنین گفت: درباره حدیث عبدالله بن عمرو ابن حجر می‌گوید: مرفوع بودنش ثابت نشده است. و حدیث عمران بن حصین اصل و اساسی ندارد.^۲

اما حدیث: «إن الشمس والقمر یکسیان الضوء والنور...» قرطبی برای آن سندی ذکر نکرده است. و به فرض ثبوت آن بازگشت آنان به روز عادی طلوع و غروب دلیل نمی‌شود بر اینکه در توبه دوباره باز شده است.

حافظ ابن حجر بیان می‌کند که قول فصل تمام این آثار و روایات و نزاع مربوط به آن‌ها حدیث عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در مورد طلوع خورشید از مغرب است که در آن آمده است: «فمن یومئذ إلى یوم القیامة ﴿لَا یَنْفَعُ نَفْسًا إیمْنُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِن قَبْلُ...﴾ [الأنعام: ۱۵۸]»^۳. «از امروز (طلوع خورشید از مغرب) به بعد تا روز قیامت ایمان آوردن کسی که قبلاً ایمان نداشته است به او سودی نمی‌رساند...».

(۱) «فتح الباری» (۳۵۴/۱۱-۳۵۵).

(۲) «فتح الباری» (۳۵۴/۱۱).

(۳) «فتح الباری» (۸۸/۱۳) حافظ ابن حجر می‌گوید این حدیث را طبرانی و حاکم روایت کرده‌اند اما من در «مستدرک» حاکم جستجو کردم و آن را نیافتم.

فصل هشتم:

دابه

به استناد قرآن و سنت دابه الارض در آخر الزمان ظهور می کند و یکی از نشانه های بزرگ روز قیامت به حساب می آید.

الف - ادله قرآنی

خداوند می فرماید:

﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾ [النمل: ۸۲].

«هنگامی که فرمان وقوع قیامت فرا می رسد. جانداري را از زمین برای مردم بیرون می آوریم که با ایشان سخن می گوید. برآستی مردم به آیات ما ایمان نمی آوردند».

این آیه بحث از خروج جاندار در هنگام فساد مردم، دوری از او امر خداوند و تغییر دین حق توسط انسان می کند و همچنین از تکلم این جاندار با مردم در آن زمان سخن می گوید^۱.

علما درباره عبارت «وقع القول علیهم» گفته اند: به خاطر اغراق مردم در عصیان، فسق و طغیان، اعراض از آیات خدا، عدم تدبیر در آنها و عدم اجرای حکم آنها، کوتاه نیامدن از معصیت تا آنجا که موعظه در آنها مؤثر واقع نمی شود و تذکر آنها را از گمراهی باز نمی دارد به خاطر همه اینها تحقق وعید خدا بر آنان واجب می گردد.

پس آیه می فرماید: هرگاه این حالت در مردم استقرار یافت جانداري را از زمین بر ایشان خارج می کنیم که با آنان سخن می گوید. یعنی در عین حال که حیوانات عاقل و ناطق نیستند این جاندار هم عاقل و هم ناطق است تا مردم بدانند این حیوان نشانه ای

(۱) «تفسیر ابن کثیر» (۶/۲۲۰).

خاص از طرف خداوند است.^۱

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «وقع القول» یعنی مرگ علما، نماندن علم و برداشته شدن قرآن از میان مردم».

سپس می‌گوید: «قرآن را تلاوت کنید قبل از اینکه برداشته شود». گفتند اگر این مصاحف برداشته می‌شوند پس قرآنی که در حافظه مردم است چه می‌شود. گفت: «شبی بر آن می‌گذرد و حافظه آن‌ها از آن صاف می‌شود و حتی (لا إله إلا الله) را نیز فراموش می‌کنند و در میان اشعار و اقوال جاهلی قرار می‌گیرند در چنین روزی قول بر آنان واقع می‌شود».^۲

ب- دلایل‌هایی از سنت

۱- امام مسلم از ابوهریره نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ثلاث إذا خرجن لا ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيراً طلوع الشمس من مغربها، والدجال، ودابة الأرض».^۳ «هنگام وقوع سه حادثه انسانی که قبلاً ایمان نداشته یا از ایمان خود خیری کسب نکرده است اگر ایمان بیاورد برای او سودی نخواهد داشت. ۱- طلوع خورشید از مغرب ۲- ظهور دجال ۳- خروج دابة الارض.

۲- امام مسلم از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت می‌کند. او می‌گوید از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیثی به یاد دارم که هرگز آن را فراموش نمی‌کنم من از ایشان شنیدم فرمودند: «إن أول الآيات خروجا طلوع الشمس من مغربها وخروج الدابة على الناس ضحى، وأيهما ما كانت قبل صاحبته، فالأخرى على إثرها قريباً».^۴ «اولین نشانه‌های (بزرگ) قیامت که ظاهر می‌شوند طلوع خورشید از مغرب و خروج دابة الارض در هنگام چاشت بر مردم است و هر کدام قبلاً ظاهر شد بعدی بزودی به دنبال آن می‌آید».

(۱) «التذكرة» (ص ۶۹۷) با اندکی تصرف

(۲) «تفسیر القرطبی» (۲۳۴/۱۳).

(۳) «صحیح مسلم» کتاب الإیمان باب الزمن الذی لا یقبل فیہ الإیمان (۱۹۵/۲) با شرح نووی.

(۴) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراط الساعة، باب ذکر الرجال (۷۷/۱۸-۷۸) با شرح نووی.

۳- حدیث حذیفه بن اسید در بیان نشانه‌های بزرگ قیامت گذشت که یکی از آن‌ها خروج دابه یا در روایتی دیگر «دابة الارض»^۱ بود.

۴- امام احمد از ابو امامه رضی الله عنه حدیث مرفوعی را روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «تخرج الدابة فتسم الناس على خراطيمهم ثم يغمرون فيكم حتى يشتري الرجل البعير، فيقول: ممن اشتريته؟ فيقول: من أحد المخطئين»^۲. «دابة الارض خارج می‌شود و بر بینی مردم نشانه می‌گذارد تا اینکه آنقدر تعدادشان زیاد می‌شود. که یک نفر شتری را می‌خرد به او می‌گویند این شتر را از چه کسی خریده‌ای او در جواب می‌گوید: از یکی از نشانه‌دارها (کسانی که دابة الارض روی بینی آن‌ها نشانه گذاشته است).

۵- مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «بادروا بالأعمال ستاً... (یکی از آن شش چیز) دابة الارض است»^۳.

۶- امام احمد و ترمذی از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تخرج الدابة ومعها عصا موسى عليه السلام وخاتم سليمان عليه السلام فتخطم الكافر - قال عفان (أحد رواة الحديث): اتف الكافر - بالخاتم، وتجلو وجه المؤمن بالعصا، حتى إن أهل الخوان ليجتمعون على خوانهم فيقول هذا: يا مؤمن! ويقول هذا: يا كافر»^۴. «دابة الارض خارج می‌شود در حالی که عصای

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة، باب (۲۷/۱۸-۲۸ با شرح نووی).

(۲) «مسند احمد» (۲۶۸/۵ با حاشیه منتخب الكنز) هیثمی می‌گوید: رجال این حدیث رجال حدیث صحیح‌اند جز عبدالرحمن بن عطیه که او نیز ثقه است. «مجمع الزوائد» (۶/۸) آلبانی می‌گوید: این حدیث صحیح است. «صحیح جامع الصغیر» (۳۷/۳) (حدیث ۲۹۲۴). و «سلسلة الأحادیث الصحيحة» (م ۳۱/۳/۱) (حدیث ۳۲۲).

(۳) «صحیح مسلم» باب فی بقیة من أحادیث الدجال، (۷۸۱/۱۸ با شرح نووی).

(۴) «مسند امام احمد» (۸۲-۷۹/۱۵) (حدیث ۷۹۲۴) تحقیق احمد شاکر او می‌گوید: «اسناد حدیث صحیح است». و «سنن ترمذی» ابواب التفسیر، سورة النمل (۴۴/۹) می‌گوید این حدیث حسن است. و «مستدرک حاکم» (۴۸۵-۴۸۶/۴) آلبانی می‌گوید: حدیث ضعیف است. «ضعیف الجامع الصغیر» (۲۶/۳) (حدیث ۳۴۱۲) احمد شاکر در تعلیق بر مسند احمد می‌گوید حدیث مطمئن است «مسند احمد» (۱۲۲/۲) (حدیث ۷۸۳).

موسی و خاتم سلیمان را به همراه دارد و کافر را مهر می‌زند - عفان (یکی از راویان حدیث) می‌گوید: روی بینی کافر - با مهر علامت می‌گذارد و با عصا صورت مؤمن را جلا می‌بخشد بگونه‌ای که افرادی که روی یک سفره جمع می‌شوند یکی به فردی می‌گوید ای مؤمن و به دیگری می‌گوید ای کافر».

دابة الارض چه نوع حیوانی است

در مورد تشخیص دابة الارض اختلاف آراء وجود دارد در زیر برخی از اقوال علماء در این باره ذکر می‌شود.

۱- قرطبی می‌گوید: نخستین و صحیحترین قول این است که بچه شتر صالح است و الله اعلم»^۱.

در این رابطه به حدیثی که ابو داود طیالسی از حذیف بن اسید غفاری روایت کرده است استناد می‌کنند. حذیفه می‌گوید: پیامبر ﷺ بحث دابة الارض را می‌کرد... (در ادامه حدیث آمده است) «لم یرعهم إلا وهي ترغو بین الرکن والمقام»^۲.

«در حالی که مردم متوجه نیست ناگهان در بین رکن کعبه و مقام (ابراهیم) بیرون می‌آید) و از خود صدا در می‌آورد. (ترغو یعنی آن شتر صدا در می‌آورد).

منظور از استشهاد به این حدیث لفظ «ترغو» است چون (رغاء) به صدای شتر گفته می‌شود و اینگونه نقل می‌کنند که بعد از اینکه شتر حضرت صالح را کشتند بچه آن از شکمش بیرون آمد و فرار کرد تا به سنگی رسید و سنگ باز شد و شتر به داخل

(۱) «تفسیر القرطبی» (۲۳۵/۱۳).

(۲) «منحة المعبود ترتیب مسند الطیالسی» باب خروج الدابة (۲۲۰/۲-۲۲۱) ساعاتی و لفظ ترنو به جای ترغو آمده است و «مستدرک» حاکم (۴۸۴/۴) و می‌گوید این حدیث صحیح الاسناد است و

مفصلترین حدیث درباره دابة الارض است که مسلم و بخاری آن را روایت نکرده‌اند.

به نظر من حدیث ضعیف است چون در سند طیالسی و حاکم طلحه بن عمرو الحضرمی آمده است که ابن معین درباره او می‌گوید: او ضعیف است. ذهبی در «ذیل مستدرک» می‌گوید احمد او را ترک کرده است. و هیشمی می‌گوید در سند روایت طبرانی طلحه بن عمرو حضرمی وجود دارد و او متروک است. «مجمع الزوائد» (۷/۸) و «تهذیب التهذیب» (۲۳/۵-۲۴) و حافظ ابن حجر این حدیث را در «المطالب العالیه» (۳۴۳/۴-۳۴۴) روایت کرده است و آن را به طیالسی نسبت داده است ولی به جای «ترغو» لفظ تزعق را آورده است.

آن رفت و سپس سنگ بسته شد پس شتر در همانجا است تا وقتی که به اجازه خدا خارج شود. قرطبی سپس می‌گوید: شاعر چه زیبا گفت:

واذکر خروج فصیل ناقة صالح یسم الوری بالکفر والایمان^۱
بیاد بیار زمان خارج شدن بچه شتر حضرت صالح را که مردم کافر و مؤمن را از هم جدا می‌کند.

حدیثی که قرطبی در ترجیح این قول به آن استناد کرده است در سندش مردی متروک وجود دارد.

و همچنین در برخی روایات در کتب احادیث مانند «مستدرک» حاکم به جای لفظ «ترغو» الفاظ «ترنو و تربو» آمده است.

۲- دابة الارض همان جساسه مذکور در حدیث تمیم داری رضی الله عنه بیان شده در قصه دجال است.

این قول به عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه نسبت داده شده است. و در حدیث تمیم چیزی دال بر اینکه «جساسه» دابة الارض است و در آخر الزمان خارج می‌شود وجود ندارد. و تنها در آن آمده است که او (تمیم) به حیوانی پشمالو و پرمو رسید و از او سوال کرد تو کی هستی؟ او گفت: من جساسه هستم.

او جساسه نامیده شده است چون درباره اخبار دجال تجسس می‌کند^۲ و دلیل دیگر اینکه در بحث دابة الارض که مردم را به سبب کفرشان به خدا، عذاب می‌دهد و توبیخ می‌نماید. تصریح نشده است که جساسه ناقل اخبار دجال نیست. و الله اعلم.

۳- دابة الارض همان ماری است که در زمان قدیم وقتی که قریش خواستند کعبه را از نو بسازند بر دیوار کعبه مشرف بود و عقابی آمد و آن را برد.

قرطبی^۳ این قول را به نقل از کتاب نقاشی به عبدالله بن عباس نسبت می‌دهد اما

(۱) «التذكرة» (ص ۷۰۲).

(۲) «شرح نووی لمسلم» (۲۸/۱۸) و همچنین بیضاوی در تفسیرش (۱۲۱/۴) می‌گوید دابة الارض همان جساسه است. «الإذاعة»: (ص ۱۷۲) و کتاب «العقيدة الرکن الاول فی الإسلام» (ص ۳۲۰) محمد فاضل شریف تقلاوی.

(۳) «النهاية فی غریب الحدیث» (۲۷۲/۱) و «شرح السنة» بغوی (۶۸/۱۵).

سندی برای آن نیاورده است و همچنین شوکانی در تفسیرش آن را ذکر کرده است.^۱

۴- دابة الارض انسانی سخن ران است که با مبتدعین و کافرین مناظره و مجادله می‌کند تا به کارشان خاتمه بدهند و بوسیله بینه و حجت او برخی هلاک گردند و طالبان هدایت راه یابند. این قول را قرطبی ذکر کرده و در رد آن می‌گوید: اگر دابه انسانی باشد که با مبتدعین مناظره کند آن حیوان، نشانه‌ای خارق العاده از نشانه‌های ده‌گانه قیامت به شمار نخواهد آمد.^۲

بعلاوه عدول از تسمیه چنین انسان مناظر، فاضل و عالم که ساکنین زمین باید او را به اسم انسان یا عالم یا امام بنامند، نامیدن او به دابه خلاف عادت فصحا و تعظیم علماء است.^۳

۵- دابه اسم جنس برای هر جنبنده روی زمین است، و خاص جاندار عجیب و غریبی نیست و یا شاید منظور از آن جانداران تک سلولی باشد که جسم انسان را مریض می‌کنند و یا او را مجروح و مقتول می‌گردانند و در همین تجریح و آزار رساندن به او پند و اندرز برای مردم است تا قلب‌هایشان را به تعقل وادارند و بسوی دین خدا بر گردند. چه بسا زبان حال بلیغتر از زبان قال است و البته واضح است یکی از معانی تکلیم تجریح است.

این قول را ابو عبیده در تعلیقش بر «النهایه / الفتن و الملاحم» ابن کثیر^۴ بیان کرده است ولی این رأی بنابر ادله‌ای که ذکر می‌کنیم بعید به نظر می‌رسد:

۱- مولکول‌های مذکور از قدیم الایام هستند و امراض ناشی از آن‌ها در جسم انسان، حیوانات اهلی، مزارع و درختان نیز از قدیم بوده‌اند.^۵ ولی دابه‌ای که از نشانه‌های قیامت محسوب می‌شود تاکنون بر زمین ظاهر نشده است.

ب) مولکول‌ها غالباً با چشم غیر مسلح قابل رؤیت نیستند ولی در مورد دابه کسی تاکنون نگفته است غیرقابل رؤیت است. بلکه از توصیفات پیامبر ﷺ چنان بر می‌آید که با چشم مجرد برای مردم قابل رؤیت باشد. مثلاً در حدیثی آمده است که او عصای

(۱) «تفسیر قرطبی» (۲۳۶/۱۳).

(۲) «تفسیر شوکانی / فتح القدیر» (۱۵۱/۴).

(۳) «تفسیر قرطبی» (۲۳۶/۱۳-۲۳۷).

(۴) «النهایه / الفتن و الملاحم» ابن کثیر (۱۹۹-۱۹۰/۱) محمد فهیم ابو عبیده.

(۵) «اتحاف الجماعه» (۳۰۶/۲-۳۰۷).

موسی و خاتم سلیمان را به همراه دارد.

ج) این حیوان (دابة الارض) روی چهره‌های مردم نشانه کفر یا ایمان می‌گذارد. یعنی صورت مؤمن را روشن می‌کند و بینی کافر را مهر می‌زند. در حالی که میکربها چنین کاری نمی‌کنند.

د) ظاهراً آنچه او را به بیان این نظریه واداشته است اقوال مختلفی^۱ است که درباره دابه گفته شده است اما واجب است در مقابل احادیث صحیح پیامبر ﷺ سر تسلیم فرود آوریم.

پس چه مانعی بر سر راه حمل لفظ بر معنی متبادر آن وجود دارد در صورتی که حمل لفظ بر معنی مجازی جائز نیست جز زمانی که در حمل آن بر معنی حقیقی معذور باشیم. تازه این قول او مخالف اقوال مفسرین است. آنان گفته‌اند این حیوان فوق العاده و مافوق عادت بشر است و مانند طلوع خورشید از مغرب یکی از نشانه‌های خارق العاده روز قیامت است.

و در حدیث آمده است زمان حدوث هر دوی آنها به هم نزدیک است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «أول الآيات خروجاً طلوع الشمس من مغربها وخروج الدابة على الناس ضحى وأيهما ما كانت قبل صاحبها فالأخرى على إثرها قريباً»^۲. آنچه لازم است به آن ایمان داشته باشیم این است که خداوند در آخر الزمان جاننداری از زمین خارج می‌کند که با مردم سخن می‌گوید و همین سخنان او نشانه‌ایست دال بر اینکه آنها بر اثر تکذیب آیات خداوند مستحق وعید او شده‌اند. پس وقتی دابه خارج شد مردم می‌فهمند این دابه خارق العاده و علامت نزدیک شدن روز قیامت است. در حالی که آنان قبلاً ایمان به آیات خدا نداشتند و عالم پس از مرگ را تأیید نمی‌نمودند.

دلیل اینکه این جاندار سخن می‌گوید و مردم را مورد خطاب قرار می‌دهد بگونه‌ای

(۱) برخی مفسرین آثار زیادی در توصیف دابة الارض ذکر کرده‌اند که در برخی کتب در مورد اشراف الساعة ذکر شده‌اند. اما بعد از جستجوی فراوان متوجه تصحیح و یا تأیید علماء درباره آن آثار نشدم.

این آثار در کتب زیر یافت می‌شوند: تفسیر قرطبی، ابن کثیر، شوکانی، «التذكرة» قرطبی «النهاية /

الفتن و الملاحم»، «لوامع الانوار»، «الإشاعة» و «تحفة الاحوذی».

(۲) رواه مسلم (۷۷/۱۸ - ۷۸).

که آن‌ها کلامش را می‌شنوند و می‌فهمند. آمدن نام آن در سوره نمل است که بازگوکننده سخنان بین حشرات، پرندگان، جن و سلیمان علیه السلام است. پس ذکر دابة الارض و گفتگوش با مردم متناسب با سیاق سوره و جو عام آن است.^۱

احمد شاکر می‌گوید: «در این آیه خداوند صراحتاً نام آن را دابه نهاده است و معنی دابه در لغت عرب مشخص است و نیاز به تاویل ندارد و همچنین احادیث صحیح فراوانی در کتب معتبر حدیث در مورد خروج دابة الارض در آخر الزمان بیان شده‌اند و همچنین آثار دیگری از غیر پیامبر صلی الله علیه و آله درباره اوصاف آن نقل شده‌اند. لذا ما باید آن‌ها را در نظر داشته باشیم. اما بعضی از هم عصران ما و منتسبین به اسلام که در میان آنان آراء باطل و اقوال منکر رواج یافته است و نمی‌خواهند به عالم غیب ایمان بیاورند و همچنین نمی‌خواهند از چهارچوب ماده‌گرایی معلمین و رهبران ملحدشان در اروپا که همه چیز را برای خود مباح کرده‌اند و خود را به هیچ اخلاق و دینی مقید نمی‌دانند خارج شوند اینان نمی‌توانند ایمان بیاورند به آنچه که ما به آن ایمان داریم و از طرف دیگر نمی‌توانند بطور صریح منکر شوند لذا کلمات غیر صریح و مبهم بکار می‌برند و مجادله می‌کنند. سپس با تاویل می‌خواهند الفاظ را از معنی وضعی و صحیحشان در لغت عرب خارج کنند و آن‌ها را رمزهایی قرار دهند برای افکار منحرفی که در درون دارند»^۲.

جای خارج شدن دابة الارض

در مورد مکان بیرون آمدن دابة الارض چند رای وجود دارد.

۱- دابة الارض از مکه مکرمه و بزرگ‌ترین مسجد روی زمین بیرون می‌آید طبرانی در «الاوسط» حدیثی از حذیفه بن اسید نقل می‌کند (او این حدیث را مرفوع می‌داند) که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تخرج الدابة من أعظم المساجد فبیناهم إذ رنت الأرض، فبینا هم كذلك إذ تصدعت»^۳. «دابة الارض از بزرگ‌ترین مسجدها خارج می‌شود. و ناگهان درحالت عادی در زمین به حرکت در می‌آید و همچنین، در حالت معمولی مردم ناگهان از بین می‌رود».

(۱) «فی ظلال القرآن» (۲۶۶۷/۵).

(۲) شرح احمد شاکر بر «مسند احمد» (۸۲/۱۵).

(۳) «مجمع الزوائد» (۸-۷/۸).

ابن عینی^۱ می‌گوید: «دابة الارض زمانی خارج می‌شود که امام نماز جمع تقدیم را تمام کرده است او بدین دلیل جمع تقدیم خواند تا به مردم خبر دهد که هنوز دابة الارض ظاهر نشده است»^۲.

۲- دابة الارض سه بار خارج می‌شود. بار اول در برخی از روستاها بیرون می‌آید و مخفی می‌گردد بار دوم در برخی شهرها بیرون می‌آید و دوباره پنهان می‌شود و بار سوم در مسجد الحرام ظاهر می‌گردد^۳.
در این مورد غیر از اقوال ذکر شده آراء دیگری وجود دارند که غالباً می‌گویند خروج آن در حرم مکه است^۴ و الله اعلم.

وقتی دابة الارض خارج می‌شود مومن و کافر را نشانه‌گذاری می‌کند صورت مؤمن را روشن و براق می‌سازد تا علامت ایمان او باشد و بر بینی کافر مهر می‌زند تا علامت کفر او باشد

(۱) سفیان بن عینی بن میمون هلالی، اهل کوفه محدث حرم بود او در سال (۱۰۷ هـ) متولد شد و از زهری و هم طبقات او علم کسب کرد. و از شافعی، احمد بن حنبل، ابن معین و هم طبقات آنها حدیث روایت کرده است. ائمه در احتجاج به او به خاطر حفظ و امانت‌داریش متفق القول هستند او هفتاد بار حج کرده است.

شافعی می‌گوید: «اگر مالک و سفیان نبودند علم حجاز از بین می‌رفت و همچنین می‌گوید: کسی را ندیده‌ام مانند سفیان ابزار علم را به همراه داشته باشد، و مانند او از فتوی اجتناب ورزد.

او در سال (۱۹۸ هـ) به رحمت خدا پیوست. «تذكرة الحفاظ» (۱/۲۶۲-۲۶۵) و «تهذیب التهذیب» (۱۱۷/۴-۱۲۲) و «الخلاصه» (ص ۱۴۵-۱۴۶).

(۲) «مجمع الزوائد (۷/۸-۸) هیشمی می‌گوید: رجال حدیث موثوق به هستند.

(۳) در حدیث حذیفه ابن اسید که حاکم آن را روایت کرده است ذکر شده است که سه بار خارج می‌شود و در پایان می‌گوید: «این حدیث صحیح مطابق شرط شیخین است که در صحیحین روایت نشده است» و ذهبی نیز در «تلخیص المستدرک» با او موافقت کرده است. (۴/۴۸۴-۴۸۵).

طبرانی و حاکم دوباره حدیثی از حذیفه روایت کرده‌اند که در آن آمده است، دابة الارض سه بار خارج می‌شود بار اول در مناطق دور یمن، سپس در نزدیک مکه و بار سوم در مسجد الحرام بین رکن اسود و باب بنی مخزوم».

اما در سند این روایت طلحه بن عمرو الحضرمی است که فردی ضعیف (در روایت حدیث) است.

(۴) «التذكرة» (ص ۶۹۷-۶۹۸) و «الإشاعة» (ص ۱۷۶-۱۷۷) و «لوامع الانوار» (۲/۱۴۴-۱۴۶).

در قرآن آمده است:

﴿أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ﴾ [النمل: ۸۲].

در شرح تکلم دابه با مردم مفسرین چند قول دارند:

۱- منظور این است که آن‌ها را مخاطب قرار می‌دهد و با آنان سخن می‌گوید و دلیل این رأی قرائت ابی بن کعب است که به جای تکلمهم، تنبئهم قرائت کرده است.

۲- یعنی مردم را مجروح می‌کند براساس قرائت (تکلمهم) که از ابن عباس روایت شده است. لغت الکلم یعنی جرح لذا دابة الارض مردم را مجروح می‌کند و بر آن‌ها نشانه‌ای خاص قرار می‌دهد.^۱

حدیث ابو امام شاهد بر این قول است که در آن آمده است پیامبر می‌فرماید: دابة الارض خارج می‌شود و بر بینی آن‌ها علامت می‌گذارد.^۲

از ابن عباس روایت می‌کنند گفته است هر دو کار را انجام می‌دهد یعنی هم با مردم سخن می‌گوید و هم بر آن‌ها علامت می‌گذارد.

ابن کثیر می‌گوید: این قول درست است و منافاتی ندارد و الله اعلم.^۳

اما سخنی که با مردم می‌گوید این است: ﴿أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾ [النمل: ۸۲]. «مردم به آیات ما ایمان ندارند».

این تعبیر بنا بر قرائتی است که (ان) را با همزه مفتوح می‌خواند یعنی دابه به آن‌ها خبر می‌دهد که مردم به آیات خداوند ایمان ندارند این قرائت عامه اهل کوفه و برخی از اهل بصره است.

اما قرائت عامه اهل حجاز و بصره و شام (إن) را با همزه مکسوره قرائت کرده‌اند و جمله را مستأنفه قرار داده‌اند یعنی معنی آیه چنین می‌شود با مردم سخنانی می‌گوید که برایشان خوشایند نیست یا بطلان سایر ادیان (جز دین اسلام) را ابلاغ می‌نماید.^۴

ابن جریر می‌گوید: رای صواب این است که معنی هر دو قرائت به هم نزدیک است

(۱) «تفسیر قرطبی» (۲۳۷/۱) و «تفسیر ابن کثیر» (۲۲۰/۶) و «تفسیر شوکانی» (۱۵۲/۴).

(۲) این حدیث را امام احمد روایت کرده است و تخریج آن قبلاً ذکر شد.

(۳) «تفسیر ابن کثیر» (۲۲۰/۶).

(۴) «تفسیر طبری» (۱۶/۲۰) و «تفسیر قرطبی» (۲۳۷/۱۳-۲۳۸) و «تفسیر شوکانی» (۱۵۲/۴).

و در شهرهای میان مسلمانان هر دو قرائت منتشر شده‌اند.^۱

(۱) «تفسیر طبری» (۱۶/۲۰).

فصل نهم:

آتشی که مردم را حشر می‌کند

یکی دیگر از نشانه‌های بزرگ قیامت و یا آخرین آن‌ها ظاهر شدن آتشی است که برپاشدن قیامت را اعلام می‌کند.

مکان خروج آن

روایات مبین این هستند که این آتش در یمن و در قعر عدن خارج می‌شود و بنابر روایاتی دیگر در دریای حضرموت ظاهر می‌شود. تعدادی از این روایات را که دلیل بر ظهور این آتش و همچنین مشخص کننده مکان آن هستند ذیلاً ذکر می‌نمائیم.

۱- در حدیث حدیفه بن اسید در ذکر نشانه‌های بزرگ قیامت آمده است پیامبر فرمودند: «... وأخر ذلك نار تخرج من اليمن تطرد الناس إلى محشرهم»^۱. «آخرین نشانه روز قیامت آتشی است که از یمن خارج می‌شود و مردم را به جای حشرشان می‌فرستد.

۲- در روایتی دیگر از حدیفه چنین آمده است. «ونار تخرج من قعرة عدن ترحل الناس»^۲. «و (یکی دیگر از نشانه‌های قیامت) آتشی است که از قعر عدن ظاهر می‌شود و مردم را به کوچ و می‌دارد».

۳- امام احمد و ترمذی از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت می‌کنند. گفت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ستخرج نار من حضرموت أو من بحر حضرموت قبل يوم القيامة تحشر الناس»^۳ «آتشی در حضرموت یا در دریای حضرموت قبل از روز قیامت

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۲۷/۱۸-۲۹ با شرح نووی).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۲۷/۱۸-۲۹ با شرح نووی).

(۳) «مسند امام احمد» (۱۳۳/۷) (حدیث ۵۱۴۶) احمد شاکر می‌گوید: حدیث صحیح الاسناد است. و «ترمذی» (۴۶۳/۶-۴۶۴ با شرح تحفة الاحوذی).

آلبانی آن را تصحیح کرده است «صحیح الجامع الصغیر» (۲۰۳/۳) (حدیث ۳۶۰۳).

خارج می‌شوند که مردم را حشر می‌کند.

۴- امام بخاری از انس روایت می‌کند که عبدالله بن سلام بعد از اینکه مسلمان شد در چند زمینه از پیامبر سؤال کرد. از جمله گفت: نشانه‌های قیامت کدامند؟ پیامبر فرمود: «أما أول أشرار الساعة، فنار تحشر الناس من المشرق إلى المغرب»^۱. «اولین نشانه روز قیامت آتشی است که مردم را از مشرق تا مغرب حشر می‌کند».

جمع بین روایاتی که این آتش را آخرین نشانه قیامت و برخی دیگر آن را اولین نشانه قیامت معرفی می‌کنند این است که آخر بودنش به اعتبار دیگر نشان‌های روز قیامت است که در حدیث حذیفه بیان شده‌اند و اول بودنش با اعتبار این است که بعد از آن دنیا دیگر باقی نمی‌ماند و با پایان پذیرفتن این نشان‌ها نفخ در صور دمیده می‌شود. برخلاف سایر نشانه‌های قیامت که بعد از هر یک از آن‌ها مقداری از عمر دنیا باقی می‌ماند^۲.

اما اینکه در بعضی روایات آمده است در یمن ظاهر می‌شود و برخی روایات دیگر می‌گویند مردم را از مشرق به طرف مغرب حشر می‌کند. در جواب به تفاوت این روایات چند مورد ذکر شده است.

۱- می‌توان این روایات را چنین جمع کرد که خارج شدن آتش از قعر عدن منافی حشر مردم از مشرق به طرف مغرب نیست زیرا آتش می‌تواند ابتدا از قعر عدن خارج شود، سپس در تمام زمین منتشر گردد. و منظور از عبارت «حشر الناس من المشرق إلى المغرب» تعمیم همه جانبه حشر است نه تخصیص آن تنها به مشرق و مغرب^۳.

۲- حشر آتش ابتدا از مشرق شروع می‌شود (در تایید این قول در روایات گذشته بیان شد که ابتداء فتنه از مشرق است) و انتهای آن مغرب معرفی شده است. زیرا شام به نسبت یمن مغرب به شمار می‌آید.

(۱) «صحیح بخاری» کتاب احادیث الانبیاء باب خلق آدم و ذریته (۶/۳۶۲) با شرح فتح الباری (حدیث ۳۳۲۹).

(۲) «فتح الباری» (۸۲/۱۳).

(۳) «فتح الباری» (۸۲/۱۳).

۳- احتمال دارد آتش ذکر شده در حدیث انس کنایه از فتنه‌های منتشر شده از طرف شرق باشند که شر عظیمی را بر پا می‌کنند و مانند آتش ملتهب می‌شوند و مردم را از طرف مشرق به سوی شام و مصر که در سمت مغرب قرار دارند جمع کنند همانگونه که چندین بار در عهد چنگیزخان و بعد از او اتفاق افتاد. ولی آتش بیان شده در دو حدیث حذیفه بن اسید و ابن عمر همان آتش حقیقی است^۱، و الله اعلم.

کیفیت حشر مردم توسط آتش

آتش ظاهر شده در یمن کم کم روی زمین منتشر می‌گردد و مردم را به طرف زمین محشر سوق می‌دهد و کسانی که حشر می‌شوند سه دسته هستند.

اول - عده‌ای با رغبت، سیر، پوشیده و سوار بر مرکب هستند.

دوم - دسته دیگر گاهی پیاده و گاهی سواره هستند و به نوبت بر یک شتر سوار خواهند شد همانگونه که بعداً در حدیث خواهد آمد «دو نفر یا سه نفر سوار بر یک شترند.... تا اینکه گفت: و گاهی ده نفر به نوبت سوار بر یک شتر می‌شوند» این وضع به خاطر کمبود مرکب است.

سوم - آتش آن‌ها را جمع می‌کند، از پشت آن‌ها را احاطه می‌کند و از هر طرف به سمت سرزمین محشر آن‌ها را سوق می‌دهد و هر کس تخلف کند در آتش می‌سوزد^۲.

احادیثی دربارهٔ حشر مردم توسط آتش

۱- شیخان از ابوهریره روایت می‌کنند. پیامبر ﷺ فرمود: «يُحْشَرُ النَّاسَ عَلَى ثَلَاثَةِ

طَرَائِقَ: رَاغِبِينَ، رَاهِبِينَ وَإِثْنَانَ عَلَى بَعِيرٍ، وَثَلَاثَةَ عَلَى بَعِيرٍ، وَأَرْبَعَةَ عَلَى بَعِيرٍ،

وَعَشْرَةَ عَلَى بَعِيرٍ وَيُحْشَرُ بَقِيَّتَهُمُ النَّارَ، تَقِيلُ مَعَهُمْ حَيْثُ قَالُوا، وَتَبِيْتُ مَعَهُمْ

حَيْثُ بَاتُوا وَتَصَبَّحَ مَعَهُمْ حَيْثُ أَصْبَحُوا، وَتَمَسَّى مَعَهُمْ حَيْثُ أَمْسَوْا»^۳. «در

(۱) «فتح الباری» (۳۷۸/۱۱-۳۷۹) با اندکی تصرف.

(۲) «النهاية / الفتن الملاحم» (۲۳۰/۱-۲۳۱).

(۳) «صحيح بخاری» كتاب الرقاق، باب الحشر (۳۷۷/۱۱) با شرح فتح الباری (حدیث ۶۵۲۲) و

«صحيح مسلم» كتاب الجنة وصفة نعيمها باب فناء الدنيا و بيان الحشر يوم القيامة (۱۷/۱۹۴-

۱۹۵ با شرح نووی).

روز قیامت مردم به سه دسته حشر می‌شوند: دسته اول کسانی که در بین خوف و رجا (سوار بر مرکب) به حرکت در می‌آیند. دسته دوم کسانی هستند از دو نفر تا ده نفر بر یک شتر سوار می‌شوند. دسته سوم کسانی‌اند که آتش در نزدیک آن‌ها را تعقیب می‌کند به هنگام چاشت که بخواهند استراحت کنند و در شب که قصد خواب داشته باشند و صبح که بیدار می‌شوند و غروب که روز را به آخر می‌رسانند در همه این مقاطع آتش همراه ایشان است.

۲- عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «تبعث نار علی اهل المشرق، فتحشرهم إلی المغرب، تبیت معهم حیث باتوا وتقیل معهم حیث قالوا، یكون لها ما سقط منهم وتخلف وتسوقهم سوق الجمل الکسیر»^۱. «آتش بر اهل مشرق ظاهر می‌شود و به سمت مغرب آن‌ها را می‌برد و جمع می‌کند هر وقت در ظهر بخواهند استراحت کنند و یا در شب بخواهند بخوابند در هر حال آتش در تعقیب آن‌ها است. هر چیزی از آن‌ها به جای بماند آتش آن را در بر می‌گیرد و در تعقیب آن‌ها مانند شتر لنگ آنان را سوق می‌دهد».

۳- حذیفه بن اسید رضی الله عنه می‌گوید: ابوذر (در میان قومش) بپا خواست و گفت ای بنی غفار! سخن بگوئید و اختلاف با هم نداشته باشید. پیامبر صادق و مصدوق صلی الله علیه و آله به من فرمود: «مردم هنگام حشر به سه دسته تقسیم می‌شوند. دسته‌ای سواره، سیر، پوشیده از لباس (از هر نظر آماده) و رجامند هستند. دسته‌ای دیگر با پای پیاده و با تلاش (از آتش دور می‌شوند). دسته سوم ملائکه آن‌ها را رو به جلو می‌کشند و به سوی آتش ایشان را حشر می‌کنند». یکی از آن‌ها گفت این دو دسته را شناخته‌ایم، آن‌هایی که با پای پیاده و با تلاش فراوان می‌روند چه کسانی هستند. ابوذر گفت: «خداوند آفت بر مرکب‌ها می‌فرستد تا اینکه مرکبی باقی نمی‌ماند حتی یک مرد حاضر است باغ بزرگش را به یک شتر

(۱) روایت از طبرانی در «الکبیر» «اللاوسط» و راویان آن مطمئن هستند «مجمع الزوائد» (۱۲/۸) همچنین حاکم آن را در «المستدرک» (۵۴۸/۴) روایت کرده است. و می‌گوید این حدیث صحیح است گرچه مسلم و بخاری آن را روایت نکرده‌اند و ذهبی نیز آن را تصحیح کرده است.

آماده بفروشد اما نمی‌تواند شتر را بدست بیاورد»^۱.

صحرای محشر

در آخر الزمان به طرف سرزمین شام برده می‌شوند و در آنجا جمع می‌گردند بگونه‌ای که احادیث صحیح به آن اشاره کرده‌اند.

۱- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما درباره خروج آتش منقول است، «... گفت: گفتیم: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ما چه دستوری می‌دهی؟ پیامبر فرمود: «علیکم بالشام»^۲ «به شام بروید».

۲- امام احمد از حکیم بن معاویه البهزی و او نیز از پدرش روایت می‌کند. (حدیث را ذکر کرد که در آن آمده بود) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هاهنا تحشرون، هاهنا تحشرون هاهنا تحشرون (ثلاثاً) رکباناً، ومشاة، وعلی وجوهکم». «آنجا حشر می‌شوید، آنجا حشر می‌شوید، آنجا حشر می‌شوید (سه بار) سواره، پیاده و یا با صورتتان (ملائکه) شما را می‌کشند». ابن ابی بکیر^۳ گفت: پیامبر با دستش به طرف شام اشاره کرد و گفت: در آنجا حشر می‌شوید»^۴.

۳- در روایت ترمذی از بهز بن حکیم او نیز از پدرش و از جدش آمده است. گفتیم: ای رسول خدا! مرا به کجا امر می‌کنی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هاهنا (وَمَحَابِدِهِ نَحْوِ الشَّامِ)»^۵. «آنجا در حالی که با دستش به سمت شام اشاره می‌کرد».

۴- امام احمد و ابو داود از عبدالله بن عمرو روایت می‌کنند، او گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود: «ستکون هجرة بعد هجرة، ینحاز الناس إلی مهاجر إبراهیم

(۱) «مسند امام احمد» (۱۶۴/۵-۱۶۵) با حاشیه منتخب کنز العمال) و «سنن نسائی» کتاب الجنائز باب البعث (۱۱۶/۴-۱۱۷) و «مستدرک حاکم» (۵۶۴/۴) حاکم می‌گوید این حدیث صحیح الاسناد است.

(۲) روایت از امام احمد و ترمذی که تخریج آن گذشت (ص ۴۰۰).

(۳) ابو ذکریا یحیی بن ابن بکیر اهل کوفه و در روایت حدیث موثوق به است او در سال (۲۰۸ یا ۲۰۹ هـ) به رحمت ایزدی پیوست. «تهذیب الکمال» (۱۴۹۱/۳) و «تهذیب التهذیب» (۱۹۰/۱۱).

(۴) «مسند احمد» (۴۴۶/۴-۴۴۷) با حاشیه منتخب کنز العمال).

(۵) ترمذی (۴۳۴/۶-۴۳۵) با شرح تحفة الاحوذی) می‌گوید این حدیث حسن است و در هر دو روایت ابن حجر می‌گوید: ترمذی و نسائی آن را با سندی قوی روایت کرده‌اند «فتح الباری» (۳۸۰/۱۱).

لا يبقى في الأرض إلا شرار أهلها تلفظهم أرضوهم، تنذرهم نفس الله، تحشرهم النار مع القردة والخنازير، تبيت معهم إذا باتوا وتقبل معهم إذا قالوا، وتأكلوا من تخلف»^۱. «هجرتی دیگر بعد از این هجرت خواهد آمد و مردم به هجرتگاه حضرت ابراهیم خواهند رفت و در زمین جز انسان‌های شرور باقی نخواهند ماند. سرزمینشان آن‌ها را بیرون می‌اندازد و خداوند آن‌ها را می‌ترساند و آتش آن‌ها را با خوک‌ها و میمون‌ها حشر می‌کند هنگام ظهر که بخواهند استراحت کنند و در شب که قصد خواب داشته باشند آتش نیز در تعقیب آن‌ها است. و هر کس جا بماند در دامن آتش خواهد افتاد».

ابن حجر می‌گوید: «در تفسیر ابن عیینه از ابن عباس آمده است: هر کس شک دارد که سرزمین شام محشر است، اول سوره حشر را بخواند که رسول خدا ﷺ به آنان گفت اکنون بیرون بروید. آن‌ها گفتند به کجا برویم؟ پیامبر ﷺ فرمود به سوی سرزمین محشر (شام)»^۲.

علت اینکه سرزمین شام محشر قرار داده شده این است که هنگام وقوع فتنه در آخر الزمان ایمان و امنیت در سرزمین شام است.

درباره فضیلت سرزمین شام و ترغیب برای سکنا گزیدن در آنجا احادیث صحیحی وارد شده‌اند از جمله:

حدیثی که امام احمد از ابو درداء روایت می‌کند. ابو درداء می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «بينا أنا نائم إذ رأيت عمود الكتاب احتمل من تحت رأسي فظننت أنه مذهب به فاتبعته بصري فعمد به إلى الشام، ألا وإن الإيمان حين تقع الفتن بالشام»^۳. «من خوابیده بودم ناگهان متوجه شدم عمود کتاب از زیر سرم برداشته شد گمان کردم آن را بردند پس به دنبال آن نگاه کردم تا اینکه به شام برده شد. آگاه باشید هنگام وقوع

(۱) «مسند امام احمد» (۹۹/۱۱) (حدیث ۶۸۷۱) احمد شاکر می‌گوید اسناد حدیث صحیح است و «سنن ابو داوود» (۱۵۸/۷) با شرح عون المعبود (۲۴۶۵) حافظ ابن حجر می‌گوید: احمد آن را روایت کرده است و سندش مشکلی ندارد. «فتح الباری» (۳۸۰/۱۱).

(۲) «فتح الباری» (۳۸۰/۱۱) و «تفسیر ابن کثیر» (۸۵-۸۴/۸).

(۳) «مسند احمد» (۱۹۸/۵-۱۹۹) با حاشیه منتخب الکنز ابن حجر می‌گوید سندش صحیح است «فتح الباری» (۴۰۲/۱۲-۴۰۳).

فتنه ایمان در شام است».

۲- طبرانی از عبدالله بن حواله رضی الله عنه نقل می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «رأيت ليلة أسري بي عموداً أبيض كأنه لواء تحمله الملائكة فقلت: ما تحملون؟ قالوا: عمود الكتاب أمرنا أن نضعه بالشام». «شب اسراء ستون سفیدی را دیدم مانند پرچی بود که ملائکه آن را حمل می‌کردند گفتم چه چیزی را حمل می‌کنید گفتند عمود کتاب است مأمور شده‌ایم تا آن را در شام قرار دهیم»^۱.

۳- ابو داود از عبدالله بن حواله رضی الله عنه نقل می‌کند. او گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سیصير الأمر إلى أن تكونوا جنوداً مجتدة: جند بالشام، وجند باليمن وجند بالعراق». «وضع به آنجا می‌رسد که شما در چند دسته جمع‌آوری می‌شوید، عده‌ای در شام، عده‌ای در یمن و عده‌ای دیگر در عراق» ابن حواله می‌گوید ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اگر من در آن زمان باشم بهترین کار چیست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «عليك بالشام، فإنها خيرة الله من أرضه، يجتبي إليها خيرة من عباده، فأما إذا أبيتم، فعليكم بيمنكم، واسقوا من غدركم، فإن الله توكل لي بالشام وأهله»^۲. «به شام برو چون شام سرزمین برگزیده خداست. بندگان نیکش را به آنجا می‌فرستد. ولی اگر نتوانستید این کار را بکنید پس به یمن بروید و از تالاب خود آب بخورید همانا خداوند وکالت سرزمین شام و اهلش را برایم تضمین کرده است».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای شام دعای خیر و برکت کرده است همانگونه که در حدیث صحیح از ابن عمر روایت شده او گفت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اللهم بارك لنا في شامنا اللهم بارك لنا في يمننا»^۳. «پروردگارا، به سرزمین شام و یمن خیر و برکت عطا کن». قبلاً بیان کردیم نزول عیسی علیه السلام در آخر الزمان در سرزمین شام است و اجتماع

(۱) «فتح الباری» (۴۰۳/۱۲) حافظ ابن حجر می‌گوید: سندش حسن است.

(۲) «سنن ابو داود ۱۶۰/۷-۱۶۱ با شرح عون المعبود» (حدیث ۲۴۶۶). و حدیث صحیح است «صحیح الجامع الصغیر» (۲۱۴/۳-۲۱۵) (حدیث ۲۵۵۳).

(۳) «صحیح بخاری» کتاب الفتن باب قول النبی صلی الله علیه و آله «الفتنة من قبل المشرق» (۴۵/۱۳) با شرح فتح الباری».

مسلمانان برای قتال با دجال در آنجا خواهد بود.^۱

ابو عبیه محشر بودن سرزمین شام را انکار می‌کند و می‌گوید: قولی که سرزمین محشر را مشخص کند بدون استنباط از قرآن، سنت و اجماع است. بلکه در قرآن نقیص آن وجود دارد آنجا که خداوند می‌فرماید:

﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾ [ابراهیم: ۴۸].

«روزی که این زمین به زمین دیگری تبدیل می‌شود».

پس در آن وقت سرزمین شام کجا است.

در جواب گفته می‌شود دلیل‌های زیادی وجود دارد مبنی بر اینکه سرزمین محشر شام است (همانگونه که به آن اشاره شد).

آنچه ابو عبیه را به این نظریه سوق داده این است که او معتقد است حشر مردم در دنیا صورت نمی‌پذیرد ولی در بحث بعدی براساس نصوص صحیح توضیح خواهیم داد که این حشر در دنیا واقع خواهد شد.^۲

این حشر در دنیا است

حشری که در احادیث ذکر شده است در دنیا واقع می‌شود و منظور از آن حشر مردم بعد از زنده شدن از قبور نیست و قرطبی می‌گوید: حشر به معنی جمع شدن است و چهار نوع دارد. دو حشر در دنیا و دو حشر در آخرت.^۳

اما حشرهای دنیا:

۱- کوچاندن بنی نضیر به شام.

۲- حشر مردم قبل از قیامت در سرزمین شام به وسیله آتشی که در احادیث از آن بحث شده است.^۴

(۱) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۲۵۷/۱) تعلیق محمد فهیم ابو عبیه.

(۲) «تفسیر قرطبی» (۲-۳/۱۸) و «التذکره» (ص ۱۹۸-۱۹۹).

(۳) «فتح الباری» (۳۷۹/۱۱) و «التذکره» (ص ۱۹۹).

(۴) حافظ ابو عبدالله حسین بن حسن ابن محمد ابن حلیم جرجانی فقیه شافعی و متولی قضاء در بخاری از جمله مصنفات او «المنهاج فی شعب الإیمان» که در آن بسیار از حافظ بیهقی نقل کرده است. وفات حلیمی در سال (۴۰۳ هـ) در سن ۶۵ سالگی اتفاق افتاد «المنهاج فی شعب الإیمان» (۱۳/۱-۱۹) و «تذکره الحفاظ» (۳/۱۰۳۰) و «شذرات الذهب» (۳/۱۶۷-۱۶۸).

همانطور که قرطبی، ابن کثیر و ابن حجر گفته‌اند بنا بر نصوص گذشته جمهور علماء معتقدند این حشر در دنیا تحقق می‌یابد. و برخی دیگر از علماء مانند غزالی و حلیمی معتقدند آن حشر در دنیا نیست بلکه در آخرت واقع می‌شود.^۱

ابن حجر می‌گوید: بعضی از شارحان منابع دینی آن را بر حشر بعد از زنده شدن از قبر حمل کرده‌اند. و در این راستا به ادله زیر استناد کرده‌اند.

۱- کلمه حشر هرگاه بطور مطلق استعمال شود در اصطلاح شرع به معنی زنده شدن از قبور است به شرطی که دلیل دیگری آن را خاص نکند.

۲- منظور از تقسیمی که در احادیث ذکر شده است جمع شدن در شام نیست. زیرا مهاجر باید راغب، راهب و یا درصدی از این دو صفت را داشته باشد.

۳- حشر شدن بقیه مردم طبق آنچه ذکر شده است و پناه دادن آن‌ها توسط آتش در شام و ملازم بودن آتش با آن‌ها قولی توقیفی نیست. بنابراین ما نمی‌توانیم بدون خبر توقیفی ادعای مسلط شدن آتش بر شقاوتمندان را داشته باشیم.^۲

۴- احادیث همدیگر را تفسیر می‌کنند. در حدیثی از حسان و ابوهریره که بیهقی آن را از طریق علی بن زید از اوس بن اوس از ابوهریره نیز روایت کرده آمده است: «ثلاثاً علی الدواب وثلاثاً ینسلون علی أقدامهم وثلاثاً علی وجوههم». «سه نفر بر مرکب و سه نفر پیاده حرکت می‌کنند، و سه نفر رو به صورتشان کشیده می‌شوند». تقسیم موجود در این حدیث موافق تقسیم است که در سوره واقعه بیان شده است. خداوند در سوره واقعه آیه ۷ می‌فرماید:

﴿وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً﴾ [الواقعة: ۷].

«و شما به سه دسته تقسیم می‌شوید».

جواب این اشکالات بطور ملخص بیان می‌شود

- ۱- بنا بر احادیث مذکور این حشر در دنیا واقع می‌شود.
- ۲- لازم نیست تقسیم آیه همان تقسیم مذکور در حدیث باشد. منظور از حدیث دور شدن از فتنه است. لذا هر کس فرصت را غنیمت می‌شمارد مرکبی و توشه‌ای بدست می‌آورد و به امید مستقبل و ترس از آنچه که در تعقیب اوست

(۱) «المنهاج فی شعب الإیمان» (۴۴۲/۱).

(۲) «فتح الباری» (۳۸۰/۱۱).

به حرکت می‌افتد (دسته اول) و کسانی که تاخیر می‌کنند تا اینکه مرکب‌ها کم می‌شوند چند نفر با هم در یک مرکب شریک می‌شوند. (دسته دوم) و دسته سوم کسانی‌اند که آتش آن‌ها را می‌راند و ملائکه آن‌ها را می‌کشند.

۳- با توجه به مضمون احادیث مشخص می‌شود منظور از آتش، آتش آخرت نیست. بلکه آتشی است که در دنیا خارج می‌شود. و پیامبر ﷺ مردم را از خروج آن می‌ترساند و کیفیت برخورد با آن را در احادیث ذکر می‌کند.

۴- حدیث که راوی آن علی بن زید است و به آن استناد شده است (و در ثقه بودن او اختلاف نظر وجود داشت) با احادیثی که بیان می‌کنند این حشر در دنیا است تضادی ندارد و در این حدیث (حدیث علی بن زید که امام احمد^۱ آن را روایت کرده است) آمده است «آنها از هر بلندی و از هر خاری پرهیز می‌کنند و سرزمین محشر در روز قیامت صاف و هموار است و از هر گونه ناهمواری و خارو... عاری است»^۲.

نووی می‌گوید: علماء گفته‌اند این حشر در آخر دنیا و مقداری قبل از قیامت و قبل از نفخ صور اتفاق می‌افتد بدلیل فرمودهٔ پیامبر ﷺ: «تَحْشَرُ بَقِيَّتَهُمُ النَّارَ تَبِيَّتَ مَعَهُمْ وَتَقِيلُ وَتَصْبِحُ وَتَمْسِي» «آتش بقیه آن‌ها را جمع می‌کند شب و ظهر همراه آن‌ها توقف می‌کند و صبح و شام نیز همراه آن‌ها به حرکت در می‌آید»^۳.

حافظ ابن حجر - بعد از ذکر احادیث روایت شده دربارهٔ آتش و اینکه حشر مذکور در دنیا است - می‌گوید: سیاق احادیث بیان می‌کند که این حشر همان حشر موجودات زنده اطراف زمین در سرزمین شام، قبل از آخر الزمان است... تمام این‌ها دلالت می‌کنند بر اینکه این حشر در آخر دنیا است که اکل و شرب و سوار شدن بر مرکب خریده شده و غیره وجود دارد، بگونه‌ای که متخلفین در آتش می‌سوزند. بعضی اگر این واقعه بعد از نفخ صور باشد در آن زمان مرگ، مرکب خریداری شده، خوردن،

(۱) «مسند احمد» (۳۶۵/۱۶) (حدیث ۸۶۳۲) تحقیق احمد شاکر. اما حافظ ابن حجر روایت علی بن زید بن جدعان را ضعیف می‌داند «فتح الباری» (۳۸۱/۱۱).

(۲) «فتح الباری» (۳۸۰/۱۱-۳۸۱).

(۳) «شرح نووی بر مسلم» (۱۹۴/۱۷-۱۹۵).

نوشیدن و پوشیدن در میادین وسیع وجود ندارد»^۱.

ولی درباره حشر در آخرت در احادیث آمده است که مؤمن و کافر بدون کفش و لباس، لخت مادرزاد (به دور از تعلقات دنیایی) حشر می‌شوند. در حدیث صحیح از عبدالله بن عباس روایت شده است. گفت: پیامبر ﷺ در میان ما ایستاد و فرمود: همانا شما لخت (مادرزاد) محشور می‌شوید.

﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُمْ﴾ [الأنبياء: ۱۰۴].

«همانگونه که اولین خلق را پدید آوردیم و دوباره آن را اعاده می‌کنیم»^۲.

و اولین موجودی که روز قیامت پوشیده می‌شود ابراهیم خلیل الله است. ابن حجر می‌گوید: «در زنده شدن بعد از مرگ انسان باغ ندارد که با شتر تیزپا عوض کند (اشاره به حدیث مذکور در مورد حشر انسان)»^۳.

بنابراین حشر یاد شده در احادیث مربوط به دنیا و اندکی قبل از روز قیامت است و هر کس خلاف این را بگوید از حق دور شده است والله اعلم.

(۱) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۳۲۰/۱-۳۲۱) تحقیق د. طه زینی.

(۲) «صحیح بخاری» کتاب الرقاق، باب الحشر (۳۷۷/۱۱) با شرح فتح الباری).

(۳) «فتح الباری» (۳۸۲/۱۱).

خاتمه

شامل مهمترین نتایج بحث است که عبارتند از:

- ۱- ایمان به نشانه‌های قیامت جزو ایمان به غیب است و ایمان مسلمان جز با آن کامل نمی‌شود.
- ۲- ایمان به نشانه‌های قیامت زیر مجموعه ایمان به آخرت است.
- ۳- هر حدیثی از پیامبر به اثبات برسد (خواه آحاد باشد یا متواتر) تایید و ایمان به آن واجب است. عقائد با اخبار آحاد صحیح نیز ثابت می‌شود.
- ۴- پیامبر امتش را از وقایع گذشته و آینده تا روز قیامت با خبر می‌سازد. و اخبار مربوط به نشانه‌های روز قیامت قسمت زیادی از آن را تشکیل می‌دهند.
- ۵- علم به زمان وقوع روز قیامت خاص خداوند است و هیچ ملائکه یا پیامبری از آن اطلاع ندارد.
- ۶- حدیث صحیحی در مورد تحدید عمر دنیا به اثبات نرسیده است.
- ۷- بسیاری از نشانه‌های کوچک روز قیامت ظاهر شده‌اند و جز اندکی از آن‌ها باقی نمانده است.
- ۸- منظور از ظهور کلی نشانه‌های کوچک روز قیامت تکمیل ظهور هر یک از نشانه‌ها است بگونه‌ای که جز در موارد اندک مقابل آن‌ها باقی نمانده باشد.
- ۹- همه نشانه‌های قیامت ممنوع نیستند یعنی ممکن است هر کدام از آن‌ها حرام، واجب، مباح، خیر و یا شر باشند.
- ۱۰- تاکنون هیچ کدام از نشانه‌های بزرگ قیامت ظاهر نشده‌اند.
- ۱۱- هرگاه یکی از نشانه‌های روز قیامت ظاهر شود بقیه نیز مانند دانه‌های تسبیحی که بند آن قطع شده باشد به دنبال آن می‌آیند.
- ۱۲- نشانه‌های ظاهر شده قیامت جزو معجزات پیامبر به شمار می‌آیند. زیرا ایشان از حوادثی در آینده خبر داده است که دقیقاً واقع شده‌اند.
- ۱۳- ظهور بسیاری از نشانه‌های قیامت دلیل بر نابودی قریب الوقوع جهان است. آن‌ها مانند علامت مرگ ظاهر شده بر انسان محتضرند.

۱۴- تا وقتی که خورشید از مغرب طلوع نکند در توبه بر روی انسان باز است اما بعد از آن در توبه بسته می‌شود.

۱۵- طلوع خورشید از مغرب مقارن با برپایی قیامت نیست بلکه بعد از آن برخی از امور دنیوی مانند معاملات و غیره صورت می‌گیرد.

۱۶- آخرین نشانه قیامت ظهور آتشی است که مردم را در سرزمین شام جمع می‌کند و این حشر در دنیا و قبل از برپا شدن قیامت اتفاق می‌افتد.

۱۷- در زمان برپا شدن قیامت انسان مسلمان وجود ندارد.

از خداوند عافیت را می‌طلبیم و الله اعلم.

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی نبینا محمد و علی آله و صحبه و سلم تسلیماً کثیراً.